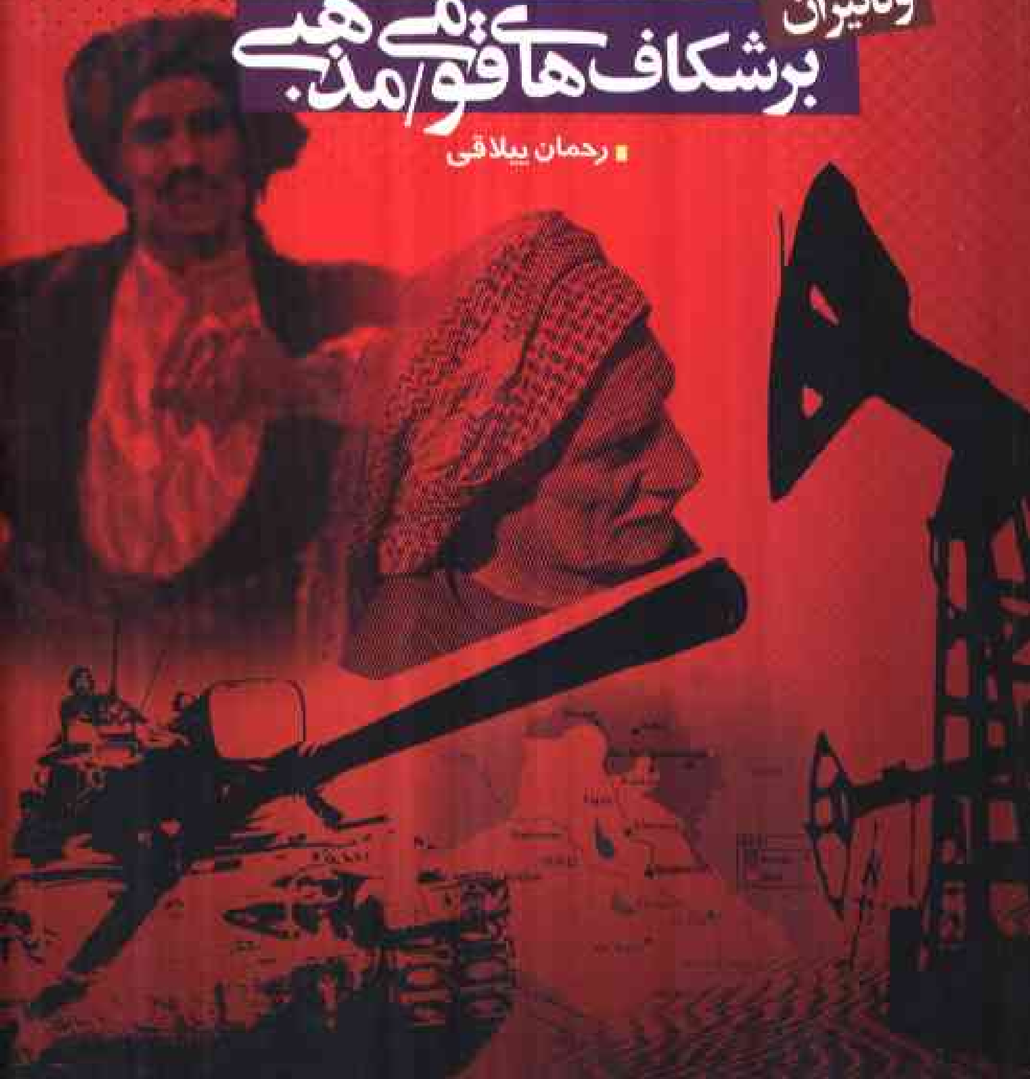
تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

حمله نظامی آمریکا به عراق

و تاثیر آن بر شکاف های قومی/مذهبی

رحمان ییلاقی



حمله نظامی امریکا به عراق وتاثیرآن برشکافهای قومی ومذهبی این کشور

رحمان ییلاقی

سرشناسه:ییلاقی "رحمان"۱۳۵۲-
عنوان ونام پدیدآور:حمله نظامی امریکابه عراق وتاثیرآن برشکافهای قومی ومذهبی این کشور
مشخصات نشر :تهران:فکر آذین "۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری :۳۰۱ص.:۱۴/۵&۲۱/۵س م.
شابک :۴-۳-۹۱۱۹۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی :فیپا
موضوع :عراق-تاریخ-حمله ایالات متحده "۲۰۰۳م.-نتایج وتاثیرات
موضوع :عراق-تاریخ-حمله ایالات متحده "۲۰۰۳م.تاثیر
موضوع :عراق-تاریخ-حمله ایالات متحده "۲۰۰۳م.جنبه های مذهبی
موضوع :عراق-تاریخ-حمله ایالات متحده "۲۰۰۳م.جنبه های اجتماعی
رده بندی کنگره :۱۳۸۹ ۸ح۹ی/ds۷۹/۷/
رده بندی دیویی :۹۵۶/۷۰۴۴۳
شماره کتابشناسی ملی :۲۲۴۰۱۰۸



حمله نظامی امریکابه عراق وتاثیرآن برشکافهای قومی ومذهبی این کشور

رحمان ییلاقی

نوبت چاپ:اول/پاییز ۱۳۹۰

شمارگان:۱۰۰۰نسخه

چاپ و صحافی : مجتمع چاپ طیف‌نگار

قیمت:۷۶۰۰تومان

ناشر:فکرآذین

شابک:۴-۳-۹۱۱۹۱-۶۰۰-۹۷۸

تلفن پخش:۰۹۱۲۶۷۸۸۴۴۳

انتشارات فکر آذین: تهران- پاسداران- گلستان پنجم- خیابان بهشت- پلاک ۹

تلفن: ۰۹۱۲۲۲۵۸۴۶۰

پست الکترونیکی: nashr_fekrazin@yahoo. com
سایت: www. pandha. ir

فهرست مطالب

فصل اول:

کلیات طرح

مقدمه

از سالهای آغازین دهه ی ۹۰ سده ی بیستم کنش و واکنش های سیاسی و امنیتی برآمده از وفاداری های قومی در نقاط گوناگون جهان از جمله در خاورمیانه و عراق خود را نشان داد. از مهمترین پیامدهای یازده سپتامبر حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳و نیز تشدید شکافهای قومی – مذهبی است، که اشغال عراق و تغییر حکومت در این کشور سرآغاز دگرگونی های گسترده در منطقه شد.علاوه بر این طرح خاورمیانه بزرگ از سوی واشنگتن موجب چالش های قومی– مذهبی در عراق شد،البته این چالش ها قبلاً هم موجود بود ولی به دلیل حکومت مقتدر و متمرکز صدام فرصت بروز نداشت. به هر رو آنچه شکل گیری واحدهای مستقل سیاسی بر پایه قومی– مذهبی خوانده می شود،در کردستان عراق در قالب حکومت محلی کردستان خود را نشان داد.در اواخر سپتامبر ۲۰۰۷ سنای آمریکا طرح تقسیم عراق را به سه بخش شیعه، سنی و کردنشین به عنوان یک راهکار سیاسی تأیید کرد. بی گمان بحران عراق و آینده آن کشور نقش مهمی در اوضاع سیاسی و امنیت کشورهای منطقه به ویژه ترکیه دارد. نگرانی ترکیه از پاره پاره شدن عراق و سربرآوردن یک حکومت مستقل کرد در کنار مرزهای جنوبی که با مردمان دارای اشتراکات قومی و نژادی زبانی و تاریخی با کردهای ترکیه می باشد. حمله نظامی آمریکا به عراق هم چنانکه انتظار می رفت نیروهای برانگیزنده ی تضادها و بحرانهای قومی، مذهبی و طبقاتی سرکوب شده در طول چند دهه را آزاد سازد و به پهنه ی سیاسی

این کشور وارد کند.گسترش بنیادگرایی دینی یکی از پیامدهای حمله آمریکا به عراق است.کشمکش بر سر قدرت میان سنی ها و کردها و گروه شیعه حاکم در دولت مرکزی که موجب شد اقلیت عرب سنی حاکمیت خود را بعد از اشغال عراق توسط آمریکا از دست بدهد و باعث افزایش قدرت شیعیان در عراق شودکه خودباعث بروز تنشهای قومی در عراق شده است.دخالت کشورهای همسایه در امور داخلی عراق به شکافهای موجود شدت بیشتری بخشیده است . دشمنی و کینه دینی قومیت های مختلف در همه ی شهرهای آن کشور بیداد می کند. مسئله کرکوک و خانقین و دیاله وتقسیم درآمد نفتی معضل دیگری بر بحرانهای قومی عراق افزوده است.عراق را باید محور واساس پازل طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا دانست.آمریکا اعلام کرده برنامه آن گسترش دموکراسی در منطقه است.آمریکا با حمله به عراق و سرنگونی رژیم صدام در نظر داشت عراق را به یک نمونه موفق دموکراسی و سرمایه داری در منطقه تبدیل کند تا در سایه آن بتواند روند دموکراسی در منطقه را آغاز و آن را به مورد اجرا در آورد. نئو محافظه کاران آمریکا در صدد بودند تئوری دومینو را در خاورمیانه اجرا کنند. بر اساس این تئوری در صورت برقراری دموکراسی در عراق ، حکومت های مستبد منطقه،یکی پس از دیگری ریزش خواهند کرد. برای اجرای این طرح از قدرت نرم افزاری و قدرت سخت افزاری استفاده می کنند. ملت سازی می تواند تحت کمک بازیگران خارجی یا داخلی صورت گیرد بزرگترین چالشی که دولت سازی و ملت سازی آمریکا در عراق با آن روبرو است ناامنی گسترده است، فلسفه ی وجودی تشکیل هر دولت در درجه نخست برقراری نظم و امنیت است که در عراق به دلیل ناهمگونی قومی و مذهبی و منطقه ای و بین المللی آمریکا را با مشکل مواجه کرد.

هدف از نگارش این تحقیق

۱) شناخت بافت قومی و مذهبی

۲) شناسایی اختلافات قومی و مذهبی در عراق
۳) شناخت ساختار حکومت بعث عراق
۴) شناسایی وضعیت داخلی عراق و سیاستهای جهانی قبل از جنگ نفت
۵) تأثیر حمله نظامی آمریکا به عراق

اهمیت موضوع و انگیزش انتخاب

تا جنگ جهانی اول سرزمین فعلی عراق بین النهرین نامیده می شد. سرزمین بین النهرین مهد تمدن درخشانی است. تاریخ تمدن بین النهرین از حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد آغاز می شود.این منطقه به دلایل خاک و حاصلخیزی و آب فراوان به عنوان قطب جاذب جمعیت و سرزمین تمدن ساز مطرح بوده است.عراق به دلیل موقعیت ژئوپلوتیکی و ژئواستراتژیک اهمیت آن در سطح خاورمیانه از نظر اقتصادی و از نظر تولید نفت به عنوان دومین تولید کننده نفت بعد از عربستان در خاورمیانه است.نفت در منطقه خاورمیانه اهمیت ویژه ای دارد. افزایش مصرف نفت در آمریکا و کشورهای غربی اهمیت این منطقه را دو چندان کرده است.به همین دلیل آمریکا برای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و دفاع از امنیت اسرائیل مسئله ی سرزمین و نفت عراق را از نظر ژئوپلوتیک بهترین کشور دانسته است. هدف آمریکا عدم وابستگی به کشور عربستان از لحاظ واردات نفتی وآمریکا با در اختیار گرفتن عراق و منابع انرژی آن که یکی از اعضای مهم اُپک است در آینده می تواند مدتها بر قیمت نفت کنترل داشته باشد .بلکه از نفوذ کشور قدرتمند منطقه مانند ایران جلوگیری کند. عراق قبل از حمله آمریکا از ارتش قدرتمند برخوردار بود و صدام حسین خود را رهبر جهان عرب می دانست. پس از حمله به کویت و تهدید عربستان به عنوان خطری بر منافع حیات غرب قلمداد می شد و لذا صدام متهم به ارتباط داشتن با

القاعده، داشتن سلاحهای کشتار جمعی که امنیت اسرائیل را تهدید می کند، رعایت نکردن حقوق بشر و خوی تجاوزگری گردید و همه ی آنهااز دلایل حمله آمریکا به عراق گردید.انگیزه ی اصلی انتخاب موضوع توسط این پژوهشگر علاقه ی وافری بود که با موضوع عراق داشت. مطالعه کتب و مقالات و اخبار پیرامون عراق به دلیل همسایگی عراق با کشورمان ایران تأثیرگذاری تحولات عراق بر ایران و بلعکس به علت اشتراکات فرهنگی از لحاظ قومی ـ مذهبی ـ تاریخی و سیاسی وجود عتبات عالیات ،حضور مراجع مقدس در عراق واینکه بالاترین رهبر دینی عراق ایرانی الاصل است واینکه از نظر قومی کردهای عراق با کردهای ایران اشتراکات فرهنگی نزدیکی دارند. آنها بیشتر خود را ایرانی می دانند تا عراقی.همگی از دلایل این علاقه مندی به موضوع است. بزرگترین حزب سیاسی شیعی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در ایران تأسیس شده است. رهبران حزب الدعوه قبل از بازگشت به عراق در سال ۲۰۰۳ در ایران به حالت تبعید به سر می بردند. کشور عراق با کشور ایران هم مرز است و کشور عراق با اغلب کشورها اختلافات اراضی و مرزی دارد.که در حدود ۱۶۰۹ کیلومتر طول مرز مشترک دارد.

سؤالات و فرضیه های تحقیق

سؤال اصلی: حمله ی نظامی آمریکا بر عراق چه تأثیری بر شکافهای قومی ـ مذهبی این کشور بر جای گذاشته است؟

سؤالات فرعی: ۱ـ آیا کشورهای همجوار در شکافهای قومی ـ مذهبی عراق تأثیر دارند؟

۲ـ شکافهای قومی ـ مذهبی کشور عراق با چه دیدگاهها و نظریاتی قابل تبیین و ارزیابی است؟

فرضیه: به نظر می رسد میان اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و افزایش شکافهای قومی و مذهبی ارتباط مستقیمی وجود دارد.

متغیرهای مستقل و وابسته

متغیر مستقل: حمله ی نظامی آمریکا به عراق

متغیر وابسته: تشدید شکافهای قومی ـ مذهبی در عراق

پیشینه و ادبیات پژوهش

در مبحث حمله آمریکا به عراق برای دگرگون سازی ژئوپولوتیسم خاورمیانه برای رسیدن به هدف های آموزه ای نظام جهانی نو و شکاف های قومی- مذهبی و دموکراسی وارداتی در رابطه با شکافهای قومی- مذهبی کتابها و مقالات زیادی نوشته شده است.۱- سامانه سیاسی در عراق جدید به کوشش امیر محمد حاج یوسفی ۲- عراق پس از سقوط بغداد دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۳- ریشه های بحران در خاورمیانه به کوشش احمد حمیدی ۴- خاورمیانه بزرگ فرصت یا چالش امیر ساجدی ۵- تاریخ نوین عراق ترجمه محمد عباسپور ۶- اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره های ۲۴۷-۲۴۸و ۱۷۹- ۱۸۰ ۷- تحولات قومی مجتبی مقصودی ۸- جغرافیای کشور عراق به کوشش نامی و محمد پور۹-چشم اندازهای منطقه ای و بین المللی عراق پس از صدام به کوشش سلطانی نژادو حاجی یوسفی.

تعریف مفاهیم

دموکراسی:

دموکراسی اصطلاحی است مشتق از واژه یونانی دموکراتیا ، که در آن پیشوند دموس در اصل به معنای "اداره ی امور خارجی کشو" به کار می رود. دموس بعدها به معنای تهیدستان و روستائیان و سرانجام به معنای مردم استعمال شده است. کراسیا نیز از ریشه ی کراتوس مشتق شده ، و به معنای اقتدار و اختیار و نیز حکومت کردن و فرمانروائی می‌باشد. اصطلاح دموکراسیا برای نخستین بار، در آتن و در زمان کلیستن به کار

رفت. وی در ۵۱۰ سال پیش از میلاد به حکومت هیپارک و برادرش هیپاس پایان داد و با اصلاحات قانونی، حکومت به دست روستائیان و تهیدستان افتاد؛ حکومت مذکور دموکراسیا نامیده شد و کلیستن هم به نام بنیانگذار دموکراسی شناخته شد. بعدها در یونان قدیم، اصطلاح دموکراسی به حکومت عوام، و آریستوکراسی به حکومت خواص اطلاق می گردید. هرودت مورخ یونانی می نویسد: دموکراسی اگر چه تمام مردم را در پیشگاه قانون مساوی میداند ولی اشکال آن در این است که به سهولت ممکن است به موبوکراسی یا حکومت رجاله و عوام، و قیادت جهال تنزل یابد. یعنی حکومتی که در آن مردمان حقیر و بی اطلاع و نالایق مصدر کار باشند؛ و مسلماً حکومت افراد برجسته و باهوش و صاحب غریزه و استعداد بر حکومت نادانان ترجیح دارد. دموکراسی امروزه در اصطلاح سیاسی به مفهوم برتری قدرت آرمانخواهانه ملی، و اداره ی حکومت به دست مردم می باشد. همین مفهوم را آبراهام لینکن رئیس جمهور آمریکا در سال های ۱۸۵۹ و ۱۸۶۴ چنین بیان می کند: دموکراسی یعنی حکومت مردم، به دست مردم و برای مردم. دموکراسی در پایه و اساس عبارت از: حکومت تمام مردم است، ولی چون حکومت مستقیم همه ی مردم در شرایط زندگی امروزی و توسعه ی شهرها و افزایش جمعیت کشورها امکان ناپذیر است، لاجرم دموکراسی از راه غیر مستقیم یعنی تعیین نماینده ها و تفویض اختیارات حکومتی به آنها عملی می شود. این افراد که بر مبنای قانون اساسی و قوانین جاری به ویژه قانون انتخابات همگانی وظایف نمایندگی خود را برای مدتی معین بر عهده می گیرند، به جای انتخاب کنندگان آرمان های آنان را با برقراری حاکمیت ملی به موقع به اجرا می گذارند. یکی از طرق اجرای دموکراسی این است که احترام به آزادی های اساسی به ویژه احترام به آزادی افکار و عقاید، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و تبلیغات و تعلیمات و سایر اختیارات ملی و مردمی

در آن جامه ی عمل بپوشد. اگر این آزادی ها و چنین اجرائی از دموکراسی نباشد و شرایط آن برآورده نشود، بایدگفت که نه احترام به افکار عمومی و نه آزادی افراد و احزاب و نه اننخابات واقعی هیچ یک وجود ندارد. برعکس با تحقق شرایط دموکراسی می توان گفت که حکومت عامه تحقق یافته است. بنابراین می توان گفت که دموکراسی حکومت عدداست که نمایش آراء اکثریت است و هرگز به وجود نمی آید مگر این که آزادانه و با ارزش مساوی تمام عقاید و آراء حاصل گردد.

شکاف اجتماعی

برخی شکافهای اجتماعی حاصل سرنوشت تاریخی یک کشور هستند و بنابراین ضرورت ساختاری ندارند. تحولات و تصادفهای تاریخی در تکوین این شکافها در هر جامعه موءثرند.. بنابراین تنوعات بسیاری در نحوه شکل گیری آنها در جوامع گوناگون مشاهده می شود. شکاف های اجتماعی ممکن است از جنبه های طبقاتی، قومی، نژدای، دینی، زبانی و جنسیتی وجود داشته باشند که تأثیر، اهمیت و نقش مخرب هر یک از آنها مورد بحث دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی است. به نظر مارکسیسست ها، مبارزه ی طبقاتی سرانجام با پیروزی طبقه ی کارگر، هم بر شکاف های طبقاتی و هم سایر شکاف های اجتماعی نقطه پایان می گذارد. فرانک بیلی استاد علوم سیاسی در انگلستان شکاف دینی را بدترین نوع شکاف دانسته است.

نظم نوین جهانی

اصطلاحی است که از اواسط ۱۹۸۹ و در پی دگرگونی های بلوک شرق وارد فرهنگ سیاسی جهان شده است. نظام نوین جهانی متمایز کننده ی روابط بین المللی در دوره بعد از جنگ دوم جهانی تا اواخر

دهه ی هشتاد میلادی است و نظامی است که پس از این مقطع در حال شکل گرفتن است. فروپاشی دیوار برلن در دسامبر ۱۹۸۹ بر نظم سنتی در روابط بین المللی نقطه پایان نهاد و جنگ خلیج فارس نیز فصل مشترک یا خط فاصل بین نظام جدید و قدیم بود. سردمداران پیشین جهان هریک به رغم خود به دنبال برقراری نظام نوین جهانی بودند از مونرو گرفته تا لنین و از هیتلر تا بوش. اما نظام نوین به مفهوم امروزی آن اصطلاحی است مبهم که هرکس تعریف ویژه ای برای آن دارد. پس از تجاوز ارتش عراق به خاک کویت در دوم اوت ۱۹۹۰ میلادی و اعزام نیروهای آمریکایی به عربستان، بوش پدر رئیس جمهور آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ در برابر نمایندگان کنگره آمریکا از نظام نوین جهانی چنین یاد کرد: جهانی کاملاً متفاوت از جهانی که ما شناخته ایم، جهانی که در آن حاکمیت قانون جای قانون جنگل را بگیرد، جهانی که در آن کشورها مسئولیت مشترک برای آزادی و عدالت را به رسمیت بشناسند و جهانی که در آن توانمندان به حقوق ناتوانها احترام بگذارند. نوام چامسکی[1]، منتقد سیاست خارجی آمریکا که شکل تازه ی جهان را از بعد اقتصادی سه قطبی و از بعد نظامی یک قطبی ارزیابی می کند، نظام نوین جهانی را نام تازه برای توسل به زور می خواند. تعاریف دیگری که در این رابطه وجود دارند عبارتند از: در نظام نوین مسائل جهانی با توجه به منافع ملی قدرتهای بزرگ طبقه بندی خواهد شد. در پرتو نظام نوین شیوه ی سلطه جویی قدرتهای جهانی بر جوامع بشری تغییر خواهد کرد وحربه ی میلیتاریسی کنونی جای خود را به حربه های اقتصادی تکنولوژیک می دهد. نظام نوین به معنای پایان دوران جنگ سرد و سقوط امپراطوری شوروی به عنوان یک ابرقدرت است.

1 - Noam Chomsky

طرح خاورمیانه بزرگ

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۸ که مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا در آمد. تصمیم سازان و سیاست پردازان ایالات متحده با ایجاد پیوستگی و هم بستگی بین اسلام گرایی یا بنیادگرایی اسلامی با تروریسم علاوه بر توسل به نیروی نظامی و قوه قهریه علیه تروریستها درصدد اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی ـ سیاسی و اصطلاح دینی ـ مذهبی جوامع خاورمیانه به عنوان خاستگاه تروریسم بین المللی نیز برآمدند. دکترین امنیت ملی آمریکا در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که با نام منطقه بحران شهرت یافته، اهداف پنج گانه ی دولت سازی، ملت سازی، نخبه سازی، فرهنگ سازی و مذهب سازی را از دو طریق دنبال می کند:

اول قدرت نرم افزاری + قدرت سخت افزاری دوم قدرت سخت افزاری + قدرت نرم افزاری. در این خصوص قدرت سخت افزاری شامل پنتاگون و نیروهای مسلح و قدرت نرم افزاری شامل ابزارها و نهادهای دیپلماتیک اقتصادی و فرهنگی می باشد. ابتکار مشارکت ایالات متحده در خاورمیانه که وزیر امور خارجه آمریکا کالین پاول در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد از صریح ترین و عینی ترین نمونه های آن است. در این ابتکار تشویق تجارت آزاد و بخش خصوصی، افزایش سطح آموزش زنان و توسعه آزادیهای سیاسی در کشورهای عربی مسائل اصلی تلقی می شدند. به علاوه موضوعاتی چون بهبود رژیمهای مذکور و تقویت جامعه مدنی مجدداً ارزیابی می شوند. این ابتکار در اولین نگاه هم از نقطه نظر ماهیت بودجه اختصاصی و هم از نقطه نظر تکراری بودن آن قدم بزرگی تلقی نمی گردد.اصلاحات پیشنهادی ایالات متحده برای خاورمیانه دارای سه بعد اساسی است، تشویق دموکراسی، ایجاد

یک جامعه ی اطلاعاتی و افزایش فرصتهای اقتصادی که برای تحقق این اصلاحات برای کشورهای منطقه یک رشته تدابیر و کمک ارائه می شود. عناوینی که در ابتکار مذکور مد نظرند عبارتند از: حقوق زنان، تقویت جامعه مدنی، مبارزه با فساد، افزایش باسوادی، اصلاح نظام آموزشی و اصلاح بخش های مالی و تجاری. با این همه تقریباً همه ی این موضوعات برای سالهای مدیدی در برنامه های کمک ایالات متحده به منطقه جای داشت. ابتکار خاورمیانه بزرگ همانند معیارهای موافقتنامه هلسینکی بر حقوق بشر و دموکراسی تأکید می کند و به مرور زمان به یک نوع برنامه کمک تبدیل می شود. هدف طرح خاورمیانه بزرگ عبارت است از تغییر ماهیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کل منطقه با پیوند دادن ایالات متحده و اروپابه خاورمیانه حول مجموعه ای از تعهدات که گفته می شود این طرح به ظاهر با این دیدگاه محافظه کاران جدید هم آهنگ است.چنین پنداشته می شود که جهان عرب به صورت طبیعی به سمت ریشه کن ساختن تروریسم میل خواهد نمود که این امر نیز به نوبه ی خود حل مناقشه ی اعراب ـ اسرائیل را تسهیل خواهد کرد.

قومیت

از کلیه ی تعاریف صورت گرفته از قومیت ، چنین بر می آید که یک گروه قومی، اجتماع کوچکی از انسانها در درون جامعه ای بزرگتر است که به صورت واقعی یا احساسی، دارای اصل و نسب مشترک، خاطرات مشترک وگذشته تاریخی و فرهنگی مشترک است و نیز دارای یک یا چند عنصر سمبولیک نظیر خویشاوندی، مذهبی، زبان، سرزمین و خصوصیات ظاهری و فیزیکی مشترک می باشد که هویت گروهی، آنان

را از گروههای دیگر متمایز می سازد و اعضای آن به تعلقات گروهی– قومی خویش آگاهی دارند.

مذهب

این اصطلاح در زبان عربی و فارسی به دو مفهوم بکار رفته است.

الف: مفهوم خاص که عبارتست از شاخه ای مخصوص از دین مانند مذاهب شیعه و تسنن نسبت به دین اسلام.

ب: مفهوم عام و کلی که با مفهوم دین مترادف و همسان است. چنانکه گفته می‌شود مذاهب اسلام و زرتشت که مقصود دین اسلام و دین زرتشت می‌باشد.

مذهب عبارت است از راه و روش فکری و اجتهادی برای شناخت دین که به وسیله ی علمای هر مذهب پدید می‌آید; چرا که برای شناخت اسلام، اصول و مبانی لازم است تا با به کارگیری آن اصول، مشکلات و نیازهای جامعه برطرف شود. روشن است که در زمان پیامبر اسلام(ص) نیازی به وجود مذهب نبوده است. چون اختلافات بین صحابه به وسیله آن حضرت برطرف می‌شد، ولیکن پس از ارتحال آن حضرت اختلافات، بروز بیشتری پیدا نموده و به مرور زمان بر گستره آن افزوده گردید.

قلمرو تحقیق: جامعه عراق ـ شکافهای قومی و مذهبی عراق از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۸

سازماندهی پژوهش

این رساله دارای شش فصل به شرح زیر می باشد:

فصل اول، کلیات

فصل دوم،چارچوب نظری

فصل سوم،پیشینه تاریخی عراق و تحولات آن تا زمان حمله نظامی آمریکا به آن کشور

فصل دوم:

چهارچوب نظری

مقدمه

آنچه در این فصل مورد بحث قرار می گیرد قومیت ، مذهب و ناسیونالیسم قومی در عرصه ی داخلی و بین المللی است که در ایجاد شکافها توانسته نقش آفرینی بکند.مهمترین پیامد فرآیند جهانی شدن در دهه های پایان قرن بیستم که می تواند جنبشهای قومی و دولت های کثیر القوم با فرصت و تهدید جدید مواجه سازد پدیدار گشته است . فروپاشی نظام دو قطبی و پایان دوران جنگ سرد در شروع دهه ۱۹۹۰ سرآغاز ایجاد تحولاتی بود که در خلال آن متغیر قومیت به تدریج از حاشیه به متن معادلات قدرت در عرصه های داخلی،منطقه ای و بین المللی وارد شد.این فرآیند به نوبه خود مفهوم جدیدی از موازنه قوا را به همراه داشت که در ادامه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.بر این اساس عواملی که موجب شد قوم گرایی و فرقه گرایی باعث شکافهای اجتماعی و سیاسی گردد بررسی خواهد شد.دین همواره نیرومندترین عامل ایجاد نظم و ثبات در ابعاد گوناگون روابط اجتماعی و سیاسی بوده است و باورهای مذهبی،دوام اجتماع را از طریق معنا بخشی به حیات جمعی و قاعده مند سازی مناسبات گروهی ،تضمین کرده اند. در عین حال دین مقوله ای تفسیر پذیر است و از این رو منشأ تاریخی شکل گیری نحله ها، فرقه ها و دستجات مختلف بوده است که پیامد آن شقاق اجتماعی و ناپایداری سیاسی است.در این شرایط، گروههای منشعب

غالباً در جستجوی تشکیل جماعتی کوچک تر از جامعه ملی هستند و فرآیند ادغام اجتماعی را مختل می کنند.یکی از عواملی که در بین المللی شدن منازعات قومی- مذهبی داخلی تأثیر فراوان داشته، خصلت مدرن این منازعات است که در بهره گیری آنها از ابزارِ سخت افزاری و نرم افزاری مدرن، از رسانه و وسایل ارتباط جمعی و نهادسازی مدرن گرفته تا جلوه ایدئولوژیک نوگرایانه و بهره گیری از مفاهیم مدرن نمودار است.در ضمن آنچه در این فصل مورد تأکید است جایگاه و نظریه ها در عرصه سیاست جهانی است که می توان نتیجه گرفت اندیشه، موتور تغییر و تحولات در جامعه ی بشری است .

هویت چیست؟

تعاریف متعدّدی در باره هویت وجود دارد و اغلب این تعاریف با فهم خود در برابر دیگران شروع می شود. به طور خلاصه هویت ها فقط یک امر فردی یا روان شناختی نیستند، بلکه امری اجتماعی نیز به شمار می روند که به طور عمیق درتعامل و رابطه با دیگران هستند و بازیگران از طریق تعامل و مشارکت در چهارچوبی نهادی به یک هویت منتسب می شوند. به همین صورت هویت های ملی و هویت دولتها در پیوند با ملتها و دولتهای دیگر شکل می گیرند. هویت های جمعی با روابط مردمان یک کشور با ساکنان جوامع و سرزمین های دیگر در پیوندند. هویت دولت می تواند به مثابه هویت جمعی و به صورت رسمی مشخص،مرتبط با تشکیلات دولت تعریف می شود. هویت ملی به مثابه گروهی از مردم است که آرزومند یا دارای سرزمین تاریخی ، اسطوره های جمعی،حافظه تاریخی،وظایف یا حقوق قانونی نسبت به تمام اعضا و با نشانه هایی برای تمیز خود از دیگران هستند.از این منظر به لحاظ تحلیلی،هویت دولت و هویت ملت از یکدیگر متمایز است ؛ همان گونه

که آنتونی اسمیت[۱] آن را به خوبی بیان کرد "دولت تنها به نهادهای عمومی اشاره داشته ،از نهادهای اجتماعی دیگر متفاوت و مستقل است و از حق انحصاری اعمال زور برخوردار بوده، پیوندی با یک سرزمین خاص همراه با اشتراک در فرهنگ و سرزمین تاریخی دلالت دارد.البته این به معنی انکار همپوشی میان این دو مفهوم نیست؛به ویژه آنکه هر دو به طور مشترک به سرزمین تاریخی و دردولتهای دموکراتیک به حاکمیت مردم اشاره دارند.در حالی که دولتهای مدرن باید خودشان را در قالبی ملی و مردمی به مثابه دولتهایی با ملتهای خاص مشروع جلوه دهند؛ اما معنا و علایق آنها کاملاً متفاوت است.[1]

هویت قومی

هویت قومی را بر بنیاد شناسه های فرهنگی نظیر زبان ،مذهب ،آداب و رسوم و پیشینه تاریخی تعریف می کنند.گسترش هویت خواهی قومی، متأثر از درک و تجربه مشترک از بی عدالتی و به حاشیه رانده شدن است.بدین لحاظ هویت خواهی قومی نیز امری انفعالی است که گروههای قومی جهت دفاع از هویت و بقای گروه خویش ،از آن سود می جویند.بروز چالش های عمیق سیاسی،اجتماعی،اقتصادی و فرهنگی داخلی و خارجی چون وقوع جنگ،بحران اقتصادی و تحولات منطقه ای و بین الملل در تسریع تحریکات قومی نقش به سزایی ایفا می کند. تجربه ی تاریخی نشان داده که نه در فرآیند توسعه و نه در دولت– ملت سازی آمرانه و نه در اعمال سیاست شبیه سازی فرهنگی و قومی تعلّقات قومی استحاله و منسوخ نگردیده است بلکه همچون بذری در دل خاک در انتظار شرایط مناسب بوده تا سر برآورده،رشد نموده وتناور گردد.جنبش های قومی که تا پیش از این در یک جامعه بسته محدود بوده اند و بیشتر مواقع از طریق سیاستهای ساختاری حکومتها و یا اعمال

1 - Anthony Smith

خشونت سرکوب می شدند؛ به واسطه جهانی شدن رژیم های فراملی فرصتهای جدیدی پیدا می کنند تا علاوه بر افزایش آگاهی ها و تعلقات خود نسبت به هویت قومی ،به کنشگرانی فعال در یک روند فراملی تبدیل شوند و به عنوان عامل هویت ساز و در مقام به کارگیری خشونتهای جمعی،رقیب اصلی دولت به حساب آیند.[2]

هر انسانی تمایل دارد که هویت خود را آگاهانه در یک گروه خاص جست و جو کند.هویت می تواند در چندین سطح ممکن باشد و هر فردی می تواند به صورت همزمان و به شکلی عادی چندین هویت را پذیرد.با وجود این شمار این هویت ها بنابر سنت های اجتماعی گوناگون متفاوت است. برای نمونه؛تعلق های گوناگون به خانواده ، به کلان به قبیله به دین به طبقه اجتماعی ،به قومیت ،به ملت و به تمدن می توانند در هویت هر انسانی با یکدیگر سازش داشته باشند و چنین فردی قادر است از خود وفاداری های متعددی که از لحاظ جغرافیایی یا اجتماعی با یکدیگر تداخل دارند نشان دهند. با وجود این، هر انسانی بنا به مورد،به این یا آن تعلق خود در این یا آن سطح متفاوت،اهمیت بیشتری داده و این تعلق را در سلسله مراتبی از وفاداری های درونی و پذیرفته شده جای می دهد.هویت یابی افراد در گروهها ،سرچشمه نیروی روانی،توازن و شکوفایی شخصیتی است. هویت کمابیش در نزد همه،امری آگاهانه است و شامل گزینش های داوطلبانه و عاداتی می‌شود که هرگز زیر سؤال نمی رود. نژادپرستی نگرشی بنیادی و اساساً خطا در مورد ماهیت انسان است و بر این تصور است که نژاد انسان هویت وی را تعیین می کند.به عبارتی دیگر نژاد پرستی به غلط نسبت دادن ویژگیهای موروثی شخصیت یا رفتار به افرادی است که دارای ظاهر فیزیکی خاصی هستند. نژاد گرایی و قوم محوری در درجه نخست نوعی خود محوری است. عمل به این شیوه درک احساسات و خواسته ها و آرزوهای دیگران را دشوار می سازد و ملی گرایی و تبعیض گرایی را

تشدید می کند. مفهوم نژاد و نژاد گرایی را می توان به صورت یک مفهوم بسیار باستانی و تاریخی قلمداد نمود و نخستین شکل آن را در قالب فرضیه برتری سفید پوست و پست شمردن سایر نژادهای رنگین در میان غربیان جست و جو کرد.این فرضیه همراه با فتوحات استعماری به سایر ملل غیر غربی رخنه کرد و بعضاً در میان ملل مستعمره جایگاهی ویژه یافت.[3] بدین جهت سال های پایانی قرن بیستم تاکنون را باید دوران جدید طرح مسائل مربوط به نژاد،قومیت و ملی گرایی در حوزه علم سیاست دانست.مباحث مربوط به نژاد و قومیت به رغم فراگیری و کاربرد بیش از حد واژگان در متن ها و ادبیات سیاسی هیچ گاه تا حد کنونی به عنوان پدیده ای مستقل و موثر بر سیاست داخلی و خارجی کشورها، مورد توجه و بررسی مراکز آکادمیک و نظریه پردازان و تحلیل گران شاخه های مختلف علوم سیاسی قرار نداشته است.[4]

هویت قومی و جهانی شدن

جهانی شدن فرآیندی است که به تدریج کلیه حوزه های زندگی اعم از علم، سیاسی، اقتصادی، نظامی، حقوقی و فرهنگی را در بر می گیرد. بدیهی است که مقوله هویت نیز قادر به مستثنی ساختن خود در این فرآیند نیست.در پرتو جهانی شدن سطح ارتباط، مقوله های هویتی نیز گسترش جهانی یافته است و تأثیر گذاری و تأثیر پذیری این مقوله در یک گستره جهانی مطرح گردیده است.به عنوان مثال، اگر تا دیروز عواملی که روی هویت انسانها تأثیر داشتند، در مرزهای جغرافیایی یک دولت– ملت قرار داشت، امروزه به یاری فناوری ارتباطات عواملی که کیلومترها از انسان دور هستند و خارج از مرزهای جغرافیایی دولت– ملتها می باشند بر هویت های انسانی تأثیر می گذارد.فرآیند جهانی شدن در دو سطح، تغییراتی را در هویت قومیت ها شکل داده است که عبارتند از: سطح اول، تغییرات در هویت داخلی قومیت ها، سطح دوم دگرگونی

در مسائل دولت – ملتها نسبت به قومیت ها. سطح اول: طی فرآیند جهانی شدن، تغییراتی در هویت داخلی قومیت صورت گرفته است چرا که جهانی شدن منابع هویت ساز را افزون می کند. بر خلاف جوامع سنتی که دربرگیرنده منابعی محدود و معین برای ساخت هویت بوده اند امروزه هر فرد به بازار بسیار فنی منابع و مصالح هویت دسترسی دارد و به آسانی می تواند نیاز هویتی خود را از آن تأمین کند. افراد می توانند بر پایه علایق و جایگاه خود، ترکیب های مختلفی از منابع موجود و در دسترس را مطابق میل و سلیقه خود بومی و محلی کنند. جهانی شدن در کنار منابع هویت ساز محلی، منابع هویت سازی جهانی را در اقصی نقاط گیتی به ذهنیت انسانها وارد می سازد. سطح دوم: دگرگونی در مسائل سنتی دولت– ملتها نسبت به قومیت ها. جهانی شدن برای برخی از دولت– ملت هایی که مرزهایشان به طور مصنوعی توسط کشورهای استعمارگر شکل گرفته یا اشغال و همگن سازی شده تا یک هویت مشترک برای قومیت ها شکل بگیرد، چالش های جدی پیش آورده است.[5]

سیاست قومی

توجه به عنصر هویت بر ساخت قدرت و دولت ابتدا در حوزه مطالعاتی جامعه شناسی سیاسی قرار داشت.تحقیقات دانشمندان دیرینه گرا مانند واکر کانر[1]، هوروتیز[2] و دیوید[3] بر نقش گروههای قومی و هویت خواهی قومی بر ساخت سیاسی کشورهای چندقومی تمرکز دارد. مجموعه این آثار ادبیات تئوریک "سیاست قومی" را پدید آوردند. رهیافت سیاست قومی اغلب درصدد شناخت نتایج و پیامدهای مرتبط با تنوعات قومی در ممالک کثیر القوم– که حاصل کنش متقابل دولت

1 Walker conner
2 Horowitz
3 David

مرکزی با گروههای قومی است- بر می آید.رهیافت سیاست قومی برخلاف سازه انگاری که بر معنای هویت تمرکز دارد، بر شناخت انگیزه ها و مقاصد رهبران و دولتمردان در قبال گروههای قومی و سیاستهایی که در جست و جوی مقاصد سیاسی در داخل وضع می کنند و از این راه بر روند سیاستگذاری خارجی دولتها تأثیر می گذارند ،تأکید دارند. بر این اساس آنان در راستای حفظ موقعیت خود ،مسئله هویت قومی را به منزله تهدیدها یا فرصت هایی موثر در نظر می گیرند. در چنین فرآیندی ،سیاست قومی پویش خطیری است که طی آن رهبران سیاسی را به مدیریت مسائل و چالش های قومی ،جلب حمایت گروههای قومی و جلوگیری از اتحاد و همراهی آنان با مخالفان داخلی و خارجی وادار می کند و دامنه تحقق این اهداف را به سیاست خارجی نیز می کشاند. کیت کراس در مقاله دولت سازی و منطقه سازی در تبیین ارتباط سطح مسائل داخلی دولتها با امنیت منطقه ای به نکته مهمی دال بر تأثیر هویت بر سیاست خارجی اشاره می کند. وی ضمن تأکید بر رابطه این دو سطح بیان می کند که ادراک و رفتار دولت در عرصه های پرچالش و خشونت زای داخلی؛مانند چالشهای قومی و مذهبی که در فرایند و سیر تاریخی دولت سازی آنان شکل گرفته اند، بر الگوی رفتاری سیاست خارجی و تعامل دولت با سایر دولتها و نحوه برخورد با ترتیبات امنیت منطقه ای موثر است.[6] رهیافت دیگری- که در مقایسه با سایر رهیافتها تاکید بیشتری بر نقش متغیر هویت در عرصه سیاست دارد- سازه انگاری است.سازه انگاری نخست با غلظت مباحث فلسفی با انتشار کتاب "جهانی که ما می سازیم "نگارش نیکلاس اونف[۱] و نیز تألیف فردیش کراتوچویل[۲] به نام "قواعد،هنجار و تصمیمات"وارد مباحث علوم

1 - Nicholas Gnuf
2 - Kratochill

سیاسی و روابط بین المللی بود که این رهیافت را برای تحلیل مباحث حوزه روابط بین الملل معرفی نمود. پس هویت و اشکال آن مانند ملی گرایی قومی یا هویت دولت از آنجا که در نظریه ساختار گرایی نو واقع گرایی جایی ندارد، و جز مسائل مهم جهان به شمار نمی آید و به کنار می رود.تأکید سازه انگاران بر هویت به عنوان فرآیند معنا سازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه مبهم به هم پیوسته ای از ویژگی های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می شود. هویت سازه انگارانه، بر ساخته ای اجتماعی است که هم دارای عناصر ثابت و هم پذیرنده ی معناها و اشکال پویا ست که تحت تاثیر شرایط اجتماعی تحول می یابد.[7]در مقام نقد نگرش مکتب نوسازی به نقش و تأثیر قومیت بر حوزه سیاست می توان گفت که این رهیافت با ماهیت سیال و بی ثبات پدیده های سیاسی در عرصه های ملی و فراملی همخوانی ندارد. رهیافت مکتب نوسازی با بی توجهی به نقش و تأثیر عواملی مانند گروههای قومی نه تنها نمی تواند قواعدی عام و فراگیر در حوزه علوم سیاسی و اجتماعی تدوین کند، بلکه به دلیل ساده سازی و تقلیل‌گرایی، در تبیین پدیده های سیاسی نیز راهگشا و رهنمون نیست.[8] نظریه رابرت گر: تد رابرت گر[۱]،"گروه قومی" را گروهی از مردم می داند که با هویت جمعی متمایز، پایدار و مشترکی تعریف می شوند. هویت مشترک می تواند بر تبار و تجارب مشترک و یا ویژگی های فرهنگ استوار باشد. هویت را با یکی از عناصر فوق که خود شامل رفتار و لباس سنتی، عقاید مذهبی، زبان، خصوصیات جسمی (نژاد)، محل سکونت، مشاغل سنتی و تاریخ مشترک پر از رنج و درد می شوند ، می توان تعریف کرد و یا چند عنصر از عناصر فوق می توانند در تعریف هویت هر گروه دخیل باشند.

1 - Ted RobertGerr

رابرت گر گروههای هویتی و گروههای جماعتی را به عنوان مترادف گروههای قومی به کار می برد.[9]

هویت و ایدئولوژی

همانگونه که تلهامی[1] و بارنت[2] اشاره دارند هر بحث در زمینه هویت ملي و دولت سازی به سرعت این سوء ظن را ایجاد می کند که ما فقط مفهوم هویت را جایگزین مفهوم بسیار مشابه آن یعنی ایدئولوژی می سازیم. این بدگمانی به ویژه در زمینه تحقیق درباره خاورمیانه بسیار شایع است؛زیرادر دهه های متوالی ،بحث ها حول ایدئولوژی ملی گرایی و عربی وبعدها اسلام گرایی متمرکز گردیده بود و گرایش بسیاری میان پژوهشگران مختلف از جمله الخدوری، بی جی واتیکوتیز و اسحاق والت برای پرداختن به ایدئولوژی عربی دیده می شد؛ اما با پی گیری ریشه ها و کارکردهای ایدئولوژی و هویت می توان بین آنها تمایز قائل شد.در تحقیقات مارکسیستی از مفهوم ایدئولوژی برای تبیین چگونگی بازتولید روابط سلطه با کاربرد کمترین حد از اجبار مستقیم استفاده می شود.بر مبنای این دیدگاه،افراد دارای منافع عینی هستند که بیشتر از جایگاه آنها در ساختار اجتماعی نشأت می گیرد و آنها را وادار به عمل در جهت منافعشان می سازد. این نوع ادعا با مفهوم آگاهی کاذب مرتبط است. محققان روابط بین الملل و دانش پژوهان خاورمیانه نیز ایدئولوژی را این گونه تلقی کرده اند؛در واقع تمایل عمومی به این سمت بوده است که منافع به طور عینی از تواضع بین المللی قدرت ناشی می شود. فرض این رویکرد واقع گرایانه بر این است ک دولتها ایده های معینی مانند منافع انسانی یا اجتماع بین المللی را ترویج می کنند که در حقیقت

1 Telhami
2 Barnett

منافع طبقه مسلط است.قدرت های بزرگ برای بیشتر کردن منافع خود از ایده های خاصی مانند ایده رسالت شهروندی برای توجیه سیاستهای مورد نظر خود بهره برده اند ، به نحوی که دولتهای پیرو،این ایده ها را می پذیرند.این ایدئولوژی اطاعت آنها را بازتولید می کند؛برای مثال هنگامی که محققانی مانند عجمی واتکیوتیز و الخدوری به عربیسم اشاره می کنند، در نوع خود این ایدئولوژی را به مثابه ابزاری در دست رهبران مستبد تلقی می کنند. در دهه ۱۹۷۰ بحث های علمی در زمینه هویت به دلیل تلاش هایی برای درک اینکه افراد چگونه موقعیت اجتماعی تقلیل ناپذیری را در ساختار مادی تصاحب می کنند ،چگونه این موقعیتها اقدامی را باعث می شوند و چگونگی تغییر آنها، به طور فزاینده ای رایج گردیده است. در مقابل ،مطالعات ایدئولوژیکی درصدد درک این موضوع هستند که چگونه زبان ،واقعیت های اجتماعی را تحت الشعاع قرار می دهد و منافع واقعی را محدود می سازد. بسیاری از مطالعات هویتی با کارکرد زبان در ساخت موضوعات اجتماعی شروع می شوند ؛ بنابراین ساختار اجتماعی هستند و به لحاظ تاریخی به ایفای نقش های اجتماعی مشخص بازیگران آگاه وابسته اند ،زحمات زیادی را متحمل شدند.

ناسیونالیسم قومی

ناسیونالیسم قومی نیز به گونه ای معماری سیاسی- فرهنگی بر اساس قومیّت بوده که با هدف ایجاد دولتی متحد نضج و قوام می یابد. این گونه از ناسیونالیسم به لحاظ مکانی،منشأ مشترک گروه قومی خاصی را تبیین می کند،اغلب آنها را به سرزمینی خاص مرتبط می سازد که به باور این گروه مقدس است. مثلاً سرزمین کنعان برای قوم یوسف و بیت المقدس برای یهودیان که از آن به ارض موعود یاد می کنند. دومین کار ویژه ناسیونالیسم قومی، ایجاد احساس هویت برای گروههای قومی است. این احساس هویت، مبارزه نخبگان قومی را در به دست گیری ،حفظ و گسترش قدرت سیاسی تشریح می نمایدو نهایتاً

آنکه این گونه از ناسیونالیسم ،آمال و آرزوهای خاصی را ارائه می دهد این آمال و آرزوها می تواند در قالب مفاهیم زمینی چون؛ رهایی، استقلال و وحدت قومی و یا در قالب مفاهیم فرا زمینی نظیر،رستگاری قومی و برگزیده بودن قومی نزد خداوند تجلّی می‌یابد.در مورد ناسیونالیسم قومی و قومیت دو قلمرو اساسی وجود دارد. در یک قلمرو مکاتب گوناگون فکری درباره ماهیت قومیت و ناسیونالیسم به چشم می خورد و قلمرو دیگر به بحث های نظری در خصوص علل سیاسی شدن مسئله قومیت اختصاص دارد. بیشتر مباحث مربوط به ماهیّت قومیت و ناسیونالیسم را می توان در دو مکتب کهن گرایی و ابزار گرایی یافت. محققان در مورد ماهیت قومیت و ناسیونالیسم اختلاف نظر دارند. در حالی که کهن گرایان بر این امر تأکید دارند که قومیت و ناسیونالیسم پدیده هایی کهن هستند،ابزارگرایان یا موقعیت گرایان و نوگرایان معتقدند که این پدیده ها محصول دوران مدرن و به ویژه چند قرن اخیرند. از مفهوم کهن گرایی ،بیشتر برای توصیف ریشه ها و استحکام وابستگی های قومی استفاده شده است. طرفداران مکتب کهن گرایی دو ادعای اساسی دارند: اول این که ملت ها و ناسیونالیسم پدیده هایی کهن هستند و دوم اینکه طبیعی و بنابراین جهان شمول اند. اصطلاح کهن گرایی را نخستین بار ادوارد شیلر[1] به کاربرد و گیلفورد گیرتز[2] در دهه ۱۹۵۰ میلادی آن را رواج داد. بعدها محققان قومیت در سایر رشته ها ،نظیر وان دن برگه[3] ،ماستر و واکر کونور،دیدگاههای جدیدی را وارد مکتب کهن گرایی کردند. کسانی که بر جنبه های کهن قومیت تاکید می ورزند، به وجود نوعی ارتباط میان قومیت و خویشاوندی و نیز روابط

---

1 - Edward Shiller
2 - Glifford Geertz
3 Van Den Berghe

قومی– عاطفی میان مردمی که اجداد مشترک و سرنوشت مشترک این جهانی برای خود تصوّر می کنند اعتقاد دارند. هویت قومی در اینجا عنصر اساسی تحول شخصیت تلقی می شود که ارتباط نزدیکی با تصور خود ،مراحل اولیه جامعه پذیری ،آموزش زبان یا اعتقادات مذهبی و سیاسی دارد.[10] اقلیتهای ملی تنها در کشورهایی هستند که دولت ملی بر پایه ملیت ویژه ای ایجاد شده باشد؛ یعنی در کشورهایی که دولت برای مردمی به وجود آمده که به هویت گروهی خود آگاهند و این دولت شکل و فرم خود را تنها با همان ملت تطبیق داده است. یه این ترتیب این انطباق در تمام سرزمین و با تمام گروههای ملی ایجاد نشده است. نتیجه این امر پیدایش اقلیت های ملی است . اغلب کشورهای اروپای مرکزی و شرقی،ترکیه و عراق در چنین حالتی ایجاد شده اند. زیرا پیدایش آنان همان گونه که در پیش خواندیم بستگی به خواست فاتحان جنگ بین الملل اول داشت.کشورهای تازه استقلال یافته اغلب در چنین وضعی هستند.کردها هم در عراق و هم در ترکیه با آگاهی به هویت ویژه خود ،که جدا از هویت دولت است ؛هیچ گاه دولت عرب عراق و یا دولت ترک ترکیه را نپذیرفتند. نمونه بارز این تناقض و ایجاد ملیت بر اساس قوم،شمال عراق کنونی است که از سال ۱۹۹۱ از حاکمیت حاکمان بغداد خارج است وبرابر قوانین داخلی خود تفاوتی میان کردستانی ها (اصطلاحی کلی که برای همه شهروندان ساکن منطقه کردستان عراق به کار می رود)و "کردها" واژه ای که هماهنگ و هم آوا با قوم – ملیت است.و به کردها به معنای اخص کلمه اطلاق می شودقایل شده است.[11] جنبش های قومی:اندیشمندانی مانند کوپر[1]،قومیت را بنیادی ترین مقوله سازماندهی اجتماعی می دانند که بر نوعی عضویت و تعلق استوار است و بر مبنای

1 Kuper

احساس برخورداری ازریشه های تاریخی،فرهنگ،مذهب و زبان مشترک بنیاد نهاده شده است.کاستلر معتقد است که قومیت در بسیاری از جوامع معاصر از ایالات متحده گرفته تا کشورهای آفریقایی،زیر بنای تفکیک باز شناسی و تبعیض های اجتماعی بوده است. قومیت، از نظر وی پایه و اساس پایه فرهنگی شبکه های انحصار گرایانه تجاری در نظام اقتصاد نوین جهانی می باشد.اما در مورد جنبش های قومی باید گفت که برخی دانشمندان،آنها را جز دسته از جنبش های اجتماعی می دانند که بیشتر بر هویت و فرهنگ قومی تأکید دارند.دیانی،جنبش های اجتماعی را شبکه های تعامل غیر رسمی افراد،گروهها و سازمانهای درگیر در یک برخورد سیاسی یا فرهنگی مبتنی بر یک هویت جمعی مشترک تعریف می کند.[12]

نظام سیاسی

هر نظام سیاسی به مثابه شکل اساسی دولت شامل مجموعه ای از ساختارها و نهادها و گروههایی است که در تعامل با یکدیگر و با دیگر نظام های سیاسی،می کوشد تا با تخصیص و اولویت بندی ارزش ها ضمن سازماندهی همیشگی و روزآمد مناسبات خود با جامعه ،نهادها و اجزای مختلف آن ،اهداف کلی دولت ملی را در عرصه های داخلی و خارجی برآورده سازد. بدین ترتیب در توصیف و تبیین نظامهای سیاسی باید تواماً به اجزا و موءلفه های شکل دهنده آن شامل عناصر عینی و ذهنی،داخلی و خارجی توجه داشت. برجستگی،میزان و سرعت تاثیر هر یک از عناصر مذکور در شکل دهی به نظام سیاسی ارتباط وثیقی با شرایط زمانی و موقعیت مکانی آن کشور ،ساختار نظام بین المللی و همسایگان دارد.در گونه شناسی گروهها،نهادها و ساختارهای داخلی تشکیل دهنده نظام سیاسی و تخصیص ارزش ها به دو گونه گروهها ،نهادها و ساختارها می توان اشاره کرد. در حالی که قوای سه گانه مقننه

،مجریه و قضائیه،دستگاههای نظامی،انتظامی و امنیتی و نیز قوانین اساسی و موضوعه در زمره نهادها و ساختارهای حکومتی تشکیل دهنده نظام سیاسی محسوب می شوند که ارزش های کمیاب ملی را تخصیص زده و اولویت می بخشند ،نهادهای مدنی،گروههای ذی نفوذ،احزاب سیاسی،مطبوعات،اتحادیه های کارگری ،سندیکا های کارفرمایان ،سازمان های ملی و گروههای قومی در زمره تشکل های غیر حکومتی محسوب می شوند که به سهم خود در فرآیند شکل دهی به نظام سیاسی و تخصیص و اولویت بندی ارزش ها موثرند.

ماهیت و مفهوم فرقه گرایی مذهبی

فرقه گرایی اساساً منشأ دینی دارد ،هرچند که می تواند ماهیت ،شکل و یا خاستگاه سیاسی هم داشته باشد. ادیان در طول تاریخ ،مهم ترین منشا شکل گیری آئین ها ،دستجات و فرقه بوده اند. شکل گیری نحله های مختلف در حوزه دین های بزرگ تاریخی پدیده ای رایج بوده و هست.در دامان ادیان،همواره کیش ها و آئین هایی به وجود آمده اند که آنها نیز به نوبه خود مایه تولد فرقه های جدیدتری شده اند. اما این ویژگی با کارکرد اساسی دین در تناقض است. آن گونه که در اکثر نظریه های جامعه شناختی به ویژه نظریه **دورکیم**[1] آمده است،دین منشا و عامل همبستگی و همدلی بین آحاد و اعضای هر جامعه است زیرا باعث تقویت روح جمعی و اشتراک نظر مردم در خصوص باورها، ارزش ها و هنجارها می شود. علت این امر این است که در همه ی ادیان و در دوره های تاریخی،همواره گروهها و حرکتهای جدیدی از بطن دین به وجود آمده اند که همگی در ابتدای پیدایش،ماهیتی فرقه ای و محفلی داشته اند.در این مقطع،ادیان نه در جهت تقویت همبستگی اجتماعی بلکه بر خلاف آن عمل می کنند. اما با فراگیر شدن و اقبال عمومی به این نحله

1 - Durkheim

ها ،دوباره کارکرد انسجام بخش و پیوند دهنده خویش را ایفا می کنند. بر این اساس،انواع انشعاب ها در درون یا حاشیه ی ادیان بزرگ را می توان به نحو زیر تقسیم بندی کرد:

الف: فرقه های سنتی و قدیمی که به طور سنتی در دامن ادیان تاریخی و بزرگ به وجود آمده اند.(مانندی صوفی گری)

ب: جنبش های جدید مذهبی

ج. مذاهب،که در اثر تکوین و گسترش فرقه ها و تبدیل وضعیت اجتماعی آنها مطرح می شوند. در جمع بندی علل شکل گیری فرقه ها و آئین های مذهبی می توان به دو نکته مهم اشاره کرد:

اول آنکه؛میزان ادغام دین رسمی با ساختار حکومتی و سیاسی در رشد انواع جنبش های جدید دینی موثر است. این ادغام،باعث می شود تا ناراضیان سیاسی،مبنای دینی حاکمیت را انکار و دست به ابتکار عمل در این باره بزنند.

دوم آنکه؛ عملکرد فرقه ای حکومت می تواند فرقه گرایی مذهبی را دامن بزنند. به این معنی که حکومت متعلق به یک فرقه باشد و یا با افراط گرایی دینی و تعصب مذهبی و استفاده از ابزارهای رسانه ای،پاره ای ویژگی های مذهب رسمی را تبلیغ کرده و بر خلاف اکثریت جامعه– دین داران معمولی و متعادل – سعی در تثبیت وقایع و یا ترویج مفاهیم خاصی داشته باشند.از سوی دیگر،بحران ارزشها یا هنجارها،جانشین آئینهای جدید به جای شورش های سیاسی یا شورش های فرهنگی (مانند ناآرامی های دهه ۱۹۶۰ در اروپا)،غلبه دو روحیه فایده گرایی و مادی اندیشی،مصرف گرایی نوین و عقلانیت فرهنگی تحت سلطه علم، به عنوان منشأ این جنبش ها به حساب می آیند. بنابراین در جوامع،با انواع انشعاب های مذهبی روبرو هستیم که هر کدام به میزان معینی با جامعه بزرگتر و دین رسمی فاصله دارند. برای شناخت بهتر می توان

آنها را در دو دسته کلی فرقه های سنتی (مثل صوفی گری در اسلام) یا جنبش های جدید دینی (مثل ذن) تقسیم کرد. همه این فرقه ها و گرایش ها ،در انشعاب و انحراف از دین رسمی و مستقر مشترک هستند. بنابراین کارکرد همگی آنها،تعمیق شکاف های مذهبی به عنوان یکی از ابعاد مهم شکاف های اجتماعی است.[13]

مذهب از بعد جامعه شناختی ،موجب انسجام و یگانگی میان افراد و جوامع می شود.اعتقاد به باورها ،ارزشها و نمادهای مشترک،هم دلی و هم آهنگی را میان مومنان ایجاد و تقویت می کند. امیل دورکیم در بررسی کارکردهای اصلی دین به چهار مورد اشاره می کند که عبارتند از: انضباط بخشی،انسجام بخشی،حیات بخشی و اعطای خوشبختی. از لحاظ انسان شناسی نیز دین واجد سه کارکرد اصلی است:دین از کار ویژه سازمان دهی برخوردار است؛زیرا نظمی را مفروض گرفته و حفظ آن را مهم می داند. از سوی دیگر دین ایمنی دهنده است. زیرا ترس و تنش های روانی انسان را از طریق ایمان و امید به عدالت ،به سطح قابل تحملی می رساند. کارکرد سوم دین نیز انسجام بخشی است زیرا با اخلاق (حریم ها و تنبه های ناشی از تخطی نسبت به آنها) سرو کار داشته و جماعت دین داران را به یکدیگر پیوند می دهد. بسیاری از جامعه شناسان اذعان دارند که دین به واسطه توافقی که بین انسانها ایجاد می کند ،نوعی نظم و هم آهنگی را در بین آنها به ارمغان می آورد . نقش اجتماعی دین اساساً در مجتمع کردن انسانهاست.دین، پیوستگی اعضای جامعه و الزامات اجتماعی را افزایش می دهدو به وحدت میان آحاد جامعه کمک می کند.دین توافق گسترده ای را در سطح جامعه تضمین می کند؛زیرا ارزش هایی که زیر بنای نظامهای الزامی اجتماعی هستند در بین گروههای دینی مشترک اند.اهمیّت و تأثیر دین در حفظ توافق و اجماع تا بدانجاست که در نظریات مارکسیستی از دین به عنوان عامل حفظ وضع موجود و دفاع از نهادهای سیاسی و نظم نابرابر یاد شده و

حتی این پرسش نیز مطرح شده است که آیا دین مانع بروز تغییرات و اصلاحات اجتماعی است یا خیر؟ حال پرسش اساسی این است که آیا دین،همواره نقش انسجام بخش خود را حفظ می کند؟در پاسخ باید گفت:فرقه گرایی مذهبی،یکی از عواملی است که مانع بروز کارکرد انسجام بخش دین می شود. در این چهره ،دین مشابه یک خط گسل و شکاف اجتماعی عمل می کند و موجبات تجزیه و انشقاق شهروندان را فراهم می کند. فرقه های مذهبی ،مردم را به چند بخش و گروه متفاوت تقسیم می کنند.از نظر گئورگ زیمل ،در فرقه ها صورت های خاصی از کنش های متقابل ساختاری حاکم است. رفتار فرقه ای مبتنی بر این باور است که اعضای یک فرقه در یک دانش رمز آمیز و منحصر به فرد با یکدیگر سهیم اند و از همین روی فراتر از جهان پست روزمره سیر می کنند. این امر به تعلق خاطر شدید و انحصاری اعضای فرقه به یکدیگر و دوری از امور خارج از فرقه منجر می شود. بر این اساس همه انسانهای خارج از فرقه "غریبه و بیگانه" محسوب می شوند که نباید با آنها به تعامل پرداخت زیرا در جهان و موقعیت دون و پستی قرار دارند و شایسته هم کاری و مشارکت با اعضای فرقه نیستند. تعارض بین فرقه ها و ضد فرقه ها ،منبع دیگر تنش و خشونت در نظام اجتماعی به شمار می آیند. تضادهای فرقه ای در پاکستان و هند از این جمله اند و عمدتاً خاستگاه بین فرقه ای دارند. ورود فرقه های مذهبی به عرصه سیاست و بهره گیری آنها از ابزار خشونت ،در پاره ای مقاطع به دلیل اراده مقامات سیاسی و رقبا برای سوء استفاده از ارزش های فرقه ای است. به عبارت دیگر ،کنش های فرقه ای در این شرایط رنگ سیاسی به خود می گیرند. برای مثال تعارض بنیادی در پاکستان،بین فرق سنی و شیعه کاملا مشهود است؛در حالی که این تعارضات توسط جریانهای سیاسی قوی تر که ماهیت غیر فرقه ای دارند،حمایت و تشجیع می شوند. در چنین شرایطی

،وقتی دولت نتواند تعارضات فرقه ای را حل یا تعدیل نماید ،با عدم مشروعیت و کارآمدی مواجه می شود. حتی ممکن است این مساله به سقوط دولت بیانجامد که مبین بی ثباتی سیاسی شدید است. بنابراین ، فرقه گرایی از طریق ایجاد و دامن زدن به انواع تضادها ، کشمکش ها و خشونت ها نقش مستقیمی در ایجاد بی ثباتی سیاسی ایفا می کند. خشونتهای فرقه ای در اشکال مختلفی قابل مشاهده است که از آن جمله اند: ترور،آدم ربایی، گروگان گیری ، تخریب و بمب گذاری ، اغتشاشات ونا آرامی های شهری. بعضی فرقه های مذهبی ،علاوه بر فعالیت تجاری و برخورداری از سازمان سیاسی ،واحدهای شبه نظامی هم دارند. برای مثال فرقه آئوم شننویکیو(۱) ،در سال ۱۹۹۰ وارد رقابت های سیاسی شد که شکست خورد. متعاقب آن با این پیش فرض که تهدیدات جهانی از ناحیه دولت واحد جهانی است که نماینده منافع شرکت های چند ملیتی ،امپریالیسم آمریکا و پلیس ژاپن می باشد؛ به سمت خرید اسلحه،هلی کوپتر ،تانک و موشک های هدایت شونده رفت و توانست با خرید از روسیه خود را مسلح کند.[14]

برخوردهای فرقه ای و امنیت جهان در دهه ی ۱۹۹۰

فروکش کردن بعضی برخوردهای فرقه ای در منطقه های آسیا و خاورمیانه از سال ۱۹۹۰–برای نمونه برخوردهای کردها و ناسیونالیستهای غیر برمه ای میانمار– با تشدید برخوردهای فرقه ای در هند، پاکستان و افغانستان همراه بود. در یک دهه پیش از سال ۱۹۶۰ به عنوان زمانی که بیشتر کشورهای آفریقایی به استقلال دست یافتند،این اعتراض ها به اوج خود رسید؛ اما از آن زمان به بعد ،شکل اعتراض تغییر کرد و عمدتاً به صورت شورش درآمد. آفریقا هم اکنون شدید ترین برخوردهای قومی– سیاسی را در کل منطقه جهان دارد. آمریکای

لاتین کمترین سطح برخورد های فرقه ای را داراست. منازعات در این منطقه به شکل اعتراض های غیر خشونت آمیز فعالان بومی است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ حالت بحرانی یافته بود ؛هرچند از سال ۱۹۹۰ موج تازه ای از فعالیت سیاسی در میان بومیان آمریکای لاتین گرفته است.شکافهای مذهبی معمولا یکی از علل به راه افتادن برخوردهای فرقه ای است،ولی به ندرت علت اصلی آن بوده است . تنها هشت فرقه از ۴۹ فرقه مبارزه جوی مورد مطالعه ، بر پایه ی باورهای مذهبی شکل گرفته اند.برای نمون،می توان از بسیج سیاسی شیعیان عراق و لبنان یاد کرد که هدف آنها به رسمیت شناخته شدن از نظر سیاسی و دستیابی به حقوق سیاسی است، نه تبلیغ عقاید خود. دیگر اقلیت های فرقه ای هم،یا مانند کاتولیک های ایرلند شمالی و مهاجران ترک در آلمان خصوصیت طبقاتی دارند،یا مانند فلسطینیان ساکن در سرزمین های اشغالی و موروها در فیلیپین دارای اهداف ملت گرایانه هستند. نیروی محرکه جدی ترین و طولانی ترین برخوردهای فرقه ای در خاورمیانه ،نه اسلام مبارز بلکه آرزوهای ملتِ گرایانه برآورد نشده کسانی چون فلسطینی هاست. برخوردهای سیاسی ملهم از مذهب تا دهه ۱۹۶۰ در جهان رواج نداشت.اما از آن زمان تا پایان دهه ۱۹۸۰ تعداد آنها دو برابر گردید؛ هرچند نرخ افزایش آنها در مقایسه با شورش های دیگر انواع گروهها،به ویژه ناسیونالیست های قومی کمتر بود.در مجموع گروههایی که به طور کلی یا جزئی بر اساس تفاوتهای فرقه ای از گروههای مسلط متمایز می شوند، یک چهارم شورش های دهه ۱۹۸۰ را به راه انداخته بودند.در جهان سوم جنوب آسیا به شدید ترین شکل شاهد بالاگرفتن برخوردهای فرقه ای در دهه ۱۹۹۰ بود.در اوایل دهه ۱۹۹۰ برخوردهای منطقه ای پر سابقه در هندوستان—در آسام،پنجاب و کشمیر- شدت یافت و به تقاضای قومی دیگر گروهها نیز دامن زد. تنش

های سیاسی-مذهبی میان جوامع مسلمان و هندو در اغلب کشورهای منطقه در حال افزایش است.در بنگلادش،ساکنان مناطق پرجمعیت دشت،همچنان به مناطق مرتفع رو می آورند و در این نقاط درگیر برخوردهای فرقه ای خشونت آمیز با قبایل گوناگون می شوند. سیاست های پاکستان در گرو شکاف های قومی میان پشتون ها ،سندی ها ،بلوچ ها و دیگر اقلیت های کوچکتر است وپس از شکست انقلاب کمونیستی در افغانستان ،رقابت های قومی میان پشتوهایی که زمانی حاکمیت داشتند ،با تاجیک ها،ازبک ها، هزاره ای ها و دیگران شدت یافته است تنها برخورد فرقه ای در حال فروکش در شبه قاره ،برخورد تامیلها و دولت سینهالی سریلانکاست که این نیز بیشتر نتیجه سرکوب بوده است تا سازش. پیش بینی آینده برخوردهای فرقه ای در دیگر نقاط جهان سوم ،حتی بیش از این مبتنی بر گمانه زنی است. اغلب برخوردهای خاورمیانه در حال حاضر زنده است و احتمالا تعداد اندکی از آنها در آینده نزدیک به شکل قطعی حل خواهد شد. بعضی جنگهای سیاسی-قومی در جنوب شرقی آسیا در حال فروکش است ،اما ممکن است بعضی دیگر از برخوردها شدت یابد. در آفریقا،برخوردهای قومی ناگواری که در اتیوپی و جنوب آفریقا وجود داشت، در حال فیصله یافتن از راه های سیاسی است؛اما در سومالی و سودان ،منازعه کماکان ادامه دارد. طی سالهای ۱۹۹۴-۱۹۹۳ خشونت سرسام آوری در بروندی و رواندا بروز کرد و احتمالاً دوباره در بروندی شعله ور خواهد شد. استعداد بروز جنگ قومی در نیجریه و زئیر نیز به همین اندازه تهدید کننده است.[15]

اهداف منازعات قومی- نژادی:

۱- برهم زدن ترکیب جمعیتی با هدف استحاله هویتی مناطق اقلیت نشین و سایر اغراض سیاسی،مانند عراق (در زمان رژیم بعث و جایگزین اعراب در مناطق کردنشین) و افغانستان در زمان طالبان و همچنین بوسنی.

۲- پاکسازی نژادی و کوچاندن افراد، مانند کشور بوسنی و هرزگوین (صرب ها علیه بوشنیاک و کراوات ها،کراوات ها علیه بوشنیاک و صرب ها).

۳- خودمختاری یا کسب قدرت سیاسی اراضی ؛ مانند جنگ داخلی گروه یونیتای آنگولا، مجاری های رومانی ، چچن ها و اینگوش های روسیه، ایبو ها و یوروباها در نیجریه ، بوداها در هند ،هوتوها و توستی ها در روآندا،لیبوها در کنیا، زولوها در آفریقای جنوبی،چاکمها در بنگلادش.

۴- جدایی طلبی و کسب استقلال؛ مانند کوزوو و یوگوسلاوی، قره باغ آذربایجان، باسک فرانسه، آبخازی ها و اوستی ها ی گرجستان، کردهای عراق و ترکیه، تبتی ها در چین، تی مورها در اندونزی، تامیل های سریلانکا.

۵- تلاش برای بقا که یک دولت یا گروه های نژادی حاکم بر کشور برای یکسان سازی نژادی اتباع خود اقدام به آزار و اذیت به قصد اخراج افراد اقلیت ها می نماید؛مانند اذیت ترکها و سایر غیر آلمانی ها در آلمان، قبطی ها در مصر،نپالی ها در بوتان، مسلمانان در میانمار، ویتنامی ها در کامبوج، آمازونی ها در برزیل.[16]

شاخصهایی که در مهار بحران های قومی و اجتماعی تأثیرگذار می باشد

دموکراسی

دموکراسی نظام حکومتی است که در آن همه ی اشخاص بالغ در چارچوب مقررات از این حق برخوردارند که به نحوی برابر در وضع خط مشی و قوانین همگانی شرکت کنند. هریک از اجزای این تعریف و بیشتر تعاریف دیگر را باید مشخص تر کرد. در جریان تلاش برای این روشنفکری، بیشتر نظریه ها از حدّ توصیف و تعریف فراتر می روند و به بیان آرمانهای دموکراتیک می پردازند.[17] دموکراسی را امروزه غالباً به لحاظ آن چیزهایی که نفی می کند–استبداد، شخص پرستی یا حکومت گروهی خاص – تعریف می کنند و نه به لحاظ آنچه می تواند به ارمغان آورد یا به لحاظ نیروهای اجتماعی ویژه ای که بر آنها تکیه دارداین برداشت منفی از آزادی و دموکراسی، بدان گونه که به ویژه **آیزایا برلین**[۱] و **کارل پوپر**[۲] آن را پرورانده اند، متقاعد کننده به نظر می رسد،زیرا قضیه اصلی امروز،رهاندن افراد و گروهها از کنترل خفه کننده ای است که یک گروه حاکم به نام ملت و مردم بر آنها تحمیل میکند.دموکراسی در آن واحد، به معنای مشارکت و بحران است .جامعه ای را می توان مردم سالار خواند که از آزادیداوری درباره ی خواستهای متضاد خود – خواست های مربوط به بازار اقتصاد و توقعات فردی و گروهی انسانی، توقعات پولی و نیاز به هویت– برخوردار باشد. **اوا اشمیت هارتمان** جامعه شناس و مورخ چک همچون واکر کانر صاحب نظر مسائل قومی،با بدبینی نسبت به ترتیبات دموکراتیک برای همسازی اقوام درون یک واحد سیاسی؛

---

1 - Isiah Berlin
2 - K.popper

دموکراسی را نوش داروی حل مناقشات قومی نمی داند. تجربه نیز نشان داده است، فرآیند مردم سالار شدن کشورها در آغازین مراحل خود، با حذف عوامل سنتی زور، خود زمینه ساز بحران های قومی شده اند. **گی ارمه**[1] در تشریح و تبیین همبستگی های موجود میان دموکراسی و مناقشات قومی، نژادی و مذهبی، با اشاره به موج سوم دموکراسی که از دهه ی ۱۹۸۰ .م در اکثر کشورهای جهان ،به ویژه کشورهای جهان سومی راه یافته و بعضاً تحمیل شده است، فرآیند مردم سالار کردن را عاملی میداند که بیش از آنکه ایجاد کننده ی فضای مساعد، سالم و آرام برای گفت و گو، مفاهمه و تعامل میان گروههای قومی، نژادی و مذهبی باشد، موجب تحریک این گروهها در دامن زدن به تشنجات است.

دموکراسی چند قومی

نظام سیاسی مستقل و دارای حق حاکمیت با دو مشخصه نهادهای تصمیم گیری دموکراتیک و حضور دو یا چند گروه قومی را می توان به این شکل تعریف کرد: گروهی از افرادی که خود را اجتماع فرهنگی متمایزی می دانند؛غالباً در زبان،مذهب،نسبت خویشاوندی ویا مشخصات ظاهری (مثلا رنگ پوست) دارای اشتراکندو معمولاً در برابر اعضای گروههای قومی دیگر احساسات منفی و خصمانه ای دارند.

قبلاً تعریف محدودتری درباره «گروه قوم» وجود داشت، و داشتن زبان مشترک را ملاکی تقریباً الزامی می دانستند. اما امروزه این اصطلاح عملاً هم معنی اصطلاح «گروه اشتراک» دانسته می شود مثلا گروههای اصلی یوگسلاوی سابق – یعنی صربها ، کرواتها، و مسلمانان بوسنی – را،همانند فرقه های مسیحی و مسلمان لبنان،معمولاً گروه قومی می

1- Guy Hermet

نامنداختلاف آنها با یکدیگر در مذهب است و نه (یا بندرت) در زبان از اواسط قرن نوزدهم، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی اتفاق نظر داشته اند که تقسیم جامعه به گروههای مختلف قومی مانع بزرگی در برابر رسیدن به دموکراسی پایدار و عملی است مثلاً، **جان استوارت میل**[۱]، نظریه پرداز سیاسی می گفت که دموکراسی در جوامع قومی تقریباً ناممکن است بخصوص اگر گروههای قومی با هم اختلاف زبان داشته باشند.[18]

دموکراسی تسهیمی

دموکراسی تسهیمی نوعی از حکومت مبتنی بر انتخاب نماینده است که در آن، برخلاف نظام های طرفدار حکومت اکثریت، مشارکت در قدرت نهادینه می شود. شیوه های کار تسهیم نوعاً در کشورهایی رشد کرده اند که تفاوتهای صریح دینی، قومی و زبانی اختلافهای عمیقی را در آنها پدید آورده اند. هدف تسهیم گرایی ایجاد شرایطی است که بخشهای مهم جامعه، به نسبت حجم خود در جامعه، در حکومت نماینده داشته باشند. مشارکت در قدرت ایجاب می کند که حکومت نه متشکل از یک حزب پیروز (همچون در نظام طرفدار حکومت اکثریتی چون انگلستان) بلکه ائتلافی از نمایندگان بخشهای اصلی باشد. سیاستی که وضع می شود نتیجه مذاکرات میان رهبران بخشها در فرایند مشهور به «توافق نخبگان» است. نظام مشارکت در قدرت ممکن است به تعیین و تخصیص مقامها یا موقعیت های ارشد کشوری مرتبط با مراجع عمومی مهم نیز کشانده شود. از جمله کشورهایی که در مدت قابل توجهی از دموکراسی تسهیمی پیشرفته برخوردار بوده اند می توان از بلژیک، سوئیس، هلند، مالزی و از نظر برخی، لبنان را نام برد.[19]

---

1 - Jhon Stuart mill

کثرت گرایی

کثرت گرایی سیاسی به عنوان مفهوم دیگری که قرابت های زیادی با دموکراسی دارد، نظریه ای است که قدرت سیاسی را به صورت گسترده در بین گروههای متنوّع و مختلف جامعه، توزیع شده می بیند و با مختصاتی نظیر حد وتعدد و تنوع بازیگران، رقابت گروهی، مشارکت گسترده سیاسی، منابع متعدد قدرت و چرخش نخبگان تعریف می شود. در نظام های کثرت گرا هم، وقوع سطوحی از تنش، درگیری و بحران منتفی نیست، خواه از کثرت گرایی توصیفی خوشبینانه و آرمان گرایانه در مورد نقش افراد و گروههای اجتماعی در کسب قدرت سیاسی و تناسب قدرت مد نظر باشد و خواه توصیفی بدبینانه و واقع گرایانه که بر نفوذ تجار بزرگ،هدایت های جانبدارانه وسایل ارتباط جمعی و تاثیرات بازیگران فراملی بر نظام های کثرت گرا، تاکید می شود. حتی تقسیم بندی های دیگری چون کثرت گرایی فرقه ای (انجمنی)، کثرت گرایی لیبرالی و کثرت گرایی افراطی (رادیکال) هم از این قاعده مستثنی نخواهد بود. در کثرت گرایی فرقه ای،تنوع گروهی،وابستگی های قومی عشیره ای، مذهبی، خونی و نژادی منجر به تعارض اجتماعی و واگرایی شده، مسائل ارزشی (نه منافع عینی) علت اصلی پراکندگی و شقاق مردم تلقی می گردند. در این نوع کثرت گرایی ها، گروههای مختلف میان فرد و دولت دخالت می کنند و در این راستا تنوع قدرت، از مشخصه های زندگی اجتماعی به شمار می رود؛ ولی شرایط به گونه ای است که گروههای مزبور چندان قادر به درک همکاری درون گروهی نیستند. تشدید این وضعیت تعارض آمیز، شکنندگی یکپارچه گی ملی را در بر دارد که طی آن زور و اجبار، جانشین توافق و سازش می شود. در اغلب موارد، تعارضات بر سر منافع مادی به صورت تعارضات عمیق تر ارزشی تغییر جهت داده و با افزایش اعتراضات، نخبگان سیاسی برای

حفظ قدرت خویش، به سرکوب و گاه به کودتا متوسل می شوند. کثرت گرایان فرقه ای، به تصمیمات حکومتی به صورت بازی با حاصل جمع صفر می نگرند. به موازات افزایش کمی گروههای قومی و فرقه ای نظرهای گوناگونی از سوی هر یک از آنها مطرح شده و امکان دارد عدم توافق و مصالحه، بی نظمی سیاسی و از هم گسیختگی اجتماعی را در پی داشته باشد. در کثرت گرایی لیبرال، دولت به صورت عامل برقراری تعادلو میانجی میان گروههای مختلف عمل می کند. در این روند مقامات حکومتی در صدد ایجاد مصالحه میان اولویت های مختلف سیاسی اند که توسط گروههای گوناگون معترض مطرح می شوند. کثرت گرایان لیبرال به سیاست به صورت بازی با حاصل جمع مثبت نگاه می کنند و خواهان ایجاد فرصت هایی برای گروههای مختلف جهت کسب قدرت سیاسی هستند.در چارچوب کثرت گرایی لیبرال نابسامانی سیاسی زمانی به وقوع می پیوندد که میزان تقاضای مردم از حکومت، بیش از توانایی و امکانات حکومت برای پاسخگویی به آنها باشد. در کثرت گرایی افراطی احزاب سیاسی،انجمن های داوطلبانه و نهادهای حکومتی معرف منافع طبقات ثروتمند و مرفه جامعه اند که دارای بیشترین و فعال ترین نقش در زندگی سیاسی می باشد. تحت این شرایط، از نظر سیاسی، نخبگان مقتدر نسبت به سیاست هایی که وضع موجود را دگرگون سازد، از حق وتو برخوردارند. همزمان اکثر افراد بی قدرت جامعه که از سازمان یافتگی چندان برخوردار نیستند و فاقد منابع لازم برای تشکل سیاست های عمومی می باشند، دارای کمترین نقش هم در اداره ی حکومت نیستند. در کثرت گرایی قومی، شرط اول درگیری، وجود دو یا چند گروه قومی در جوار یکدیگر و در درون یک جغرافیای سیاسی واحد است.در حال حاضر، ۱۸۰ کشور از حدود ۲۰۰ کشور موجود جهان، به لحاظ قومی ناهمگون و تنها ۲۰ کشور همگون هستند.به عبارت دیگراکثر کشورهای جهان دارای این شرط اند و بالقوه مهیای درگیری

قومی هستند. شرط دوم درگیری ناظر بر پافشاری هر یک از گروههای قومی بر عناصر فرهنگی نیروهای خودی (قوم مداری)به عنوان یک جریان برتر،در فرآیند ملت سازی است. علاوه بر دو شرط مستتر در کثرت گرایی قومی،استقرار کثرت گرایی سیاسی نوپا، به همراهی عوامل شتاب زا، از جمله زمینه ها و بسترهای ستیزه های قومی به شمار می روند.

خودمختاری

معنی تحت اللفظی، خودگردانی یا خود فرمانی. غالبا تصور بر این بوده است که خودمختاری با دموکراسی پیوند بسیار نزدیکی دارد. گاه می گویند که تنها در دموکراسی است که فرد یا قومی می تواند به معنی واقعی کلمه خودمختار باشد. اما توضیح درباره ی این که چرا باید چنین باشد نیاز به دقت دارد. خودمختاری، به مفهوم باستانیش، نه کیفیت افراد بلکه دولتها تصور می شد ملت خودمختار ملتی بود که نه زیر سلطه نیرویی خارجی،بلکه خودکفا و خودفرمان بود در جهان جدید، هنوز این برداشت از اصطلاح خودمختاری را فراموش نکرده ایم مثلاً، رژیمهای دست نشانده بلوک شرق سابق معمولاً با رژیمهای بظاهر خودمختار تر سایر کشورهای جهان مقایسه می شدند.برخورداری از خودمختاری بدین مفهوم بی گمان بخشی از چیزی است که برای دموکرات بودن هر کشوری ضروری است، اما باید به خاطر داشته باشیم که در جهان باستان حتی کشورهای جبارمنش کاملا خودمختار تلقی می شدند. بر طبق استنباط امروزی از این اصطلاح خودمختاری یا نبود آن به افراد نسبت داده می شوددر نوشتارگان فلسفی،خودمختاری با مفاهیم متعدد و گوناگون دیگری از جمله خودمختاری،آزادی،مسئولیت،اخلاقیات، سربلندی، استقلال و خودشناسی همسان انگاشته شده است. با این همه ظاهرا مفهوم اصلی مورد نظر صرفا این است که فرد خودمختار کسی

است که خود تصمیم می گیرد و بر اساس تصمیم هایش عمل می کند.[20]به اعتقاد برخی از پژوهشگران افراط در خودمختاری زمینه سازخشونت های قومی است.در تعریف خودمختاری معمولا به استقلال محدود یک واحد سیاسی یا جز آن در اداره امور خود اشاره می کنند. در تقسیمات داخلی کشورها، عنوان خودمختار به آن دسته از استان ها یا ایالاتی اطلاق می شود که به جهت شرایط ویژه قومی، نژادی، مذهبی و زبانی،از استقلال محدود داخلی برخوردارند و فقط در امور مربوط به سیاست خارجی ودفاعی،تابع حکومت مرکزی اند.افراط در خودمختاری و زیاده روی در امر استقلال داخلی،می تواند بیش از پیش به درخواست ها و مطالبات گروههای قومی، نژادی، مذهبی زبانی و منطقه ای دامن زند و در پی داشته باشد. به بیان دیگر، افراط و تفریط از دو سو، زمینه ساز بروز بحران های قومی و سیاسی است؛اول از جانب گروههای سیاسی،اجتماعی مناطق مختلف و در مقابل مخالفت های لجوجانه نظام های حکومتی در اعطای حداقلی از خودمختاری . واکر کانر در زمینه خودمختاری و در تشریح این افراط و تفریط، با اشاره به قدرت احساسی آرمان حق تعیین سرنوشت و استقلال ملی برای گروههای قومی، نقش دولت ها را در این عرصه مهم می داند. به اعتقاددولت ها همواره در برابر خواست اقلیت های قومی برای نوعی خودمختاری، مقاومت نشان داده و عدم امکان همزیستی فرهنگ های متفاوت را، دلیلی برای تشدید فشارهای خود در جهت همگون سازی فرهنگی بیشتر و به اصطلاح جذب یا همانند سازی گروههای قومی ساکن در سرزمین تحت حاکمیت خویش دانسته اند.در مقابل، شواهد نشان می دهد که ایستادگی در برابر همانند سازی بسیار شدید بوده است. رنه لومارشان در مورد افراط در خودمختاری دیدگاه مشابهی را مطرح می سازد.وی معتقد است: خشونتی که برقراری مرزهای جدید ملی را همراهی می کند، فقط گواهی محکم بر تهدیدی است که در نتیجه افراط

در خودمختاری،متوجه حقوق بشر و مردم سالاری می شود. جایی که در آن به نام هویت قومی یا پیوندهای خونی فرضی، حقوق گروه مطرح می شود، محلی برای مردم سالاری وجود ندارد.این امر زمانی که ادعاهای اکثریت برای مردم سالاری وجود ندارد.این امر زمانی که ادعاهای اکثریت برای حذف ادعاهای اقلیت مطرح می شود نیز، صدق می کند. شعارهایی مانند گرجستان برای گرجی ها،سری لانکا برای سری لانکلیی ها یا هند برای هندی ها یکی از اساسی ترین اصول مردم سالاری یعنی احترام به اقلیت ها را، به سخره می گیرد.

فدرالیسم Federalism

این اصطلاح از واژه لاتین Fedus به معنی اتحاد گرفته شده است یکنوع سیستم سیاسی است که در تمامی واحدهای سیاسی مستقل، قسمتی از حاکمیت خود را به منظور ایجاد یک کشور نیرومند به یک واحد مرکزی واگذار می کنند.

در نظام فدرالی، دو گرایش متضاد باهم جمع می شوند: اول علاقه به خود مختاری و دوم کشش به سوی تشکیل یک جامعه واحد که همه جماعت عضو را در بر می گیرد. به عبارت دیگر، فدرالیسم را می توان ارضا کننده حس استقلال طلبی ملتهای کوچک در قالب ضرورت توسعه کمی و کیفی دانست.

واحدهای کوچکتری که فدراسیون از اتحاد آنها بوجود می آید دارای حقوق خود مختاری یا خود گردانی هستند،ولی امور خارجی خود را به فدراسیون واگذار می کنند.قانون اساسی فدراسیون حدود اختیارات داخلی واحدهای تشکیل دهنده فدراسیون را – که گاه «دولت» (مانند دولت های متحده امریکا) یا «جمهوری»(مانند کانتونهای سویس) خوانده می شوند–و نیز حدود نظارت دولت فدرال (مرکزی) را بر آنها معین می کند.قوه قضاییه در دولت-کشورهای فدرال از اهمیت ویژه ای برخوردار

است.چرا که علاوه بر وظایف عالی قضایی،باید در مرافعات و تعارضات بین واحد های سیاسی عضو، با یکدیگر یا با دولت مرکزی، نیز تصمیم بگیرد، زیرا اختلافات بین واحد های عضو، خصیصه بین المللی ندارد تا بتوان از راههای دیپلماتیک به حل و فصل آن پرداخت و باید از رهگذر حقوق داخلی به آن رسیدگی کرد.در سیستم های فدرال اغلب یک دادگاه عالی برای تفسیر قانون و حل اختلافهای دولت ها و دولت مرکزی وجود دارد.در این نوع دولت- کشور،تغییر قانو ن اساسی با موافقت شمار معینی از ایالتها صورت می گیرد .سیستم های فدرالیسم در کشورها نیز، در شکل گیری دولت – کشور فدرال بی تأثیر نیست.ممالک وسیعی نظیر ایالات متحده امریکا، روسیه، برزیل و هند از سیستم فدرال بهره جسته اند.البته اصل مذکور را نمی توان تعمیم داد،چرا که کشورهای کوچکی چون اتریش و سویس نیز به صورت فدرالی اداره می شود.

دراین سیستم علاوه بر تفکیک قوای سه گانه حکومتی، به موجب قوانین اساسی ملی و ایالتی و یا قوانین عادی،اعمال قوای حکومتی بین مرکزی و حکومتهای ایالتی و ولایتی و محلی تقسیم می شود و ایالات و ولایات و واحدهای کوچکتر کشوری حتی دهکده تاحدی که قانون اجازه دهد در امور داخلی خود آزادند و می توانند امور مربوط به محل خود را متناسب با اوضاع و احوال و رسوم شرایط محلی و تمایلات خود انجام دهند.در سیستم حکومت فدرال آمریکا ایالات فقط از اعمال حقوق و اختیاراتی که به موجب قانون اساسی حکومت فدرال داده شده محروم و در مورد سایر مسائل اداری استقلال و اختیار می باشند ولی در سیستم حکومت فدرال کانادا حکومت فدرال فقط قدرتهایی را می تواند اعمال کند که به حکومتهای ایالتی داده نشده است.

اصول بنیادین فدرالیسم

نظامهای فدرال بر شش اصل بنیادین استوارند: **عدم تمرکز:** نخستین اصل فدرالیسم عدم تمرکز است . چارچوب سیاسی دارای مرکز واحدی

نیست بلکه مراکز چندگانه ای دارد که با قانون اساسی و شبکه ارتباطات مشترکی به یکدیگر می پیوندد.

فدرالیسم نمایشگر الگوی سازمان بندی ماتریسی است: تعدادی دولت جداگانه اما برابر (دولتهای تشکیل دهنده) در دل مجموعه ای از نهادهای قالب دهنده (حکومت فدرال) جای می گیرندو از داخل نیز به کانونهای کوچکتر تقسیم می شوند.هر کانون در حکم عرصه ای از حکومت است، عرصه ای بزرگتر یا کوچکتر و نه بالا تر یا پایین تر. این کانونها مراکز گوناگون «بارگیری» قدرت برای وظایفی گوناگون دارند؛کلّ آن به صورت یک نظام فرمان شناسی (سیبرنتیک) عمل می کنند. فدرالیسم در نقطه مقابل سلسله مراتبی قرار دارد که در آن قدرت و اختیار در رأس متمرکزند یا به سمت آن گراییده می شوندو همه مراکز دیگر قدرت به منزله «سطح هایی» نگریسته می شوند که از رأس تبعیت می کنند. به همین ترتیب، فدرالیسم نه دارای مرکز قدرتی است و نه دارای محیطی پیرامونی که نخبگان از طریق آن شکل می پذیرند یا به مرکز جذب می شوند.

دموکراسی: نظامهای فدرال به شدت به دموکراسی متمایلند. عده ای حتی استدلال می کنند که هر نظام واقعاً فدرالی باید دموکراتیک باشد، زیرا باید عامه مردم و برگزیدگان قانونی را در هر عرصه ای به مشارکت وا دارند.

ابزارهای مهار و موازنه: دموکراسی فدرال بر نظامی از ابزارهای مهار و موازنه متکی است. واحد سیاسی باید به نحوی ساخته و پرداخته شود که هر نهادی مورد نظارت و توازن دهی دیگر قرار گیرد که خودشان اقتدار خاصی بر اساس قانون دارند وبرای حفظ حیات سیاسی و اجتماعیشان از خود مختاری کافی برخوردارند.

مذاکرات علنی: فدرالیسم باید امکان مذاکره کردن را فراهم آورد. مذاکره باید در میان نهاد ها و نمایندگانشان صورت پذیرد و باید به نحوی علنی به عنوان یکی از اجزای قانونی فرایند سیاسی فدرال اجرا شود. در حقیقت، مذاکره در هر نظامی، حتی در متمرکزترین نظامها ی مبتنی بر سلسله مراتب، به اعتبار ماهیت روابط انسانی، روی می دهد. لیکن فدرالیسم یگانه نظامی است که مذاکره را به صورت بخش لا ینفک و لازم این فرایند در می آوردو فقط تابع این شرط است که علنی و دسترس پذیر باشد. نقش عمده سیاست در نظام های فدرال آن است که علنی بودن مذاکرات را هم از لحاظ خود مذاکرات و هم از حیث دسترسی به میز مذاکرات تأمین کند .

قانون مداری: پیچیدگیهای مربوط به کارآمد ساختن عدم تمرکز، مهار و موازنه ومذاکره در نظامهای فدرالیستی- قطع نظر از نحوه اجرای اقتدار و اختیاراتی که واحدهای سیاسی تشکیل دهنده و واحد حکومتی فراگیر در آنها سهیمند- برای پدید آوردن مقررات روشن و مشخص که در قانون های اساسی مکتوب درج شوند و مورد توافق متقابل باشند محرکی نیرومند بشمار می روند.برای بوجود آوردن نظام فدرال لازم است که قانون اساسی مکتوبی در دست باشد و همه طرفهای سهیم در باره نظامی که بر پا کرده اند یا به آن پیوسته اند درک مشترکی کسب کنند.با مرور زمان، قانونهای اساسی بتدریج هم سند یا اسناد مکتوب را شامل می شوند و هم تفسیرهای مورد قبولی را که اکثر اوقات به همت دیوان عالی یا دیوان قانون اساسی فراهم می آیند.

واحدهای ثابت: مرزبندیهای واحد سیاسی در نظامهای فدرال به موجب قانون اساسی باید ثابت باشد. تقسیمات ممکن است یا ارضی باشند یا مبتنی بر هم پیوندی یا هردو در عالم نظر،اگر چه واحدهای تشکیل دهنده نظام فدرال ممکن است غیر ارضی هم باشند،ولی در

حقیقت تقسیم قدرت بر اساس حوزه ها یا مناطق، رایج‌ترین و موفقیت آمیزترین شیوه تقسیم بندی است.[21]

گوناگونی جوامع و فدرالیسم

در گزینش روش فدرالیسم عوامل مختلفی دخالت دارند، مانند: عوامل جغرافیایی (وسعت سرزمین) عوامل اقتصادی (در نظر گرفتن منافع خاص هر قسمت از کشور)، عوامل سیاسی (وجود خطر مشترک) عامل انسانی(چندگونگی گروههای بشری در داخل خاک یک کشور).

به عنوان مثال مهمترین دلیلی که بعضی از احزاب چپ و گروهی از دست راستی های افراطی برای گزینش روش فدرالیسم در ایران می آوردند گوناگونی جامعه ایران است.تردیدی نیست که گوناگونی و تشکیل دولت و مقاطع مختلف آن تأثیرات متفاوتی دارد. اما آیا فدرالیسم الزاماً به چند گونگی گروههای قومی و ملیت های مختلف در داخل یک کشور وابسته است یا بر عکس به همگونی این گروهها بستگی دارد؟

نظر اندیشمندان در این مورد متفاوت است، ریموند آرون[1] می گوید «در پاره ای از کشورها،فدرالیسم پاسخی است برای مشکل همزیستی ملت های مختلف در داخل یک کشور».

به نظر پژوهشگر دیگری،حاکمیت تعریف شده بوسیله حقوقدانان با واقعیت مطابقت ندارد، زیرا آنچه عملاً با آن روبرو هستیم عبارتست از گوناگونی منافع و سرزمینها که تنظیم روابط بین آنها فقط از راه فدرالیسم ممکن است، زیرا فدرالیسم دو نیاز جامعه را که ظاهراً در تضاد اما باطناً مکمل یکدیگرند باهم آشتی می دهد . یکی از این نیاز ها نیاز به خود مختاری و آزادی است و دیگر ی نیاز به امنیت و نظم. آشتی بین این دو از طریق اصل تفکیک،اصل خود مختاری و اصل مشارکت انجام می گیرد که در بخش بعدی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

---

1 - Raymond Aron

از این دیدگاه، فدرالیسم وسیله ایست برای احترام به ویژگی های قومی، فرهنگی زبانی و رعایت منافع سرزمینهای مختلف، همراه با ایجاد قدرتی مشترک. در برابر نظریه فوق، عده دیگر عقیده دارند که فدرالیسم در کشورهایی که هریک از گروهها درصدد حفظ ویژگی های خود است بوجود نمی آید. بلکه در کشورهایی ایجاد می شود که نسبتاً همگون و متجانس هستند. ریورو بر این عقیده است «استقلال میانه ای با مشارکت ندارد.یعنی، به خاطر اختلاف ها و حفظ ویژگی ها نیست که گروههای مختلف فدراسیون تشکیل می دهند، بلکه به علت مشابهتی است که بین آنان وجود دارد».

هر یک از واحدهای فدرال (سرزمینها ایالات و یا استانها) باید توسط نمایندگان خوددرتصمیمات دولت فدرال که مربوط به مجموعه فدراسیون است حضور و مشارکت داشته باشند گاهی اهمیت اصل مشارکت مورد تردید واقع می شود و برخی از نویسندگان آن را از ویژگی های دولت فدرال نمی دانند به نظر آنان مشارکت حکومت های محلی فقط هنگام تجدید نظر در قانون اساسی فدرال به ظهور می رسد و در غیر اینصورت مشارکت منحصر به داشتن نماینده در مجلس فدرال خواهد بود در کشورهای فدرال مشارکت بوسیله سیستم دومجلسی و در چهار چوب آن اعمال می شود مجلس دوم همیشه از نمایندگان تمام واحدهای فدرال و به تعداد مساوی برای هر واحد تشکیل می شود به نظر برخی دیگر اصل مشارکت مرزبندی مشخصی بین حکومت های محلی و دولت فدرال بوجود می آورد.

مشارکت حکومت های محلّی در تصمیمات دولت فدرال به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم انجام می گیرد مشارکت مستقیم مربوط به تجدید نظر در قانون اساسی فدرال می شود، زیرا برای تضمین وضعیت حقوقی هر حکومت محلی اهمیت دارد.

مشارکت غیر مستقیم بوسیله مجلسی صورت می گیرد که همه حکومت های محلّی در آن نماینده دارند و هدف از برپایی آن بیان خواسته های هر حکومت است. روش مشارکت هر حکومت محلی در این مجلس و تعداد نمایندگان آنها یکی از دشواریهای اساسی فدرالیسم است در پاره ای از کشورها هر حکومت محلی بدون توجه به میزان جمعیت و یاوسعت خاک خود نماینده یا نمایندگانی در مجلس دوم دارد مثلاً در آمریکا دو سناتور برای هر ایالت و در سوئیس دو نماینده برای هر کانتون انتخاب می شوند. در برخی از کشورها تعداد نمایندگان مساوی نیستند مانند هندوستان که قانون اساسی آن تعداد نمایندگان هر ایالت را از ۶ تا ۳۱ نفر تعیین کرده است در کانادا نیز تعداد نمایندگان مساوی نیستند نقش اصلی مجلس دوم همکاری و تصویب قوانین فدرالی است. در بیشتر کشورهای فدرال قدرت مجلس دوم برابر با مجلس اول است که از نمایندگان مردم با توجه به تعداد آنان تشکیل می شود.[22]

یادداشتها و منابع فصل دوم

1- حق‌پناه، جعفر، شیعیان و آینده عراق، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.

2- بنی هاشمی، میرقاسم، رژیم جهانی و تحول جایگاه جنبش‌های قومی، فصلنامه مطالعات و راهبردی، ۱۳۸۳، سال هفتم، شماره اول.

3- راسخی لنگرودی، احمد، غرب و قومیت: درآمدی بر سیطره قومیت و نژاد گرایی بر اندیشه های مغرب زمین، ۱۳۸۶، تهران، اطلاعات.

4- بالمر، مارتین، سولوموز، جان، مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم، ۱۳۸۱، ترجمه دلیرپور، پرویز، سروریان، سیدمحمد کمال، نشر: تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی.

5- مرادی جو، علی جان، جهانی شدن و مسئله هویتهای قومی، فصلنامه امنیت پایدار، شماره ۲و۳، ۱۳۸۶.

6- حق پناه، جعفر، نقش عربستان در عراق و منافع ملی ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

7- حق پناه، جعفر، نقش عربستان در عراق و منافع ملی ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

8- بالمر، مارتین، سولوموز، جان، مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم، ۱۳۸۱.

۹-احمدی، حمید، قومیت و قوم گرایی در ایران، ۱۳۸۷، چاپ ششم، تهران، نشر نی.

۱۰-پورسعید، فرزاد، عراق جدید و تهدید و منزلت منطقه ای ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، سال ششم، شماره دوم.

11- خوبروی پاک، محمدرضا، اقلیت ها، ۱۳۸۰، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.

12- بنی هاشمی، میرقاسم، رژیم جهانی و تحول جایگاه جنبش‌های قومی، فصلنامه مطالعات و راهبردی، ۱۳۸۳، سال هفتم، شماره اول، مسلسل ۲۳.

13- حاجیانی، ابراهیم؛ بررسی جامعه شناختی فرقه‌گرایی مذهبی و تأثیر آن بر نظم و ثبات سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی؛ ۱۳۸۳،سال هفتم، شماره دوم، شماره مسلسل ۲۴

14- همان، بررسی جامعه شناختی فرقه‌گرایی مذهبی و تأثیر آن بر نظم و ثبات سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی؛ ۱۳۸۳،سال هفتم، شماره دوم، شماره مسلسل ۲۴

15- طیب، علیرضا، ارزیابی انتقادی در زمینه امنیت بین الملل، ۱۳۸۰، تهران؛ نشر نی.

16- حشمت زاده، محمدباقر؛ مشایخی، حشمت الله، جایگاه و نقش گرایشهای قومی در امنیت ملی؛ فصلنامه امنیت پایدار ،شماره ۲و۳، ۱۳۸۶.

17- لیپست، سیمور مارتین، دایرة المعارف دموکراسی، شماره ۱و۲و۳؛ کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.

18- همان، دایرة المعارف دموکراسی، شماره ۱و۲و۳؛ کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.

19- همان.

20- همان.

21- همان.

22- خوبروی پاک، محمدرضا،اقلیتها، ۱۳۸۰، تهران: نشروپژوهش شیرازه.

فصل سوم:

پیشینه تاریخی عراق و تحولات آن تا زمان حمله نظامی آمریکا به آن کشور

مقدمه

آنچه در این فصل مورد بحث واقع می شود تحولات عراق بعد از تجزیه ی امپراطور عثمانی و تشکیل کشور عراق جدید تحت قیمومیت بریتانیا و استقلال عراق تا حمله آمریکا به عراق مورد بحث و تحلیل قرار می گیرد.عراق کشوری است در خاورمیانه در جنوب غربی آسیا، نخستین قوم باستانی ساکن سرزمین کنونی عراق سومریان ، اکدیها و آشوریها هستند. در حدود پانصد سال پیش از میلاد، عراق توسط کوروش بزرگ هخامنشی فتح گردید؛ و این سرزمین جزئی از ایران شد.در اوایل سده ی یکم هجری (میانه سده ی هفتم میلادی) در زمان خلیفه ی دوم حکومت ساسانیان سقوط کرد و این منطقه از کنترل ایران خارج گردید و زیر سلطه ی امویان قرار گرفت.در سال ۱۳۲ هجری عباسیان توانستند به جای امویان قدرت را به دست بگیرند. پس از حمله ی مغولان حکومت های مختلفی بر عراق حکومت کرد. تا اینکه در سده ی نهم هجری (اوایل سده ی شانزدهم میلادی)شاه اسماعیل صفوی عراق را مجدداً به ایران ملحق کرد. ولی در زمان شاه طهماسب صفوی عراق به دست حکومت عثمانی افتاد تا سال ۱۹۱۹ عراق از ایالتهای دولت عثمانی بود که در آن سنی ها قدرت را دردست داشتند و شیعیان فاقد مناصب اداری بودند.پس از متلاشی شدن امپراتوری عثمانی عراق

جدید تحت قیمومیت بریتانیا بوجود آمد . طبق **معاهده سان ریمو** عراق تحت الحمایه انگلستان قرار گرفت. در سال ۱۹۳۲ عراق استقلال خود را از بریتانیا بـه دسـت آورد . ملـک فیصـل از خانـدان هاشـمی حکومـت سلطنتی را با حمایت انگلستان در عـراق پایـه گـذاری کـرد. عاقبـت بـا کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ از قدرت برکنار شد. عبـدالکریم قاسم دارای عقاید چپ گرایانه بـود، در دوران حکومـت وی بزرگتـرین مشکل مسئله ی کردها در ارتباط با خود مختاری بود که باعث تضـعیف و ناتوانی او گردید ، در سال ۱۹۶۳ عبدالسلام عـارف بـا کمـک حـزب بعث توانست عبدالکریم قاسم را برکنار نماید. کم کـم حـزب بعـث در عراق قدرت را به دست گرفت پس از سرنگونی قاسم بین حزب بعث و ملی گرایان عرب اختلاف افتاد که منجر به درگیری خونین شد، و عارف از فرصت استفاده نمود و با انجـام کودتـایی بـدون خـونریزی توانسـت حکومت را به دست گیرد. فعالیت حزب بعث در اواخـر دهـه ی ۱۹۴۰ آغاز شد و در سال ۱۹۵۴ کودتای حزب بعث عراق تحت رهبـری فـواد رقابی توانست موفقیتهای سیاسی ضمن علنی کردن اساسنامه ی حـزب ، رهبری و مرکزیت حزب بعث سوریه را پذیرفت . بنیان گذار حزب بعث میشل عفلق که در سال ۱۹۴۷ به عنوان رهبری حزب در سوریه برگزیده شد و عبدالرحمان الدمینی در سوریه به عنوان رهبری حزب بعث عـراق انتخاب شد عبدالرحمان عارف در سال ۱۹۶۸ به وسیله ی کودتای حزب بعث از قدرت برکنار و حزب بعث قدرت را در دست گرفـت و حسـن البکر رئیس جمهور شد.اختلاف و درگیری بین حزب بعث و کردها بالا گرفت، کردهای عراقی به رهبری ملا مصطفی بـارزانی در اثـر فشـار بـه حزب بعث برای ایجاد خودمختاری در کردسـتان عـراق باعـث امضـای معاهده الجزایر در سال ۱۹۷۵ گردید که جنگ کردها با حکومـت عـراق باعث تضعیف حکومت مرکزی شد. در آن زمان کردها از جانـب ایـران حمایت می شدند و در سال ۱۹۷۵ قرارداد الجزایر بین ایران و عراق بـر

سر مسئله اروند رود منعقد گردید و در ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹ حسن البکر نخستین رئیس جمهور دوران حاکمیت حزب بعث از سمت خود استعفا داد و صدام حسین جانشین وی شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نگرانی عراق از گسترش انقلاب اسلامی به درون عراق در سال ۱۳۵۹ جنگ ایران و عراق با حملهٔ غافلگیرانه ی صدام به مرزهای ایران آغاز شد. در عملیات انفال و جنایت ضد بشری در مناطق شمالی عراق به قتل عام ۱۸۲ هزار کرد و بمباران شیمیایی حلبچه می توان اشاره کرد و شیعیان نیز در جنوب عراق از هرگونه انجام مراسم مذهبی ممنوع و توسط حکومت مرکزی سرکوب و قتل عام می‌شدند. صدام در سال ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد و این کشور را اشغال نمود و باعث بروز حمله آمریکا به عراق شد .آمریکا و هم پیمانانش در سال ۱۹۹۱ عملیاتی به نام طوفان صحرا آغاز نمودند و عراق را از کویت بیرون و شکست سنگینی بر عراق وارد نمودند.گروههای قومی- مذهبی از این وضعیت به وجود آمده بهره برداری نمودند ، توانستند دست به شورش بزنند. شیعیان در جنوب و کردها در شمال که خطر بزرگی برای صدام بودند با بی رحمی هر چه تمامتر سرکوب شدند. آمریکا برای فشار به صدام تحریمهای اقتصادی و نظامی بر عراق وضع نمود و منطقه پرواز ممنوع به اجرا در آورد تا کردها در شمال از حمله ی صدام مصون بمانند . عاقبت در سال ۲۰۰۳ جرج بوش[۱] دستور حمله را به عراق تحت نظم نوین جهانی و اجرای طرح خاورمیانه ی بزرگ را صادر کرد و حزب بعث و صدام سقوط کرد و حکومت موقت در عراق به اجرا درآمد. در این فصل به بافت قومی و مذهبی عراق و تاثیر گذاری آن بر روی حکومتها و همچنین تاثیر نفت عراق در منطقه و معادلات بین المللی اشاره می شود.

1 - Jeorg.W.Bush

موقعیت جغرافیایی عراق

عراق دارای موقعیت جغرافیایی و سیاسی مهمی در منطقه خاورمیانه است.این کشور از طرف شمال به ترکیه،از غرب به سوریه واردن،از جنوب به عربستان،از جنو ب شرقی به کویت و از شرق به جمهوری اسلامی ایران محدود است.کشور جمهوری عراق بین ۳۰درجه و ۳۰ دقیقه تا ۳۷ درجه شمالی و ۳۸ درجه تا ۴۹ درجه طول شرقی قرار گرفته است،و از نظر قلمرو فضایی آن قسمت از آسیای جنوب غربی را شامل می شود که به طور سنتی به *هلال* خصیب معروف است.در واقع قسمت عمده سرزمین عراق بخش اعظم هلال خصیب را در بر می گیرد که از فلسطین و مصر شروع می شود و به طرف جنوب شرقی دره ی بین النهرین را در می نوردد ودر ملتقای رودخانه های اروند رود و دجله و فرات به خلیج فارس منتهی می شود.کل مرزهای عراق ۳۸۵۹ کیلومتر می باشد که ۱۶۰۹ کیلومتر با ایران،۱۸۱ کیلومتر با اردن،۲۴۰ کیلومتر با کویت، ۸۱۴ کیلومتر با عربستان سعودی، ۶۰۵ کیلومتر با سوریه و ۳۵۲ کیلومتر با ترکیه مرز مشترک دارد، طول نوار ساحلی این کشور در خلیج فارس که تنها مسیر دسترسی به آبهای آزاد حدود ۵۸ کیلومتر می‌باشد. اگر چه طول مسیر دسترسی به پهنه ی خلیج فارس را منبع فوق ۵۸ کیلومتر ذکر کرده ولی طبق محاسبات انجام شده و بر اساس حریم جزر و مد نوار ساحلی عراق بین ۲۰ تا ۴۸ کیلومتر برآورد می شود. وسعت کشور عراق ۴۳۷۰۷۲ کیلومتر مربع بوده که ۴۳۲۱۶۲ کیلومتر مربع آن خشکی و ۴۹۱۰ کیلومتر مربع نیز آبی شامل دریاچه ها،باطلاق هاو سایر پهنه های آبی می باشد طبق تقسیم بندی،کشور عراق به لحاظ وسعت و پهناوری رتبه پنجاهم را در میان کشورهای جهان حائز است.این کشور در میان همسایگان پیرامونی خود از نظر وسعت بعد از کشورهای عربستان سعودی،ایران و ترکیه در جایگاه چهارم قرار می گیرد.[1] مرز

عراق با ایران از خلیج فارس آغاز و در طول شط العرب به سوی شمال ادامه می یابد،آن گاه تپه ماهورهای ایران را دور می زند و تا دره رود دیاله در شمال که شعبه ی عمده ای از رود دجله در شمال بغداد است امتداد پیدا می کند. مرزهای کوهستانی عراق با ترکیه در مرز سوریه درست در غرب زاخو شمالی ترین شهر عراق پایان میابد.این ناحیه شمال شرقی به ناحیه ی کوهستانی سخت و تسخیر ناپذیری که اساساً کرد نشین است می پیوندد.در سمت شمال غربی ،این خط مرزی ،خاک عراق را از سوریه جدا می کند و با پیچ و خم هایی در جنوب و در عرض صحرای سوریه از مرز ترکیه به رود فرات در نزد یکی القائم می رسد .در این جا مرزهای عراق – سوریه ،وضعیت جغرافیایی را دنبال نمی کند و با پیشروی به داخل کویر مجاور نواحی وسیع استپی را به خاک عراق ضمیمه می کند.در کنار رود فرات،مرز به سوی غرب متمایل می شود تا به اردن ،تحت الحمایه ی پیشین بریتانیا ، می‌رسد و سپس با فاصله کمی به سمت جنوب به مرز عربستان سعودی می رسد. از این جا خط مرزی در امتداد یک رشته چاههای آب که عراق را از عربستان جدا می سازند ادامه می یابد و آن گاه ضلع شمالی منطقه ی لوزی شکل بی طرف را که بین قبایل عربستان و عراق مشترک است به وجود می آورد. در منتهی‌الیه شرقی منطقه بی طرف ،مرز دوباره به سمت شمال می چرخد و با کشور کویت مرزی مشترک ایجاد می کند تا آن که نزدیک ام‌القصر به خلیج فارس می رسد.[2] موقعیت ژئواستراتژیک،موقعیت ارتباطی عراق و قرار گرفتن بر سر راه سه قاره آسیا،اروپا و آفریقا ،سابقه تاریخی و خاستگاه تمدن های مختلف، وجود منابع عظیم نفت و گاز و بهره برداری آسان و کم هزینه و همچنین مرغوبیت آن ،وجود منابع عظیم آب و وجود خاک حاصلخیز ، از جمله امتیازاتی هستند که موقعیت ژئواستراتژیک عراق را ارتقاء می بخشند.عراق در بعضی از

نظریه های ژئوپلیتیکی نیز از جایگاه خاصی برخوردار بوده است.این سرزمین در نظریه های *مکیندر*[1] و *اسپایکمن*[2] در هلال داخلی یا ریملند قرار داشته و از دیدگاه *کوهن*[3] در منطقه کمربند شکننده قرار می گیرد. در نظریه *جفری کمپ*[4] نیز در منطقه بیضی استراتژیک انرژی(هارتلند جدید) واقع شده است،در نتیجه نقش مهمی در بازی های سده بیست و یکم به عهده می گیرد.[3]

مختصری از تاریخ سیاسی عراق

در مورد نام عراق و اطلاق آن بر سرزمین خاص، *هرتسفلد*[5] باستان شناس برجسته می نویسد عراق معرب "ایراگ" فارسی است و ایراگ به معنی سرزمین پست یا جنوبی است. در دوره ساسانی قسمت جنوبی عراق(کنونی) را از حد واسط تا خلیج فارس به نام "ایراگ" می خواندند. در کتاب "المسالک و الممالک" ابن خرداد در چند جا نام عراق به کار رفته و در تمام موارد منظور از آن "ایران یا ایرانشهر" بوده است.[4]

دوره‌ی قبل از اسلام: سرزمین بین النهرین مهد تمدن های درخشان مانند تمدن های سومر، آکد ،آشور و بابل بوده است. در هزاره چهارم قبل از میلاد در منطقه عراق کنونی دولت شهرهایی را ایجاد کرده بودند. این حکومت برای دو هزار سال دوام داشت ،تا اینکه به دست کوروش کبیر امپراتور ایرانی سقوط کرد.[5] کوروش کبیر بابل را فتح کرد تا فتح تیسفون (مدائن) در صفر شانزدهمین سال هجرت (اوت ۶۳۸ م.) در تمام دوران دودمانهای هخامشیان،اشکانیان و ساسانیان– به جز دوره

1 - Mackinder
2 - Spykman
3 - Kohn
4 - Jeffrey Kump
5 - Hertzfeld

کوتاه حکومت سلوکیها- به مدت حدود یازده سده جزء اراضی امپراتوری ایران محسوب می شده است. سرزمین ایران در روزگار پیش از اسلام "ایرانشهر"و سرزمین کنونی عراق در درون ساسانیان که تیسفون پایتخت آن دودمان در آن قرار داشت"دل ایرانشهر" نامیده می شد.در آن روزگاران ،مردم آن سرزمین عرب نبودند و زبان آنان نیز عربی نبود. نام عراق در گذشته دور به قسمت جنوبی عراق اطلاق می شد و نام بخش شمالی آن در کتابهای نویسندگان عرب جزیره بود . بخش جنوبی در دوران ساسانیان "میان رودان" نامیده می شد و رومیان و عربها همان نام را به ترتیب mesopotomia و بین النهرین ترجمه کردند.[6]

دوره اسلامی: در اوایل سده یکم هجری (میانه سده هفتم میلادی) در زمان عمر خلیفه دوم ،اعراب مسلمان حکومت ساسانی را از بین بردند و عراق جزئی از قلمروی اسلامی شد. امام علی مرکز حکومت اسلامی را به کوفه منتقل کرد و به این ترتیب عراق اهمیتی بسیار یافت. از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری عراق زیر سلطه حکومت امویان قرار گرفت امّا سرزمین عراق بخش عمده ای از قرن اول اسلام را در اغتشاش و ناامنی به علت درگیری امویان و عباسیان سپری کرد. بطوری که در سال ۶۸۰ میلادی امام حسین (ع) در نزدیکی کربلا به شهادت رسید.سرانجام در سال ۱۳۲ هجری قمری قدرت با فروپاشی امویان بدست عباسیان افتاد. این بُرهه از تاریخ عراق که عصر طلایی سیاسی و فرهنگی این سرزمین است به سبب کودتای ابومسلم و درایت وزیران ایرانی فراهم شد. اما زمینه های افول قدرت عباسیان نیز به تدریج با یاری ایرانیان فراهم شد.در این دوران همچنین با ورود ترکان آسیای مرکزی به ایران ،به نوعی این از امپراتوری اسلامی جدا شده و سپس نقش ترکان در نفوذ بر عباسیان افزایش یافت.با حمله مغول به ایران و سپس تصرف

بغداد، به حکومت عباسیان پایـان داده شـد. بعـد از آن سـرزمین عـراق حکومـت هـای مختلفـی از جملـه سـلجوقیان، تیموریـان و یکسـری حکومتهای محلی را تجربه کرد تا اینکه به صحنه درگیری و رقابت بـین دو امپراتوری ایرانی و عثمانی تبدیل شد.[7]

قرن شانزدهم میلادی دوره ی جدیدی را در تـاریخ عـراق بـه ثبـت رساند، گرچه این دوره یکباره و ناگهانی پدید نیامد . فتح عراق به دست عثمانی ها به عنوان دستاورد جنگی مذهبی بود که در سال ۱۵۱۴ م بـین سلطان سنی مذهب عثمانی از یک سو و شـاه شـیعه مـذهب صـفوی از سوی دیگر آغاز شد. بطوری که سرزمین فعلی عراق تا سال ۱۶۳۴ م که تحت حکومت دایمی عثمانی در آمد، بین صفویان و عثمانی ها دست به دست می شد. شاه اسماعیل یکم صفوی، عراق را مجدداً جزئی از ایران کرد. ولی در زمان شاه تهماسب یکم عراق به دسـت حکومـت عثمـانی افتاد. و از آن زمـان تـا سـال ۱۲۹۸ه.خ.(۱۹۱۹) عـراق از ایالتهـای مهمّ عثمانی محسوب می شد. تا اینکه در اواخر قرن نـوزدهم دوبـاره سـلطه عثمانی ها بر عراق کامل شد . در این دوران با تشدید ترکان عثمانی بـر ترک بودنشان ،زمینه بیداری ناسیونالیسم عربی فراهم گردید. و بـا افـول حکومت عثمانی و سپس جنگ جهانی اول و فروپاشـی ایـن حکومـت ،قیومیّت بریتانیا بر سرزمین عراق شکل گرفت.[8]

پیدایش کشور عراق

استقرار نظام سلطنتی:عراق کشوری نو پا ،جدید التأسیس کـه بعـد از جنگ جهانی اول با تجزیه ی امپراطوری عثمانی و اشغال عراق توسـط نیروهای بریتانیا در سـال ۱۹۱۷– ۱۹۱۸ منجـر بـه تشـکیل یـک کشـور جدید تحت قیمومیت بریتانیا شـد.[9] دولتهـای انگلسـتان و فرانسـه کـه فاتحان جنگ بودند در اجرای یکی از اصول اساسی سیاست اسـتعماری مبنی بر تجزیه کشورهای بزرگ،متصرفات عثمانی را در شرق مدیترانه به چند کشور تقسیم کردند و بدین ترتیب،کشورهای نـو بنیـاد عـراق،اردن

،فلسطین و سوریه تشکیل گردید.دو دولت انگلستان و فرانسه برای سرپوش گذاشتن به اعمال نفوذها و دخالتهای خود در امور داخلی کشورهای ضعیف طرح سیاسی ریاکارانه ای به نام "قیمومیت"به جامعه ملل تحمیل نمودند و آن را در اصل ۲۲ میثاق جامعه ملل به تصویب رساندند.دو دولت استعماری مدعی بودند که برای انجام "مأموریت مقدس متمدن ساختن"مردمی که به تبلیغ گمراه کنند آنها فاقد آگاهی و شعور سیاسی برای تشخیص و حفظ منافع خود بودند باید قیّم آنان شوند و کشورشان را از طرف آنان اداره نمایند.[10] در آغاز جنگ جهانی اول به رغم منافع دیرپای بریتانیا در خلیج فارس،دولت انگلیس قصد اشغال منطقه واقع در بین رود دجله و فرات را نداشت،اما هنگامی که در ۱۹۱۴ معلوم شد که ترکیه،دوست هم پیمان انگلیس،به نفع قدرتهای مرکزی وارد جنگ می شود و مشغول بسیج نیروها در دهانه خلیج فارس است تصمیم گرفت به منظور حفظ منافع استراتژیک و ارتباطات و میدانهای نفتی خود در رأس خلیج فارس،فاو و بصره را به تصرف در آورد.در ششم نوامبر ۱۹۱۴ قشون انگلیس در فاو فرود آمد و بیست ودوم نوامبر به سوی بصره حرکت کرد. در اواخر سال ۱۹۱۶ موقعیت دولت انگلیس تغییر کرد،نه تنها قدرت نظامی آن اطمینان بخش تر شد بلکه از یک سو با شریف حسین شریف مکه پیمانهای سری منعقد گردید و از سوی دیگر دولت فرانسه حق دخالت دولت انگلیس در امور داخلی عراق به منظور ایجاد نظام خاص اداری در استانهای بصره و بغداد را به رسمیت شناخت . نظر به اینکه تنها نگرانی آنان تحکیم موقعیت خود در زمین بود، لذا در مارس ۱۹۱۷ به بغداد حمله کردند و در پایان همین ماه استان بغداد و بخشی از استان موصل را که شامل کرکوک می شد به تصرف در آوردند. انگلیس منطقه بصره را نیز مانند شمال عراق اشغال نمود.[11] ارتش عثمانی بعلت فقر و گرسنگی و عدم

قدرت تجهیزات جنگی به هیچ وجه نمی توانست از خود نگهداری کند و تاب مقاوت نداشت ،و از طرف شمال سپاه روسیه و از طرف جنوب ارتش انگلستان نفس دولت عثمانی را گرفت. شخصیت های مهم دولت عثمانی و مسئولین مملکتی متوجه شدند که کار از کار گذشته و بفکر افتادند که تنها نیروی اکراد است که می تواند مانع تجاوزات ارتش روسیه شود،و برای آنکه کرد را سپر خود قرار دهند و پیروزی بدست آورند ،در نتیجه به شیخ محمود حفیدزاده متوسل شده تا بتوانند با آنان همکاری نماید.شیخ محمود لشکر خود را از اکراد آماده به طرف *پنجوین* حرکت تا بر علیه ارتش روسیه وارد جنگ گردد. نیروی مسلح همراه شیخ محمود بطرف *پنجوین* حرکت کرد نیروی پیشتاز از عشایر جاف که اسماعیل عوزیری و شیوخ همراه آن بودند و در *پژده ر*، منگور، *بلباس* و *کویه* بطرف *سردشت* و از *بادینان* بسوی *روان دز* رهسپار و سپاه روسیه را قلع و قمع نموده و در نتیجه ارتش روسیه با دادن تلفات بسوی مرزهای ایران عقب نشینی نمود. ارتش ترکیه در مقابل ارتش انگلیس مقاومت نداشت تنها این قدرت و همتائی را در رهبری شیخ محمود و ارتش کرد جستجو نمودند برای آنکه در جنوب عراق ایشان را بکار ببرند ،این بار شیخ را با لشکر کرد بطرف *شعیبیه* اعزام کردند.قبل از آنکه نیروی کرد به شعیبیه برسد ارتش انگلیس آمادگی کامل داشته ،نیروهای انگلیسی به وسیله توپ وتانگ هواپیماها از نیروی اکراد کشتار فراوانی شد و بخصوص *رشید پاشا* و ده نفر دیگر از شخصیتهای نامدار کرد به وسیله ترکش توپ اعضای بدنشان متلاشی گردید . شیخ محمود در جنوب عراق علیه ارتش انگلیس می جنگید دولت عثمانی هیچ گونه پشتیبانی و تدارک نظامی و لجستگی به سپاه کرد نرسانید .نیروهای مسلح همراه با شیخ محمود به سلیمانیه مراجعت کردند.[12] نیروهای انگلیسی هنوز به سلیمانیه نرسیده بودند که فرمانده نظامی ترک ژنرال *علی احسان پاشا* فرمانی مبنی بر ضروت تفویض حکومت سلیمانیه به

شیخ محمود و قبول حق حکومت وی بر آن منطقه به نام دولت عثمانی صادر کرد . شیخ محمود در همان ابتدا ی تصدی حکومت دریافت که شکست دولت عثمانی در جنگ حتمی می باشد به همین دلیل فرصت را مغتنم شمرده با فرماندهان نظامی انگلیس در کرکوک ارتباط بر قرار کرد. در ضمن قرار شد خود شیخ محمود به سمت ریاست حکومت مورد نظر حکومتی که تحت قیمومیت انگلیسی ها شکل خواهد گرفت منصوب گردد. انگلیسیها با پیشنهاد وی موافقت کردند و سرگرد *نوئیل* بدین منظور در تاریخ ۱۹۱۸/۸/۸ وارد سلیمانیه شد. از مهم ترین دلایل پذیرش حکومت سلیمانیه توسط انگلستان ،ایجاد کشوری کرد بود که تحت حاکمیت آنان باشد و دیگر آنکه این حکومت به عنوان دشمنی برای ترکیه عمل کند.چرا که ترکیه پس از خاتمه جنگ با متفقین (که منجر به صلح موندوس شد)ادعاهای ارضی خود را نسبت به ولایت موصل از سر گرفته بود.اما روابط شیخ محمود و انگلستان دوام چندانی نیافت. خصوصاً پس از آنکه شیخ محمود دریافت که انگلیسیها در پی توطئه چینی علیه او و جذب عشایر جهت تفرقه افکنی میان یارانش می باشند. علاوه بر این،انگلیسیها جریان مخالفی با شیخ محمود به وجود آوردند و اقدام به تحریک آنان بر ضد شیخ محمود و مداخله در امور داخلی حکومت سلیمانیه نمودند از سویی دیگر مخالفت مردمی با اشغالگران انگلیسی در بغداد و مناطق اطراف فرات شدت یافته بود ،که این مساله بر استمرار شورش و سرپیچی شیخ محمود از انگلیسی ها تاثیری مضاعف داشت.در فوریه ی ۱۹۱۹ شیخ محمود نخستین قیام خود علیه نیروهای اشغال گر انگلیسی را آغاز کرد. نیروهای شیخ در تاریخ ۱۹۱۹/۵/۲۱ شهر سلیمانیه را به تصرف در آوردند و نیروهای مزدوری را که مسئول حفاظت از شهر بودند شکست داده و تعداد زیادی از افسران و کارمندان انگلیسی،از جمله سرگرد *گرین هاوس* معاون

سیاسی حکومت را به اسارت در آوردند. پس از سلیمانیه مناطق *رانیه*، *حلبچه* و *کوی سنجق* نیز سر به شورش گذاشتند.نیروهای انگلیسی که از مساعدت یکی از خان های خائن کرد بهره جسته بودند رهبران قیام را تحت محاصره قرار دادند که در جریان این نبرد ، شیخ محمود مجروح شد و به همراه ۱۲۰ نفر از یارانش در مکانی به نام *برده ره ش* به اسارت در آمده و به بغداد برده شدند و در دادگاه نظامی انگلیسی ها محاکمه و به اعدام محکوم شد. اما *کلنل ولسن*، محکومیت او را به ده سال زندان و تبعید به هندوستان تخفیف داد. در ژوئن ۱۹۲۲ شهرهای *سلیمانیه* و *اربیل*، که تحت حاکمیت انگلستان بودند، دست به شورش زدند که این امر باعث تخلیه ی شهر سلیمانیه از نیروهای انگلیسی شد. در تاریخ ۱۹۲۲/۶/۴ برای اداره امور شهر، پارلمانی منتخب شکل گرفت. این تحولات باعث شد انگلیسی ها مجبور شوند شیخ محمود را به کردستان باز گردانند. شیخ محمود باز گشت و مذاکراتی را با نماینده ی بلند پایه انگلیسی آغاز کرد که در نهایت بار دیگر شیخ محمود به عنوان حاکم سلیمانیه منصوب شد و در اوت ۱۹۲۲ وی خود را پادشاه کردستان نامید.پس از روی دادهای خونینی که در تاریخ ۱۹۳۰/۶/۶ در سلیمانیه اتفاق افتاد، معاهده ای میان حکومت عراق و انگلیس در تاریخ ۱۹۳۰/۳/۳۰ بسته شد که هیچ نامی از کردها در آن برده نشده بود. بعد از شش ماه درگیری شدید مقاومت شیخ محمود در هم شکست و در تاریخ ۱۹۳۱/۵/۱۳ وی خود را تسلیم نیروهای دولتی کرد.[13] سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن"،بدون شک سیاست رژیمهای استعمارگر است ولی آنچه در اوایل قرن بیستم تقسیم شد ،کردستان و ملت کرد بود که تجزیه شده و هر بخش جزئی از کشوری شد. یکی از بنیادی ترین اصول موافقت نامه ی لوزان در سال ۱۹۲۳ توافق بر سر تقیسم ملت کرد و خاک کردستان است. به همین دلیل ،موافقت نامه ی لوزان برای کردها و ترک ها معنایی متفاوت در بر دارد. این موافقت نامه برای ترک

ها به معنی استقرار کشوری مستقل است و آن تضمین و به رسمیت شناختن حاکمیت مستقل کشور ترکیه از سوی مجمع ملل می باشد. از سوی دیگر،این مساله برای کردها به معنای تقسیم شدن به کشورهای دیگر و بردگی و مستعمره کردن آنها است. این موافقت نامه استقرار سیستم استعماری بین عرب و ترک است .همه ی ما کم و بیش می دانیم که یکی از آن عوامل، وجود منابع نفت در کردستان است. از همین دیدگاه، سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" در کردستان پیاده شد.[14]
کنگره ی عمومی سوریه در ۸ مارس ۱۹۲۰ تشکیل جلسه داد و با استناد به ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل استقلال سوریه را اعلام کرد. سوریه مستقل لبنان و فلسطین را نیز در بر می گرفت همچنین مقرر شد فیصل بعنوان پادشاه آینده کشور مستقل سوریه به رسمیت شناخته شود، چندی بعد در عراق نیز رهبران عرب استقلال این کشور را تحت پادشاهی امیر عبدالله اعلام کردند. این حوادث نگرانی فرانسه و انگلستان را تشدید کرد و آنها ضمن رد استقلال سوریه و عراق، از فیصل خواستند به پاریس عزیمت کند. در همین اوضاع و احوال ،کنفرانس شورای عالی صلح متفقین در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ در *سان رمو* تشکیل شد و سیستم قیمومیت بر کشورهای عرب را مشخص کرد. طبق معاهده *سان رمو* در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ موافقت شد که دولت انگلستان ،کشورهای عراق، فلسطین و اردن و دولت فرانسه ،کشور سوریه که بعد قسمتی را به نام لبنان در اول سپتامبر ۱۹۲۰ از آن جدا و مستقل کرد،به عنوان قیمومیت در اختیار بگیرند.کشور کنونی عراق که در آغاز از دو ولایت بغداد و بصره تشکیل شده بود طبق معاهده سور که در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ بین دولتهای فاتح جنگ جهانی اول و دولت عثمانی به امضا رسید از آن دولت جدا گردید و به عنوان کشوری که نیاز به قیم دارد و زیر تسلط انحصاری انگلستان قرار گرفت.[15] انقلاب سال ۱۹۲۰ در مخالفت با

کنفرانس سانریمو عراق را تحت الحمایه و در قیمومیت بریتانیا شناخته است آغاز شد. مخالفت عراق با دولت بریتانیا در داخل و خارج برای مدتی در حال رشد و گسترش بود. در داخل عراق ملی گراهای بغداد ،رهبران مذهبی شیعه در شهرهای مقدس و نیز روءسای ناراضی قبایل سواحل فرات وسطا به آتش احساسات ضد انگلیسی مردم دامن زده بودند .با آنکه انگیزه این گروهها در هم آمیخته شده بود ،اما همه آنها در یک هدف و خواسته متحد و هماهنگ بودند و آن رها شدن از زیر بار حکومت انگلیس بود. از خصوصیات بارز این جنبش،تعاون و همکاری بی سابقه گروههای شیعه و سنی بود. در بغداد هر دو گروه از مسجد برای ایراد سخنرانی و گردهمایی های ضد انگلیسی استفاده می کردند. در این تجمع و گردهماییها ترکیب مذهب و سیاست کاملا هویدا بود. در همین فرات وسطا بود که شورش دوم ژوئن ۱۹۲۰ پا گرفت و آن هنگامی بود که یکی از شیوخ را که از باز پرداخت بدهی وام کشاورزی خود امتناع کرده بود به زندانی واقع در رمیتحه انداخته بودند. افراد قبیله که از این برخورد دولت بر آشفته بودند علیه انگلیسیها به پا خواستند و دیری نپایید که دیگران نیز به آن ملحق شدند. درباره شورش ۱۹۲۰ دو دیدگاه مشخص وجود دارد. انگلیسیها آن را قیام اندکی بیش از یک شورش قبیله ای و بومی دانسته اند که با هیجانهای ملی گرایانه نشات گرفته از سوریه بر پا شده بود . دقیقترین دیدگاه عربی این است که این شورش یک انقلاب ملی گرایانه ی اصیل بوده که در میان تلاشهای عقیم و شکست خورده ی مردم عراق در جهت بیرون راندن حکومت منفور انگلیس،نخستین انقلاب محسوب می شده است. اگر چه انگلیسیها غالباً ادعا می کنند که این انقلاب هیچ گونه تغییری در سیاست انگلیس ایجاد نمی کند،اما شواهد این ادعا را از همه جهت تایید نمی کند. این قیام برای دولت بریتانیا به قیمت جان بیش از ۴۰۰ نفر و حدود ۴۰ میلیون پوند استرلینگ تمام شد.[16] با بهره برداری از فتح دمشق توسط فیصل و

تبلیغات وسیعی که به نفع او در سوریه به عمل آورد علاقه و توجه مردم سوریه را به وی جلب کرد.دولت انگلستان که از تمایلات مردم سوریه برای رهایی از سلطه بیگانه و داشتن استقلال آگاه بود مجمعی به نام کنگره ملی در اوایل مارس ۱۹۲۰ در دمشق تشکیل داد و با اقدامهای گسترده ای که به عمل آورد موفق شد کنگره ملی فیصل را در ۱۱ مارس ۱۹۲۰ به عنوان پادشاه سوریه انتخاب نماید.ولی پادشاهی فیصل در سوریه دوامی نیافت و پس از امضای معاهده سان رمو در ماه بعد دولت فرانسه که به عنوان قیم سوریه انتخاب شده بود به فیصل که دست نشانده دولت انگلستان بود اعتماد نداشت.[17] در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۰ دولت فرانسه به فیصل اولتیماتوم داد تا در عرض چهار روز خود را تسلیم کند و قیمومیت بر سوریه را بپذیرد و راه آهن حلب و شهرهای حمص، حماء را به فرانسوی ها سپرده و ارتش عربی را منحل سازد و در حمص، افراد شورشی ضد فرانسه را مجازات کند. گرچه فیصل حاضر بود همه این شرایط را بپذیرد و در واقع به این کار نیز دست زد اما سربازان فرانسوی ۱۰ روز بعد دمشق را به تصرف خود در آوردند و پس از اندکی مقاومت فیصل و نیروهای او را شکست دادند. خود فیصل نیز بدستور فرانسه از دمشق و سپس از سوریه اخراج شد.[18] در اول اکتبر ۱۹۲۰ سر پرسی کاکس به عنوان کمیسر عالی دولت بریتانیا در شهر بصره اقامت گزید تا وظایف و مسئولیتهای جدید را عهده دار شود برنامه کاری این کمیسر ،پایان دادن به شیوه ی نظامی سازمان اداری کشور،تنظیم قوانین و مقررات جدید با مراجعه به آرای مردم و تاسیس حکومتی موقت زیر نظر یک رئیس جمهور عرب و شورای دولتی بود. برای منصب ریا ست جمهوری، کاکس از فردی مسن و مورد احترام به نام عبدالرحمن کیلانی که در آن زمان نقیب بغداد بود استفاده کرد. مزیت این مرد موقعیت مذهبی و شهرت خانوادگی او بود و هیچ گونه تجربه

ای هم در سیاست نداشت تا در راه اعمال قدرت کاکس ایجاد مزاحمت کند. این حکومت به دنبال کنفرانس ۱۹۲۰ قاهره که در آن تصمیماتی جدی برای آینده عراق گرفته شد جای خود را به حکومتی دیگر داد. از مهمترین تصمیمات این کنفرانس تأسیس حکومت سلطنتی در عراق بود. برای این منظور فیصل سومین پسر *شریف* حسین *مکه* که از خاندان هاشمی به عنوان ملک یا سلطان بر گزیده شد.[19]

تأسیس حکومت سلطنتی در عراق

در جریان کنفرانس قاهره در مارس ۱۹۲۱ ،سیاست کلی انگلستان در خاورمیانه پی ریزی شد. علاوه بر *چرچیل*[1] وزیر مستعمرات انگلستان ۴۰ متخصص سیاستهای خاورمیانه ،کمیسرهای عالی بریتانیا ،افسران و فرماندهان کل نیروهای این کشور در خاورمیانه و وزرای مقیم در خلیج فارس در قاهره حضور داشتند. کنفرانس قاهره رویهم رفته ۱۲ روز بطول انجامید و در جلسات آن که در هتل *سیمرامیس* قاهره بطور محرمانه برپا می شد،دو کمیته نظامی و سیاسی ، سیاست آینده انگلستان در خاورمیانه را طرح ریزی کردند.[20] فیصل به لندن رفت و پس از گفتگوهای لازم و تسلیم شدن به شرایط انگلستان در ژوئن ۱۹۲۱ وارد کشور عراق شد تا به تخت پادشاهی آن کشور بنشیند. آن دولت تصمیم گرفت انتخاب فیصل را به همه پرسی واگذار نماید تا مشروعیت لازم را به دست آورد و وانمود شود که او با آرای مردم به پادشاهی عراق برگزیده شده است .در برگ همه پرسی فقط یک سوال درباره موافقت یا مخالفت رای دهنده با پادشاهی فیصل نوشته شد. در نتیجه پس از قرائت آرا اعلام گردید که فیصل با اکثریت عظیم ۹۶ درصد آرای رای دهندگان به پادشاهی انتخاب شده است. فیصل پس از بدست آوردن آرای اکثریت رای دهندگان در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ به عنوان اولین پادشاه عراق و به نام

---

1 - Cherchill

ملک فیصل اول با انجام تشریفات رسمی بر تخت نشست .دولت انگلستان برای رسمیت دادن به توافقهای محرمانه،در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ قراردادی با فیصل منعقد کرد. به موجب این قرارداد قیمومیت انگلستان بر عراق تایید شد و دولت عراق در سیاستهای داخلی و خارجی دارای اختیارات محدود گردید.[21] آنچه بیشتر از هر چیز برای ملک فیصل زجر آور بود داشتن حکم سلطانی بدون داشتن یک ملت بود .بطور کلی هویت سازی عراق امری است که طی زمان با فراز و نشیب های بسیار همراه بوده است. در سال ۱۹۳۳، فیصل نگرانی خود ر ا نسبت به قوام گرفتن یک هویت ملی به شرح زیر ابراز داشته است: با کمال تأسف می گویم که در عراق هنوز عراقی وجود ندارد ،بلکه توده هایی از انسان های فاقد حساسیت نسبت به ارزش های ملی گردهم آمده اند که هیچ آرمان میهن پرستانه ای ندارند،بلکه خود را منتسب به سنت های مذهبی و هویت های قومی می کنند که هیچ گونه پیوند مشترک ملی را ایجاد نمی کند،در نتیجه زمینه را برای بحران خیزی، هرج و مرج و آمادگی مداوم و مستمر برای شورش در برابر هر حکومتی، فراهم می سازد. بر این اساس است که طی دهه های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ ،عمده ی اقدام دربار، صرف مشروعیت سازی برای رژیم و اقتدار خود می شد.[22] البته به لحاظ تاریخی، تسلط قومی اقلیت اعراب سنی مهمترین راهکار حکومت بریتانیا برای حفظ منافع این کشور در عراق بود، زیرا به درستی دریافته بود که حکومت اقلیت به سهولت تابع قیمومیت یا تحت الحمایگی بیگانگان قرار خواهد گرفت.[23]

آرام کردن شورش توسط نیروهای بریتانیایی موجب شد که قدرت قیم در مارس ۱۹۲۵ اولین قانون اساسی را به تصویب برساند.. به موجب این قانون حکومت سلطنتی پارلمانی در عراق به وجود آمد. در این قانون یک مجلس سنا (که اعضایش را سلطان تعیین می کرد)و یک

مجلس نمایندگان پیش بینی شده بود.نمایندگان با آراء عمومی مردم انتخاب می شدند و زنان حق رأی را نداشتند. معاهده ای که عراق روز ۵ ژوئن ۱۹۲۶ با ترکیه امضا کرد به عراق امکان داد ایالت موصل را دوباره تصرف کند. اما ترکیه وقتی این معاهده را امضا کرد که دو امتیاز گرفت:یکی در سوریه (ضمیمه کردن ایالت الکساندرت سوریه به خاک خود در مقابل واگذاری ۲۳/۷۵٪ نفت اکتشافی در عراق به فرانسه که در آن زمان قیمومیت سوریه را بر عهده داشت) :دومی در عراق (امضای موافقتنامه بین عراق و "کمپانی نفت ترکیه" در روز ۱۴ مارس ۱۹۲۵). بریتانیای کبیر در سال ۱۹۲۹ کمپانی نفت عراق را تأسیس کرد و امتیاز مذکور را از ترکیه پس گرفت . این کارتل جدیدالتاسیس از آن پس با همدستی یک افسر سابق ارتش عثمانی و دوست "لورنس عربستان" یعنی نوری سعید برسیاست عراق مسلط شد. نوری سعید همکار با وفای متحدین (او در سال ۱۹۲۰ وقتی ارتش فرانسه ارتش سوریه را شکست داد و وارد دمشق شد این ارتش را همراهی کرد)در ماه مارس ۱۹۳۰ (یعنی درست قبل از استقلال عراق)با حمایت انگلیسیها نخست وزیر عراق شد. بدین ترتیب بریتانیای کبیر وقتی همه چیز را به نفع خود مرتب کرد در ماه ژوئن سال ۱۹۳۰ معاهده انگلیس- عراق را امضا کرد که به موجب آن کشور عراق به استقلال دست یافت. در مقابل ،به موجب متن معاهده یک سری از امتیازات سیاسی و اقتصادی به بریتانیای کبیر واگذار شد و یک فرمول "دوستی حامی" تدوین و امضا شد که به جای رژیم سابق قیمومیت نشست.با امضای این متن عملا مراحل تاسیس کشور عراق فعلی به پایان رسید و این کشور تا سال ۱۹۵۸ تحت مدیریت *نوری سعید* قرار گرفت.[24] تاسیس نظام سلطنتی و استقرار قانون اساسی مساله حکومت را در عراق برای مدتی پایدار ساخت ،اما یک مساله بسیار مهم باقی می ماند که چه مقدار از قلمرو منطقه باید در اختیار این حکومت باشد ؟این موضوع به این شکل مطرح می شد که آیا

ناحیه موصل قدیمی و مناطق کوهستانی آن باید زیر نفوذ دولت جدید عراق در آید ؟از همان آغاز دولت جمهوری ترکیه به رهبری مصطفی کمال روی این استان به عنوان بخشی از قلمرو ترک ادعا داشت.در تابستان ۱۹۲۲ مصطفی کمال این ادعا را با عملیات نظامی تجدید کرد و دولت انگلیس را وا داشت تا *رواندوز* و *سلیمانیه* را تخلیه کند. وضعیت این ایالت علاوه بر ادعای دولت ترکیه تحت تاثیر دو عامل دیگر سخت پیچیده بود. نخست مساله نفت و حق امتیازی بود که دولت انگلیس برای خود در نظر داشت. دوم،این که با کردهایی که بخش عمده ی جمعیت استان را تشکیل می دهند چه باید کرد؟ سیاستگذاران اروپایی انتظار داشتند که به کردها نیز مانند ارامنه باید خودمختاری ملی و یا استقلالی که زیر سلطه نوعی قیمومیت باشد اعطا شود. در حقیقت ،پیمان نامه ی بی ثمر سور که در اوت ۱۹۲۰ با سلطان عثمانی منعقد شده بود برای یک دولت کرد خودمختار زمینه هایی فراهم آورده و در آن قید شده بود که کردهای ترکیه و عراق می توانند ظرف یک سال تقاضای عضویت در مجمع اتفاق ملل کنند. پیمان سور بواسطه پیدایش نهضتی ناسیونالیستی که به رهبری مصطفی کمال در ترکیه به پیروزی رسید و کنترل دقیقی که بر مناطق کردنشین شرق ترکیه اعمال کرد ،به کلی منتفی شد. چنین شرایطی وضعیت کردها را در استان موصل پیچیده تر کرد. دولت انگلیس در نظر داشت ایالتهای خود مختاری را در مناطق کردنشین ولایت موصل ایجاد کند به طوری که بتوان آنها را ولو به شکلی نه چندان پایدار به مراکز اداری عربی در دشتها وابسته کرد. مشکل قضیه پیدا کردن رهبران شایسته ای از بین کردها بود که مسئولیت چنین مدیریتی را متقبل شوند.مساله کردها همچنان حل نشده باقی ماند و با فعالیتهایی که دولت ترکیه در ۱۹۲۲ در مرزها انجام داد به صورت بدتری در آمد. نظر به اینکه احساس می شد مردم انگلیس نسبت به

تشویق قوای انگلیس جهت اعزام به شمال برای سرکوب تاخت و تاز های قوای نظامی ترک رغبتی از خود نشان نمی دهند ،سیاستگذاران مسائل خارجی در وایت هال تصمیم گرفتند که شیخ محمود را به فرمانروایی سلیمانیه باز گردانند و این،تصمیمی به جا و مناسب بود. انتظار می رفت که شیخ محمود با ایجاد تمامیتی کردی و همیشگی در آن منطقه موقعیت دولت انگلیس در شمال را از خطر برهاند ،در حالی که او در عمل در برابر نفوذ سیاسی انگلیس در آن منطقه فردی تسلیم و حرف شنو باقی ماند. دولت انگلیس هم برای آنکه او را در انجام وظایف خطیرش یاری کند تعدادی از افسران و مدیران کرد را که دست پرورده ی دولت عثمانی بودند ،در اختیار او قرار داد. این افراد در بسیاری از موارد هم مسلکان جوانان ملی گرای عربی بودند که در جنوب به فیصل ملحق شده بودند . امید می رفت آنها بتوانند روحیه ملی گرایی را به محیط و جامعه ای که قبیله ای بود تزریق کنند. تجربه دوم نیز بیش از تجربه نخست موفقیت آمیز نبود. در نوامبر ۱۹۲۲ شیخ محمود تلاش مجددی را برای برپایی یک قلمرو مستقل به عمل آورد اما او وفاداری و سرسپردگی افسران کرد را فدای انتصابات نابجای اقوام و خویشان خود در منصب های عالی مملکت کرده بود. از طرفی او با ترکها در تماس بود و همین اعمال و رفتار موجب شد که هر گونه حمایتی را که امکان داشت از طرف دولت انگلیس نصیبش شود از دست بدهد و در نتیجه در فوریه ۱۹۲۳ دولت انگلیس برای دومین بار او را از صحنه قدرت خارج کرد . در تابستان ۱۹۲۳ هنگامی که انتخابات مجلس موسسان سرانجام برگزار گردید،به کردها دیگر این حق داده نشد که به دولت جدید عراق ملحق شوند یا از صحنه ی سیاست کنار روند. حکومت مرکزی اعلامیه ای صادر کرد که در آن تضمین می کرد مناطق کردنشین به کردها اختصاص خواهد یافت و زبان کردی نیز در آن مناطق می تواند مورد استفاده قرار گیرد.در اعلامیه ی مزبور همچنین

آمده بود که کارگزاران دولت در تمام مناطق کردنشین بر کلیه امور انتخابات نظارت خواهند داشت. بدین ترتیب کردها با فرمان رسمی ،زیر سلطه دولت جدید عراق در آمدند.در مارس ۱۹۲۴ کردها سهم خود را از نمایندگان برای مجلس موسسان انتخاب کردند. یکی از این نمایندگان برادر شیخ محمود بود.[2] سومین تصمیم مهمی که در کنفرانس قاهره اتخاذ گردید مربوط به پیمان میان دولت انگلیس و عراق بود. در قیمومیتی که توسط مجمع اتفاق ملل به دولت انگلیس اعطا گردیده بود قید شده بود که عراق برای اداره خود تحت سرپرستی دولت انگلیس باید آماده شود . ولی شیوه و ابزار کار به عهده قدرت قیمومیت گذاشته شد. دولت بریتانیا که مصمم بود روابط قیمومیتی خود را از طریق انعقاد یک پیمان ابراز دارد. تخیلی ترین شیوه را در جهت خنثی سازی نیروهای مخالف عراقی برای خود تصویر کرد. گفتگو در مورد پیمان نامه اندکی پس از جلوس فیصل بر تخت سلطنت شروع شد و در فوریه ۱۹۲۲ یک پیمان نامه که توسط اداره ی مستعمرات بریتانیا تصویب شده بود برای بحث به شورای وزیران ارائه شد. تعدیلهای فراوانی در این پیمان نامه پیشنهاد می شد اما ایراد عمده عراق این بود که این پیمان نامه قیمومیت بریتانیا بر عراق را لغو نمی کرد. با این وصف ،شورای وزیران در اکتبر ۱۹۲۲ پیمان نامه مزبور را تصویب کرد.پیمان نامه مزبور همچنین دولت عراق را مجبور کرد که عده ای از مقامات بریتانیایی را برای تصدی مناصب مخصوص به عنوان مستشار و بازرس در هجده ایالت عراق منصوب کند. نظام مستشاری رکن اصلی حکومت غیر مستقیم دولت بریتانیا بود.موضوع مورد اختلاف سیاسی میان دولت انگلیس و عراقیها از همان آغاز پیرامون قدرت شاه و پارلمان دور می زد. انگلیسیها که می خواستند شاه آلت دستشان باشد طرفدار قدرت شاه بودند در حالی که ناسیونالیست های عراق امیدوار بودند که پارلمان بر

امور مسلط شود. در قانون اساسی که سرانجام پدید آمد ،پارلمان چنان قدرتی به دست آورده بود که می توانست وزرای کابینه را استیضاح کند اما از سوی دیگر با اعطای حق تصویب کلیه قوانین توسط شاه و دعوت از مردم برای انتخابات عمومی و نیز تعطیل کردن پارلمان از این قدرت کاسته می شد . مهمتر از همه ،شاه اجازه داشت جهت اجرای تعهدات پیمان نامه مزبور فرامینی را بدون تجویز و تصویب پارلمان صادر کند.[26]

اعلام استقلال عراق

این کشور سرانجام بعد از تحمل چند سال مستعمره بودن یا پذیرش استعمار ،با تلاش بسیار در سال ۱۹۳۲ به عنوان یک پادشاهی اعلام استقلال کرد.[27] بدین ترتیب بریتانیای کبیر وقتی همه چیز را امضا کرد که به موجب آن کشور عراق به استقلال دست یافت . در مقابل ، به موجب متن معاهده یک سری از امتیازات سیاسی و اقتصادی به بریتانیای کبیر واگذار شد و یک فرمول دوستی حامی تدوین و امضا شد که به جای رژیم سابق قیمومیت نشست. با امضای این متن عملاً مراحل تأسیس کشور عراق فعلی به پایان رسید.[28]پایان دوره ی قیمومیت بریتانیا آغاز دوره ای از انتقال و مشکلات برای دولت جدید و رهبران آن را مشخص می کرد. بعد از عقب نشینی انگلیسیها،دو گروه در عراق فعال شدند:در یک سو ملی گرایان عرب قرار داشتند و در سوی دیگر اصلاح طلبان اجتماعی. گروه اول تلاشهای خود را بر روی توسعه ی بروکراسی و ارتش متمرکز کردند و مشتاقانه بدنبال جلب حمایت قبایل و فرق بودند تا از موقعیتشان در پایتخت پشتیبانی کنند . که سرانجام این تلاشها منجر به شورش های قومی و قبیله ای و کودتاهای نظامی گردید. در این دوره مسأله فلسطین و نقش بریتانیا در ایجاد یک کشور برای یهودیان در سرزمین های اعراب و جنگ اعراب و اسرائیل و شکست اعراب،عملی مهم در سیاست خارجی عراق بود و باعث رشد احساس ملی گرائی عربی در این کشور شد. در دهه ۱۹۵۰ م ،ظهور نهضتهای انقلابی در

سایر کشورهای خاورمیانه ،انعکاسهای شدیدی را در داخل عراق به وجود آورد. بنابراین در این دوره وسعت بی نظمی ها ،تظاهرات و شدت اعتراض ها بسیار بالا بود که در این بین نقش نظامیان بسیار زیاد بود. این شورشها نهایتا باعث کودتای نظامی توسط عبدالکریم قاسم و عارف بر علیه دولت عراق گردید و سرانجام نظام پادشاهی را واژگون کرد و عصر جدیدی را در تاریخ عراق به وجود آورد.[29] فیصل در هفتم سپتامبر ۱۹۳۳ به طور ناگهانی در ژنو به علت حمله ی قلبی درگذشت. اگر چه از بحران جانشینی جلوگیری شد، مرگ فیصل پایان زندگی یگانه مردی بود که می توانست اختلافات بین عناصر گوناگون را متعادل کند. مرگ وی آغازی را که وی برای یکی کردن عناصر مخالف در یک دولت اتحادی قول داده بود از بین برد. پس از مرگ فیصل ، پسرش غازی به تاج و تخت رسید . غازی که بیست و یک سال داشت بسیار جوان و ناآزموده تر از آن بود که نقش پدرش را به عنوان متعادل کننده سیاسی ایفا کند. بعلاوه آموزشی که دیده بود و طبیعت وی مناسب با این کار نبود. علاوه بر آن او خواستار پیوستن کویت به خاک عراق بود. او شیخ کویت را مترسک انگلستان می نامید.ملک غازی وقتی که ژنرال های ارتش در سال ۱۹۳۶ کودتا کردند سکوت اختیار کرد و در دم جان سپرد. پسر عموی او عبدالله به عنوان وکیل السلطنه تا هنگام به سن بلوغ رسیدن پسر غازی حکومت را در عراق در دست گرفت.[30]

کودتای چهاردهم ژوئیه (سال ۱۹۵۸)

کودتایی که سرانجام در چهاردهم ژوئیه رخ داد در اصل کار دو نفر، *قاسم* و *عبدالسلام عارف* و گروهی از پیروان آنها که موقعیتهای حساسی را داشتند،بود. همکاری نزدیک بین این دو نفر ظاهرا به سال ۱۹۵۶ در اردن برمی‌گردد، در آن زمان عارف فرمانده یکی از گردانهای تحت

فرمان قاسم بود . قاسم اهداف انقلابی خود را به عارف که شجاعت و شور و شوق وی قاسم را تحت تاثیر قرار داده بود، نمایان کرد.[31] دودمان خاندان هاشمی در چهاردهم ژوئیه ۱۹۵۸م، به وسیله تیپ نوزدهم به رهبری سرهنگ عبدالکریم قاسم و تیپ بیستم به رهبری عارف از کار بر کنار شد که با استقبال عمومی همراه بود. اقدام قاسم را باید اوج فرایند اعتراض آمیز بر ضد بریتانیا و دستگاه وابسته به آن دانست. بدین لحاظ انقلاب ۱۹۵۸م ،سر آغاز تغییرات بسیار اساسی در جهت گیری های داخلی و خارجی گشت.[32] اولین اقدام دولت انقلابی ریشه کن کردن آثار رژیم گذشته بود،ولی حتی نتوانست ساختار خاصی برای جایگزینی رژیم سیاسی گذشته عرضه بدارد و فقط نقش سلطنت به ژنرال ها منتقل شد. بدنبال آن بین رهبران انقلاب به دلیل برداشتهای متفاوت از وحدت گرایی ملی و عربی اختلاف افتاد که منجر به دستگیری عارف و زندانی شدن وی به دستور قاسم گردید.[33]

ارتش عراق در فردای انقلاب به دو جریان تقسیم شد:ملی گرای عرب تحت حمایت حزب بعث متکی به سنی ها و دیگر چپ گراها تحت حمایت حزب کمونیست متکی به شیعیان و گروههای اقلیت به ویژه کردها. نقطه تصادم بین این دو جریان از سال ۱۹۵۶ مربوط به موضع گیری نسبت به انقلاب مصر و جمهوری متحده عربی بود. جریان اول به رهبری عبدالسلام عارف طرفدار همکاری نزدیک با رژیم ناصری بود و حتی پیشنهاد کرد عراق و جمهوری متحده عربی یک فدراسیون تشکیل دهند. جریان دوم به رهبری عبدالکریم قاسم ضمن بررسی همکاری با چپ ملی گرای عرب به رهبری جمهوری متحده عربی ،بر این نکته پافشاری می کرد که عراق را از هر اقدام اختلاطی دور نگه دارد. بعد از سقوط سلطنتی دو جریان مذکور ،برای ایجاد ساختارهای جدید، همکاری با هم را آغاز کردند.[34]

جنگ کُردها

اغلب کردها به رغم رهبری چشمگیر عربی با شوق و ذوق از انقلاب ۱۹۵۸ حمایت کرده بودند. یک دلیل قانون اساسی موقتی بود که توسط عارف و قاسم وضع شد که در آن تصریح شده بود که کردها و اعراب در حکومت جدید شرکت داده می شوند. دلیل دیگر مخالفت رژیم جدید با پیمان بغداد بود که اغلب کردها آن را به عنوان مکانیزم حفظ جمعیت کرد در ایالتهای عضو قلمداد می کردند.مهمتر از همه ، ابتدا مصطفی بارزانی و سپس صدها نفر که بعد از او به تبعید رفته بودند دعوت به بازگشت به سرکار شدند. به بارزانی اجازه ورود پیروزمندانه به بغداد را دادند،وی را به جای پسر نوری نشاندند و یک اتومبیل دولتی و مقرری نقدی برای خود و همراهانش برقرار کردند. یک مجله کردی به نام خبت (نبرد)آشکارا منتشر می شد. این مجله قبلا پنهانی منتشر می شد. اولین شماره این روزنامه از قاسم و سوسیالیزم حمایت می کرد امپریالیزم را محکوم کرد و مدعی پیگیری بازیابی حقوق اجرایی و فرهنگی ملت کرد بود. در عین حال ماه عسل بین قاسم و بارزانی مدت زیادی طول نکشید.[35] اشخاص با نظریات مختلف به میان حکومت قاسم رفتند و او را از خط اصلی منحرف و به سرنوشت استالین گرفتار کردند ملت عراق برای او خیلی احترام قائل شد،ولی او با خود پرستی و غرور تغییر رویه داد و با حکم مطلق و خشونت فراوان در برابر ملت عکس العمل نشان داد،کسی را نمی دید و خود را از همگان برتر می دانست و بالاخره نام مصطفی بارزانی هم مانند سایرین بالاتر از همه نامها بود . حزب پارت دموکرات کردستان به رهبری ملا مصطفی بارزانی حقوق مشروع و آزادی ملت کرد را مطرح کرد. حزب کمونیست چنین نپنداشت که حتی تقاضا و درخواست برای کسب تحصیل و تدریس زبان کردی یکنوع تجزیه طلبی است . نژادپرستان عرب هم نخواستند

کردان به حق مشروع و آزادی خود نائل شوند .این سه موضوع نظریات عبدالکریم قاسم را تغییر داد و قلب او نسبت به مردم کرد و قضیه کرد تیره شد ،و از قول و قراری که به کرد برای کسب آزادی و استقلال داده بود ،پشیمان شد و شروع به دسیسه و آزار و اذیت کردان کرد ،اعضای حزب پارت دمکرات کردستان را بدون گناه دستگیر کرد و مطبوعات و نشریات را وادار کرد تا مقالات خود را بنویسند و نژاد کرد و عرب را یکی نشان دهند و مشکلات فراوانی به وجود آورند تا قضیه کرد حل و فصل نگردد.[36] بدگمانی متقابل بین قاسم و بارزانی ،چون یکی دیگری را به عنوان تهدیدی برای خود می نگریست ،افزایش یافت. قاسم بارزانی را تا حدی به عنوان یک نیروی مخالف با اعراب ملی گرا به بغداد باز گردانده بود. پس از مدت کوتاهی ترس از این که تقاضاهای استقلال کردها در داخل حکومت عراق ،در صورت آن که به طور صحیح بر آورده شود به استقلال کرد منجر شود ،وی را فرا گرفت. رهبر کردها سریعاً نسبت به درک کامل قاسم که او خود تنها رهبر کل کشور است ،بی اعتماد شد. بارزانی در سال ۱۹۴۵ مجبور بود پس از چندین برخورد نظامی از عراق فرار کند. وی به جمهوری کرد مهاباد که در سال ۱۹۴۶ اعلام شد پناهنده شد و در آنجا به گرمی از او استقبال شد و به مقام ژنرالی دست یافت. زمانی که این جمهوری در سال ۱۹۴۷ سقوط کرد، دوره ی تبعید دوازده ساله ای را در اتحاد شوروی آغاز کرد. بارزانی تنها فرد نهضت کرد نبود که قاسم مجبور به ستیزه با آنها بود. حزب دموکراتیک کرد- شاخه شهری و پیشه ور نهضت کرد- نیز وجود داشت. حزب دموکراتیک کرد توسط بارزانی و کردهای عراقی که به مهاباد پناهنده شده بودند در سال ۱۹۴۶ تاسیس شد،اما این حزب افرادی داشت که سابقا در تعدادی از گروههای کرد که در دهه ۱۹۴۰ در عراق رو به تزاید گزارده بودند ،فعالیت می کردند. مهمترین گروه هیوا (امید)بود. این احزاب شدیداً تحت نفوذ حزب کمونیست عراق بودند و

بسیاری از کردها نیز عضو این حزب کمونیستی بودند.[37] در این دوره همچنین به علّت اختلافات کردها با دولت قاسم ،جنگی بین آنها در گرفت که باعث تضعیف ارتش شد و این نیز به سرنگونی قاسم و سقوط دولت وی کمک کرد. اختلافات بین قاسم و عارف پس از مدت کوتاهی پیرامون یک موضوع مهم سیاسی یعنی اتحاد با مصر آشکار شد. عارف که حزب بعث و ملی گرایان عرب او را تشویق می کردند به اتحاد فوری علاقمند شد. قاسم در قبال این موضوع محتاط تر بود. اختلافات سیاسی این دو بزودی به نبردی برای رهبری انقلاب منتهی شد. به رغم این واقعیت که این انقلاب تلاشی متحد به نام قاسم بود، عارف در مدت کوتاهی خود را مشهور کرد. عارف در یک بازدید تبلیغاتی از ایالات سخنانی نا مناسب ایراد کرد که بشدت از اتحاد با جمهوری عربی متحد دفاع می کرد. وی به تکرار به ناصر اشاره می کرد در حالی که بندرت از قاسم ذکری به میان می آورد. مهمترین رویداد چهار یا پنج روز پس از کودتا در سوریه رخ داد. عارف به عنوان سرپرست هیأت مذاکره کننده برای مذاکره با ناصر جهت حمایت وی در صورت حمله ی ضد انقلابی به دمشق اعزام شد. عارف با ناصر به طور جداگانه درباره ی امکان ملحق شدن عراق به جمهوری عربی متحد بحث و گفتگو کرد. جریان گفتگو پس از مدت کوتاهی به قاسم خبر داده شد. وی شخصاً نتیجه گیری کرد و اجرای طرحهای خود را آغاز کرد. هیچ مدرکی مبنی بر این که قاسم مخالف روابط بهتر با دیگر کشورهای عرب و حتی احتمالاً با تشکیل فدراسیون با جمهوری عربی متحد باشد وجود ندارد امّا معارضه ی عارف با رهبری وی و حرکت فوری و بی موقع در جهت اتحاد، قاسم را وادار کرد دست به کار شود.قاسم در یازدهم اکتبر عارف را به دفتر خود دعوت کرد . قاسم دید که عارف کلت خود را از بند بیرون کشید . قاسم مدعی شد که عارف می خواست او را به قتل برساند ؛

عارف گفت که می خواست خودکشی کند . حاصل این برخورد این بود که عارف موقتاً به عنوان سفیر به بن اعزام شد . وی در چهارم نـوامبر در میان شایعه های کودتایی سنگین علیه رژیم به بغـداد برگشـت، ایـن بـار قاسم شکیبایی خود را از دست داد. روز پـنجم نـوامبر عـارف بـه اتهـام تلاش برای قتل قاسم و سعی در سرنگون کردن حکومت بازداشت شد.

پس از تلاش ناکام برای قتل قاسم که توسط عـده ای از جوانـان کـه یکی از آنها *صدام* حسین بود انجام شد. در سال ۱۹۵۹و فـرار *رقـابی* بـه سوریه و مصر،حزب قدم در دوره سختی گذاشت. بسـیاری از اعضـا در زندان یا تبعید بودند و شکاف بزرگی در حزب به وجـود آمـد .تأسـیس جمهوری متحد عربی در سال ۱۹۵۸ موجب شد که در سال ۱۹۵۹ حزب بعث از ناصر قطع امید کند و رقابت برای کسب قدرت بین حزب بعـث و ناصر به وجود آید. به هر حال در سال ۱۹۶۲ ،حزب آماده شد فعالیـت جدیدی را آغاز کند. برای اولین بار و نـه آخـرین بـار،گروه جدیـدی از رهبران مخفی ظاهر شد تا رهبری حزب در عراق را بدسـت گیرنـد.ایـن گروه متشکل از *هازم جواد*،یک فـرد بیسـت و چهـار سـاله شـیعه اهـل ناصریه ،*طالب* شبیب مهندس شیعه اهل رمیثه و *فیصـل* حبیـب *خیـزران* پسر یک شیخ قبیله ای سنی عرب و مـلاک بـود. مهمتـرین رهبـر *علـی صالح سعدی* بود که در سال ۱۹۶۰ مسئولیت شاخه حـزب در عـراق را بـه او دادنـد. سـعدی در یـک خـانواده سـنی کـرد عـرب متولـد شـده بود.فرماندهی جدید در بغداد سازماندهی شد و یک جبهه ملی بـا دیگـر عناصر ملی گرای عرب تشکیل شد .عبدالسلام عارف اگرچه بعثی نبود با گروه سعدی همکاری کرد. به هر حال او نمی توانست فعال باشد چـون تحت نظارت دقیق قرار داشت.[38]

کودتای چهاردهم رمضان (سال ۱۹۶۳)

در خلال سال ۱۹۶۲،طرحهایی بـرای کودتـا ریختـه شـد . اعتصـاب طولانی دانشجویان با برخورد کودتا در پایـان سـال ۱۹۶۲ مقـدم شـد ،و

حادثه ای که در یکی از مدارس روی داد فرصت مناسبی را فراهم کرد و کودتا توسط حزب بعث سازماندهی شد.این کودتا در اوایل صبح روز هشتم فوریه که رئیس کمونیست نیروی هوایی،*جلال اوقاتی*،به قتل رسید شروع شد و واحدهای رزمی ایستگاه رادیویی ابوغریب را اشغال کردند. سنگین ترین نبرد در وزارت دفاع روی داد. قاسم به همراه تعدادی از طرفداران وفادارش به ساختمان کاملا مجهز وزارتخانه پناه برد و عملیات را از درون آن ساختمان رهبری می کرد. در همین حال کمونیستها به خیابان ها ریختند و به مدت دو روز در جنگی سخت ،مقاومت کردند. تظاهر کنندگان کمونیست در مواجهه با ارتش توسط تانکها قتل عام شدند ولی توانستند تعدادی سرباز را به قتل برسانند . سرانجام در نهم فوریه قاسم درخواست کرد در صورتی که اجازه دهند بسلامت از کشور خارج شود،حاضر است خود را تسلیم کند، این تقاضا رد شد. در اوایل بعداز ظهر نهم فوریه ،قاسم و سه نفر از یارانش به فرمان شورای ملی فرماندهی انقلاب اعدام شدندو دوران فرمانروایی قاسم پایان یافت.[39] پس از سرنگونی قاسم ،بین حزب بعث و ملی گرایان عرب اختلافی افتاد و منجر به درگیری های خونین شد . ابتدا حزب بعث توانست قدرت را به دست بگیرد ولی به علت ایجاد اختلاف بین رهبران بعث، عارف از فرصت استفاده نموده و با انجام کودتایی بدون خونریزی توانست حکومت را به دست گیرد.[40]

ولی هنگامی که ژنرال مشیر *عبدالسلام عارف* رئیس جمهوری عراق بلافاصله با *جمال عبدالناصر* رئیس جمهوری مصر ارتباط برقرار کرد و برای مذاکرات دوستی آماده شد و ناصر هم چون از دوستان مسکو بود این بار روسیه از دادخواهی برای مردم کُرد خود را کنار کشید. از تابستان ۱۹۶۳ تا پائیز همان سال بارزان در محاصره قرار داشت و هواپیماهای بعث عراق مانند ملخ با درندگی هرچه تمامتر،مناطق را بمباران می

کردند. با این حال دولت بعث در مخاطره و در تنگنا قرار گرفت و عاقبت عقب نشینی کرد و از سران بارزان تقاضای آتش بس کرد ،آتش بس صورت گرفت و جنگ متوقف گردید ،قبل از آنکه مذاکرات با بعثی ها به نتیجه برسد در تاریخ ۱۹۶۳/۱۱/۱۸ عبدالسلام عارف رئیس جمهوری عراق مشغول حاکمیت شد و با سران کرد وارد مذاکره شد ولی این بار هم بدون نتیجه بود ،لذا جنگ در ماه دسامبر ۱۹۶۵ مجددا شروع گردید.در ماه آوریل سال ۱۹۶۶ رئیس جمهوری عراق در میان هواپیما سوخت و برادرش سرلشکر عبدالرحمن عارف به عنوان نخست وزیر عراق منصوب گردید،با سوخته شدن عبدالسلام عارف و حوادث پیش آمده در عراق ،جنگ بین اکراد و دولت متوقف نشد. بعد از دو ماه جنگ *هندین* شروع و قوای دولتی بشدت دچار شکست شد ،دولت خواهش کرد که آتش بس مراعات شود و خواستار شد با سران کرد وارد مذاکره شود.در ۲۹ ماه جولای ۱۹۶۶ *عبدالرحمن البزاز* طی اعلامیه ای با بعضی از خواسته های مردم کرد موافقت کرد ولی این موضوع قیام کرد را آرام نکرد . در تاریخ ۶۸/۷/۱۷ چندین نفر افسر ارشد امورات عراق را به دست گرفتند ،در ماه دسامبر ۱۹۶۸ بعثیها دوباره جنگ را در کردستان شروع کردند و تا سال ۱۹۷۰ این جنگ ادامه داشت. دولت چاره ای نداشت جز این که حکم خودمختاری کردستان را اعلام کند و برای اجرای این موضوع چهار سال فرصت خواست.[41]

ساختار سیاسی حزب بعث و نظام حکومتی

حزب بعث و تشکیلات سیاسی آن بیش از سه دهه کشور عراق را اداره کرده و نقش مهمی در موقعیت منطقه ای و بین المللی این کشور داشته است.نظام سیاسی که طبق ایدئولوژی و موازین حزب بعث در عراق شکل گرفت یک نظام تک حزبی و توتالیتر بوده است،که تمام قدرت را در اختیار یک نفر متمرکز می کرد و نظامیان در آن،شورای

فرماندهی انقلاب و چهار پست کلیدی حکومتی یعنی ریاست جمهوری ،نخست وزیری،وزارت دفاع و وزارت کشور را در اختیار داشتند. قانون اساسی موقتی که در ژوئیه ۱۹۷۰ م. تنظیم شد ،عراق را به عنوان جمهوری دموکراتیک ملی تعریف می کرد که هدف آن دستیابی به حکومت متحده عربی و یک نظام سوسیالیست بود. بدین ترتیب نظام سیاسی عراق در دوران تسلط حزب بعث علی رغم قید قانون اساسی آن کشور که نوع نظام سیاسی را جمهوری دموکراتیک بیان کرده بود بصورت کاملا غیر دموکراتیک و توتالیتر بوده است. بخصوص در سالهای حکومت صدام در طول ۲۴ سال،عراق به طور مطلق بوسیله حزب بعث و شخص صدام اداره می گردید و حقوق مذهبی،قومی ،فرهنگی،اجتماعی و سیاسی ملت عراق نادیده گرفته می شد.عراق کشور نوپا و جدیدالتأسیسی است که بعد از جنگ جهانی اول با تجزیه امپراطوری عثمانی در جغرافیای سیاسی کره زمین موجودیت یافت. این کشور از زمان تاسیس خود کودتاهای زیادی را تجربه کرد تا اینکه حزب بعث که از سال ۱۹۶۳م. با مشارکت ملیون در عراق به قدرت رسیده بود،از سال ۱۹۶۸م. به تنهایی به قدرت تکیه زد.[42] حزب بعث که عنوان رسمی آن "حزب سوسیالیست های بعثی عرب" است،حزب سیاسی و جنبش موثر در جوامع عربی خاورمیانه ،خصوصا سوریه و عراق بوده است.حزب بعث از همان ابتدای تشکیل،حزبی ناسوسیالیست و سکولار بود و سوسیالیسم (نه مارکسیسم)را به عنوان مشرب اقتصادی خود برگزید. ایجاد اتحادیه های مردم عرب ،آزادی مردم عرب از استعمار و اتخاذ مشی اقتصادی سوسیالیسم همیشه در رأس تصمیم گیری های این حزب قرار داشت.تشکیل حزب بعث به کنگره ی دمشق در سال ۱۹۴۷ باز می گردد. *میشل عفلق* به عنوان رئیس حزب برگزیده شد ، تلاش نمود آرمانهای سیاسی خود را در قالب یک ایدئولوژی

خاص بیان نماید: آزادی، وحدت ،سوسیالیسم.سه رکن اصلی ایدئولوژی حزب بعث است که در کتابها و نشریاتی که از طرف حزب و اندیشمندان بعثی چاپ و منتشر شده مورد بررسی دامنه دار و همه جانبه قرار گرفته است. به نظر عفلق ، ناسیونالیسم عرب چنان وسیع و گسترده است که اسلام را نیز در بر می گیرد. عفلق عقیده آن دسته از تئوریسین ها که اسلام را ایدئولوژی چاره جویانه می دانند، رد می کند و می گوید که در شرایط تاریخی کنونی ،اسلام به این نیاز اعراب اعتراف دارد که همه کوششها باید در جهت نیرومندی و بهبود وضع اعراب صرف شود، اگر اسلام چیزی غیر از این باشد، اسلام راستین نیست. به نظر عفلق، قدرت اسلام در قرن بیستم به صورت جدید، یعنی ناسیونالیسم عرب، متجلی شده است. بنابراین از نظر وی ناسیونالیسم احیا شده عرب می تواند جای اسلام را بگیرد و راه را بار دیگر برای اتحاد، قدرت و پیشرفت روز افزون اعراب باز کند به این ترتیب ایدئولوژی بعث بر اساس جدایی دین از سیاست استوار است.[43]

فعالیت حزب بعث در عراق ، در اواخر دهه ۱۹۴۰ م آغاز شد و افرادی از طرف حزب بعث سوریه در دانشگاه بغداد به تبلیغ پرداختند . در سال ۱۹۴۵ م کمیته حزب بعث عراق ، تحت رهبری *فؤاد رقابی* و *فیصل خیزوران* به دنبال کسب موفقیت های سیاسی ، ضمن علنی کردن اساسنامه حزب،رهبری و مرکزیت حزب بعث سوریه را پذیرفت. این وضعیت تا سال ۱۹۶۳ م ادامه داشت. در این سال حزب بعث با مشارکت ملّیون در عراق به قدرت رسید اما نتوانست بیش از چند ماه سر پا بماند. ولی از سال ۱۹۶۸م . به تنهایی به قدرت تکیه زد. در اوایل سال ۱۹۶۷م. بعثی های با رتبه نظامی بالا شروع به بررسی نظامیان کردند تا عناصر ناراضی خواهان شرکت در یک کودتا را بیابند. آنها در نهایت در هفدهم ژوئیه ۱۹۶۸ م به کودتایی دست زدند که منجر به قدرت رسیدن حزب بعث گردید. بعد قانون اساسی موقتی در ژوئیه ۱۹۷۰

منتشر شد که بیانیه ی رژیم بود. پس از آنکه در ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹ م حسن *البکر* نخستین رئیس جمهور دوره حاکمیت حزب بعث از سمت خود استعفا داد.[44]

یکی از مشکلات رژیم بعث پس از کودتای ۱۹۶۸ مسأله کردها بود، که در مدت کوتاهی پس از کودتا آغاز شد. یکی جنگ جاری کردها بود که رژیم بعث آن را با سیاست پان عربی خود تشدید کرد. در ماه مارس بارزانی ضمن طرح مواردی دیگر خواستار تأیید حق خودمختاری کردها تشکیل مراجع قانون گذاری و اجرایی در شمال ،یک معاون وزیر کرد در بغداد،لژیون کردی در شمال و انتصاب کردها در تمام مقامها در کردستان شد. قرار بود منطقه کردنشین شامل استانهای سلیمانیه،کرکوک،اربیل و نواحی موصل و دیاله شود که در آنها اکثریت با کردها بود.این شمول کاملاً فراتر از معاهده ای بود که حزب بعث فراهم کرده بود . بی میلی آنها آشکار بود گرچه مذاکرات ادامه یافت. توجه واقعی حزب بعث معطوف به مذاکرات با ناصر برای نوعی وحدت آتی بود . در هفدهم آوریل،توافقی با ناصر در مورد وحدت آتی صورت گرفت. کردها تقریباً مشخص کرده بودند که اگر عراق قرار بود به فدراسیون عرب ملحق شود، آنها خودمختاری بیشتری را تقاضا می کردند. پس از این توافق،کردها یادداشتی غیر رسمی منتشر کردند که در واقع حکومتی دو ملیتی را می خواستند. از آن زمان به بعد ،روابط با کردها به سرعت وخیم تر شد .در پایان ماه آوریل ،نیروهای هوایی و زمینی در قسمت شمال مستقر شدند و در اوایل ماه ژوئن هیأت مذاکره کننده کرد در بغداد محاصره و دستگیر شد. کردها بر کل منطقه شمالی هم مرز با ایران کنترل داشتندو و بارزانی کمک قابل ملاحظه ای را از کردهای ایران دریافت کرد. نه ارتش ایران قادر به کنترل مرز بود و نه ارتش عراق . در همین حال ، همکاری بین کردهای ایران و عراق شدت یافت . دولت با

کنار گذاشتن سیاست دفاعی که قاسم از آن پیروی می کرد ، تصمیم گرفت منطقه تحت حاکمیت کردها را اشغال کند و در صورت امکان نهضت کرد را از میان بردارد. نیروهای عراق با تانک،توپخانه سنگین و از هوا روستاها را بمباران کردند،آنها روستاهای کرد را با خاک یکسان کردند و تحت کنترل گرفتند و شروع به عربی کردن مناطق استراتژیک کردند.باجی که کردها دادند بیشتر از خسارت قبلی بود ولی سیاست حزب بعث دیگر موفق تر از رویکرد قاسم نبود. تا زمستان،کردها بیشتر مواضع خود را به دست آوردند و در مدتی اندک ،میانه روها در ارتش شروع به ایستادگی و مخالفت با سیاست دولت کردند.[45]

روز پانزدهم آوریل سال ۱۹۶۹ دولت عراق ضمن تکرار ادعاهای قبلی درباره اینکه دولت عراق شط العرب را جزئی از قلمرو خود می داند به دولت ایران اخطار کرد که به کشتی هایی که پرچم ایران را در شطّ العرب برافراشته اند دستور دهد که پرچم خود را پایین بیاورند. در همین اعلامیه دولت ایران آمادگی خود را برای آغاز مذاکره با دولت عراق برای امضای یک قرارداد جدید مرزی و «تثبیت مرز در اروندرود بر اساس خط تالوگ که مبتنی بر اصول متداول بین المللی است» اعلام داشت. بدنبال صدور این اعلامیه نیروهای ایران در مرزها به حال آماده باش نظامی در آمد و اولین کشتی ایرانی با راهنمایان ایرانی و تحت حمایت ناوچه های جنگی ایران از اروندرود عبور کرد. دو روز بعد از لغو قرارداد ۱۹۳۷ از طرف ایران به دولت عراق به عنوان اینکه ایران قرارداد مرزی بین دو کشور را بطور یکجانبه لغو کرده و در شط العرب مبادرت به اعمال زور و تهدید کرده به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کردند. دولت ایران ضمن پاسخ به شکایت عراق به شورای امنیت ادعاهای دولت عراق را رد کرد و اعلام داشت که اقدامات دولت ایران به منظور تضمین آزادی کشتیرانی در یک آبراه بین المللی بوده و هر وقت که عراق از اقدامات تهدید آمیز خود دست بردارد و نیروهای

خود را از مرزهای دو کشور عقب بکشد ایران نیز نیروهای خود را از مرزها فرا خواهد خواند. تصرف سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در دهانه خلیج فارس از طرف نیروهای ایران ،که روز سی ام نوامبر ۱۹۷۱بدنبال تخلیه این جزایر از طرف نیروهای انگلیس صورت گرفت ،بهانه تازه ای برای تشدید جنگ تبلیغاتی علیه ایران بدست عراقیها داد. عراق تبلیغات شدیدی علیه ایران در مورد اشغال این جزایر به راه انداخت و ضمن یادداشت شدید اللحنی به دولت ایران اعلام داشت که این جزایر متعلق به اعراب است و باید نیروهای خود را از این سه جزیره خارج کند.عراق روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد و از کاردار سفارت ایران در بغداد خواست که ظرف ۲۴ ساعت آن کشور را ترک کند[46] حزب بعث در پایان یک دهه حاکمیت،توانست از طریق رفتار خشونت آمیزبا ناراضیان پایه های خود را استحکام بخشد. بعضی از مخالفتها در احزاب و گروههایی که از خطّ مشی های سیاسی و اقتصادی رژیم ناراضی بودند،سرچشمه می گرفت. مهمتر از همه اپوزسیون سنتی متشکل از گروههای قومی و مذهبی بود،بویژه از سوی کردها و شیعیان. جدی ترین مخالفت از جانب کردها بود. توافق با کردها در سال ۱۹۷۰، پایانی موقت به دشمنی ها داد امّا این صلح و آرامش کوتاه مدت بود. در ژوئیه ۱۹۷۰، حزب دموکراتیک کرد دبیر کل خود، *محمد* حبیب *کریم* را به عنوان نائب رئیس نامزد کرد،اما وی را حزب بعث به دلیل سابقه ایرانی بودنش رد کرد. هدف حزب بعث به انزوا کشاندن حزب دموکراتیک کرد و بارزانی بود . حزب بعث عراق از طریق معاهده خود با اتحاد شوروی و فشار وی بر حزب کمونیست عراق برای ملحق شدن به این جبهه،کردها را از یکی از متحدین قدیمی خود محروم کرد. این انزوای رو به رشد و تلاشهای تروریستی حزب بعث، بارزانی را به تجدید بنای روابط با شاه ایران وادار کردکه در آن

زمان از نفوذ شوروی در عراق کاملاً نگران شده بـود. در نتیجـه ایـالات متحده نیز خود را تجهیز کرد. در ۳۱ مه ۱۹۷۲ رئیس جمهور نیکسون به سازمان سیا برای اعطای محرمانه ۱۶ میلیون دلار به بارزانی بـه صـورت کمک دستور داد. پس از آن شاه نیز کمکهای زیادی کرد. در نهم مـارس ۱۹۷۴ حزب بعث به مذاکره کننـدگان کُـرد دو روز مهلـت داد تـا طـرح خودمختاری حکومت عراق را بپذیرند. کُردها طرح را رد کردند و با این کار شکست مذاکرات کامل شد. در ۱۱ مارس ، حزب بعث اعـلام کـرد که طرح پیشنهادی، خط مشی رسمی دولت خواهـد شـد و وزرای کُـرد حامی بارزانی از کابینه کناره گرفتند . در ماه آوریل جنـگ از سـر گرفتـه شد. در خلال همین بن بست، بدون هیچ پیشرفتی از جانب ارتش عـراق بلکه با درگیر شدن خطرناک و مستقیم با ایـران بـود کـه اولـین مـذاکره درباره توافق بین ایران و عراق به زیان کردها صورت گرفت.[47] طی سال های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴ در مرزهای دو کشور نیز وضع متشـنجی حکمفرمـا بود. روز ۱۲ فوریه سال ۱۹۷۴ دولت عراق از ایـران بـه شـورای امنیـت شکایت کرد و مدعی شد که ایران پنج کیلومتر مربع از خاک عراق را در نوار مرزی تصرف کرده و قصد تجاوز همه جانبه به خاک عراق را دارد. یکی از دلایل عقب نشینی و نرمش دولت عراق در برابر ایران ، شـورش کردهای شمال عراق و گرفتاری روز افزون نیروهای عراق در مقابلـه بـا این شورش بود. دولت ایران از آغاز این شورش، بـرای تلافـی اقـدامات خصمانه دولت عراق علیه ایران به شورشیان کمک کرد، ولـی ایـن تنهـا یک جنبه قضیه بود. نارضائی کردهای شـمال عـراق و دعـوی اسـتقلال طلبی آنها بهترین وسیله برای اجرای این نقشه بود و اسرائیلی ها کـه بـا سازمان های استقلال طلب کرد در اروپا ارتباط نزدیکی داشتند با وعـده رساندن اسلحه و کمکهای لازم به کردها از طریق ایران نقش مـوثری در آغاز شورش کردها علیه حکومت بغداد ایفا کردند. هنری کیسینجر وزیر خارجه موقت آمریکا هم که خود یهودی و از طرفداران جـدی اسـرائیل

بود با روابط نزدیک و صمیمانه ای که با شاه ایران داشت در اجرای این طرح نقش مهمی ایفا کرد و قسمت اعظم اسلحه و مهمات و سایر کمکها که از طریق ایران برای شورشیان کرد ارسال می گردید از طرف آمریکا و اسرائیل تامین می شد.[46]

معاهده الجزایر ۱۹۷۵ بین ایران و عراق

صدام حسین آینده خود را با وعده ی حل مسأله کردها استحکام بخشیده بود و نمی توانست خود را در معرض شکست قرار دهد. سرانجام، از سوی دیگر کشورهای عرب که نمی خواستند از مواجهه با اسرائیل روی گردانده باشند ، فشاری بر عراق وارد شد. حمایت اسرائیل از کردها دلیل دیگر پایان جنگ بود. شاه، اگرچه می خواست دولت بغداد را تضعیف کند، مایل نبود آشوب را به مرزهای خود بکشاند. به علاوه، وی نگران همکاری سوریه با عراق بود. در واقع این معاهده شاه را به تمام اهدافش رساند . مواد رسمی مشخص کردند که مرز بین ایران و عراق باید توسط پروتکل ۱۹۱۴-_۱۹۱۳ استانبول تعیین شود و این که خط علامت گذاری روی اروند *خط القعر* باشد، بدین ترتیب رد معاهده ۱۹۳۷ در سال ۱۹۶۹ برای شاه مشروعیت می یافت. برای کردهایی که از بارزانی حمایت می کردند، معاهده الجزایر تا حدی یک مصیبت بود . چند ساعت پس از امضای معاهده صلح ،ایرانیها تجهیزات نظامی خود را عقب کشیدند. تحت یک طرح عفو عمومی، ۷۵٪ پیشمرگان بدون مقاومت تسلیم عراقیها شدند. از ۴ تا ۶ مارس ۱۹۷۵، اما واقعیت امر که پس از گذشت سالها فاش شده این است که موضوع حل اختلاف با ایران و معامله ای که به آن اشاره شد قبل از تشکیل کنفرانس سران اوپک در الجزایر، در بغداد مطرح شد و حسن البکر رئیس جمهور وقت عراق و صدام حسین معاون او ، که در کار سرکوبی شورش کردهای عراق درمانده بودند ، تصمیم گرفتند با استفاده از فرصت تشکیل

کنفرانس سران اوپک در الجزایر به اختلافات خود با ایران خاتمه دهند. اولین جلسه ملاقات شاه و صدام حسین صبح روز ۵ مارس ۱۹۷۵ (۱۴ اسفند ۱۳۵۳)با حضور *بومدین* تشکیل شد. مهمانی رئیس جمهور الجزایر تا حدود نیمه شب بطول انجامید و با حصول توافق در اصول ،نمایندگانی از طرف ایران و عراق به اتفاق *عبدالعزیز بوتفلیقه* وزیر خارجه الجزایر مشغول تهیه پیش نویس اعلامیه مشترک ایران و عراق شدند. متن رسمی بیانیه مشترک ایران و عراق که روز ۶ مارس ۱۹۷۵ بعد از پایان کنفرانس اوپک در الجزایر انتشار یافت و اساس روابط بعدی دو کشور و پیمان مرزی ۱۹۷۵ را تشکیل می دهد:[49] معاهده ی الجزایر شامل یک مقدمه ،چهار اصل بدین شرح می باشد. در اجرای اصول احترام به تمامیت ارضی ، مصون ماندن مرزها از تجاوز و عدم مداخله در امور داخلی ، طرفهای متعهد تصمیم های زیر را اتخاذ نمودند:

۱)علامت گذاری قطعی مرزهای زمین بر اساس پروتکل استانبول مورخ ۱۹۱۳ و صورتجلسه های تحدید مرزی ۱۹۱۴. ۲)تعیین مرزهای رودخانه ای بر اساس خط تالوگ. ۳)طرفین امنیت و اعتماد متقابل را مجدداً در طول مرزهای مشترک برقرار خواهند نمود و متعهد می شوند که نظارت دقیق و موثر از مرزهای مشترک خود به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلالگرانه صرف نظر از منشأ آن به عمل آورند. ۴)موافقت کردند که ترتیبات فوق عناصر جداناپذیر یک راه حل جامع می باشد و در نتیجه هر گونه خدشه به هر یک از عناصر متشکل آن اصولات مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود.[50]

کودتای حزب بعث

به دلیل بروز مشکلات داخلی و بین المللی، جو مخالفتها علیه عبدالرحمن عارف فزونی یافت .حزب بعث متعاقب دو حرکت که روزهای ۱۷ و ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ به طور متوالی انجام داد و عبدالرحمن

عارف بازداشت و حسن البکر به قدرت رسید. شورای فرماندهی انقلاب (c.c.R) که روز ۱۷ ژوئیه تشکیل شده بود البکر را با ارتقـاء بـه درجـه ژنرالی به ریاست جمهوری منصوب کرد و دو افسر دیگـر را بـه ترتیـب به پست های ریاست دولت و وزارت خارجه گماشـت. قبـل از جهـش نهایی این آخرین مرحله بود. ژنرال *حمادی التکریتـی* روز ۳۰ ژوئیـه بـا موافقت رئیس جمهور کنترل بغداد را در دست گرفت و دولت را سـاقط و صاحبان دو پست کلیدی را تصفیه و آنهـا را بازنشسـته کـرد. حـزب بعث به عنوان تنها فاعل مایشاء در بغداد کابینه جدیدی به ریاست ژنرال البکر تشکیل داد و معاونت کابینه به عهده *هردان التکریتی* گذاشـته شـد. از آن پس همه پست های کلیدی را اعضای یک خانواده سنی در دسـت گرفتند و علی رغم تغییر در سـاختار جمعیـت ایـن پسـت هـا را حفـظ کردند. *صدام حسین التکریتی* دبیر کل حـزب بعـث بـه رئـیس جمهـور جدید یعنی احمد حسن البکر پیوست و بالاخره معاون او شـد. متعاقـب توطئه تابستان سال ۱۹۷۹ بالاخره صدام بجای البکر به ریاست جمـوری رسید. صدام حسین از آن زمان تـا آخـر عمـر دو پسـت یعنـی ریاسـت جمهوری و دبیر کلی حزب را حفظ کرده است.[51]

مخالفین شیعه

کردها تنها گروه مخالف نبودند، در سال ۱۹۸۰، شیعه ها از این نظـر جانشین کردها شدند و نگرانی اصلی دولت را فـراهم آوردنـد. در سـال ۱۹۶۹ حزب شیعی فاطمیّه برای تبلیغ حقوق شـیعیان تشـکیل شـد ولـی نتیجه ای حاصل نشد . مهمترین حزب ، حزب مذهبی مخفـی شـیعه بـه نام الدعوة الاسلامیّة بود که در اواخر دهه ی۱۹۶۰ تشکیل شـد و عمـدتاً توسط رهبران مذهبی مرتبط بـا ایـران رهبـری شـد. الـدعوة از آیـت الله محمد باقر صدر عراقـی کـه خواسـتار بازگشـت بـه اصـول اسـلامی در حکومت و عدالت اجتماعی علیه استعمار بود ،الهام می گرفـت. برنامـه

الدعوۀ برای اجرا در طیف وسیعی از نظرات شیعی طراحی شد. با انقلاب ایران و استقرار حکومت شیعی آیت الله خمینی (ره)جدی ترین مخالفین شیعه به وجود آمدند. ترس از مخالفین شیعه سازمان یافته و تلاش ایران در جهت سرنگونی رژیم عراق یک عامل کمک کننده ی بسیار مهمی در جنگ عراق و ایران در سال ۱۹۸۰ بود . حزب الدعوۀ فوراً از سوی دولت سرکوب شد ،اما گروههای متعدد شیعی مخالف در خارج عراق تشکیل شد که تمام آنها هدفشان سرنگونی حکومت بی دین حزب بعث بود. آیت الله صدر که به عنوان رهبر الدعوۀ مشهور بود دستگیر و بعداً اعدام شد. به هر حال برخی رهبران شیعه مخالف حکومت بودند نه همه آنها . تعدادی از آنها از جمله شیخ علی کاشف الغطا ء عضو دایمی خانواده رهبران مذهبی نجف عموماً از حکومت بغداد حمایت کرده و امام خمینی را مورد انتقاد قرار می دادند.[52]

جنگ ایران و عراق

اغلب تلاش می شود که جنگ ایران وعراق را نماد و تجلی بروز خصومت تاریخی میان اعراب و ایرانیان یا حتی جنگ مذهبی– سیاسی میان شیعه و سنی تلقی کنند.در حالیکه منافع ملی و سلطه (هژمونی) منطقه ای علل اصلی وقوع این جنگ هستند و ایدئولوژی، رقابتهای قومی و انگیزه های مذهبی به نوبه خود در دامن زدن به این جنگ نقش داشته اند اما نقش عمده و اصلی را نداشتند.با وقوع انقلاب ۱۹۷۹ در ایران به رهبری آیت الله خمینی، شمارش معکوس برای شروع جنگ آغاز شد. زیرا سقوط ناگهانی شاه در ایران، با روی کار آمدن صدام حسین در مقام رئیس جمهور و رئیس شورای فرماندهی انقلابی حزب بعث در عراق همراه بود. صدام که دبیر کل حزب بود از سالها پیش از پشت صحنه کنترل کشور را به دست گرفته بود ، اما اکنون می خواست آشکارا قدرت نمایی کرده و موقعیت خود را تحکیم کند. او ادعا کرد که توطئه کودتای نافرجامی افشا شده است که سوریها در آن دست

داشتند. صدام حزب کمونیست عراق را تحت فشار گذاشت ، از شوروی فاصله گرفت (و وابستگی به سلاحهای روسی را کم کرد) و تهاجم شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ را محکوم کرد. این نشان گرایش او به غرب بود، تاکتیکی که کاربرد آن در جنگ برای عراق سودمند واقع شد. بنابراین، روابط میان عراق و ایران به سرعت رو به وخامت گذاشت رهبری سنی مذهب دولت سکولار عراق نگران بود که مبادا کشش و جاذبه ایران انقلابی شیعه مذهب (که در پی صدور انقلاب خود بود) شعله گرایشهای ضدرژیم را در میان اکثریت شیعیان که حدود ۵۵٪ جمعیت را تشکیل می دادند مشتعل سازد. شیعیان عراق از زمان تشکیل کشور و تأسیس دولت جدید ، خود را اکثریتی تحت ستم می دانستند. از سوی دیگر مقامات دو کشور در یک جنگ لفظی گسترده یکدیگر را به نقض حاکمیت ارضی خود متهم می کردند.[53] دولت عراق قبل از آغاز عملیات تهاجمی علیه ایران در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ مانند هر متجاوز دیگری ادعا کرد که نیروهای ایران به خاک عراق تجاوز کرده و پاسگاههای مرزی آن کشور را به توپ بسته اند. انگیزه و محرک واقعی تجاوز عراق به ایران این بود که صدام گمان می کرد ایران بر اثر تصفیه ارتش و بخصوص پس از کشف توطئه کودتای نوژه، که به دستگیری و اعدام عده ای از خلبانان نیروی هوایی ایران انجامید، توانایی مقابله با تهاجم عراق را ندارد.[54] صدام از ماه آوریل ۱۹۸۰ در سخنرانیهای خود آشکارا علیه ایران و مقامهای ایرانی روش خشنی در پیش گرفت . او در سخنرانی خود که در شمال عراق ایراد نمود آیت الله خمینی را مورد حمله قرار داد و صریحا اعلام داشت که عراق آماده است با زور تمام اختلافهای خود را با ایران حل کند. صدام برای اینکه هر گونه شبهه ای در مورد نیتهای تجاوزکارانه اش برطرف سازد در سخنرانی خود آشکارا اعلام داشت که برطرف شدن جو نامساعدی که در رابطه بین دو کشور

به وجود آمده موکول به آن است که ایران با سه شرط زیر موافقت می کند: ۱)نیروهای ایران، بدون قید و شرط، از جزیره های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی خارج شوند.۲)وضع حقوقی شط العرب به قبل از قرارداد الجزیره در ۱۹۷۵ برگردد «منظور آن است، همان طور که صدام پس از لغو قرارداد بالا اعلام داشت، شط العرب زیر حاکمیت انحصاری عراق قرار گیرد» ۳)این اصل به رسمیت شناخته شود که مردم عربستان «منظور خوزستان است» عرب هستند. آیت الله خمینی اظهار داشت اگر در مورد مطالبه سه جزیره عربی پافشاری کند ایران خواستار اعمال حاکمیت خود بر بغداد خواهد شد. به علاوه آیت الله خمینی به ملت عراق و نیروهای مسلح عراق پیام فرستاد و از آنها خواست که علیه حکومت عراق قیام کنند و آن را سرنگون کنند. در ۹ آوریل ۱۹۷۹ قطب زاده وزیر خارجه ایران اعلام داشت که دولت ایران تصمیم گرفته حکومت عراق را براندازد.[55] در ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۸۰، عراق از منطقه ای به وسعت ۳۰۰ مایلی حمله را آغاز کرد. پیش از آن صدام به این بهانه که ایران نتوانسته به ترتیبات مرزی مورد نظر در قرارداد الجزایر پایبند بماند، قرارداد الجزایر را پاره کرد و بصورت یک جانبه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را ملغی اعلام کرد. در واقع، در بهار ۱۹۸۲، طی حملات پدافندی نیروهای ایرانی بیشتر اراضی تصرف شده را باز پس گرفتند و در ماه می همان سال خرمشهر آزادشد و بدین ترتیب دو طرف در موقعیتی برابر و در حالت نوعی جنگ فرمایشی قرار گرفتند. صدام در یک چرخش ایدئولوژیک جنگ را "نبرد قادسیه" نامید، نبردی که یادآور حمله اعراب به ایران در زمان ساسانیان و مسلمان شدن ایرانیان در سال ۶۳۷ میلادی بود. امّا ایرانیان نیز در مقابل، دشمنی و خصومت دیرینه با اعراب را زنده کردند و به خاطره ایدئولوژیک قرنها سرکوب شیعیان ایرانی از سوی اعراب سنی اشاره کردند. صدام حسین توان آیت الله خمینی را برای بسیج و برانگیختن مردم به مقاومت و دفاع در برابر حمله

عراق دست کم گرفته بود و سربازان ایرانی با شور و شوق مذهبی-ناسیونالیستی تشویق و ترغیب به ادامه جنگ می شدند. بطوریکه ایران تا اکتبر ۱۹۸۳، حدود ۳۰۰ مایل مربع از خاک عراق را تصرف کرد. ایران تا آخرین مراحل جنگ نیز در جنگ زمینی جلو بود و حتی در ۱۹۸۶، فاو را گرفت. ایرانیان که بیم شکست را نداشتند موضع سرسختانه رد مذاکرات صلح را اتخاذ کردند آنهم به شرط دریافت غرامت های سنگین و اعتراف عراق به پذیرش اینکه آغازگر جنگ بوده و نیز حذف صدام از قدرت . اما سیاست عراق این بود که چنان خسارتهای سنگینی را به ایران وارد کند که ایران ناچار به نشستن پای میز مذاکره شود. از سال ۱۹۸۴ به بعد، عراق با استفاده از نیروی هوایی برتر خود که شامل پیچیده ترین جنگنده های سوپر اتندارد و موشکهای اگزوست بود، صنعت نفت ایران را هدف قرار داد. هر دو کشور در آن زمان حملات موشکی را به شهرهای طرف دیگر آغاز کرده بودند که به جنگ شهرها معروف شد. عراق با اعلام منطقه ممنوعه در شمال خلیج فارس و حمله به کشتی هایی که به آن منطقه وارد می شدند بخصوص کشتی هایی که از پایانه نفتی خارک بارگیری می کردند ، کاری کرد تا صدور نفت برای ایران پرهزینه و مخاطره‌آمیز شود. رویکرد و برخورد آمریکا نسبت به ایران شدیدا متأثر از خاطره تحقیر و خفتی بود که با به گروگان گرفتن کارمندان سفارت آمریکا در ۱۹۷۹ و شکست عملیات نظامی متعاقب آن برای نجات گروگانها به بار آمده بود. اما آمریکا و شوروی در مورد یک چیز نگران بودند :تأثیر پیروزی انقلاب ایران بر ثبات منطقه و "صدور" بنیادگرایی اسلامی آنهم از نوع شورشی و تهاجمی آن، امکان داشت اقلیّت شیعیان را (که در برخی کشورها مثل بحرین اکثریت را داشتند)در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به شورش تحریک کند و همچنین جوامع اسلامی را در مجاورت مناطق اقماری شوروی

دستخوش ناآرامی و اغتشاش نماید.حمله کردها در حمایت از ایران (که از ۱۹۷۴-۱۹۷۵ بی سابقه بود)به این امید که از مشغله عراق در جنگ در طول مرزها به نفع خود بهره برداری کند، گرچه در ابتدا موفقیت آمیز بود اما پایانی تراژدیک و غم انگیز داشت . با حملات شیمیایی عراق به شهر حلبچه در مارس ۱۹۸۸ ، ۴۰۰۰ غیر نظامی کرد قتل عام شدند.[56] در همان دهه عملیات انفال که در مناطق شمالی عراق به اجرا در آمد به قتل و کشتار بیش از ۱۸۲ هزار نفر از کردها انجامید که از جمله می توان به بمباران شیمیایی شهر حلبچه اشاره کرد.[57] تلفات جنگ هشت ساله ی ایران و عراق در حدود یک میلیون نفر تخمین زده شده و خسارت وارده بر ایران در طول این جنگ طبق آخرین برآورد، بالغ بر نهصد میلیارد دلار است که با درآمد قابل پیش بینی نفت ایران طی سی تا چهل سال آینده برابری می کند.[58]

جنگ خلیج فارس (حمله عراق به کویت)

در نخستین ساعات روز دوم آگوست سال ۱۹۹۰ ، نیروهای عراقی از مرزهای کویت گذشتند و به درون خاک کویت نفوذ کردند. پس از درگیریهای پراکنده ،با صد هزار سرباز امیر نشین ، کویت به طور کامل به تصرف ارتش عراق در آمد. متشکل از ۷۰۰ هزار سرباز ، به رهبری آمریکا و با شرکت بیش از ۳۰ کشور که در میان آنها ده کشور عرب حضور داشتند.به جنگ و انهدام کامل نیروهای عراقی انجامید.[59] شیخ *جابر الاحمد الصباح* امیر کویت ساعت سه بعد از نیمه شب با زنگ تلفن از خواب بیدار شد و وحشت زده با لباس خواب از اطاق بیرون آمد. امیر کویت قبل از هر کسی با سفیر آمریکا تماس گرفت و صحت و سقم خبر را از او جویا شد. خود امیر و اطرافیان او هم در آغاز گمان بردند که عراقیها به اشغال نواحی مورد اختلاف مرزی و حداکثر تصرف دو جزیره "وردا" و "بوبیان" اکتفا خواهند کرد. و بعد از آن کویت را برای گرفتن پول و امتیازات ارضی تحت فشار قرار خواهند داد. بغداد

هنوز خبر عبور نیروهای عراقی را از مرز کویت پخش نکرده بود، ولی انتشار خبری از رادیو بغداد دائر بر اینکه انقلابی در کویت صورت گرفته و هدف انقلابیون کویتی سرنگونی حکومت آل صباح است مقاصد عراق را در حمله به کویت آشکار می ساخت. نیروهای عراقی قبل از ساعت شش بامداد به پایتخت خواهند رسید. ساعت پنج صبح ده ها اتومبیل مملو از اعضای خاندان آل صباح و جواهرات و اشیاء و اثاثیه گران قیمتی که می توانستند با خود حمل کنند کاخ "دسمان" را ترک گفتند. هلی کوپتری که در محوطه سفارت آمریکا آماده پرواز بود فقط برای امیر و ولیعهد و چند نفر از بستگان درجه اول آنها جا داشت و بقیه با اتومبیل های خود به سرعت راهی مرز عربستان سعودی شدند. هدف سربازان عراقی پس از ورود به پایتخت حمله به کاخ امیر کویت و خانه های سایر اعضای خاندان آل صباح بود. رادیو بغداد در نخستین بخش اخبار صبح پنجشنبه دوم اوت خود اطلاعیه ی شورای فرماندهی انقلاب عراق را که عالی ترین مرجع تصمیم گیری در آن کشور بشمار می آید منتشر کرد. در این اطلاعیه آمده بود که در کویت انقلابی به وقوع پیوسته و حکومت انقلابی جدید کویت پس از سرنگونی حکومت آل صباح از عراق تقاضای کمک کرده که شورای فرماندهی انقلاب عراق هم به این تقاضای کویت پاسخ مثبت داده و نیروهای عراق به دعوت حکومت انقلابی جدید کویت وارد آن کشور شده اند. سناریویی که صدام برای اشغال کویت تنظیم کرده بود، مشابه نقشه ای بود که *هیتلر* در سال ۱۹۳۸ برای اشغال اتریش طرح و اجرا کرد و در سال ۱۹۷۹ *برژنف* در اشغال افغانستان از آن اقتباس کرد. در جریان اشغال اتریش هم هیتلر مدعی شد که طرفداران پیوستن اتریش به آلمان در وین قدرت را به دست گرفته و از او تقاضای کمک کرده اند و در جریان اشغال افغانستان نیز برژنف ادعا کرد که نیروهای خود را به در خواست دولت افغانستان

به آن کشور فرستاده است. ساعت ۸ بامداد به وقت محلی که مقارن نیمه شب به وقت واشنگتن بود ، پایتخت کویت به تصرف کامل نیروهای عراقی در آمد و چند ستون از نیروهای عراق بطرف مرز های کویت با عربستان سعودی در حرکت بودند. در پایان نخستین روز اشغال کویت رادیو بغداد اسامی اعضای دولت انقلابی کویت را که بیشتر درجات نظامی داشتند اعلام کرد. امیر کویت و اطرافیان او در ریاض اعلام کردند که افرادی که اسامی آنها به عنوان اعضای دولت انقلابی کویت اعلام شده هیچ کدام کویتی نیستند زیرا همه اعضای دولت به اصطلاح انقلابی کویت افسران ارتش مهاجم عراق بودند و داماد صدام حسین در رأس آنها قرار داشت. ضبط و انتقال موجودی بانکها و موسسات مالی و تجاری کویت و تسلیحات ارتش کویت به بغداد از همان صبح روز اشغال کویت آغاز شد.

علل حمله عراق به کویت

در نخستین ماههای سال ۱۹۹۰، عراق به تدریج و بیش ازپیش حملات تبلیغاتی اش را متوجه همسایه اش کویت ساخت. روابط دو جانبه هم از هنگام پایان جنگ اول خلیج فارس به وخامت و تیرگی گراییده بود.[60] پایان جنگ ایران و عراق مقارن با بروز کشمکش با همسایه ثروتمند خود به نام کویت بود. صدام حسین بر این باور بود که جنگ او با ایران باعث شده که کویت از حمله قریب الوقوع ایرانیان در امان باشد. او همچنین معتقد بود چون جنگ او با ایران به سود کشورهای حوزه خلیج فارس بوده است، دول عربی باید بخشی از بدهی عراق را ببخشند. صدام با اصرار از کویت خواست که بدهی ۳۰ میلیارد دلاری عراق را که برای جنگ با ایران گرفته شده بود ببخشد، ولی کویتی ها زیر بار نرفتند.عراق حتّی در طول جنگ از این خشمگین بود که چرا کویت دو جزیره *وربه* و *بریان* واقع در دهانه شطّ العرب که

ارزش نظامی زیادی در جنگ ایران داشتند را در اختیار عراق نمی گذارد یا به آن مسترد نمی دارد. در همین زمان بود که صدّام مخالفت خود با خطوط مرزی عراق– کویت (که در اصل توسّط استعمارگران بریتانیا در سال ۱۳۰۱ تعیین شده بودند)را نشان داد. دلیل او این بود که این وضعیت باعث جدایی عراق از دریا می شود . همچنین خواستار مذاکراه دوباره برسر تعیین مرزهایش با کویت بود و ادعا می کرد که کویت علاوه بر استقرار تأسیسات نظامی در خاک عراق بطور غیر قانونی از نفت منطقه رمیله بهره برداری می کند و جامعه بین المللی نیز در این خصوص بی طرف مانده بود. صدام ادعا می کرد این ناحیه از آن بغداد است و کویت ۲/۴ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی عراق را به جیب خود می زند . اما جدی ترین اتهامی که به کویت و امارات زده شد این بود که بیش از سهمیه تعیین شده توسط اوپک نفت تولید می کند و از ۱۹۸۱ این رویه را در پیش گرفتند و به این وسیله شدیداً و آگاهانه موجب شده اند که از در آمد عراق کاسته شود و بغداد این اقدام آنها را نوعی سرقت قلمداد می کرد. در اواسط جولای ۱۹۹۰ ، پیش از اجلاس مهم شورای اوپک، عراق هشدار داد که علیه کشورهایی که از سهمیه مورد نظر اوپک تخطی می کنند دست به اقدام نظامی خواهد زد. همزمان، دو کشور عراقی (متشکل از ۳۰ هزار سرباز) بسوی مرز کویت حرکت کردند.اکثر تحلیل گران در مورد اینکه انگیزه های صدام برای حمله چه بوده است نظرات یکسانی دارند.صرفنظر از ژست رهبری که صدام می خواست به خود بگیرد،سایر انگیزه های او اساساً اقتصادی بودند.او می خواست به هر طریقی درآمد نفت را بالا ببرد، چرا که نفت تنها منبع کسب درآمد در کوتاه مدت برای اقتصاد تک محصولی عراق بود از این طریق بتواند برنامه تسلیحاتی خود را تامین مالی کند و تا اندازه ای لطماتی را که به اقتصاد کشور در هشت سال جنگ وارد آمده بود، جبران

کند.[61] روز ۲۵ ژوئیه صدام حسین با سفیر آمریکا در بغداد که خانمی بنام اپریل گلاسپی بود،ملاقات نمود و مدتی طولانی با حضور وزیر خارجه خود *طارق عزیز* با وی گفتگو کرد.صدام سپس گفت که عراق می کوشد اختلافات خود را با کویت از طریق مسالمت آمیز حل کند،ولی اگر از این اقدامات خود نتیجه نگیرد ناچار به طریق دیگری عمل خواهد کرد. همچنین سفیر آمریکا به صدام گفت: ما قصد مداخله در اختلافات بین اعراب از جمله اختلافات مرزی شما با کویت نداریم. روز ۳۱ ژوئیه، یعنی فقط دو روز قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت،در حالی که منابع اطلاعاتی آمریکا تجمع قریب صد هزار سرباز عراقی را در مرزهای کویت تأیید کرده بودند، کمیته فرعی کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در باره امور اروپا و خاورمیانه با حضور جان کلی معاون وزارت خارجه ی آمریکا در امور خاورمیانه تشکیل جلسه داد. لی هامیلتون رئیس این کمیته با توجه به گزارشاتی که از تجمع نیروهای عراقی در مرز کویت و تهدیدهای مکرر عراق به مداخله در امور آن کشور انتشار یافته بود،از معاون وزارت خارجه آمریکا پرسید سیاست آمریکا در قبال این بحران چیست؟ جان کلی پاسخ داد ما قرارداد دفاعی با هیچ یک از کشورهای حوزه ی خلیج فارس نداریم و در اختلافات مرزی یا منازعات بین کشورهای عضو اوپک موضع گیری نمی کنیم.[62]

حمله ی نظامی آمریکا به عراق

اساس قانونی جنگ نیز در نوامبر ۱۹۹۰ با قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت که استفاده از همه ابزارهای لازم را برای آزاد سازی کویت مجاز می دانست فراهم آمد. تلاشهای میانجی گرانه‌ای که شوروی در آخرین لحظات انجام داد نتوانست مانع از شروع جنگ شود.[63] روز ۲۹ نوامبر سرانجام شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه ی تاریخی خود را

درباره تجویز شروع عملیات نظامی علیه عراق،در صورت خودداری آن کشور از تخلیه کویت تا تاریخ پانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ صادر کرد. آمریکاییها قبلاً روز اول ژانویه را به عنوان ضرب الاجل تخلیه کویت از طرف عراق پیشنهاد کردند،لذا تاریخ ۱۵ ژانویه به عنوان آخرین مهلت عراق برای تخلیه ی کویت تعیین شد تا فرصت بیشتری برای اقدامات دیپلماتیک و وادار ساختن عراق به تخلیه ی کویت از طریق مسالمت آمیز وجود داشته باشد.صدام جنگی را که در پیش بود *امّ المعارک* یا مادر جنگها خواند و گفت آمریکا با شکستی فضیحت بارتر از ویتنام از صحنه بیرون رانده خواهد شد و عروسکهای آمریکا در منطقه هم به سزای خیانت خود به ملت عرب خواهند رسید. صدام ضرب الاجل شورای امنیت را نپذیرفت. آمریکا و متحدانش با پشتیبانی شورای امنیت در سال(۱۹۹۱) حمله هوایی گسترده ای را علیه عراق آغاز کردند . عملیات هوائی علیه عراق که از ساعت دو و نیم بامداد روز هفدهم ژانویه آغاز شد و بمدّت چهل روز، تا بیست و هفتم فوریه ادامه یافت به نوشته ی تحلیل گران نظامی مجله ی معتبر "اکونومیست لندن" فشرده ترین و موثرترین و مخرب ترین نبرد هوائی در تاریخ بود. هواپیماهای جنگنده و بمب افکن آمریکا و سایر متحدین، که پیشرفته ترین جنگنده ها و بمب افکن های غول پیکر بی- ۵۲ هم در میان آنها بودند، با روزانه دو تا سه هزار سورتی یا مأموریت جنگی شهرها و تأسیسات صنعتی و نظامی و نیروگاههای برق و مراکز مخابراتی و جاده ها و پل های عراق را در هم کوبیدند .نیروی هوایی عراق در نخستین روزهای جنگ بکلی فلج شد و دفاع ضد هوایی عراق نیز در مقابل حملات هوایی متحدین کارآیی زیادی از خود نشان نداد. عراق تنها با پرتاب تعدادی موشک الحسین و العباس بطرف شهرهای اسرائیل اقدام نمود.[64] عملیّات در ۱۶ و ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ با نام عملیّات طوفان صحرا

آغاز شد. این جنگ جنگی طاقت فرسا ، خشن و کوتاه مدت بود و در آن طیّ چهل روز جنگ هوایی و انجام بیش از ۹۰ هزار مأموریت جنگی، ارتش عراق و زیر بنای صنایع نظامی عراق کاملاً منهدم شد. صدام برای دفاع از کویت گارد جمهوری را به کار نگرفت و از سلاحهای بیولوژیک هم استفاده نکرد. چنانکه بعدها معلوم شد گارد جمهوری برای درهم کوبیدن شورش در مناطق شیعه نشین جنوب و کردنشین شمال عراق اعزام شده بود. سرانجام صدام با خفت و خواری به تمام شرایط آمریکا گردن نهاد و تمام قطعنامه های شورای امنیت را که متضمن تخلیه بدون قید و شرط کویت و پرداخت غرامات جنگی به آن کشور و اعمال مجازات های اقتصادی در مورد عراق بود پذیرفت و تقاضای آتش بس کرد. جنگ زمینی، که صدام آن را ام المعارک یا مادر جنگها نامیده بود فقط صد ساعت به طول انجامید که بقول ژنرال *شوارتسکف* فرمانده نیروهای متحدین در خلیج فارس نه فقط مادر جنگها نبود، بلکه مادر شکستها و عقب نشینیها بود. کل هزینه جنگ برای آمریکا و متحدین، به موجب بر آورد وزارت دفاع آمریکا که در شماره ی مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱ مجله تایم منتشر شده چهل و هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار تخمین زده شده است تایم در همین شماره می نویسد شش کشور آلمان و ژاپن و عربستان سعودی و کویت و امارات متحّده عربی و کره ی جنوبی پرداخت پنجاه و سه میلیارد و پانصد میلیون دلار بابت هزینه های جنگ خلیج فارس را تقبل کرده اند که بیش از برآورد اولیه ی مخارج این جنگ است.ولی وزارت خزانه داری آمریکا بعدا کل هزینه های جنگ خلیج فارس را درحدود یکصد میلیارد دلار برآورد کرد،تااین تصوّرازمیان بخیزد که آمریکا در جنگ خلیج فارس متحمل هزینه ای نشده وحتی سودی هم برده است!

حمله دوم آمریکا به عراق

پرسش اصلی این است که «مهمترین انگیزه آمریکا در حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳ چه بوده است؟» نخستین پاسخ یا فرض این است که نگرانیهای امنیتی ایالات متحده و اسرائیل از جمله در زمینه ی تروریسم و جنگ افزارهای ویژه ی کشتار جمعی عامل اصلی حمله نظامی آمریکا در مارس ۲۰۰۳ به عراق بوده است.[65] هنگامی که عراق به کویت حمله کرد ، آمریکا سیاست مهار همزمان ایران و عراق را اتخاذ نمود "استراتژی مهاردوگانه"، سیاستی است که به منظور مقابله با ایران و عراق طراحی شد. پایه های این سیاست در مورد ایران از زمان جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا شکل گرفت و علت آن پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تهدیداتی بود که از جانب این انقلاب متوجه منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس شد. کارتر به منظور حفظ منافع نفتی خاورمیانه و جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی ایران نیروهای واکنش سریع را تشکیل داد و آمریکا در طول نزدیک به دو دهه از طریق اعمال تحریم های مختلف علیه ایران و بکارگیری اهرمهای مختلف سیاسی– نظامی و اقتصادی تلاش زیادی را برای مهار و در واقع سرنگونی دولت اسلامی ایران به عمل آورد. مهار دو جانبه ایران و عراق که همچون یک دکترین استراتژیک جامع برای منطقه خاورمیانه در نظر گرفته شد، دستاورد گروه امنیت ملی کلینتون می باشد،این طرح توسط معاون امور خاورمیانه کاخ سفید دکتر *مارتین ایندیک*[1] مطرح شد. در (۱۸ماه می ۱۹۹۳) حدود پنج ماه بعد از روی کار آمدن *کلینتون*[2]، در انستیتوی خط مشی خاور نزدیک واشنگتن (مؤسسه لابی یهودیان) که توسط *ایندیک* پایه گذاری شده و برای اولین بار مطرح گردید. در ادامه

---

1 - Martin Indyk
2 - Clinton

این روند پایه های اجرایی سیاست مهار دوگانه توسط *پاتریک کلاسون*[۱] پی ریزی شد. وی نگارش این مجموعه را با همکاری فکری و معنوی ایندیک بر عهده گرفت و نهایتا استراتژی مهار دوگانه توسط کلاسون تنظیم گردید. طراحان استراتژی مذکور ، اعتقاد داشتند که آمریکا نیازی به اتکا بر یکی از دو کشور برای مقابله با دیگری ندارد ، زیرا ایالات متحده تا زمانیکه می تواند حضور نظامی خود را در منطقه حفظ نماید و آرزوهای نظامی عراق و ایران را محدود کند و تا زمانیکه قادر باشد برای حفظ تعادل قوا در منطقه وسیع خاورمیانه بر متحدین منطقه ای خود، مصر، اسرائیل، عربستان سعودی، ترکیه و ... متکی باشد، قادر خواهد بود که بطور همزمان با ایران و عراق مقابله نماید. طراحان استراتژی مهار دو گانه با بهره برداری از قطعنامه های صادره از سوی شورای امنیت سازمان ملل درپی مهار عراق به منظور دستیابی به اهداف زیر بودند:سرنگونی رژیم صدام حسین؛ اطمینان از اینکه هر رژیم جانشین دیگری در عراق، کلیه قطعنامه ها را اجرا کند. اطمینان از رعایت حقوق بشر در عراق؛ کسب اطمینان نسبت به این موضوع که حکومت عراق نمی تواند تهدیدی برای همسایگان باشدو حمایت از معارضین عراقی که یکی از ابزارهای مبارزه آمریکا علیه عراق به شمار می رفت. .پس از دیدگاه آمریکا اصل استراتژیک و اساسی که منطقه خلیج فارس ایجاد یک توازن مناسب قدرت است، توازنی که بتواند ضامن منافع حیاتی آمریکا، حفظ امنیت متحدین وی و جریان آزاد نفت به قیمت ثابت باشد و در عین حال بر ایران یا عراق متکی نباشد.[66] پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شاهد شکل گیری روندهای سیاسی بین المللی برای براندازی رژیم صدام بودیم. جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در کنگره آمریکا عراق را یکی از کشورهای محور شرارت شمرد و پس از آن مواضع آمریکا در

---

1 - Patrik Kelavson

برابر رژیم صدام دستخوش دگرگونیهای چشمگیر شد . پیش از ۱۱ سپتامبر، آمریکا سیاست مهار کردن عراق را دنبال می‌کرد و می کوشید با اجرای تحریمهای هوشمند و قطعنامه های شورای امنیت ، دست عراق را ببندد، ولی پس از آن سیاستهای آمریکا در برابر رژیم صدام تندتر شد و تا براندازی رژیم بعثی پیش رفت. رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تاریخ روابط بین الملل به شمار می رود. آمریکا القاعده و اسامه بن لادن رهبر آن را به دست داشتن در رویدادهای ۱۱ سپتامبر متهم کرد. رفتار آمریکا در برابر عراق برخاسته از الگوی مداخله جویی فزاینده بود. آمریکا در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم، عراق را به عنوان دومین هدف خود برگزید . استدلال نو محافظه کاران این بود که حمله به عراق برای حل دیگر بحرانهای منطقه ای سودمند است و می تواند بحرانها در خاورمیانه را پایان بخشد.[67] ادعای بوش علیه عراق بر اساس دو دروغ قرار داشت، که از قبل و غالبا تکرار شده است. اولین دروغ این بود که صدام با القاعده و حمله های ۱۱ سپتامبر ارتباط دارد و دوم این که دست رسی وی به سلاح های خطرناک شیمیایی، بیولوژیکی و احتمالا هسته ای خطر بزرگ و فزاینده ای را برای خاورمیانه و خود ایالات متحد ایجاد می کند. همان طور که بوش در گزارش سال ۲۰۰۲ خود اظهار داشت، در باب برنامه های داخلی و خارجی این دروغ مستقیماً با طرح این توهّم که عراق می تواند این سلاح را در اختیار تروریست ها قرار دهد، وسایلی را در اختیار شان بگذارد که با منافع آمریکا در خاورمیانه به خطر بیاندازد.[68] دلایل آمریکا برای حمله به عراق و تغییر دادن رژیم سیاسی در آن کشور نقطه عطفی در تاریخ سیاسی خاورمیانه به شمار می آید. پس از جنگ سرد، از دوران زمامداری بوش پدر،آمریکا در اندیشه ی تعریفی دوباره از سیاست خارجی خود در چارچوب نظم جهانی بود . مولفه های این نظم عبارت بودند از:

۱- تجدید ساختار اقتصاد بین الملل
۲-مبارزه با گسترش جنگ افزارهای ویژه ی کشتار جمعی و جنگ افزارهای هسته ای
۳-مبارزه با تروریسم بین الملل
۴- تأکید بر رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی
۵- تقویت سازمان ملل متحد به ویژه شورای امنیت

ولی پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا تعریف دیگری از سیاست خارجی خود به دست داد. استراتژی حمله پیشگیرانه، راهبرد تازه سیاست خارجی آمریکا برای تامین منافع ملی بود . حمله ی پیشگیرانه به این معنا است که لازم نیست خطری عینی متوجه منافع ملی آمریکا شود تا ایالت متحده دست به حمله بزند ، بلکه احتمال وجود خطر نیز برای کاربرد زور کافی است. این گونه تعریف از دفاع از امنیت ملی آمریکا با منشور ملل متحد همخوانی ندارد. در ماده ۵۱ منشور، دفاع مشروع منوط به وقوع تجاوز است؛ در حالی که در چارچوب آموزه ی حمله پیشگیرانه، تنها درک تهدید از سوی دولت آمریکا، دست زدن به اقدامات پیشگیرانه را مجاز می سازد . بی گمان برجسته شدن اندیشه ی حمله ی پیشگیرانه در سیاست خارجی آمریکا، یک عامل اساسی در براندازی رژیم بعثی عراق بوده و رساننده این پیام است که کشورهای به اصطلاح سرکش یا به ادعای واشنگتن محور شرارت، با اقدامات نظامی روبرو خواهند شد. پس دیده می شود که آمریکا درروشش استراتژی مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی، سیاستهای مداخله جویانه را دنبال می کند. آمریکا حمله پیشگیرانه را محور مبارزه با تروریسم قرار داده است و کمابیش همه ی مؤلفه های سیاست خارجی آمریکا به خاورمیانه معطوف می شود و از دید آمریکا نکاتی چند، به ظاهر این سیاستهای مداخله جویانه را آسان نشان می دهد : نخست اینکه بیشتر نظامهای سیاسی در خاورمیانه از پشتوانه

مردمی بی بهره اند، دوم اینکه به ادعای آمریکا بسیاری از کشورهای منطقه از تروریسم پشتیبانی می کنند، سوم اینکه مسئله تروریسم با کشمکش اعراب و اسرائیل پیوند خورده است و اهمیت منابع انرژی منطقه برای آمریکا جای چون و چرا ندارد. به هر رو، آمریکا در چارچوب تعریف تازه ی دفاع از امنیت ملی و پیوند دادن آن با منافع جامعه ی جهانی، نخست به طالبان و القاعده در افغانستان یورش برد و سپس عراق را هدف گرفت. البته در تحلیل روند سرنگونی رژیم صدام عوامل دیگری را نیز باید در نظر گرفت. مهمترین عاملی که سرنگون سازی رژیم صدام را از دید برخی کسان توجیه پذیر می نمود عبارت بود از: پیگیری سیاست دستیابی به جنگ افزارهای هسته ای از سوی رژیم صدام، پیشینه کشتار گسترده و هولناک مخالفان در داخل (از گروههای گوناگون نژادی و قومی و مذهبی)، تجاوزات ددمنشانه به خاک همسایگان و جنگ افروزی در منطقه بوده است.[69]

اعمال تحریمها علیه عراق، منجر به تضعیف حاکمیت، انزوای سیاسی و بین المللی این کشور و فشار فراوان بر مردم شد . سرمایه های فراوان انسانی و مالی یک کشور غنی اسلامی مورد تهاجم سیاستهای استکباری قرار گرفت. اهداف استعماری آمریکا و سیاستهای غلط و تجاوزگرانه رژیم صدام، زمینه ی حمله نظامی آمریکا و انگلیس به عراق و اشغال این کشور را فراهم ساخت. عراق اساسا دارای ساختار بی ثباتی است، کردها و شیعیان که هر یک به طریقی با جوامع برون مرزی دارای روابط تاریخی و فرهنگی نزدیکی می باشند ، با یکدیگر و با اهل تسنن، برای کسب قدرت و امتیازات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در رقابت هستند. توسعه اقتصادی و لیبرالیسم اقتصادی (از ۱۹۸۷ به بعد)همگام با اصلاحات سیاسی نبوده است و این عدم هماهنگی بین ساختارهای سیاسی و اقتصادی زمینه را برای بی ثباتی فراهم آورده است. در یک

کلام می توان گفت اعمال استراتژی مهار در اوایل دهه ۹۰ موجب بروز مشکلات حاد داخلی، تضعیف حاکمیت و انزوای سیاسی منطقه ای و بین المللی عراق شد و در ابعاد اقتصادی، اجتماعی نیز ضربات جبران ناپذیری را متوجه این کشور نمود.[70] از دید آمریکا ، مهمترین تهدید از سوی عراق، احتمال وجود جنگ افزارهای هسته ای و کشتار جمعی در دست رژیم صدام بود. فعالیتهای هسته ای عراق وضع پیچیده ای داشت دولت بعثی عراق قطعنامه های سازمان ملل را نادیده می گرفت، در راه اندازی بحرانهای منطقه ای نقشی برجسته داشت، به کویت دست اندازی کرده و همه ی موازین بین الملل را زیر پا گذاشته بود ، پیش از آن به خاک ایران تجاوز و جنگی هشت ساله به راه انداخته بود، در مسائل منطقه ای با آمریکا مخالفت می ورزید و سیاستهایی چالش برانگیز را در سطح نظام بین الملل دنبال می کرد، گذشته از اینها صدام حسین نه تنها جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی را در رویارویی با نیروهای داخلی به کار گرفته بود، بلکه کارنامه ی سیاهی در زمینه کاربرد جنگ افزارهای شیمیایی و میکروبی در جنگ ددمنشانه و خونبارش با ایران داشت. شورای امنیت در ۱۹۹۱ قطعنامه ی ۶۸۷ را بر پایه فصل هفتم منشور درباره خلع سلاح عراق تصویب کرد. شورای امنیت از آغاز بحران کویت تا پایان آن ۲۳ قطعنامه و ۸ بیانیه صادر کرد و بر سر هم شمار قطعنامه های آن شورا تا مارس ۲۰۰۳(زمان حمله آمریکا به عراق)به ۷۱ رسید. آزادسازی کویت این فرصت را به شورای امنیت داد تا با قطعنامه ۶۸۷، شرایط اجباری برای خلع سلاح عراق ایجاد کند. پس از تصویب لایحه ی آزاد سازی عراق در اکتبر ۱۹۹۸ و طرح بیل کلینتون رئیس جمهوری آمریکا درباره به کارگیری نیروهای تحول آفرین در عراق که به معنای سر کار آوردن دولتی تازه در بغداد بود، در ۱۰ و ۱۱ اکتبر ۲۰۰۲ کنگره ی آمریکا قطعنامه اختیارات جنگی را تصویب کرد که به رئیس جمهوری آمریکا اجازه می داد نیروهای مسلح آمریکا را به گونه

مناسب برای دفاع از امنیت ملی آمریکا در برابر تهدیدهای عراق، در اجرای قطعنامه های شورای امنیت به کار گیرد.[71] *اسکات ریتر*[۱] به عنوان بازرس تسلیحات سازمان ملل در عراق تحقیقاتی را صورت داد.مهمترین نکته در مورد *اسکات ریتر* عبارت از آنکه وی فرد صادقی است .او در سال ۲۰۰۲ و اوایل ۲۰۰۳ زمانی که *جورج بوش* و *تونی بلر*[۲] به بهانه وجود تسلیحات کشتار جمعی مترصد فرصتی برای حمله به این کشور بودند، صراحتا اعلام می دارد که بغداد دارای این قبیل سلاحها نمی باشد . وجود تسلیحات کشتار جمعی عراق تنها بهانه ای برای جنگ با عراق بود. از مارس ۲۰۰۳ ریتر انتقاد از جنگ عراق را دنبال کرد و به درج مقالات در این مورد پرداخت.او می گوید به عنوان یک آمریکایی، از اینکه می بینم سرویسهای اطلاعاتی کشورم در مواجهه با مسائل مهم این چنینی در رابطه با امنیت داخلی آمریکا، دست به دروغگویی و فریبکاری می زنند، ناراحت می شوم . همیشه فکر می کردم اطلاعات، حقایق هستند. وقتی اطلاعات به سمت هماهنگی با سیاست گرایش پیدا می کنند، دیگر تمام نظام اعتماد که لازمه یک جامعه ی آزاد و مردم سالار است به خطر می افتد. عراق و نقش سازمان سیا در به راه انداختن جنگ علیه عراق ، یکی از مصادیق چنین سلب اعتماد است. پس از تصویب لایحه ی آزادسازی عراق در اکتبر ۱۹۹۸ و طرح بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا درباره ی به کارگیری نیروهای تحول آفرین در عراق که به معنای سرکار آوردن دولتی تازه در بغداد بود، در ۱۰ و ۱۱ اکتبر ۲۰۰۲ کنگره آمریکا قطعنامه ی اختیارات جنگی را تصویب کرد که به رئیس جمهوری آمریکا اجازه می داد نیروهای مسلح آمریکا را به گونه مناسب برای دفاع از امنیت ملی آمریکا در برابر تهدیدات عراق، در

1 - Scott Ritter
2 -Tony Blair

اجرای قطعنامه های شورای امنیت به کار گیرد. دولت بوش بر آن بود که صدام جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک در اختیار دارد و سخت در پی دستیابی به جنگ افزارهای هسته ای است و هدفش به کار گرفتن این جنگ افزارها در رویارویی با اریکه هم پیمانانش است. از دید آمریکا صدام می خواست ضعف نیروهای متعارف خود را با جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی جبران کند. دولت بوش پیش آمدن وضعی مشابه رویدادهای ۱۱ سپتامبر را که در آن جنگ افزار هسته ای به کار گرفته شود ، بزرگترین خطر برای خود می دانست.[72] فرمول و راه کار اصلی اعمال استراتژی مهار آمریکا بر عراق مبتنی بر اعمال تحریم بود. این تحریم ها همه ی ابعاد سیاسی ، اقتصادی و نظامی را در بر داشت. حمله عراق به کویت، حمله متحدان آمریکا به عراق ، مسائل مربوط به تولید سلاحهای کشتار جمعی و ... . منجر به صدور قطعنامه های متحد شورای امنیت سازمان ملل شد. آمریکا در واقع سوار بر موج این قطعنامه ها شده و از طریق آن به تحریم و انزوای بین المللی عراق ادامه داد. در عین حال، آمریکا مجازاتهای اقتصادی دیگری را علیه عراق اعمال نمود این اقدامات به ویژه شامل مسدود کردن همه ی دارائی ها یا منافع دولت عراق در خاک آمریکا بود. در اواخر مرداد ماه ۱۳۷۵ بیل کلینتون ، در نامه ای به نمایندگان کنگره تأکید کرد که عراق شش سال پس از تهاجمش به کویت هنوز رفتار خصمانه نسبت به جامعه بین المللی نشان می دهد، همچنین بغداد از استرداد دارائی های کویت که ارزش آن چندین میلیون دلار است خودداری می نماید و اظهارات دولت عراق در زمینه سلاحهای هسته ای به بازرسان سازمان ملل ضد و نقیض می باشد، در نتیجه آمریکا ضمن تمدید مجازاتهای اقتصادی علیه عراق به تشدید تحریمهای سازمان ملل بر ضد بغداد ادامه خواهد داد. آمریکا به منظور اعمال استراتژی مهار عراق به اقدامات چندجانبه متوسل شد، که عبارتند از:تداوم مناطق ممنوعه پروازی و وارد آوردن خسارت به مراکز نظامی و

امنیتی عراق،تداوم تحریمهای اقتصادی و مخالفت جدی با لغو تحریمها مطرح نمودن ضرورت تشکیل دادگاه بین المللی جنایتکار جنگی و محاکمه رئیس جمهور عراق ، محکوم کردن عراق در زمینه نقض حقوق بشر، نظارت بر تولید تسلیحات عراق در قالب کمیته های ویژه نظارت بر تسلیحات عراق ، تلاش به منظور سازماندهی معارضین، ایجاد پایگاه نظامی در کشورهای منطقه،انجام مانورهای مشترک نظامی و تثبیت حضور نظامی در خلیج فارس با برخورداری از امکانات مالی کشورهای عرب منطقه.[73] سخنرانی بوش در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ در مجمع عمومی سازمان ملل درباره ی خطرهای رژیم صدام ،در حقیقت زنگ پایان کار رژیم صدام را به صدا در آوردوبوش گفت که برنامه ی جنگ افزارهای ویژه ی کشتار جمعی، سرکوب مردمان و تهدیدهای منطقه ای از سوی رژیم عراق باید پایان یابد. همچنین تهدید کرد در صورت خودداری سازمان ملل از اجرای قطعنامه هایش در مورد عراق ، آمریکا خود دست به کار خواهد شد. آمریکا می خواست مجوزهای لازم برای حمله به عراق را از شورای امنیت بگیرد. عراق پس از سخنرانی تهدید آمیز بوش در سازمان ملل در نامه ای به دبیر کل موافقت خود با بازگشت بازرسان را بی قید و شرط اعلام کرد. بسیاری از کشورها مخالف برخورد نظامی آمریکا با عراق بودند و تنها انگلیس، اسپانیا و بلغارستان از آمریکا حمایت کردند. روسیه، چین، فرانسه و برخی اعضای غیر دائم شورای امنیت قطعنامه های موجود و رژیم خلع سلاح عراق را مناسب می دانستند و در مقابل، آمریکا و طرفدارانش در شورا خواستار وضع مقررات تازه در زمینه ی خلع سلاح عراق بودند. پشتیبانی *هانس بلیکس*[1] از آمریکا باعث تقویت موضع آمریکا شد و در نتیجه، آمریکا پیش نویس قطعنامه ی تازه ای را به شورای امنیت ارائه کرد. پیش نویس

---

1 - Hans blix

آمریکا که به گونه ای راه جنگ با عراق را هموار می کرد با واکنش سخت فرانسه و روسیه روبرو شد. این مخالفت سبب شد تغییراتی در پیش نویس پدید آید و نظر موافق روسیه و فرانسه جلب شود .با فشارهای دیپلماتیک آمریکا و رایزنی های کالین پاول ، قطعنامه ی ۱۴۴۱ با پانزده رأی موافق در شورای امنیت به تصویب رسید. بند نخست قطعنامه، به استناد ماده ی ۶۰ پیمان ژنو ،عراق را متهم به نادیده گرفتن و نقض ماهوی تعهداتش می کرد. در بند پنجم، شورا تعهدات عراق بر پایه ی قطعنامه ی ۶۸۷ مصوب ۱۹۹۱ را یادآوری و تاکید کرده بود که اجرای قطعنامه ۶۸۷ گامی در راه باز گرداندن صلح و امنیت است نکته مهم در قطعنامه ۱۴۴۱ این بود که شورا اشاره ای آشکار به کار برد زور نکرده بود. در قطعنامه ۱۴۴۱ همانند قطعنامه ۱۱۵۴ به عراق هشدار داده شده بود که اگر به تعهداتش عمل نکند، با واکنش سخت روبرو خواهد شد. در ماههای نزدیک به سرنگونی رژیم صدام، آمریکا تلاش برای تنظیم پیش نویس قطعنامه ی مجوز جنگ را آغاز کرد. در این هنگام اعضای شورای امنیت به سه دسته تقسیم شدند: سوریه، آلمان، فرانسه، چین و روسیه مخالف دادن مجوز جنگ بودند و اسپانیا، بلغارستان، آمریکا و انگلیس موافق آن. آنگولا، شیلی، پاکستان، گینه و مکزیک نیز موضع روشنی نداشتند. با توجه به این چند دستگی، آمریکا و انگلیس قطعنامه را پس گرفتند. پس از ناکامی آمریکا در پس گرفتن مجوز جنگ بوش به عراق اولتیماتوم داد و اعلام کرد که صدام و پسرانش باید ظرف ۴۸ ساعت از عراق بروند.او افزود که خودداری آنها از این کار، عملیات نظامی در زمان مناسب را در پی خواهد داشت. پس آمریکا بی مجوز شورای امنیت، در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ حمله را با پشتیبانی انگلیس و اسپانیا آغاز کرد. سازمان ملل نقشی در جنگ نداشت. نمایندگان آمریکا، انگلیس و اسپانیا در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ در نامه ای به شورای امنیت، حمله نظامی خود به عراق را بر پایه قطعنامه های شورای امنیت از جمله

قطعنامه ی ۱۴۴۱ اعلام کردند؛ ولی در هیچ یک از قطعنامه های ۶۸۷، ۶۷۸، ۱۱۵۴،۱۲۰۵ گرفته تا ۱۴۴۱، کاربرد زور در برابر عراق با هدف خلع سلاح آن کشور و رویارویی با تروریسم تجویز نشده بود. بدین سان حمله نظامی به عراق ، جنگی از سوی سازمان ملل نبود. منشور ملل متحد کاربرد زور را جایز نمی شمارد.[74] در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ ، آمریکا حملات موشکی خود را به بغداد آغاز کرد.

نخستین پیشرویها و پیروزیهای ائتلاف متحدین ،بیشتر به قیمت جان شهروندان و سربازان رده پایین تمام شد.در هفته ی دوم جنگ و پس از تصرف *بصره* و *ام‌القصر* درجنوب عراق مشخص شد که پیروزی درجنگ آنطورکه انتظار می رفت قریب الوقوع نیست و تشویش ونگرانی هایی بوجودآمد.اما ترس از اینکه حمله به بغداد،وقفه هایی در اقدام نظامی بوجود آورده بود،که بی مورد بود و شیرازه نیروهای دفاعی عراق به زودی از هم گسست و حتی سران ارتش از مقاومت دست کشیدند، تنها واحدهای پراکنده ای از حزب بعث و برخی نیروهای عرب غیر واقعی مقاومت های پراکنده ای انجام دادند. سران و هیأت حاکمه عراق ظاهرا به یکباره در ۹ و ۱۰ مارس دود شده و به هوا رفته بود از همه واضح تر محمد سعید الصحاف سخن گوی بدنام (وزیر اطلاعات) رژیم عراق بود که یکباره ناپدید شد. او زمانیکه خیابانهای پایتخت در پیش چشمانش پر از دود و آتش در حال سوختن بود و تانکهای آمریکایی به یک کیلومتری بغداد رسیده بودند، در حضور رسانه های خارجی اعلام کرد که شهر بغداد از دست آمریکاییها در امان است ، وی سران آمریکا و انگلیس را اعضای باند جهانی جنایتکاران حرامزاده و خونخوار ، امپریالیستهای نادان و احمق و شکست خورده نامید. چند ساعت پس از این سخنان ، بغداد به تصرف کامل نیروهای آمریکایی درآمد و با تسلیم شهرهای موصل در شمال تکریت (زادگاه صدام)و اربیل طی یک هفته

نبرد تقریباً پایان یافت و دولت و ارتش عراق در طول سه هفته پس از حمله ی آمریکا و هم پیمانانش در سال(۲۰۰۳)نابود شد.[75]

وضعیت قومی- نژادی و مذهبی در عراق

جامعه نوین عراق با جماعتهایی مشخص می شود که ذات خود را بر مبنای دین و جماعت های دیگری بر اساس قومیت و جماعتهایی به شکل ایدئولوژیک مشخص می کنند. جماعت هایی نیز هستند که خود را با آمیخته ای از همه اینها مشخص می سازند و به عبارت دیگر در آنها ویژگی ناب دینی یا ویژگی ناب موقعیتی یا ویژگی ناب ایدئولوژیک وجود ندارد بلکه آمیخته ای از همه اینهاست.اغلب در مطبوعات گفته می شود که جامعه عراق از سه گروه تشکیل می شود:کردها، شیعیان و سنی ها. کردها ،جماعتی قومی هستند اما تعبیر شیعه یا سنی یک تعیین دینی – مذهبی است. طبعاً در عراق ،شیعه، سنی و کرد و نیز قومیت های ترکمن و فارس و ادیان مسیحی و صائبی و ایزدی وجود دارند.در تقسیم بندی عراق به لحاظ قومی و نژادی،بر روی تقسیم بندی زیر توافق بیشتری وجود دارد. ۷۵–۸۰ درصد عرب (بزرگترین گروه قومی)،۱۵–۲۰ درصد کرد (دومین گروه بزرگ قومی)و بقیه که حدود ۵ درصد جمعیت را شامل می شوند شامل ترکمن ها، مسیحیان آشوری، یهودیها ،یزیدیها و فارس ها هستند. عرب ها از نژاد سامی ، کردها از نژاد آریایی (هند و اروپایی)و ترکمن ها نیز از نژاد ترک آسیای مرکزی هستند.در منابع گوناگون، نسبت مسلمانان به کل جمعیت عراق ۹۷ درصد است. ۳ درصد بقیه نیز شامل مسیحیان و پیروان دیگر ادیان می شود که از جمله آنها یهودیان ،یزیدیها، بهائی ها و صائبین هستند. ۶۰–۶۵ درصد از مسلمانان را شیعیان و ۳۲–۳۷ درصد را سنی ها تشکیل می دهند. مثلا دایرهٔ المعارف بریتانیکا شمار شیعیان را ۵۳ درصد و سنی ها را حدود ۴۲ درصد ذکر کرده است و در جای دیگر جمعیت شیعیان ۵۵–۶۰ درصد و جمعیت سنی ها ۳۵–۴۰ ذکر شده است. شیعیان و سنی

ها و کردها و دیگران نه در دوران کشاورزی و نه در دوران گذار در یک بلوک یگانه و منسجمی سازمان نیافته بودند، بلکه کردها، عرب ها، شیعیان و سنی ها در روستاها به قبایلی تقسیم می شدند که به رغم آگاهی به ویژگی های دینی یا قومی شان ، هویت قبیله ای و محلی داشتند. وحدت قبیله ای در آن هنگام و همچنان در برخی از روستاهای عراق در حال حاضر مهمتر از وحدت مذهبی است. دولت جدید یا مدرن بر اثر مهاجرت عشایر به شهرهای بزرگ یا در نتیجه تمایز اجتماعی، در جهت تجزیه هویت های قبیله ای عمل کرده است. تمایز اجتماعی پیامد مالکیت شیوخ بر زمین ها و تبدیل فرزندان قبایل تهیدست به کشاورزان بی زمین است.

عرب‌های شیعه

عراق اگرچه گاهواره ی تشیع و دربرگیرنده فضاهای مقدس زیارتی است، ولی شیعه همواره به لحاظ سیاسی در اقلیت بوده است. بجز دوران حاکمیت آل بویه در قرن چهارم، شیعه همواره تحت سلطه قدرت های سیاسی و سنی حاکم بر بغداد می زیسته اند. شیعیان علی رغم وزن جمعیتی خود در همه ی دوران حکومتی *عثمانی*، *هاشمی*، *انگلیسی ها* غیر *مذهبی ها* یا بعثی *ها* به فراموشی سپرده شده بودند.[76] وضعیت شیعه در ابتدای دوران قیمومیت انگلیس، نتیجه ی حکومت عثمانی سنی مذهب عراق است که در قرن شانزدهم آغاز شد. در دوران اقتدار عثمانیها، شیعیان عراق در همه جا از مناصب اداری، ارتشی، موسسأت علمی و آموزشی اخراج شده اند و مکتب فقهی شیعی یا جعفری را نه قوانین دولت عثمانی به رسمیت می شناخت و نه محکمه های شریعت (قانون اسلام)برای آن جایگاهی قائل بود. این مرحله از انزوا و تبعید را خود شیعیان هم مورد استقبال قرار دادند. نظر به اینکه در مدارس عثمانی جز افراد سنی کسی دیگر به عنوان معلم پذیرفته نمی شد، شیعیان نیز از

حضور در این مدارس امتناع می کردند و از آنجا که برای دادگاهها تنها قضات سنی تعیین می شدند، شیعیان از طرح دعاوی خود نزد آنان خودداری میکردند. در نتیجه، شیعیان به طور گسترده ای از فرایند توسعه و اصلاحات اندک شهرهای سنی نشین عرب در قرن های ۱۸ و ۱۹ جدا مانده بودند.[77] با این حال شیعیان امروزه بزرگترین گروه مذهبی عراق هستند که اکثریت کل جمعیت عراق را تشکیل می دهند. آنچه از گزارشها بر می آید و با انتخابات برگزارشده پس از تهاجم اخیر آمریکا به عراق نیز صحت آنها به تأیید رسیده، اکنون میزان جمعیت شیعیان را بین ۶۵ تا ۷۰ ٪ کل جمعیت کشورعراق تخمین زدند.

عرب های سنی

عرب های سنی به رغم در اقلیت بودن، بر حیات سیاسی و اجتماعی عراق از گذشته های دور که با حمایت دولت عثمانی آغاز شد استیلا یافتند.[78] عرب های سنی عراق بر خلاف شیعیان مایلند خود را نسبت به مرزهای خاکی بی تعصب تر نشان دهند و به استثنای قبایلی چند که بتازگی در شهرها استقرار یافته اند، در مجموع خود را شهری تر و متمدن تر جلوه دهند. یعنی شیوه رفتار و گفتار پیامبر و شریعت یعنی اصول اعتقادات، احکام و اخلاقیات برگرفته از قرآن و سنت، پیروی می کنند. از نظر جغرافیایی آنان در بخش شمالی ،شمال غربی، غرب و مرکز کشور تمرکز یافته اند و گروهای جلگه‌یی وروستاهای عرب نشین مناطق شمالی رود دجله وفرات راشامل می شوند. شمار قابل توجهی نیز در شهرهای جنوبی، مخصوصا شهر بصره زندگی می کردند. سه استان *نینوا*، *الانبار* و *صلاح الدین* مراکز اصلی عرب های سنی نشین بودند.

کردها

سومین گروه عمده ی عراق هستند که بسیار سخت می توان آنها را جزیی از جامعه عراق به حساب آورد. شاهد این مدعی، حداقل ۷ برخورد نظامی دولت مرکزی عراق با کردها در قرن ۲۰ است که تنها در عملیات موسوم به انفال حداقل ۱۰۰ هزار کرد جان باختند. طی ۸ دهه گذشته، کردها یا پیوسته در حال جنگ با دولت مرکزی یا مشغول مذاکره برای خود مختاری بودند.[79]کردها که به یک نوع زبان هند و اروپایی که به زبان فارسی خیلی نزدیک است، تکلم می کنند. منشأ پیدایش کردها هنوز موضوع برخی از موضوعات قابل بحث تاریخی است ،پاره ای از دانشمندان کرد ادعا می کنند که از اعقاب مادهای قدیمند.[80] کردها بین ۱۵_۲۰٪ از جمعیت عراق را تشکیل می دهند و در مناطق شمالی و شمال شرقی عراق ، مشتمل بر چهار استان *سلیمانیه*، *اربیل*، *دهوک* و *کرکوک* ساکن هستند. همچنین در گستره ی منطقه ای از اطراف *کرکوک* و امتداد آن به سمت شرق تا *خانقین*، *اکراد فیلی* زندگی می کنند که شیعه مذهب هستند. کردها حتی پس از فروپاشی عراق توانسته اند در پیش نویس قانون اساسی عراق (ماده ۴) زبان خود را به عنوان یکی از زبان های رسمی عراق به تصویب برسانند و طبق بند ۲ همین ماده نهادها و دستگاههای فدرال در منطقه کردستان از هر دو زبان استفاده خواهند کرد . تضعیف پیوستگی های قبیله ای بین کردهای عراق ، بیشتر ناشی از میزان سرکوبی حکومت مرکزی است.کردهای شمال و شمال شرقی عراق به حزب دموکرات شمال و بر عکس اهالی کرکوک تا خانقین به اتحاد میهنی کردستان پیوسته اند و کردهای شمال غربی کردستان عراق نیز به حزب کمونیست این کشور گرایش پیدا کرده‌اند.

ترکمن ها

ترکمن ها مسلمان و اهل تسنن هستند و از چهار فرقه ی *حنفی*، *حنبلی*، *مالکی*، *شافعی* و بیشتر پیرو مذهب حنفی هستند و گروهی نیز علاوه بر آن پیرو *نقش بندیه* هستند که موسس آن *خواجه بهاالدین نقشبند بخارایی* است. طبق برخی منابع تاریخی ، اولین مورد از اسکان ترکمن ها در عراق در سال ۴۵۴ ه . ق و در دوران حکمرانی *طغرل بیگ* حکمران سلجوقی آغاز شده و از این زمان تا سال ۱۹۱۸ م ترکمن ها در این منطقه حکمرانی داشتند و در این دوران حدودا ۹۰۰ ساله حکمرانی ترکمن ها در عراق، خاندان های *جلایری* و *کوچک اوغلار* در *اربیل آتابیلر* در *موصل* و *آق قویونلو* و *قراقویونلو* در بخش های دیگر منطقه به حکمرانی رسیدند.در زمان تسلط عثمانیها، ترکمن ها برای سرکوب شورش های محلی به عراق کوچانده شدند و اعراب معتقدند که عثمانی ها، ترکمن ها را برای سرکوب کردها در منطقه شمال مستقر کردند. ترکمن ها در شمال غرب عراق در مناطق مابین مناطق کوهستانی شمال این کشور و دشت های همجوار مرزهای سوریه و عراق ، غرب عراق در شهرهای *موصل*، *اربیل*، *التین کوپرو*، *کرکوک*، *دهوک*، *طوز خورماتو*، *کفری*، *خانقین* و در شرق در شهر *مندلی* و مناطق کوهستانی پراکنده اندو زبان فعلی آنها ترکی است. بیشترین جمعیت شهر نشین ترکمن های عراق در شهرهای کرکوک، اربیل و منطقه *تل عفر* ساکن هستند. از ابتدای شکل گیری گروههای سیاسی و فرهنگی ترکمن ها در عراق، آنها همواره مورد حمایت ترکیه قرار گرفتند و این کشور نیز سعی دارد از این طریق و بخاطر منافع خود و اهمیت شهرهای کرکوک و موصل در امور داخلی عراق دخالت کند. در حال حاضر ترکمن ها در میان دو گروه اکثریت کردها و عرب ها که خود سرمنشأ مشکلات عدیده ای است قرار گرفته اند. بعد از تصویب پیش نویس قانون اساسی عراق،

تشکل های سیاسی ترکمن هشدار داده اند که عدم توجه به خواسته آنها در این پیش نویس به بروز جنگ داخلی در عراق دامن خواهد زد. آنها همچنین خواستار سیستم فدرالی برای مناطق خود هستند.

مسیحیان (آشوری ها)

مسیحیان عراق نشانه های دودمان خود را در آشوریان و بابلیان قدیم دنبال می کنند. از آنها با اسامی مختلفی مثل آشوری ها، کلدانی ها برای آنهایی که وابسته به کلیسا هستند و سریانی ها برای افرادی که وابسته به کلیسای ارتدوکس سوریه هستند نام برده شده است. اگرچه آمار مشخصی در ارتباط با میزان کل جمعیت مسیحیان عراق وجود نداردولی خود آنها جمعیتشان را حدود یک میلیون نفر برآورد می کنند .آنها معتقدند که تا قبل از قرن ۱۱ میلادی اکثریت جمعیت عراق کنونی را مسیحیان تشکیل می دادند. امّا جنگ های صلیبی باعث تحریک احساسات و تعصبات مسلمانان نسبت به جوامع غیر مسلمان گردید و کشتار و قتل عام آشوریان را بدنبال داشت و در نتیجه کاهش تدریجی جمعیت آنها را به دنبال داشت. آشوری ها بعد از جنگ جهانی اول ، به علت مشکلات عدیده از ایران و مخصوصاً از ترکیه فرار کردند و در شمال عراق پراکنده شدند. آنها چون مذهب *نسطوری* داشتند مورد حمایت کلیسای انگلیس و مقامات رسمی دولت بریتانیا قرار گرفته و بعضی از آنها برای حفاظت از فرودگاهها و راه ها در مقابل حملات کردها استخدام شدند.[81]

یهود

یهودیت از سا ل۷۶۲ هم زمان با تأسیس مجدد بغداد به عنوان پایتخت خلیفه عباسی در این شهر دیده شده است . بعدها یهودیت در بغداد گسترش زیادی پیدا کرد و حتّی مکانی برای استقرار تبعید شدگان به شمار می رفت. گفته می شود در سال ۱۱۷۰ میلادی حدود هزار

خانواده یهودی در بغداد سکونت داشته اند . سرنوشت یهودیان بابل در قرن بیستم حکایت از تاریخ مختصری دارد که طی آن فرهنگی با قدمت چندین هزار ساله رو به زوال گذاشت. این حرکت ملی در پایان ، قربانی شدن یهودیان عراقی را به دنبال داشت. بغداد در سال ۱۹۲۰ بالغ بر ۲۰۲/۰۰۰ سکنه داشته است که از این تعداد صد هزار تن اهل تشیع و تسنن بودند. گفته می شود یهودیان در آن زمان با جمعیتی بالغ بر ۸۰۰۰۰ نفر، اکثریت بودند.. بدین ترتیب امور بازرگانی نیز در دست آنها بود. در آن زمان نیمی از اعضا اتاق بازرگانی بغداد ،وزیر دارایی و تعدادی از اعضا هیئت دولت، یهودی بودند. در بغداد سی باب کلیسا و مراکز تعلیم و تربیت یهودیان وجود داشت.[82] در سرشماری ۱۹۴۷ تعداد یهودیان عراق ۱۱۸۰۰۰ نفر بود امّا رقم حقیقی آن احتمالا به رقم ۱۵۰۰۰۰ نفر بالغ می شده است که در این صورت دو درصد کلّ جمعیت عراق را تشکیل می دادند. در دهه ۱۹۸۰ رقم مزبور رفته رفته به چند هزار نفر کاهش پیدا کرد. بخش اعظم یهودیان که شهرنشین بودند در بغداد زندگی می کردند. یهودیان بغداد اغلب بازرگانان سابقه دار و متنفذی بودند. با اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیستها موقعیت یهودیان عراق دگرگون شد. با تأسیس رژیم اشغالگرقدس در سال ۱۹۴۸ وضعیت یهودیان عراق غیر قابل تحمل گردید و در سال ۱۹۵۱ تمام یهودیان جز مشتی از آنان که از شخصیت اجتماعی بالا بی بهره بودند، هجرت گزیدند.[83] وضعیت یهودیان مشخصاً تغییر یافت، آنها دیگر یهودیان عراقی شمرده نمی شدند بلکه یهودیان ساکن عراق خوانده می شدند. دوره ی حکومت نازی ها نیز در اروپا خاتمه یافته بود. در دهه ی شصت میلادی باز هم از تعداد یهودیان عراق کاسته شد . جنگ شش روزه ی سال ۱۹۶۷ مجدداً باعث ایجاد مخالفت با ۳۳۰۰ یهودی باقیمانده در عراق شد. یهودیان مجدداً بدون طی مراحل قانونی به زندان

فرستاده شدند و بسیاری از آزادی ها از آنها سلب شد. علاوه بر آن اموال آنها و حق امتیاز تلفن نیز از آنها گرفته شد.

سال ۷۱_۱۹۷۰ بالغ بر ۱۳۰۰ یهودی از طریق کوهستان های کردستان از بغداد گریختند.امروزه یهودیان عراقی رانده شده بالغ بر ۳۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می شود.از این تعداد حدود ۲۷۰۰۰۰ در اسرائیل، ۲۰۰۰ در ایالات متحده و بقیه در اروپا به ویژه انگلستان سکونت یافتند.آخرین رهبر مذهبی یهودیان عراق به نام "*ساسون نحوری*" نیز در سال ۱۹۷۰ فوت نمود. مهاجرت یهودیان شکاف بزرگی را در اقتصاد و مشاغل عراق باقی گذارد.خلایی که مهاجرت یهودیان- بویژه در جهان تجارت- ایجاد کرد،گرچه از یک بعد برای عراق زیان بحساب می آمد، در مدت کوتاهی توسط مسیحیان و شیعیان، که برای جوامعشان بستر جدیدی جهت فعالیت فراهم گردید، پر شد. ارمنیها گروهی دیگر از مسیحیان هستند که در شهرهای کوچک و بزرگ اقامت دارند و حدود ۲۰۰۰۰ نفرند،یعقوبیان گروهی دیگر از قایلین به یگانگی مسیح اند که سابقه شان به قرن ششم میلادی بر می گردد.دو گروه دیگر مذهبی در عراق وجود دارد که قابل ذکر است. یکی فرقه ی *یزیدیه* که از لحاظ نژاد و زبان به کردها مربوط می شوند. اینها روستانشینانی هستند که در نواحی *کوه سنجار* و *شیخان* نزدیک موصل زندگی می کنند. دینشان ترکیبی از چند دین زنده و ادیان باستانی است. عنصر قابل توجه در آیین این مردم اعتقاد به منشأ دوگانه ی عالم است که تقریباً می توان گفت از آیین زردشتی گرفته شده است. دوم، *فرقه صائبیه* که فرقه ای است دارای ریشه های باستانی و ترکیبی از عناصر گوناگون، در بخشهایی از دلتای جنوبی خصوصا اطراف *العماره* و *سوق الشیوخ* اقامت دارند. آیین این قوم به غسل تعمید اصرار می ورزد و عناصری از آیین مانوی در آن یافت می شود. به هر حال ارتباطی به دین اسلام ندارد. آنان نه شریعتی

دارند و نه زبان خاصی و شهرت آنان بیشتر در نقره کاری و قایق سازی است.[84]

مسئله نفت عراق در معادلات منطقه و جهان

اکتشاف نفت در عراق در قرن نوزدهم ، زمانی که این کشور تحت تسلّط عثمانی قرار داشت آغاز شد. نخستین چاه نفت عراق در *باباگورگور* در محلی به نام *دیاره* واقع در منطقه کرکوک فوران کرد و عراق پای در دنیای نفت گذاشت. در سال ۱۹۲۹، شرکت نفت ترکیه به شرکت نفت عراق تغییر نام داد.انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ و روی کار آمدن عبد الکریم قاسم و مواضع ناسیونالیستی وی، علاوه بر اینکه بهره برداری از منابع نفت عراق را برای بریتانیا با مشکل مواجه نمود، زمینه بر داشتن اولین گام ها برای ملی شدن صنعت نفت لغو شد و در فوریه ۱۹۷۲، دارایی های شرکت نفت عراق و در سال ۱۹۷۳ سهام شرکت نفت بصره ملی شد.رمیله نیز اولین حوزه ای بود که با ملی شدن صنعت نفت عراق توسط شرکت ملی عراق توسعه یافت و در سال ۱۹۷۲ تولید آن شروع شد.عراق دارای ۸۰ حوزه ی نفتی است که تنها در ۱۷ حوزه آن تولید صورت گرفته است.بیشتر نفت عراق از دو حوزه نفتی که فعال ترین حوزه های این کشورند تأمین می شوند: *رمیله* و *کرکوک*. حوزه جنوبی *رمیله* که بخش کوچکی از آن در قلمرو کویت امتداد یافته،دارای حدود ۶۶۰ حلقه چاه است و سه دسته محصول تولید می کنند: *نفت سبک*، *نفت متوسط* و *نفت سنگین*، که متوسط سه محصول حدود ۳۲ درجه API است.از آنجا که کشور عراق در این منطقه استراتژیک قرار گرفته است و دارای دومین ذخایر نفت در دنیا است. بنابراین اهمیت جایگاه این کشور در ژئواستراتژی های آینده به خوبی مشخص می شود. این امر می تواند کشور عراق را جولانگاه کشورهای قدرتمند رقیب قرار داده و کشمکش دائمی را در این کشور دامن زند. عراق دارای منابع تثبیت شده گاز می باشد. در پایان سال ۲۰۰۱ عراق دارای

۳/۱۱ تریلیون متر مکعب گاز بوده است که ۲ درصد از کل گاز جهان را شامل می شود.[85] این کشور دارای بیش از ۱۰ پالایشگاه می باشد که ظرفیت پالایشی آن بیش از ۷۰۰ هزاربشکه در روز بوده و در طول مدت جنگ خسارات زیادی دیده اند.بزرگ ترین پالایشگاه این کشور به نام باجی نورت با ظرفیت ۱۴۰ هزار بشکه و دومین پالایشگاه آن بصره با ظرفیت ۱۰۰ هزار بشکه در روز می باشد. عمده ترین قراردادهای نفتی عراق با شرکتهای نفتی *اسپانیا*، *روسیه لوکائیل* و *تامفت*، *ایتالیا*، *فرانسه* (*توتال الف فینا*)، چین(شرکت نفتی دولتی چین)هند(شرکت نفت هند)، ترکیه و ... که بیش از ۳۰ قرارداد با عنوان : قرارداد توسعه و تولید ، قرارداد مشارکت در تولید منعقد می گردد. عمده ترین سرمایه گذاران نفتی عراق شرکت های *توتال الف فینا* (فرانسه)، *سی.ان.پی* (چین)،*لاک اویل* و *بلاروین* (روسیه)، *و آنی* (ایتالیا) و با واسطه شرکت های *بی. پی* . *اکان موبیل* و *شورون آمریکا* که در زمینه بالادستی تغییر سیستم پالایشگاهی و توسعه حوزه های نفتی و پایین دستی توسعه و تعمیرات خطوط لوله و چاههای نفتی و ... می باشد. عراق برای صادرات نفت خام خود از راههای خشکی به وسیله ی خطوط لوله و همین طور از دریا با چندین برابر مقداری که سازمان ملل تعیین کرده به بازارهای جهانی نفت بالاخص آمریکا و غرب صادر می نماید. برای مثال روزانه بیش از ۳۵۰ هزار بشکه نفت خام خود را با نفتکش فقط از طریق ترکیه و از راههای خشکی سوریه روزانه ۱۰۰ هزار بشکه و ... همچنین از طریق دریا و ... برای صادرات نفت خام کرکوک از خطوط لوله ۵۵۲ مایلی ترکیه و عراق که قرار بود زیر نظر سازمان ملل در سال ۲۰۰۱ روزانه ۲ میلیون بشکه با توجه به وضعیت اقتصادی صادر کند که بعد در سال ۲۰۰۲ به یک میلیون و پانصد هزار بشکه رسید. در صادرات بعد از تصمیم جدید سازمان ملل شاهدیم که اعلام می گردد ۳۰٪ نفت

خام عراق به روسیه و مقداری هم به چین، پاکستان ، سودان ، مصر ، ویتنام و ایتالیا صادر می شود. در سال ۲۰۰۱ حدود ۸۰٪ نفت خام سبک بصره به آمریکا و فقط ۲۰٪ به آسیا و اروپا، ۳۰٪ نفت خام کرکوک به آمریکا و ۷۰٪ به اروپا صادر میشد. در هفت ماهه اول سال ۲۰۰۲، آمریکا توسّط شرکت های نفتی شورون، اکسان موبیل . بی. پی. روزانه ۵۶۶ هزار بشکه در روز واردات نفت خام عراق را داشته است . عراق سالانه ۳ میلیارد دلار درآمد نفت خارج از قطعنامه سازمان ملل را دارد. در همین راستا عراق از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱-۶/۶ میلیارد دلار درآمد نفتی غیر محاسبه شده را دارد.عراق پس از جنگ برای توسعه حوزه های نفتی خود و تغییرات تکنولوژیکی سیستم تولید و پالایشی نفت خام و فرآورده های نفتی خود همچنین رسیدن به ظرفیت تولید روزانه ۴/۷ میلیون بشکه نیاز به بیش از ۴۲ میلیارد دلار سرمایه گذاری خارجی دارد. در سه دهه آینده تقاضا برای نفت خام از روزانه ۷۶ بشکه در شرایط فعلی به ۱۲۰ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت که سه چهارم این تقاضا در بخش حمل و نقل هند و چین به مصرف خواهد رسید. در این دوره وابستگی جهان به نفت و بویژه نفت خاورمیانه و کشورهای عضو اوپک که بالاترین رقم ذخایر جهانی را دارند به میزان قابل توجهی افزایش خواهد یافت. اکثر کشورهای مصرف کننده نفت خام ذخایر خود را به طور متوسط از ۶۷ روز به ۸۲ روز رسانده اند که بر کاهش امنیت عرضه و ترس از افزایش قیمت ۴۰ دلار در بشکه در زمان جنگ می باشد. پس نفت خام عراق در زمان جنگ در سیاست و اقتصادی بین المللی اهمیت بیشتری خواهد یافت. زیرا در این بررسی باید حمل و نقل و افزایش قیمت، بحران های اقتصادی و شرایط دیگر را نیز در نظر داشته باشیم. از مجموع ۹۰۰ میلیارد بشکه نفت کشف شده دنیا،۷۰۰ میلیارد بشکه آن متعلّق به کشورهای عضو اوپک است که عراق هم ،یکی از اعضای آن می باشد. بدین ترتیب حدود۷۸٪

ذخایر قطعی جهان متعلّق به کشورهای اوپک است و از این ۷۸٪ هم ، سهم عراق حدود ۱۴٪است یعنی عراق پس از عربستان سعودی که ۳۷٪ ذخایر نفتی اوپک را داراست، مقام دو را دارد و کشورهایی چون کویت، ایران، ونزوئلا و امارات متحده به ترتیب با دارا بودن ۸،۹،۹،۱۳ درصد قطعی اوپک مقام های بعدی را احراز کرده اند. در حال حاضر عراق روزانه ۳۲۰۰ هزار بشکه نفت تولید می کند. از آنجا که تأسیسات اکتشاف، تولید و صدور (نفت کش و خطوط لوله) نفت عراق ،فرسوده است، تا پنج سال آینده یعنی تا سال ۲۰۰۸، صادرات نفتی عراق حداکثر ۵۵۰۰ هزار بشکه خواهد بود. اما هزینه استخراج نفت در عراق فوق العاده ارزان و آسان است. استخراج هر بشکه نفت در عراق حداکثر ۲ دلار هزینه دارد که با هزینه ی تصفیه به حدود ۴/۵ دلار میرسد . موقعیت ممتاز عراق با ملاحظه کانون های مهم تولید و مصرف نفت بهتر مشخص می شود. بر اساس بر آوردهای آژانس بین المللی انرژی ، که میزان تولید نفت این منطقه از ۱۵/۴ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۵ به بیش از ۴۱/۸ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. این در حالی است که تولیدات نفتی آمریکای شمالی در همان مقطع از ۱۱/۱ میلیون طی ۲۰ سال آینده منطقه خلیج فارس همچنان کانون صادرات نفت خواهد بود، چرا بشکه به ۸/۹ میلیون بشکه کاهش خواهد یافت؟ این ارقام هنگامی بیشتر جلب توجه می کند که رشد مصرف سالانه دنیا را هم مد نظر داشته باشیم که حداقل به ۱/۸ الی ۲ میلیون بشکه در سال خواهد رسید با این وصف تقاضای آمریکای شمالی برای نفت از ۲۰/۳ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۶ به ۲۷/۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید و تقاضای اروپا به نفت (عمدتاً خاورمیانه) از میزان ۱۴/۴ میلیون بشکه به روزانه ۱۸/۷ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ بالغ خواهد شد. پس میزان تولید نفتی کشورهای خلیج فارس در سال۲۰۲۰ از مرز ۴۱ میلیون

بشکه خواهد گذشت اگر بقیه ی کشورهای خاورمیانه را هم به کشورهای خلیج فارس اضافه کنیم تولید نفت از ۴۱ میلیون بشکه به ۴۹ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. اینکه گفته می شود آمریکا در حال حاضر بخش اعظم نفت مصرفی خود را از خلیج فارس تأمین می کند،صحیح نیست آمریکا روزانه حداکثر ۳/۸ میلیون بشکه از ۹ میلیون بشکه نفت مصرفی خود را از خلیج فارس تأمین می کند اما آمریکا قصد دارد این میزان را تا سال ۲۰۰۸ به روزانه ۴/۴ میلیون بشکه و تا سال ۲۰۱۴، ۴/۲۰ میلیون بشکه را به روزانه حداقل ۸ میلیون بشکه افزایش دهد . نیاز آمریکا به عراق هنگامی جدی تر می شود که به سیاست های اکراد آمیز کشورهایی چون ونزوئلا،ایران،عربستان سعودی و اندونزی در قبال آمریکا توجه کنیم . از این رو نیازمندی آمریکا به عراق را می توان به قرار زیر بر شمرد.

الف : عراق به عنوان بدیل عربستان سعودی.

ب:عراق به عنوان ابزار هژمونی آمریکا در قبال اتحادیه اروپا .

ج:عراق به عنوان ابزار تشویق متحدین ودوستان آمریکا مانند ژاپن ،اسپانیا،لهستان.

د:عراق به عنوان منطقه بکر سرمایه گذاری برای شرکتهای نفتی که اغلب تحت مدیریت مقامات سیاسی حاکم بر آمریکا هستند.

و:عراق به عنوان آیینه و مزرعه دموکراسی آمریکایی برای تنبیه کشورهای سرکش منطقه.

با تأمل در یکایک موارد فوق ،این نتیجه غیر قابل انکار است که گویا نتیجه جنگ آمریکا به هزینه آن برتری دارد و هر چند که تشکیل "ائتلاف برای جنگ"دستگیر آمریکا نشده ،اما تشکیل ائتلاف پس از جنگ به سختی پیش از جنگ نیست.[86]

یادداشتها و منابع فصل سوم

1- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
2- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
3- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
4- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
5- سیف زاده، سید حسین، عراق ساختارها و فرآیندهای گرایش های سیاسی، ۱۳۷۹، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی.
6- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
7- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
8- همان.
9- موریس فلوری، رژیم های سیاسی اعراب؛ ۱۳۸۴، ترجمه امان الله، نشر پر شکوه.
10- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
11- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
12- خواجه افندی، احمد، قیام شیخ محمود برزنجی و مردم کرد علیه استعمار بریتانیا در کردستان، ۱۳۷۹، ترجمه: محمدی، احمد، نشر سنندج.
13- الخسران، صلاح ، حزب دموکرات کردستان؛ ترجمه سمیر شوهانی، فصلنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی رافه؛ شماره سوم ،تابستان ۱۳۸۵، نشر کازیوه.
14- بشیکچی، اسماعیل، مسأله‌ی کردستان در ترکیه و عراق، ۱۳۸۷، ترجمه مرادی، محمد رئوف، نشر حمیدا.
15- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
16- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
17- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
18- احمدی،حمید، قومیت و قوم گرایی در ایران، ۱۳۸۷، نشر نی.
19- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
20- احمدی،حمید، قومیت و قوم گرایی در ایران، ۱۳۸۷، نشر نی.
21- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
22- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
23- پورسعید، فرزاد؛ عراق جدید و تهدید و منزلت منطقه‌ای ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
24- موریس فلوری، رژیم های سیاسی اعراب؛ ۱۳۸۴، ترجمه امان الله، نشر پر شکوه.
25- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
26- همان.
27- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

28- موریس فلوری، رژیم های سیاسی اعراب؛ ۱۳۸۴، ترجمه امان الله، نشر پر شکوه.
29- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
30- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
31- همان.
32- سیف زاده، سید حسین، عراق ساختارها و فرآیندهای گرایش های سیاسی، ۱۳۷۹، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی.
33- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
34- موریس فلوری، رژیم های سیاسی اعراب؛ ۱۳۸۴، ترجمه امان الله، نشر پر شکوه.
35- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
36- بارزانی، مسعود، مبارزات آزادی‌بخش ملت کرد در کردستان و قیام ملا مصطفی بارزانی، ترجمه: محمدی، احمد، ۱۳۸۰، ناشر سنندج.
37- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
38- همان.
39- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
40- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
41- بارزانی، مسعود، مبارزات آزادی‌بخش ملت کرد در کردستان و قیام ملا مصطفی بارزانی، ترجمه: محمدی، احمد، ۱۳۸۰، ناشر سنندج.
42- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
43- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.
44- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
45- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
46- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
47- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
48- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
49- همان.
50- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
51- موریس فلوری، رژیم های سیاسی اعراب؛ ۱۳۸۴، ترجمه امان الله، نشر پر شکوه.
52- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
53- مورلی میلتون و پیتر هینچ، بحران در خاورمیانه؛ نشر قومس، ۱۳۸۵.
54- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
55- پارسا دوست، منوچهر، ماو عراق؛ ایران و عراق از گذشته دور تا امروز، ۱۳۸۵،چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
56- مورلی میلتون و پیتر هینچ، بحران در خاورمیانه؛ نشر قومس، ۱۳۸۵.
57- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
58- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
59- مورلی میلتون و پیتر هینچ، بحران در خاورمیانه؛ نشر قومس، ۱۳۸۵.

60- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
61- مورلی میلتون و پیتر هینچ، بحران در خاورمیانه؛ نشر قومس، ۱۳۸۵.
62- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
63- مورلی میلتون و پیتر هینچ، بحران در خاورمیانه؛ نشر قومس، ۱۳۸۵.
64- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
65- اطاعت، جواد؛ جهانیان، شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷-۲۴۸.
66- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.
67- اطاعت، جواد؛ جهانیان، شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷-۲۴۸.
68- اورست، لاری، نفت، قدرت، امپراتوری: عراق و برنامه‌ی جهانی آمریکا، ۱۳۸۴، ترجمه طالقانی، اقبال، نشر دیگر.
69- اطاعت، جواد؛ جهانیان، شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷-۲۴۸.
70- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.
71- اطاعت، جواد؛ جهانیان، شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷-۲۴۸.
72- همان.
73- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.
74- اطاعت، جواد؛ جهانیان، شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷-۲۴۸.
75- مورلی میلتون و پیتر هینچ، بحران در خاورمیانه؛ نشر قومس، ۱۳۸۵.
76- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
77- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
78- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
79- همان.
80- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
81- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
82- همان.
83- مار، فب، تاریخ نوین عراق؛ ۱۳۸۰، ترجمه: عباس پور، محمد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
84- همان.

فصل چهارم:

پیامد حمله ی نظامی آمریکا به عراق و تأثیر آن بر شکافهای قومی - مذهبی

مقدمه

مسائل قومی و مذهبی یکی دیگر از عوامل اصلی منازعه بین کشورهای خاورمیانه است.گروههای قومی-مذهبی به عنوان یکی از بازیگران فراملی،اهمیّت بسیار زیادی در سیاستهای داخلی و بین المللی پیدا کرده اند.در دهه ی ۱۹۹۰ تحوّلاتی در جهان بخصوص عراق باعث تأثیر گذاری در باب قیمومیت و بنیادگرایی شد و اقدامات گروههای قومی-مذهبی فراتر از مرزهای رسمی رفته و حمایت قدرتهای خارجی را جلب کرده است.منازعات قومی-مذهبی در کشورهای خاورمیانه عمدتاً به کردها، شیعیان و اهل تسنن مربوط می شود. که بعد از حمله ی نظامی آمریکا به عراق شدّت بیشتری پیدا کرد کردها یکی از مهمترین گروههای قومی در خاورمیانه هستند. اهمیّت بعد بین المللی قوم کرد ناشی از این واقعیت است که گروههای کردی در مرزهای سرزمینی یک دولت محدود نیستند وداخل مرزهای چند کشور مانند ترکیه،عراق ،ایران و سوریه پراکنده شده اند.این مسئله،یکپارچه گی این کشورها را با مشکلات جدی روبرو کرده است.کشورهای خاورمیانه اغلب از وجود کردها به عنوان اهرمی علیه یکدیگر استفاده کرده اند ودر نتیجه منازعات بین کشورهای منطقه شدیدتر شده است.حرکت و اقدام موفقیّت آمیز قومی در یک کشور سبب می شود این خیزش مورد تقلید قیمومیت های

کشور دیگر واقع شود یا به صورت خودکار به کشور دیگر سرایت کند.به همین دلیل است که خودمختاری کردهای شمال عراق،کشورهای منطقه از جمله ترکیه را شدیداً نگران کرده است. افزون بر آن فعالیت حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) از خاک عراق علیه ترکیه،بر نگرانی آن کشور افزوده است.یکی از علل مداخلات مکرّر نیروهای نظامی ترکیه در شمال عراق سرکوبی پ.ک.ک. بوده است. یکی از علل منازعات بین ترکیه و سوریه نیز به همین مسئله بر می گردد. ترکیه مدعی است سوریه از پ.ک.ک حمایت می کند.این مسئله دو کشور را در سال ۱۹۹۸ تا آستانه جنگ پیش برد. مسئله دیگر ،وجود شیعیان در عراق، عربستان سعودی، بحرین و لبنان است.این مسئله نیز از عوامل اصلی درگیری و منازعه بین کشورهای منطقه است که جدیدترین آن، جنگ بین اسرائیل و حزب الله لبنان در سال ۲۰۰۶ است.در عراق شیعیان اکثریت را دارند،اما از زمان تأسیس کشور عراق تا سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، حکومت دردست اقلیّت سنی بوده است.حدود ۲۰ درصد از عراق را اعراب سنی تشکیل می دهند.شیعیان عراق به طور عمده در جنوب کشور واطراف شهرهای مذهبی سامرا، کاظمین،کربلا و نجف سکونت دارند.اقلیّتی از شیعیان عراق،تبار ایرانی دارند.با جامعه شیعه ایرانی وابستگی اعتقادی دارند.منشأ این وابستگی تاریخی است و به زمان به قدرت رسیدن وهابیون ضد شیعه در عربستان باز می گردد.در تمام تاریخ عراق، شیعیان مورد سرکوب واقع شدند یا به ایران تبعید گردیدند این مسئله تنش هایی بین ایران وعراق بوجود آورده بود. باسقوط صدام شیعیان قدرت را درعراق به دست آورده اند.این مسئله خوش آیند اقلیت سنی نبوده،لذا به مبارزه مسلحانه روی آورده اند.درگیری های مسلحان قومی-مذهبی در عراق، کشور را در آستانه جنگی داخلی قرار داده است این مسئله سبب مداخله بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای در عراق شده

است.گفته می شود ایران از شیعیان و عربستان از اقلیت سنی حمایت می کند.

پیامد حمله ی اول نظامی آمریکا به عراق و تأثیرآن برشکافهای قومی و مذهبی

آنچه در خاورمیانه می گذرد، ریشه در هجوم نظم جهانی نو دارد، که نخستین بار به دنبال حمله ی آمریکایی ها به عراق در دفاع از کویت از سوی جرج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا عنوان شد.اما گرایش به جهانی شدن و یکپارچه گی تمدّن ها، از سده نوزدهم بارشد و تکوین ناسیونالیزم و حضور دولت های ملی در اروپا آغاز شد و همپای رشد و بلوغ آرمان ها و خواست های ملی- که در ذات خود انحصار گرا بود و مایه جنگ ها و برخوردهایی چون دو جنگ جهانی گردید - اندیشه جهانی شدن نیز برای پرهیز از جنگ ها و نا امنی ها و بی عدالتی ها، گسترش یافت.برپایی جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول و بر پایه تجربه شکست آن، برپایی سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم، نقطه های تلاش جمعی برای رسیدن به این هدف بود.[1]دیدگاه *فرید ذکریا*[۱] در خصوص مداخله گرایی، با نوعی محافظه کاری همراه است. به نظر او تا زمانی باید به مداخله -بویژه مداخله نظامی-دست زد که منافع صریح آمریکا در خطر باشد و آمریکا نیروی کافی جهت دستیابی به اهدافی بی ابهام را در اختیار داشته باشد. به نظر ذکریا، *پاول*[۲] وزیر خارجه بوش دوم ،طرفدار مداخله همه جانبه-هر چند با ابهام- است. او به عنوان یک مقام نظامی بیشتر به ابزار پیشبرد در مداخله می اندیشد تا وسعت مداخله.[2] بیشتر ناظران دلیل حمله ی آمریکا به عراق را عامل نفت می دانند. بنابر گزارش ها ، عراق ۱۱۲ میلیارد بشکه نفت در اختیار

---

1 - Fareed Zakaria
2 - Powell

دارد که بزرگ ترین ذخیره ی غیراثبات شده ی نفت پس از عربستان سعودی به شمار می رود. در جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس، نفت در کنار حفاظت از حاکمیّت یک کشور کوچک عضو سازمان ملل، عامل اصلی به شمار می آمد.[3] اما در پایان این جنگ، عراق هر چند از نظر اقتصادی ورشکست شد،از نظر نظامی با کمک های بی دریغ شرق و غرب و چند کشور عرب حوزه ی خلیج فارس نیرومند تر از آغاز جنگ با ایران بود و ارتش یک میلیون نفری آن با تجهیزاتی که با نیرومندترین ارتش های جهان برابری می کرد خطری جدّی برای اسرائیل بشمار می آمد. صدام ابتدا به تهدید اسرائیل پرداخت،تا مگر با تحریک احساسات ملت های عرب و جلب حمایت آنها در نقش یک عبدالناصر تازه ظاهر شود. ولی اعراب حمایتی که انتظارش را داشت از او نکردند و اسرائیلی ها که بیش از پیش به خطر ماشین جنگی صدام پی برده بودند درصدد چاره جویی بر آمدند.*تاچر*[1] نخست وزیر سابق انگلیس خطرات تسلّط صدام حسین را بر کویت با رئیس جمهور آمریکا در میان گذاشت و گفت دیکتاتور عراق که خواب رهبری بر جهان عرب را می بیند با تسلط بر کویت بیست درصد کل منابع نفت جهان را در اختیار خواهد داشت و سالانه دوازده میلیارد دلار بر عایدات فعلی عراق از نفت خواهد افزود. روز ۲۹ نوامبر سرانجام شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه ی تاریخی خود را درباره ی تجویز شروع عملیات نظامی علیه عراق،در صورت خودداری آن کشور از تخلیه کویت تا تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ صادر کرد. عملیات هوایی علیه عراق که از ساعت دو و نیم بامداد روز هفدهم ژانویه آغاز شد و بمدت چهل روز،تا بیست و هفتم فوریه ادامه یافت به نوشته تحلیل گران نظامی مجله معتبر "اکونومیست لندن" فشرده ترین وموءثرترین ومخرب ترین نبرد هوایی در تاریخ بود. هواپیماهای جنگنده

1 - Thatcher

و بمب افکن آمریکا و سایر متحدین،که پیشرفته ترین جنگنده ها و بمب افکن های غول پیکر بی-۵۲ هم در میان آنها بودند،با روزانه دو تا سه هزار سورتی یا مأموریت جنگی شهرها و تأسیسات صنعتی و نظامی و نیروگاههای برق و مراکز مخابراتی و جاده ها و پل های عراق را در هم کوبیدند و کثرت این حملات امان مردم را بریده بود.کل هزینه جنگ برای آمریکا و متحدین،به موجب برآورد وزارت دفاع آمریکا که در شماره مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱ مجله تایم منتشر شده چهل و هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار تخمین زده شده است. پیش از جنگ خلیج فارس،کارخانه های اسلحه سازی آمریکا و کشورهای صنعتی اروپا، به علت فروریختن بلوک کمونیست و کاهش خطر شوروی در وضعی بحرانی قرار گرفته بودند،ولی به دنبال جنگ خلیج فارس و مقادیر هنگفتی اسلحه مهمّات که در این جنگ به مصرف رسید، نه تنها باید جای اسلحه های مصرف شده را پر کند، به کشورهای خریدار اسلحه در خاورمیانه نیز سلاحهای بیشتری صادر خواهند نمود. تنها آمریکا صدور بیش ازهجده میلیارد دلار هواپیما وتانک و تجهیزات جنگی به کشورهای متحد خود در خاورمیانه را تقبل کرده است که بخش اعظم آن به عربستان سعودی ارسال خواهد شد.از فواید بزرگ دیگر جنگ برای آمریکائیها،انجام یک مانور عظیم نظامی آزمایش تمام سلاحهای جدید آن کشور در یک جنگ واقعی، بدون تحمّل کمترین هزینه بود. جنگ خلیج فارس همچنین فرصتی برای آزمایش توانائی های آمریکا برای نقل و انتقال وسیع نیروها در یک جنگ بزرگ فراهم ساخت. هر چند جنگ بزرگی رخ نداد و بخش اعظم نیروهای آمریکا بدون مشارکت در جنگ به کشور خود بازگشتند.از عراق آغاز کنیم که بر اثر سوء سیاست و زیاده طلبی دیکتاتور آن نه فقط آنچه را که داشت از دست داد، بلکه منابع ثروت و درآمد خود را طی بیست تا سی سال آینده برای ترمیم خرابی

ها و پرداخت غرامت جنگی پیش فروش کرد. ترمیم خرابی های حاصله از بمباران های چهل روزه عراق صدها میلیارد دلار هزینه در بر خواهد داشت که با توجه به رقم صد میلیارد دلار بدهی خارجی عراق و پنجاه تا صد میلیارد دلار خسارت وارده بر کویت که باید از طرف عراق جبران شود، در آمد حاصله از فروش تمام ذخائر نفتی عراق را در کام خود فرو خواهد برد. آمریکائیها با همه امکاناتی که برای سرنگونی صدام داشتند جنگ را در شرایطی به پایان رساندند که صدام با باقیمانده ارتش شکست خورده خود در رأس حکومت عراق باقی ماند و آنچه را که از عراق به جای مانده است بدست همین ارتش شکست خورده نابود کند. عراق که در حدود دو سوم سلاحها و تجهیزات جنگی خود را در جریان جنگ خلیج فارس از دست داده، شرایط خفت بار قطعنامه ۹۸۷ شورای امنیت را نیز که بتاریخ ۴ آوریل ۱۹۹۱ صادر شده و بموجب آن عراق مکلّف به انهدام سلاحهای شیمیایی و موشکهای برد بلند خود گردیده است، پذیرفته و در آینده نزدیک نمی تواند خطری برای همسایگان خود بوجود آورد.با قبول این قطعنامه عراق خط مرزی سال ۱۹۶۳ خود را با کویت به رسمیت شناخته و از هر گونه ادعای ارضی و مرزی در مورد کویت صرفنظر کرده است.عراق همچنین پرداخت سهمی از درآمد نفتی خود را به عنوان غرامت خسارات وارده بر کویت پذیرفته و با تعهدات سنگین دیگری نیز که بابت پرداخت اقساط بدهی های خارجی خود دارد، تا پایان قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یکم هم نمی تواند سر بلند کند.[3] مطالعه میدانی که گروهی از پژوهشگران صلح سبز انجام دادند، به این نتیجه رسید که بین ۱۰۰ هزار تا ۱۲۰ هزار سرباز عراقی در طول جنگ کشته شدند.این آمار طبق پژوهش صلح سبز، در عرض ۴۳ روز بیش از تعداد کشته شدگان جنگ ۸ ساله ایران–عراق بود. و سه برابر تلفات روزانه ی ویتنامی ها در طول جنگ ویتنام . این سازمان تخمین زد که بین ۵ هزار تا ۱۵ هزار غیر نظامی عراقی کشته شدند،

عمدتاً در جریان حمله های هوایی متفقین به علاوه ۲ تا ۵ هزار کویتی نیز درنتیجه تجاوز عراق و ضد حمله ی آمریکا کشته شدند. پنتاگون مدعی است که اورانیوم غنی شده بی ضرر است، امّا مطالعه ی ۱۹۹۱ مرجع انرژی اتمی بریتانیا برآورد کرد که ۵۰۰ هزار "مرگ بالقوه دراثر سرطان"می تواند ناشی از ۴۰ گلوله اورانیومی باشد یعنی یک هشتم مقداری که واقعاً در جنگ خلیج فارس شلیک شد دولت انگلیس تا سال ۱۹۹۸ این گزارش را در محاق نگه داشت. در آن زمان پزشکان عراقی رشد مرگ و میر ناشی از سرطان و تولد ناقص را گزارش کرده بودند. در سال ۱۹۹۶، کمیسیون ترویج و دفاع از حقوق بشر سازمان ملل، اورانیوم غنی شده را به عنوان یک سلاح کشتار جمعی، طبقه بندی کرده است. داگ راک، که مسئول پاک سازی اورانیوم غنی شده ارتش آمریکا و عملیات رفع آلودگی از کویت بود، می گوید، "آن چه که در خلیج فارس اتفاق افتاد شکلی از جنگ هسته ای بود.[4] بر اساس برآورد کامران مفید جنگ برای عراق در مجموع،۴۵۰ میلیارد دلار،به ارزش فعلی دلار هزینه در برداشت که به حدود ۸ سال تولید ناخالص داخلی عراق در آن زمان بالغ می شد. اولین جنگ خلیج فارس و تحریم های متعاقب آن،دو ضربه سنگین دیگر به اقتصاد عراق وارد آورد. جنگ ،دویست و سی میلیارد دلار از تاسیسات زیر بنایی کشور را ویران کرد؛ هم چنین تحریم های سازمان ملل که از سال ۱۹۹۱ تاکنون به قوّت خود باقی بوده اند، شدیدترین مجازات های اقتصادی محسوب می شوند که تا به حال علیه کشوری اعمال شده است.

پس از جنگ ۱۹۹۱ میان آمریکا و عراق و آغاز انتفاضه توسّط شیعیان در مناطق جنوبی، فشار سیاسی،اقتصادی و اجتماعی مضاعفی به آنان تحمیل گردید و انتفاضه ی مردمی با سرکوب و کشتار بی رحمانه ای مواجه شد.در حالی که کردهای شمال عراق،تحت حمایت نیروهای

ائتلاف،حکومت خود مختار تشکیل داده و آزادی عمل وموفقیت سیاسی،اقتصادی مطلوب دست آوردند،محرومیت وعقب ماندگی شیعیان جنوب تشدید گردید.در عین حال رژیم بعثی طی این سال ها همواره برخی عناصر شیعه وفادار صدام راحتی در مشاغل حساس به کار گرفت که از جمله می توان به *عزّت ابراهیم الدوری* و *محمد سعید الصحاف* اشاره کرد.با سرکوب معارضه ی شیعه در هورهای جنوب واعمال محدودیت برحوزه نجف و جلوگیری از ورود شیعیان به مناصب مهم ودانشگاه ها، سیاست شیعه ستیزی همچنان ادامه یافت.در چنین وضعیتی هم اینک شیعیان عراق،همانند دیگر معارضین حکومت صدام با رویداد شگرف و کم سابقه حمله واشغال کامل عراق توسط نیروهای آمریکایی-انگلیسی مواجه شده اند.تهاجم آمریکا و سرنگونی رژیم صدام همه ی این گروه ها را مواجه با وضعیت جدیدی گردانده که آمیزه ای از تهدیدها وفرصت ها در آن مشهود است.شیعیان عراق بر خلاف کردها،موضع یکپارچه ای برابر هجوم نظامی آمریکا به منظور سرنگونی رژیم صدام حسین اتخاذ نکردند.طبعاً به واسطه ی وجود نظام سرکوبگر بعثی از یک سو و بی اعتمادی به آمریکا از سوی دیگر،شیعیان داخل،حوزه های علمیّه و دیگر نخبگان شیعی تا قطعی شدن سرنگونی رژیم،مایل و قادر به هیچ گونه تحرک ضد حکومتی نبودند.اما در میان گروه ها و نخبگان معارضه ی شیعه ی خارج کشور-که عمدتاً در ایران و کمتر در سوریه مستقر بودند-اختلاف دیدگاه و رفتار به وفور به چشم می خورد.این اختلافات ریشه درایدئولوژی های متفاوت، پایگاه اجتماعی ناهمسان ،نوع ارتباط یا وابستگی به کشورهای ذی نفوذ در بحران عراق،میزان امکانات و نیروهای انسانی و نحوه ی فعالیت و اقدامات آنان علیه حاکمیّت بعثی ها داشت. گورهای دسته جمعی حلّه همچنین شاهد بی زبان نقش ارتش در سرکوب بی رحمانه ی قیام شیعیان در ۱۹۹۱ هستند.از نظر کردها و همچنین از نظر شیعیان عراق،

ارتش صدام ابزار رژیمی ددمنش بود.[5]اما قیام گسترده شیعیان در دوره بعد از شکست فاحش عراق در جنگ با آمریکا بر سر کویت نشان داد که نارضایتی آنها از شرایط سیاسی در عراق تا چه حد عمیق بوده است ضمن اینکه ناآرامی ها در بین روحانیون شیعه در عراق و اعدام یا قتل شمار زیادی از آنها توسّط حکومت ،پیوسته نشان از نا آرامی ها در بین شیعیان عراق داشت.در هر حال ،قیام شیعیان در بهار ۱۹۹۱ از نظر نمایش کیفیت نظام سیاسی عراق و درجه ی وابستگی آن به نظام گری و دستگاههای اطلاعاتی اهمیّت بسیاری داشت. قیام مذکور نشان داد که بر خلاف ظاهر،نارضایتی در بین شیعیان تا چه حد بالاست و دستگاههای سرکوب رژیم تا چه حد موثّر عمل می کردند و نارضایتی مذکور تنها در صورت ضربه خوردن و ضعیف شدن دستگاههای سرکوب‌گر میتوانست برای رژیم خطر ساز شود. مثال مذکور همچنین نشان داد که صدام با چه دشواری‌هایی برای حفظ دیکتاتوری خود و کنترل بلامنازع بر عراق مواجه بوده است.از بعد از بحران کویت در سال ۱۹۹۰ و به خصوص در شرایطی که احتمال حمله ی آمریکا به عراق وجود داشت،شواهد روشنی حاکی از تغییر سیاست صدام و تلاش برای جلب نظر روءسای قبایل از طرق مختلف از جمله دادن امتیازات مادی و اختیارات وسیع در حوزه کنترل آنها دیده شد.در عین حال،به موازات تلاش برای جلب دوستی قبایل،سیاست سرکوب شدید و بی رحمانه قبایل مشکوک به مخالفت با دولت مرکزی نیز اعمال شد.به نقل از مخالفان صدام در لندن گفته شد که در پائیز ۲۰۰۲ و در شرایطی که احتمال اقدام نظامی آمریکا علیه عراق قوت می گرفت،صدام سران قبایل جنوب را به بغداد احضار کرد و از آنها خواست که قسم بخورند تا قیام سال ۱۹۹۱ را تکرار نکنند. متناسب با افزایش نقش قبایل در سیاست داخلی عراق، وابستگی صدام حسین نیز به قبایل عرب سنی در آنچه که *مثلث سنی* در مرکز و غرب

عراق نامیده می شود افزایش یافت و تصمیم گیری سیاسی بیش از پیش در داخل حلقه کوچکی از وابستگان به قبایل واقع در این منطقه محدود شد.شمار افرادی از قبایل این منطقه،مشهور به امنای صدام،که کاملاً متقاعد شده بودند که حکومت صدام تنها حکومتی است که می تواند به بهترین شکل منافع آنها را تأمین کند،از حدود ۵۰۰ هزار تجاوز نمی کرد.[6] با شکست انتفاضه ی مردم جنوب عراق،مشخص شد آمریکا مانع از سقوط صدّام توسّط ایران(حمایت آمریکا از رژیم صدام در تجاوز به ایران)و یا ورود عراق(اجازه به صدام برای سرکوب انتفاضه شعبانیه ۱۹۹۱) می باشد، از این رو در جلساتی که با حضور گروه های مختلف معارض عراقی برگزار شد،آنها به این جمع بندی رسیدند که عملیات سقوط صدام را از طریق آمریکا دنبال کنند.در این راستا تعدادی از این گروه ها مستقیماً با آمریکا برای جلب حمایت این کشور وارد مذاکره شدند،سفر آقای حکیم به آمریکا در این چهارچوب صورت گرفت.در ادامه ی این حرکت،آقای چلبی که روابطش با آمریکاییها در سطح خوبی بود در تهران و کردستان عراق با سایر معارضین شروع به برنامه ریزی کردند.در دوره کلینتون و تصمیم او برای بهبود روابط با دولت صدام،با لابیگری هایی که به وسیله ی معارضین عراقی در کنگره آمریکا صورت گرفت،قانون آزادی عراق به تصویب رسید.در این قانون تاکید شده بوددولت آمریکا حق برقراری رابطه با دولت عراق راه ندارد؛همچنین دولت آمریکا باید۶ گروه معارض عراقی برای مبارزه با صدام را تأیید و به آنها کمک مالی اعطا می کرد که در این راستا ۸ میلیون دلار برای این منظور تخصیص یافت.(مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که جزو این گروهها بود هیچگونه کمک مالی دریافت نکرد) در نخستین اجلاس مهم معارضه عراقی پس از یورش آمریکا به عراق که در مارس ۱۹۹۱ در بیروت برگزار شد،احزاب مطرح کُردی حضور نداشتند.در این نشست هم آینده شمال عراق مورد بحث قرار نگرفت؛اما پس از تثبیت منطقه

امن ،کردها به عنوان تنها طیف معارضه که با حمایت آمریکا و انگلیس ،سرزمین وسیعی را در داخل عراق تحت کنترل داشتند از موقعیت ممتازی برخوردار شدند. اجلاس بعدی اپوزسیون (ژوئن ۱۹۹۱ –وین) شاهد حضور فعال گروههای کُرد بود که به شدت بر حق تعیین سرنوشت برای کردها و اختیاری بودن بازگشت اقلیم کردی به عراق اصرار می ورزید ند.در غیاب معارضه شیعی ،این درخواستها با واکنش منفی گروههای عرب حاضر در اجلاس مواجه شد. جنگ ۱۹۹۱ تضعیف شدید حاکمیت بغداد بر استان های شمالی و شورش کردها علیه دولت مرکزی را در پی داشت. واکنش بغداد مانند گذشته سرکوب خونین خیزش عمومی و تهاجم گسترده به شمال عراق در مارس ۱۹۹۱ بود که کشتار هزاران انسان بی گناه و پناهندگی و عزیمت یک میلیون کرد به ایران و ۲۵۰ هزار نفر به ترکیه را به همراه داشت. در مواجه با این بحران بزرگ و به درخواست ایران،ترکیه و فرانسه،در ۵ آوریل ۱۹۹۱شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۶۸۸ را صادر کرد. در این قطعنامه سرکوب غیر نظامیان در بسیاری از مناطق عراق از جمله مراکز جمعیتی کردستان محکوم و از دولت عراق خواسته شد "جهت کمک به رفع تهدید علیه صلح و امنیت جهانی،در منطقه بی درنگ به این سرکوبی پایان دهد."به نظر *مک داول*[1]،برای کردها این قطعنامه بدان جهت تاریخی است که برای نخستین بار پس از کمیسیون داوری جامعه ملل در ۱۹۲۶ ازآنها در سندی بین المللی یاد می کند.به پشتوانه خارجی،جبهه کردستان عراق و ائتلاف احزاب کردی در این جبهه (باعنوان اختصاری ikf)پس از چند دور مذاکرات ناموفق با بغداد ،در ژانویه ۱۹۹۲ در دمشق گرد هم آمدند تا مقدّمات تشکیل حکومت محلی خودگردان را از طریق برگزاری انتخابات پارلمان کردستان عراق فراهم

1 - McDowell

آوردند.این انتخابات در ۱۹ مه ۱۹۹۲ در محدوده حکومت اقلیم برگزار شد و پارلمان ملی کرد رسمیّت یافت. نکته قابل توجه اینکه از همان ابتدا،ترکمانان و گروههای اسلامی کرد به طور کلی حذف شدند؛هر چند در ادامه سهمی برای این گروهها لحاظ گردید.با اعلام نتایج انتخابات،منهای پنج کرسی مختص مسیحیان،۵۱ کرسی پارلمان در اختیار پارتی و ۴۹ کرسی به نمایندگان اتحادیه تعلّق یافت؛امّا با مخالفت اتحادیه ،سهم هر دو گروه برابر پنجاه کرسی تعیین شد. شهر بغداد تا قبل از حمله آمریکا به عنوان شهر صدام شناخته می شد اما اکنون این شهر با نام صدر (اشاره دارد به *محمد صادق صدر* از روحانیون مذهبی شیعه که در سال ۱۹۹۱ در نجف هدف ترور قرار گرفت) شناخته می‌شود. نزاع میان جریان های مذهبی شیعه بعد از آوریل در سال جاری و با قتل *سید عبدالمجید الخویی*، پسر *ابوالقاسم الخویی* به شدت افزایش یافته است. نیروهای آمریکایی به این امید *مجید خویی* را به نجف آورده بودند که بتواند نفوذ خود در این شهر را اعمال کند.اما با کشتن وی،کسی که نمونه ی یک روحانی شیعه میانه رو در عراق بود،نشانگر تأکید بر نقش خشونت در سیاست عراق و نیز دشواری نیل به توافق بر سر تقسیم قدرت در عراق پس از جنگ می باشد.تصمیم شیعیان برای شورش نکردن در برابر رژیم صدام در طول جنگ اخیر بیانگر عدم اعتماد آنها به ایالات متحده واحساس قوی آنها نسبت به هویت ملی خود می باشد.آنها به این دلیل علیه صدام وارد عمل نشدند که آمریکا در طول شورش نخست آنها در پایان جنگ اول خلیج فارس به آنها خیانت کرده بود.سال ۱۹۹۱ میلادی،رئیس جمهور جورج بوش عراقی ها را تحریک کرد که اوضاع را خودشان در دست گیرند و رهبرشان را سرنگون سازند.اما وقتی شیعیان به پا خواستند، دولت بوش از کمک به آنها امتناع کرد و همین باعث شد،واحدهای نظامی وفادار به صدام آنها را سرکوب کند.تصمیم آمریکا برای خالی کردن پشت شیعیان در سال ۱۹۹۱ بر

احساسات مردم تأثیر گذاشت و حافظه تاریخی طولانی مدت خیانتشان را زنده کرد و بار دیگر این وقایع یادآور شهادت امام حسین(ع) در کربلا در سال ۶۸۰ هجری قمری شد. به دنبال جنگ خلیج فارس درسال ۱۹۹۱ ،شیعیان جنوب عراق تلاش کردند تا رژیم صدام را سرنگون نمایند.ارتش عراق دست به مقابله به مثل زد و هزاران شیعه و نیز هزاران کرد رابه طورجداگانه برضدرژیم عراق شورش کرده بودند،کشت.دولت،متعاقب آن بنیادهای سکولار خود را کنار گذاشت و تلاش نمود تا مذهب را ملّی کند و حتّی ایستگاههای رادیویی سنی در عراق تأسیس کرد.همین امر به نوبه خود تنش بین دو فرقه شیعه و سنی را هر چه بیشتر تشدید کرد.هنگامی که یک روحانی برجسته شیعه در سال ۱۹۹۹ توسط رژیم صدام اعدام شد،شیعیان مجدداً قیام کردند.مرکز قیام این بار شهر بصره بود.دولت هزاران شیعه را دستگیر و شکنجه کرد.و حتّی بسیاری از آنان را کشت.اینکه دقیقاً چند نفر کشته شدند نامعلوم است،زیرا گورهای دسته جمعی مربوط به این قیام به تازگی کشف شده اند.با وجود آنکه چندین گروه مذهبی و قومی متفاوت در عراق وجود دارد و تاریخچه منازعات میان این گروهها طولانی است،اما هنوز به چند علّت امکان برقراری یک دموکراسی باثبات در عراق وجود دارد.این گروهها حمایت خود از فدرالیسم را نشان داده اند–صرف نظر از اینکه انگیزه اصلی آنها از این کار چه باشد–واین واقعیت که شکاف های قومی و مذهبی در عراق حقیقتاً با یکدیگر تداخل دارند می توانند به معتدل کردن رفتار آنان کمک کند.[7] حمله ی آمریکا به عراق،احتمال فدراتیو شدن این کشور را افزایش داده است وبا فرض اینکه بازگشت به دوران صدام ممکن نیست،در عراق آینده شیعیان قدرت بیشتری نسبت به سنی ها خواهند داشت.قدرت گرفتن شیعیان و کردها می تواند پیوندهای عراق را با جهان عرب سنی درحد قابل توجهی سست کند،به

ویژه اگر توجه کنیم شیعیان علاقه چندانی به احساسات افراطی ملی گرایانه عربی ندارند.شاید به خاطرجلب رضایت اعراب سنی بود که در قانون اساسی موقت عراق تصریح شده است ملت عراق بخشی از امّت بزرگ عرب است.با تصوّر وقوع هر چشم اندازی،حمله آمریکا به عراق در بلند مدت واگرایی و اختلاف در جهان عرب را افزایش خواهد داد.فروپاشی تمامیّت ارضی عراق حتی می تواند منجر به فروپاشی نظام منطقه ای عربی شود و در چنین وضعیتی رهبری مصر بر جهان عرب نیز خود به خود منتفی خواهد شد.سرنوشت اجلاس سران اتحادیه عرب در تونس و لبنان و وقوع اتفاقات تحقیر آمیز در آنها،شاخصه تضعیف نظام منطقه ای عربی و نیز افزایش شکاف در میان رهبران عرب در دوران پس از صدام است حمله نظامی آمریکا به عراق ضمینه ایجاد خودمختاری کردها در شمال عراق را فراهم ساخت.[8]

تأسیس حکومت خود مختاری در کردستان عراق

وقوع جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی،به حکومت رسیدن بعثی ها و بالاخره،حمله آمریکا و متّحدانش به عراق در سال ۱۹۹۱ ،از جمله حوادث بسیار مهمی بودند که مزه خودمختاری را به کام کردهای عراق بردند.در عین جال،آخرین حادثه یعنی رویارویی آمریکا و نیروهای تحت امر سازمان ملل با صدام در ماجرای کویت (۱۹۹۱)، پربارترین حادثه برای کردهای عراق بود. در اکتبر ۱۹۹۱ ،دولت عراق از اداره منطقه کردها عقب نشینی کرد.از آن زمان به بعد،دو نیروی اصلی در منطقه کردنشین را حزب دموکرات کردستان و اتحادیّه میهنی کردستان تشکیل دادند.اولین انتخابات محلی در اواسط سال ۱۹۹۲ برگزار شد و منجر به تشکیل اولین دولت عراقی کرد و پارلمان کرد شد.در چهارم اکتبر۱۹۹۲،مجمع ملی کردستان عراق اولین بیانیه اش را مطرح کرد:تصمیمی اجماعی برای بر پایی یک نظام فدرالیست به عنوان مبنایی جهت هر گونه رابطه ی بیشتر با دولت عراق.از آن به بعد،کردستان عراق

ازخود مختاری دوفاکتور برخوردار گردیده و به عنوان یک کشور(ایالت)دو فاکتور عمل کرده است.از آوریل ۱۹۹۱،دولت دو فاکتوری کردستان در حال اجرای امور خود بوده است.دانشگاه ها باز شده اند،مجوزهای ایستگاه های رادیووتلویزیون تنظیم شده اند،انتخابات شهری و پارلمانی برگزار شده اند،پلیس و نیروهای امنیتی به وجود آمده اند،یک بانک مرکزی تأسیس شده،پرچم ملی ساخته شده،سرود ملی تصنیف شده و پایتخت نیز بر پا گردیده است.دولت دو فاکتوری کردستان حکومتی به نام حکومت منطقه ای کردی و کابینه ای متشکل از نخست وزیر،وزرای آموزش و پرورش،مالیه و غیره دارد.به علاوه،دارای وب سایت می باشد که اطلاعات مبسوطی را در موقعیّتهایشان در اختیارشان می گذارد.[9]

موضع عرب‌های عراقی درباره‌ی آینده‌ی عراق و خودمختاری کُردها

اگر چه دربیانیه ی شیعیان چندین اشاره به موضوع کردهاو فدرالیسم در عراق وجود دارداما موضع شیعیان این است که ساختار متّحد ویکپارچه عراق حفظ شود.شیعیان،طرفدارایجادواحدهای اداری به عنوان جایگزینی برای تقسیم و تجزیه هستند و به عنوان عرب با ادعای کردها در مورد تشکیل دولت و حتی خود مختاری کلی در حکومت فدرالی عراق می خواهند کنترل بر میادین نفتی را که در قلمرو تاریخی کرد ها قرار دارند،حفظ نمایند. حزب بعث و اعراب سنی که پر قدرت ترین گروه در زمان امپراتوری عثمانی بودند،تحت لوای سلطنت عراق و بعد از آنکه حزب بعث کنترل کامل دولت عراق راکسب کرد،قدرت مطلقه را دردست گرفتند.امروزه،آنها در عراق تحت اشغال آمریکا،یک گروه ناراضی هستند.ولی مخالف خودمختاری کردها میباشند.[10] از مهمترین اختلافات و اشتراکات بین کردها و شیعیان به شرح زیر می باشد:۱)

راهبردی ترین چالش کردها و شیعیان (جناح حکیم –جعفری) نگرانی کردها از برتری دراز مدت شیعیان نزدیک به آیت الله سیستانی بر اداره امور عراق و به طور متقابل، نگرانی شیعیان از گرایشات مرکز گریز و سکولار کردها است. ۲)جناح بارزانی و طالبانی مخالف قرارگرفتن دین اسلام به عنوان تنها منبع تدوین قانون اساسی هستند. این جناح به شدت با استقرار حکومت دینی در عراق مخالف و طرفدار استقرار یک رژیم سکولار است. ۳)کردها مخالف دخالت روحانیون شیعی در تصمیمات حکومتی هستند.۴) شیعیان با معرفی کرکوک به عنوان یک شهر کردی و در چهارچوب ایالت فدرال کردستان مخالف هستند و ترجیح می دهند که کرکوک یک شهر چند قومی باقی بماند.اشتراکات آنها شامل:۱)شیعیان و کردها درباره ی اصل اعاده حقوق سیاسی- اجتماعی خود که در دوران صدام توسط اقلیّت حاکم سنی نادیده گرفته می شد، اشتراک نظر دارند.۲) آنها در مخالفت با مبارزه مسلحانه با آمریکا و تروریسم تلقی کردن اقداماتی که از سوی برخی از اعراب سنی و کشورهای عربی مقاومت خوانده می شود اشتراک نظر دارند.۳) کردها و شیعیان در مورد کارآمدی دولت موقت و جلوگیری از ناکارآمد معرفی شدن آن تعّهد مشترک دارند .آنها با موفق جلوه دادن خرابکاری ها و نا امنی ها مخالف هستند.[11]دولت محلی کردستان عراق در سال ۱۹۹۱ و پس از شکست عراق در جنگ نفت تأسیس گردید.این دولت که از سوی هیچ یک از دولت های جهان به رسمیت شناخته نشد،در اربیل (*هولیر*) مستقر گردید.در سال ۱۹۹۲ پارلمان دولت خود مختار کردستان عراق نیز افتتاح گردید.در این پارلمان دو حزب بزرگ دموکرات به رهبری مسعود *بارزانی* و اتحادیه میهنی به رهبری *جلال طالبانی* اکثریّت کرسی ها را در اختیار داشتند.پس از شروع اختلافات داخلی و آغاز جنگ داخلی کردها(۱۹۹۳ ۱۹۹۸)پارلمان تعطیل و دو دولت جداگانه در اربیل(دولت بارزانی)و سلیمانیه(دولت طالبانی)تشکیل گردید.در سال ۱۹۹۸ با فشار

دولت *کلینتون* و با میانجی گری *مادلین آلبرایت*[1] وزیر خارجه آمریکا طالبانی و بازرگانی در واشنگتن ملاقات و توافقنامه واشنگتن را برای پایان دادن به جنگ داخلی و همکاری مشترک علیه صدام آغاز کردند.[12]

پیامد حمله‌ی دوم نظامی آمریکا و تأثیر آن بر شکاف‌های قومی و مذهبی در عراق

انگیزه های جنگ آمریکا–عراق و به سخن روشنتر اشغال نظامی خاک عراق،از دیدگاه های گوناگون ارزیابی شده است.نو محافظانه کاران آمریکایی که دو بار با کلید واژه‌ی بوش (اول و دوم) رژیم بعث عراق را هدف گرفته و سرانجام آنرا از میان برداشته اند،برای توجیه این جنگ پر هزینه،چند دلیل یا ادعا پیش کشیده اند: ـ سرکشی سیاسی و ماجراجویی نظامی صدام(برای نمونه تجاوز به ایران،کویت و احتمال حمله به اسرائیل)و ضرورت بی چون و چرای نابودی ماشین جنگی عراق. ـ بودن جنگ افزارهای ویژه ی کشتار جمعی و شیمیایی در دست رژیم بعثی و به مخاطره افتادن صلح منطقه. ـ پشتیبانی صدام حسین از تروریسم. ـگسترش گسترده‌ی دیکتاتوری صدام و ضرورت استقرار دموکراسی در عراق.در برابر،مخالفان جنگ یا منتقدان سیاست تهاجمی–نظامی ایالات متحده از دیدگاه های دیگری به جنگ با اشغال خاک عراق پرداخته و برانگیزه هایی چند انگشت گذاشته اند: ـ غارت منابع نفتی عراق. ـ دگرگون سازی ژئوپولیتیسم خاورمیانه برای رسیدن به هدف های آموزه‌ی «نظام جهانی نو». ـ تکمیل راهبر مهار دوگانه و محاصره ی کامل ایران. ـ تأمین امنیت اسراییل. ـ پیشگیری از گسترش جنبشهای چپ و رادیکال و تقویت ناسیونالیسم کردی در شمال وبر پا کردن یک دولت میانه رو مذهبی راستگرا و متمایل به غرب و مورد پذیرش با توافق ایران. ـ پیشبرد پروژه ی جهانی سازی اجباری از راه

1 - Madeleine Albright

سلطه بر اقتصاد عراق و باز کردن درهای پر سود این بازار اقتصادی به روی سرمایه داری غرب و تبدیل این کشور به یک «سنگاپور بزرگ عربی». سر بر آوردن و گسترش بنیاد گرایی دینی بعنوان یکی از پیامد های حمله ی آمریکا به عراق یاد شده بود.اینک(سپتامبر۲۰۰۸)به روشنی و با چشمان نیمه باز نیز می توان جنگ خونین و مهار ناپذیر گروه های گوناگون بنیاد گرا با نیرو های آمریکایی را دید.گر چه نیروهای نظامی و امنیّتی ایالات متحده بارها مدعی نابودی کامل هسته های اصلی گروه *ابومصعب الزرقاوی* شده اند و هر روز خبرهایی از دستگیری عوامل حمله های انتحاری و دسته های شبه چریکی وابسته به بنیاد گرایان منتشر می کنند ،ولی تکرار و فراوانی بس آمد–همین اخبار فاجعه آمیز که بیانگر انفجار مکرر بمبهای جاده ای و انتحاری است–نشان دهنده ی حضور فعال بنیاد گرایان اسلامی در پهنه جنگ عراق است.در واقع،عراقیها گر چه از شرّ دیکتاتور آدمخواری همچون صدام آزاد شده اند ولی هر روز دهها تن از عزیزان خود را قربانی جنگی می بینند که دخل و خرجش هیچ ربطی به ایشان ندارد.از یک سو تروریستهای انتحاری و از سوی دیگر نظامیان آمریکایی،سازمان امنیّتی نو پا و لرزان دولت محافظه کار نوری مالکی را زیر فشار گذاشته اند.داستان عملیات انتحاری از هردو سو هولناک و ضد انسانی است:هم کسی که به خود بمب و نارنجک می بندد و هم کشته شدگان غیر نظامی.[13] پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر۲۰۰۱ ،شرایط تازه ای بر مناسبات و روابط بین المللی سایه افکند.ایالات متحده آمریکا که پس از جنگ جهانی دوم رهبری غرب را داشت،با گذر ازمیدان جنگ سرد و رقابت با ابر قدرت شرقی،به دورانی متفاوت از گذشته پا نهاد.در این مقطع زمانی ایالات متحده با طرح نظم جهانی نو،برآن شد تا خلاء پدید آمده پس از فروپاشی قدرت رقیب را به تنهایی پوشش دهد.از نگاه سیاستمداران آمریکایی در آن هنگام،امنیّت جهانی به گونه ای دیگر تعریف،تبیین و

تفسیر شد و کشورهایی که به گمان آنان با مبانی امنیتی تازه نا سازگار بودند،باید به چالش فرا خوانده می شدند.افغانستان و عراق نمونه هایی از این کشورها بودند که با تهاجم نظامی آمریکا رو به رو شدند.دلایلی که ایالات متحده برای تهاجم به این کشورها رو می آورد بیشتر بر تروریسم،حقوق بشر و آزادی استوار بود.در مورد عراق،وجود جنگ افزارهای ویژه ی کشتار جمعی نیز از عوامل و دلایل حمله ی آمریکا به عراق ذکر می شد.[14] نومحافظه کاران دولت آمریکا بزرگترین خطر برای منافع واشنگتن در خاورمیانه را بنیادگرایی اسلامی ذکر می کنند ، بنابراین بسیار منطقی است کشور عراق که به خاطر دنبال کردن سیاست های پان عربیسم و بعثیسم ، هدف حملات نظامی قرار گرفت و اکنون نیز محل صدور ارزشها و سیاست های آمریکا می باشد.[15] امّا در خصوص جنگ ۲۰۰۳ باید گفت که آمریکایی ها با فراهم شدن شرایط جهانی وارد این میدان شدند که به چند هدف آنها به صورت گذرا اشاره می کنیم:هدف اول:تسلّط بر نفت جهان؛تسلّط بر جهان برای آمریکا ممکن و میسر نبود مگر اینکه بر نفت خاورمیانه مسلّط می شد.البته این تسلط باید هم فیزیکی اتفاق می افتاد و هم معنوی.در تسلّط فیزیکی آمریکایی ها به طور مستقیم اقدام به استخراج و فروش نفت در کشورهای خاورمیانه می کنند و در تسلط معنوی سازمان اوپک را تضعیف و باعث انحلال آن می شوند.هدف دوم:تقابل دلار و یورو؛در واقع می شود گفت که این جنگ عرصه ی تقابل دلار با یورو بود و آمریکایی ها می خواستند از طریق منابع خاورمیانه،سیطره و برتری دلار به یورو را به رخ کشورهای اروپایی بکشند.اگر استرلینگ انگلیس هم در این جنگ وارد شد،زیر سایه دلار بود و تحت تأثیر شدید آن.به زبان دیگر باید گفت که یورو در جنگ خلیج فارس هیچ نقشی را ایفا نکرد.هدف سوم:از پا در آوردن کشورهای نفت خیز مسلمان؛آمریکایی ها با طرح تولید روزانه ۸ تا ۱۰

میلیون بشکه نفت از چاه های عراق می‌خواستند بازار را اشباع کنند و در حقیقت به تعبیر ضرب المثل ایرانی،با عرضه ی بیش از نیاز نفت،تو سر مال سایر کشورهای تولید کننده بزنند.به زبان دیگر بحرانی در جهان ایجاد کنند و مدیریت آن را خودشان بدست بگیرند.هر وقت خواستند نفت را گران کنند و یا منافعشان ایجاب کرد،آن را ارزان بفروشند.هدف چهارم:تسلّط بر سایر منابع عراق؛از دیگر نقشه های آمریکایی ها این بود که خودشان را متولی بازسازی عراق قلمداد کنند و هزینه های بازسازی را از کشورهای دیگر و یا از منابع و ذخایر عراق استخراج و از طریق شرکت های آمریکایی آنها را انجام دهند و از هر دو سو منافعش به جیب آنها برود.[16] در واقع پیامدهای جنگ عراق نه تنها برای عراق بلکه برای کل خاورمیانه ژرف و دراز مدت خواهد بود.از یک سو توجه از مبارزه ی کنونی بین الملل علیه تروریسم در افغانستان منحرف می شود و این مسئله نیروی خود را از دست خواهد داد.این نگرانی از سوی رهبران آلمان و فرانسه اعلام شده و دلیلی است بر شروط آنها در حمایت از آمریکا در جنگ علیه عراق.ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه در حالی که بر هزینه های بسیار انسانی و سیاسی جنگ تأکید می کرد،هزینه جنگ را صد میلیارد دانست.حمله به عراق و تغییر رژیم آن به معنای پایان تروریسم نخواهد بود.افزون بر این،تروریست های قوی تر و جدید تری به وجود خواهند آمد. مسئله تروریسم،یک صدام،یک اسامه بن لادن که تهدید پدید می آوردند نیست بلکه این تهدیدی است فراگیر که از افکار ضد آمریکایی و ضد عربی نشأت می گیرد.در واقع دوگانگی دنیا تسریع خواهد شد.حضور تروریسم،تجارت و نفرات حاضر در سفارتخانه های ایالات متحده و غرب کاهش خواهد یافت و جهاد بین المللی فضای فرهنگی، روشنفکری و روانی بیشتری را اشغال خواهد کرد. تمرکز بر تروریسم اکنون به نابودی سلاح های کشتار جمعی کشورهای یاغی معطوف شده است.نقشه خاورمیانه که محصول قدرت

های استعماری است ممکن است اکنون توسّط قدرت توسعه طلب جدید آمریکا دوباره ترسیم شود.عراق با منابع گسترده نفت ممکن است تحت کنترل آمریکا درآید و دولت های سنتی عرب با حاکمان طرفدار آمریکا و سازش گر با اسرائیل جایگزین شوند.این مسئله ممکن است سقوط بسیاری از امیران،پادشاهان و شیوخ در جهان اسلام را در پی داشته باشد.جنگ با نابودی زیر ساخت ها،پل ها و ریل های راه آهن و مراکز صنعتی که ۲۳ میلیون عراقی را تأمین می کند،خسارات عظیمی به تولید نفت و تأسیسات آن و همچنین شبکه برق و ذخایر آب وارد خواهد ساخت و جیره غذایی را کاهش خواهد داد.

حمله به عراق و عواقب و اشغال آن توسط نیروهای نظامی به رهبری آمریکا به اکثریت شیعه عراقی فرصت داد تا به لحاظ سیاسی خود را تقویت کند. ظهور آگاهی سیاسی قوی در میان شیعیان و کردهای عراق به دنبال شکست رژیم سنی تبار و بعثی صدام حسین در این کشور توجّه همگان را به اهمیت و هویت اجتماعی در شکل گیری توسعه سیاسی کشور جلب نمود. البته هر گونه برداشت منصفانه در مورد وخامت اوضاع امنیتی عراق باید بر اساس مشکلات ناشی از خلاء قدرت قانونی باشد که به دنبال فروپاشی یکی از جبارترین و خشن ترین پدید آمده است. که نیروهای ائتلاف در ۱۹ مارس به راه انداختند ، با هدف شکست نیروهای مسلح عراق و سرنگون کردن حزب بعث (دو نهادی که بیش از سه دهه صدام حسین را بر اریکه قدرت نگه داشته بودند)، صورت گرفت. این بدان معنا بود که یک خلاء سیاسی عمیقی بر جای خواهد داشت که معلوم نیست زمان آن کی به سر می آید و این پیامد نسبتاً اجتناب ناپذیر است. دو اشتباه بزرگ توسط نیروهای ائتلاف صورت گرفت، یکی تصمیم به انحلال فوری نیروهای نظامی رسمی عراق و دیگری تصمیم به منع تمامی اعضای حزب بعث از مشارکت در

امور دولتی و رها کردن دهها هزار افسر نظامی در خیابانها بدون پرداخت خسارت مالی، که در همان ابتدای کار چه معنایی دارد؟که باعث ناامنی و بی نظمی در جامعه عراق می شود.[17] با تغییر رژیم در عراق ،اقلیّت سنی که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۳۲ بر مسند حکومت تکیه زده بودند ،از رهبری این کشور محروم شد و به جای آن اکثریت شیعه زمام امور را به دست گرفت. به همین دلیل ، رقابت بین شیعه و سنی به تنها عامل تعیین کننده در استقرار صلح و ثبات در عراق پس از صدام تبدیل شده است. مشکلات فرقه ای آن کشور از پیچیده ترین مشکلات است چرا که بازتاب قدرت یافتن گروههای شیعه تا فراسوی مرزهای عراق به گستره لبنان تا پاکستان امتداد خواهد یافت. تغییر در موازنه قدرت فرقه ای در عراق بیش از ظهور هر گونه دولت میانه رو و بالنده ای در بغداد، بر سیاست خاورمیانه بزرگ تأثیر فوری و عمیق خواهد داشت. تغییر در موازنه ی قدرت فرقه ای در عراق و درک مردم از سیاستهای ایالات متحده در عراق، موازنه قدرت طولانی بین شیعه و سنی را شکل خواهد داد که این خود بر سایر موضوعات مهم سیاست از لبنان تا پاکستان تأثیر خواهد گذاشت. در حال حاضر منافع ایالات متحده در خاورمیانه بزرگ مستقیماً به خطرات و فرصت هایی بستگی دارد که از احیای شیعی در عراق نشأت خواهد گرفت. رقابت بین شیعه و سنی نه تنها یک پدیده جدید نیست بلکه محدود به عراق نیز نمی باشد . در حقیقت این عامل ،شکل دهنده ائتلاف ها و تأثیر گذار بر نحوه تعریف و تعقیب منافع از سوی بازیگران مختلف در این منطقه در سه دهه اخیر بوده است. این رقابت که اغلب در تحلیل سیاسی خاورمیانه بزرگ مورد بی توجهی قرار گرفته در درک وقایع اخیر در عراق و تأثیر آن بر نحوه شکل گیری این منطقه در سال های پیش رو نقش کلیدی دارد. در طول این مدت فرقه گرایی مستقیماً با توسعه ایدئولوژی اسلامی تقابل گرا و فعّال گرایی سیاسی در بین سنیان در ارتباط بوده است.هویت سنی بخشی از

ایدئولوژی و سیاست گروههای جهادی مرتبط با گروه القاعده طالبان ،یا وهابی های مبارز (این گروه یک نهضت فرقه ای مقدس مآب است که در قرن هجدهم در عربستان سعودی ظهور یافت)و همچنین شاخه های مختلف"*سازمان اخوان المسلمین*"است (این یک سازمان سنی اسلامی است که در دهه ۱۹۲۰ در مصر و با رشد اسلام سیاسی به ویژه در جهان عرب شکل گرفت) خشونت ضد شیعی تنها یک دستاویز استراتژیک برای ایجاد بی ثباتی در عراق و تضعیف طرح های واشنگتن برای آینده عراق که از سوی فعالان القاعده همچون *ابومصعب الزرقاوی* استفاده می شود،نیست بلکه بخشی از ایدئولوژی جنگ طلبی سنی است.تسلّط یافتن سیاسی شیعه در عراق توسط علمای شیعه به این معنا است که احیای شیعه در این کشور ،ناگزیر فرهنگ و جایگاه مذهب در این کشور را متحول خواهد کرد که این امر عمیقاً رابطه بین شیعیان و سنیان در عراق و همچنین در منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد. برای مثال ، از این پس احتمالاً قوانین و تعالیم شیعه هستند که میزان نقش اسلام در سیاست را تعیین می کنند و بدین شیوه سنیان نیز مجبور خواهند بود که از قوانین شیعی تبعیت کنند. به اجرا در آمدن قوانین اسلامی شیعی در خصوص خانواده ،مالیات،ارث و یا تجارت از سوی شیعیان و نه سنیان با استقبال روبرو می شوند که این امر نه تنها اختلافات فرقه ای را از بین نمی برد بلکه آن را تشدید می کند. حضور تقریباً صد هزار ایرانی در کربلا در اوایل مارس ۲۰۰۳ به مناسبت مراسم عاشورا نیز گواه بر این حقیقت است. یکی از نشانه های رشد قدرت شیعی در سراسر منطقه خاورمیانه پس از تغییر رژیم در عراق،اجلاس علمای سعودی به درخواست *شاهزاده عبدالله* در تابستان ۲۰۰۳ است که با هدف شناسایی مواضع مشترک بین رهبران وهابی و شیعی در عربستان ترتیب داده شده بود. در سال های آینده،شیعیان با موانع کمتری در رابطه با مرزهای

انعطاف ناپذیر ملی گرایی،ایدئولوژیکی و رژیم های مستبد روبرو خواهند شد و بنابراین فرصت آن را خواهند داشت تا بار دیگر بیش از هر زمانی در تاریخ اخیر، به یک قدرت منطقه ای تبدیل شوند. علاوه بر این، تبلیغات ضد شیعی و ضد آمریکایی فرقه گرایان ناشی از دریافت های فرقه گرایان از سیاست آمریکا در جهان اسلام و در کشورهای عربی است ،جایی که تأثیر حضور ایالات متحده در عراق بیشتر احساس می شود. یکی از مورخین خاورمیانه به نام *مایکل اسکات دوران* بر این باور است که علمای سنی در عربستان در معرفی اعمال و عقاید شیعیان به عنوان بدعت در دین همواره فتوا صادر کرده یا خطبه می خوانند ،امّا هم اکنون نکوهش شیعی را با گرایش ضد آمریکایی گره زده اند بمب گذاری ها در کربلا ،نجف و دیگر شهرهای مذهبی به وضوح بیانگر این مطلب است که جنگ طلبی سنی برای مقابله با احیای شیعی و برانگیختن یک جنگ فرقه ای داخلی در عراق در تلاش برای نقش برآب کردن طرح های ایالات متحده در این کشور است . به همین دلیل است که.[18] تحلیل گران و سرویسهای اطّلاعاتی مهم بخوبی پیش بینی کرده بودند که اشغال عراق باعث ایجاد تروریسم خواهد شد. بنابراین غیر منتظره نبود که بعد از اشغال عراق توسط آمریکا در ماه مارس ، مقامات رسمی آمریکایی گفتند:عضو دیگری در القاعده اوج گرفته و نیز بنیادگرایی رادیکال در سرتاسر دنیا افزایش پیدا کرده است.[19]

حکومت نظامی و دولت موقت پل برمر و تأثیر آن بر جامعه عراق

ورود "*جی گارنر*"[۱] ژنرال بازنشسته ارتش آمریکا و مورد اعتماد پنتاگون که گفته می شود وابستگی نزدیکی نیز به صهیونیستها دارد به

1 - Jay Garner

همراه حدود چهارصد معاون و مشاور به عراق اولین اقدام آمریکائیها برای کار در عراق اشغالی بود. وی در اول اردیبهشت وارد بغداد شد. بعد از گذشت سه هفته و تداوم ناکامی گارنر و تیم وی در تثبیت اوضاع ناامن و پیچیده عراق و افزایش چپاول و غارت اماکن عمومی ،کاخ سفید تصمیم گرفت بازسازی عراق و احیای نهادهای مدنی این کشور را در اولویت برنامه های خود قرار دهد،[20] انتصاب ژنرال بازنشسته جی گارنر به عنوان حاکم نظامی آمریکا در بغداد ،سبب تحقیر احساسات وطن دوستی ملت عراق شده ، به ناامنی ها دامن زده ، رشد اعتراضات مردمی را به دنبال دارد. فقدان امنیت، رشد قتل و غارت و دزدی و نبود درآمد برای شاغلان و حقوق بگیران دولتی و بخش عمومی ،سبب نارضایتی هر چه بیشتر مردم و در نهایت کنار گذاشته شدن گارنر و روی کار آمدن *پل برمر* حاکم غیر نظامی گردید. برمر به عنوان رئیس سلطه موقت ائتلاف اقدامات جدیدی در مشورت با رهبران سیاسی عمده عراق و با فشار آنان انجام داد از جمله کارهای او انحلال نهادهای امنیتی،وزارت دفاع ،وزارت اطلاع رسانی،مجلس،ارتش،دادگاههای امنیتی ،کمیته ملی المپیک ،حزب بعث و برکناری رده های مختلف حزبی بود . نقش موثر و برجسته مرجعیّت شیعه و جریانات شیعی در عراق اشغالی از موارد مهم تأثیر گذار بر ارتقای جایگاه شیعه در عراق جدید به شمار میرود. فتوای حضرت *آیت الله سیستانی* در خصوص عدم اعضای سابق حزب بعث دعوت مردم به خویشتن داری و عدم غارت اموال عمومی در دوران اولیه اشغال عراق و اوضاع آشفته و نابسامان این کشور و سیاستهای مدبّرانه دوراندیشانه ایشان و دیگران رهبران مذهبی و سیاسی عراق در کنار حضور آگاهانه مردم از عوامل موثر در تحولات عراق به شمار میرود. گام اساسی دیگر در روند سیاسی عراق ،تشکیل شورای حکومتی بر اساس قطعنامه ۱۴۸۳ شورای امنیّت می باشد. این قطعنامه در تاریخ

۱۳۸۲ به تصویب رسید که برای نخستین بار در تاریخ عراق ، شیعیان از اکثریّت در یک بدنه حکومتی این کشور برخوردار شدند.(اعضای این شورای ۲۵ نفره متشکل از ۱۳ شیعه ،۵ کرد، ۵ سنی، ۱ ترکمن و ۱ مسیحی)بودند.این شورا دارای هیات رئیسه ۹ نفری بود که به صورت دوره ای هر ماه ریاست شورا را بر عهده داشتند. نطفه تشکیل این شورا را باید در نشستهای قبلی معارضین (*صلاح الدین*) جستجو کرد که نمایندگان شیعه نیز فعّالانه در آن شرکت داشتند . البته قصد اولیه کاخ سفید،انتصاب عناصر و نیروهای معارض نزدیک به خود در این شورا بعنوان شورای مشورتی بود و تمایلی نداشتند که اختیارات زیادی به این شورا واگذار کنند.این شورا نیز با همان ترکیبات و رعایت درصد جمعیتی وزرای شورای حکومتی را تعیین کند.امضای موافقتنامه ۱۵ نوامبر—سند انتقال قدرت- که در تاریخ ۲۴ آذر ۸۲ انجام شد و در پی آن تدوین قانون اداره موقت عراق که جدول زمانی انتقال قدرت و آینده وضعیت نیروهای اشغالگر و سلطه ی موقت ائتلاف را در عراق ،نسبتاً روشن نمود گامهای اساسی دیگری برای خاتمه قانونی اشغال عراق تلقی می شود. موافقتنامه ۱۵ نوامبر حاوی مفاد اصلی قانون اساسی آینده عراق ،جدول زمانبندی برای انتقال و تأکید بر امضای موافقتنامه امنیّتی بین اشغالگران و دولت عراق در آینده بود. جدول زمانبندی انتقال قدرت بر تشکیل مجلس ملی عراق بصورت انتصابی و بدون برگزاری انتخابات مستقیم تأکید شده بود که با مخالفت بسیاری از رهبران ملی- مذهبی عراق و به ویژه *آیت الله سیستانی* روبرو گردد و موضوع منتفی شد. متعاقباً در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۲ قانون اداره موقت عراق در نه فصل و شصت و دو ماده به امضای شورای حکومتی رسید. این قانون از سوی شیعیان به ویژه آیت الله سیستانی مورد انتقاد قرار گرفت . اکثر ناظران سیاسی برنده اصلی را در تدوین این قانون، *اکراد* قلمداد کردند. در این قانون ،حق وتوی سه استان عراق در مقابل مصوّبات مجلس که رأی

اکثریت شیعه تعبیر می شود مورد تأیید قرار گرفت. همچنین بیست و پنج درصد کرسی ها نیز به زنان اختصاص یافت . در این قانون می توان تمایل آمریکاییها و جناح های لائیک را برای به حاشیه راندن قوانین اسلامی دریافت.این قانون مهمترین نگرانی آمریکائیها یعنی تأکید بر آزادیهای مذهبی در عراق را برطرف ساخت. از دیگر مفاد مهم آن عبارت بودنداز: –اسلام به عنوان تنها منبع قانون گذاری در عراق نخواهد بود– سیستم حکومتی در عراق جمهوری،اتحادی،فدراتیو، دموکراتیک و تکثّرگرا می باشد– عراق دارای قومیّتها و طوایف متعدد و ملّت عربی و بخش لاینفک امت عرب است– زبان های عربی و کردی دو زبان رسمی عراق هستند– شهروندان عراقی می توانند تابعیّت مضاعف داشته باشند– مرزهای استانهای هجده گانه عراق در دوران انتقالی بدون تغییر باقی می ماند– حکومت انتقالی عراق از مجلس ملی ،شورای ریاست جمهوری، هیأت دولت، نخست وزیر و قوّه قضاییه تشکیل شده و قوای سه گانه (مقننه ،مجریه و قضاییه)جدا و مستقل از همدیگر هستند منطقه خودمختار کردستان نیز همانند سابق تا تصمیمات بعدی به قوت خود باقی ماند.در پی فشارهای سیاسی وارده، *اخضر ابراهیمی* مشاوره ویژه دبیر کل سازمان ملل برای حل اختلافات و تعدیل مواضع گروهها در عراق وارد این کشور شد و طرح جدید خود را ارائه داد .وی معتقد بود که نباید در عراق قانونی با این تفصیل نوشته می شد بلکه همانند کار در افغانستان یک صفحه دستورالعمل کافی بود .با فشار رهبران سیاسی و کرد عراق و در پی ناکامی آمریکا و انگلیس در سامان دادن امور طرح وی نیز در همین چارچوب به شورای امنیت ارائه شد که با قطعنامه ۱۵۴۶ مشروعیت بین المللی کسب کرد. با ورود سازمان ملل به عراق ،قطعنامه ۱۵۴۶ شورای امنیت سازمان ملل نیز با تمرکز بر سه محور روند انتقال قدرت (تثبیت طرح اخضر ابراهیمی و برنامه زمانبندی پیشنهاد

شده)،اوضاع امنیتی و بازسازی عراق به تصویب رسید و با تأکید بر انتقال کامل حاکمیت و استقلال در تصمیم گیری به دولت عراق و همچنین تصریح بر اختیارات این دولت برای تعیین وضعیت مأموریت نیروهای چند ملیتی در عراق ،بخشی از روند سیاستهای یک جانبه گرایانه آمریکا در عراق را متوقف و زمینه ایجاد فضای تحرک سیاسی برای همه گروههای اساسی و موثر را در آینده سیاسی عراق فراهم آورد. اگر چه این قطعنامه با تأکید بر انحلال سلطه موقت ائتلاف و واگذاری حاکمیت کامل و استقلال به عراق ،فضای مناسبی را برای حاکمان عراق ،وهمسایگان در آینده سیاسی عراق فراهم میاورد ولی برخی مفاد این قطعنامه از جمله موضوع نیروی چند ملیتی تحت فرماندهی واحد (آمریکا)با مشروعیت بین المللی که کسب کرده بودند ،چالش آور بود. در تاریخ ۸ تیر ۱۳۸۳ *برمر* تأسیس رسمی دولت موقّت عراق را اعلام کرد. *غازی الیاور* رئیس جمهور (سنی) و دو معاون(*دکتر ابراهیم جعفری*- شیعه، *دکتر رژشاویس*-کرد)، *ایادعلاوی* نخست وزیر(شیعه) و یک معاون (*برهم صالح*-کرد)و ۳۱ وزیر تکنوکرات (*زیباری* –کرد- وزارت خارجه، *شعلان*–شیعه–وزارت دفاع ،*عادل المهدی* – شیعه – وزارت دارایی ،*فلاح حسن* – سنی – وزارت کشور ،*غضبان* – شیعه – وزارت نفت و ...) از عناصر اصلی این دولت و کابینه بودند . در همین تاریخ شورای حکومتی و ائتلاف منحل و برمر عراق را ترک کرد. متعاقباً *بوش* طی نامه ای به علاوی نخست وزیر عراق خواستار برقراری روابط دیپلماتیک شد تا *جان نگروپونته* سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل به عنوان سفیر جدید این کشور در عراق استوارنامه خود را تقدیم نخست وزیر عراق نماید و سفارت آمریکا در عراق با حضور حدود سه هزار پرسنل آغاز بکار نماید.[21] دکتر *عبداللحود بالعزیز* دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی از نخستین شخصیت ها وسازمانهای بین المللی بود که از تشکیل این شورا ابراز امیدواری کرد. در این پیام که در ۱۴ جولای در

مقر سازمان ملل در نیویورک منتشر شد ،وی تشکیل گردهمایی شورای حکومتی عراق را نخستین گام به سوی حاکمیت و استقلال ملی عراق ، برا ساس قطعنامه شماره ۱۴۸۳ شورای امنیت دانست. در نخستین جلسه این شورا تصمیم گرفته شد که هیأتی از این شورا را برای تحکیم نقش خود و مشروعیت دادن به حکومت انتقالی، به شورای امنیت سازمان ملل اعزام کند. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا از شورای امنیت سازمان ملل خواست تا شورای حکومت انتقالی را به رسمیت بشناسد . شورای حکومت انتقالی که پل برمر آن را شورای طایفه ای میداند ،نخستین گام در راستای بازسازی عراق محسوب می شود. وظایف این شورا عبارتند از:- تعیین و ترسیم خط مشی های مربوط به انتخابات عزل و نصب وزیران و دیپلماتها ،تصویب بودجه و انتخاب کمیته تدوین پیش نویس قانون اساسی عراق است.-بازگرداندن ترتیب اوضاع نابسامان داخلی و به ویژه اوضاع اقتصادی به حالت مطلوب.- امنیت جامعه هم به عهده نیروهای اشغال گر است.

موانع پیش رو در مقابل شورای انتقالی:۱)وزن بیشتر شیعیان در مقابل سنی ها (کردها و اعراب سنی با ۱۰ عضو در مقابل ۱۳ عضو شیعیان)می تواند به احساسات سنی های عراق که همیشه حکومت را در عراق در اختیار داشته اند،دامن بزنند. احتمال می رود که این ترکیب دامنه منازعات مذهبی و قومی را در عراق گسترش دهد. اکنون نیز نشانه هایی پنهانی از این مبارزات به چشم می خورد .۲)اسلام گرایان افراطی که از خارج وارد عراق شده اند ،در موفقیت شورا خلل وارد می کنند. ۳)عناصری از *القاعده* و *انصار الاسلام* می توانند آرامش مورد انتظار را بر هم بزنند. مهمتر آنکه شورا را یک نهاد انتصابی از سوی دولت اشغالگر می دانند. همانطور که در ترورها و انفجارهای اخیر دیده شده،این عناصر دست داشته اند و ساکت نخواهند نشست .به نظر می رسد زمینه رشد

منازعات طولانی مدت بین کُردها و اختلافات گروههای مختلف کُرد اشاره کرد که در نهایت فرسایش نیروی آنان و تسلط ترکیه و عراق بر آنان شده است. ۴)فداییان صدام،از جمله نیروهایی هستند که دارای توان بالقوه ای هستند و می توانند با وجهه ای که در میان قبایل خود دارند،ترتیبات امنیتی و نظامی را در عراق بر هم بزنند . شهید قلمداد شدن پسران صدام نشان می دهد که با وجود جنایتهای صدام هنوز هم تعداد زیادی از قبایل وفادار به او در عراق وجود دارند که ضمن پناه دادن به او در کار شورا و پیشبرد امور اخلال ایجاد می کنند. از طرف دیگر انحلال ارتش و سازمانهای اطلاعاتی امنیتی و نیز نهادهای سیاسی و دولتی عراق که منجر به بیکاری تعداد زیادی از اقشار مختلف مردم شده است،زمینه ای برای نارضایتی فراهم آورده است که آن را نتیجه به روی کار آمدن شورای انتقالی می دانند. بنابراین از هر طریق ممکن می خواهند در کار شورا مشکل ایجاد کنند.

شرایط داخلی عراق پس از حمله و اشغال آمریکا

هنوز پس از چهار سال که از این حمله می گذرد،روزانه چندین نفر در اثر این ناآرامی ها کشته می شوند.در زمینه سیاست های داخلی متأسفانه اختلافات میان اسلام گرایان و سکولارها است.ملی گرایان در میان شیعیان بیشتر از دیگر گروه های روحانی(مذهبی)عراق است که این امر بازتاب از عقاید ناسیونالیسم شیعیان می باشد.به همین دلیل *صدر* ممکن است با خشونت بیشتری در جبهه مخالفان ایالت متحده آمریکا قرار گیرند.از این رو هم نیروهای آمریکایی و هم ایرانیان برای تضعیف قدرت *صدر* پیشنهادات ضعیفتری را برای حمایت از وی ارائه دادند.اما این مسئله منجر به قطع رابطه آمریکا با نیروهای وابسته به ایران نیز گشت.اما می توان اذعان کرد که هم اسلام گرایان شیعه و هم سنی مذهب ها شدیداً ناسیونالیسم هستند و با نیروهای سکولار ناسیونالیسم برای تسریع خروج نیروهای اشغالگر عراق همکاری می کنند.امّا از چه

زمانی مخالفت های غیر خصمانه به دشمنی سر سختانه تبدیل می شود نامشخص است؛اما به نظر می رسد با حضور طولانی تر نیروهای اشغالگر احتمال چنین تبدیلی در نوع مبارزات افزایش یابد.این مسئله یعنی تمایز در هویت را تحولات دوره ی بعد از اشغال توسط آمریکا آشکار ساخت.بنابراین از آنجا که هر نوع دموکراسی در عراق و اعاده ی حقوق سیاسی شیعیان می تواند باعث کنترل آنها بر اهرم های قدرت و نهاده های سیاسی و اقتصادی شود،اعراب سنی که در عراق و دولت های بر آمده از آنها خود را همواره طی دهه های طولانی ناچار از تلاش طاقت فرسا برای دور نگه داشتن شیعیان از مراکز تصمیم گیری می دیدند،خود را در موضع ضعف می بینند و این مسئله باعث افزایش اختلافات آنها با شیعیان گشته و بی ثباتی داخلی در عراق را فراهم می آورد.یکی از مسائل مربوط به اعمال قدرت سیاسی در جامعه عراق ریشه در طبیعت مناطقی دارد که بین النهرین دیروز و عراق امروز را ساخته است.سرزمین عراق نه تنها از نظر ساکنان آن بلکه از جهت شرایط اقلیمی و جغرافیایی و وضعیت اقتصادی-اجتماعی ناشی از آن نیز به سه منطقه متمایز قابل تقسیم است.در حالی که کناره های دو رود دجله و فرات دارای ویژگی های شهری و اقتصاد متکی به تجارت و کشاورزی است،در مناطق بیابانی جنوب و غرب یا حوالی آنها که محل سکونت قبایل بیابان گرد است،شیوه ی زندگی سنتی همچنان غالب است.این در حالی است که در مناطق کرد نشین شمال بارندگی نسبتاً زیاد و وجود چراگاه ها و نیز مرتفع بودن این مناطق بر متمایز بودن این منطقه از دو منطقه دیگر افزوده است.سیال بودن قدرت سیاسی قبیله ای و رهبران سیاسی شهری و تأثیر و تأثر متقابل این دو بر هم و رابطه ی آنها با قدرت مرکزی از عواملی است که موجب پیچیدگی بیشتر زندگی سیاسی در عراق شده است.[22] آنچه بر این وخامت اوضاع افزوده بود دریایی از

تسلیحات می باشد که دسترسی به آنها آسان و عراق مملو از آنهاست. بنابرگزارش ها،در روزهای آغازین پس از سقوط صدام هرکس می توانست به ازای پرداخت هر دلار، پنج قبضه نارنجک را در روز روشن از بازار خریداری کند. همچنین به نظر می رسد که تعداد زیادی (برخی می گویند بیش از ۲۰۰۰ نفر)از گروههای انقلابی،از سایر کشورهای عربی به مرزهای عراق که پس از صدام نفوذ پذیر شده است رخنه کرده اند و وارد عراق شده اند تا کفار آمریکایی را هدف حملات خود قرار دهند.برآورد میزان گستردگی و عمق همکاری میان طرفداران صدام و اسلام گرایان دشوار است. امّا به نظر می رسد نوعی همکاری میان آنها وجود دارد.[23] نیروهای مقاومت درعراق بسیار گوناگون و پیچیده اند که گروههای زیر را شامل می شود ۱)عناصر با دیدگاههای ایدئولوژیک و تندرو، مانند القاعده که از بیرون به عراق می آیند و درصد کمی از نیروهای معارض را تشکیل می دهند و حملات تروریستی آنها نیز با کمربندهای انفجاری (شخصی)و ماشین های انفجاری ،به گونه خود کشی است و بیشتر در میان نظامیان و غیر نظامیان و مردمان بی گناه شیعی و کرد ،پایگاههای پلیس و ارتش آمریکا و مناطقی که بازرسی عمل می کنند مورد حمله های انتحاری قرار می گیرند.۲)عراقیها،بویژه درمناطق سنی نشین که به سبب حملات آمریکاییان به خانه ها و بمباران این مناطق ،عزیزان خود را از دست داده اند و رفته رفته حس انتقام گیری از آمریکایی ها در آنها بر انگیخته شده است و به مقاومت روی آوردند. حملات این افراد خودکشی نیست. ۳)نیروهای بعثی متشکل از اعضای گارد پیشین ریاست جمهوری و لشکرهایی که در زمان جنگ به ناگاه پنهان شدند و اکنون با فرماندهی نیرومند ،سازماندهی پنهانی و پیچیده با جنگ افزارهای مخفی شده در زمان صدام اینک در مناطق باختری عراق پنهان هستند.آنها فنی ترین و چریکی ترین حملات تروریستی را به دشمن در عراق انجام می دهند که با خودکشی همراه

نیست. ولی چنین می نماید که با توجه به تجربه و مهارتهای اطلاعاتی و نظامی آنها سرانجام نیز از عراق کوچ کنند و نهادهایی خارج از کشور عراق آنها را به کار گیرند. زیرا این عناصر سالهاست که در عراق دست به جنایت زده اند و کردها ،شیعیان و سنی های عراق آنها را شناسایی کرده اند و کنار خواهند گذاشت. ۴)اشرار و عناصری که از اوضاع آشفته عراق بهره برداری می کنند و با کشتن و آدم ربایی و تجاوز و کاربرد زور از مردمان پول می گیرند. چه بسا این گروه از گروه سوم پول دریافت می کنند و به بمب گذاری و آدم ربایی می پردازند. ۵)بخشی از جامعه سنی عراق،که خود را نیروهای مقاومت می خوانند و از میان جوانان عراقی و نیروهای جهادی در مناطق سنی نشین و زیر نظر رجال دینی و روحانیون سنی یارگیری می کنند و با گرفتن اجازه از هیأتهای شرعی و اداری با اشغالگران و هر کس که با اشغالگران همراهی و همکاری کند می جنگند. ۶-اقدامات واقع گرایانه ی که اخیراً توسط *مقتدی صدر* و *ارتش المهدی* اتخاذ شد پرسش هایی را نه تنها برای آمریکاییان بلکه برای گروههای دیگر شیعه عراق نیز مطرح نموده است . اگر چه صدر یک عالم دینی است ولی مرجع نیست و متعاقباً نفوذ او در میان جمعیت شیعه خارجی محدود است ؛اما شجرنامه و سخنان تحریک آمیز وی از او یک چهره سیاسی برجسته ای ساخته است. بسیاری از شیعیان محروم از مزایای اقتصادی و کسانی که شدیداً مخالف اشغال کشورشان توسط نیروهای بیگانه هستند ،طرفدار او شده اند. در حالی که چهره هایی همچون *آیت الله سیستانی* بزرگ ممکن است قادر به ارائه نظرات تعیین کننده مذهبی باشند که بتواند جمعیت انبوهی از شیعیان را در عراق به حرکت درآورد ،امّا صدر از لحن بسیار نرم تری برای جلب توجه اقشار محروم جامعه استفاده می کند. واکنش های حزب به رفتارهای آشوبگرانه ارتش المهدی بسیار جالب است. بر اساس برخی

گزارشها ،رهبر الدعوهٔ، *ابراهیم جعفری*، اصلی ترین میانجی در بین اتّحاد حکومت موقت عراق و صدر در مناقشات بر سر آینده وی بوده است. این مسأله نشان می دهد که حزب مایل است راهی مسالمت آمیز برای حل مشکلی که طرفداران صدر گرفتار آن بودند بیابد و بی تردید تمایل بسیار دارد که نشان دهد حزب الدعوهٔ تنها کسی است که می تواند مشکل گشای مسائل جامعه شیعه باشد. زمانی که جعفری رفتارهای آشوبگرانه ارتش المهدی را محکوم می کرد و آن را بر هم زننده منافع جامعه می دانست ،بسیار مقبول واقع شده بود. هم الدعوهٔ و هم آیت الله علی سیستانی که هم اکنون روابط کاری بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند به خوبی می دانند که سقوط رژیم بعثی فرصت بی سابقه ای را برای احقاق حق اکثریت شیعه در موقعیت سیاسی این کشور فراهم کرده است . تنها با انتقال فوری و مسالمت آمیز قدرت از آمریکاییان است که این امر محقق می گردد . بنابراین این گونه رفتارهای صدر در روند توسعه سیاسی شیعه ابدا قابل قبول نیست. الدعوهٔ برای اجرای طرح های سیاسی خود در عراق در مصالحه با مقتدی صدر رنج بسیار کشیده است. بنابراین محکوم کردن عملیات نظامی صدر و یافتن راهی برای به حاشیه راندن وی و طرفدارانش منافع بسیاری برای الدعوهٔ داشته است باعث خدشه دار شدن حزب الدعوه ایجاد شکافهای بیشتری با سنی ها و گروههای دیگر شیعه گردیده است. با آنکه حل مسائل گوناگون و پیچیده عراق تا اندازه ای به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده و نقشی که افکار عمومی آزادی خواه و صلح جوی جهان می تواند بازی کند،بسته شده است،ولی به نظر می رسد که پس از توافق اصولی دولتهای آمریکا و عراق بر سر مسائل امنیتی و چند و چون ماندن نیروهای آمریکایی در عراق،پروژه هایی بحران ساز و حساس کلید خورده باشد. هفته نامه *الاهرام* در گزارش مبسوطی درباره این برخوردهای قومی ،مذهبی و سیاسی خاطر نشان کرده است که با وجود

شادمانی دولتمردان آمریکایی و عراقی ،شیخ *احمد ابوریشه* رهبر شورای بیداری *الانبار* هشدار داده است که این شهر می تواند به یکی از میدانهای جنگ نیروهای فرقه ای تبدیل شود. او که در مراسم روز تحویل در *رمادی* سخن می گفت ،از دولت انتقاد کرد که از پذیرش برخی نیروهای وابسته به شوراهای بیداری در سازمان نیروهای امنیتی دولت عراق به بهانه پیشینه ی بعثی آنها خودداری کرده است. او گفت :ما از برنامه آشتی ملی دولت پشتیبانی می کنیم ولی شگفت زده شده ایم که دیدیم دولت فهرستی از افسران بعثی و اعضای پیشین حزب بعث آماده کرده و فداکاری های قهرمانانه ی آنها برای شکست دادن القاعده را نادیده گرفته و خواهان اخراجشان شده است. کشمکش بر سر *خانقین* نزدیک مرز ایران–که جمعیتی یکدست ندارد. *ابراهیم باجلانی* رئیس شورای استانی *دیاله* که از کردهاست به الاهرام گفته ارتش عراق می خواهد وارد خانقین شود ،در حالی که اکنون پیشمرگه های کرد در آنجا هستند. اگر ارتش عراق بخواهد بی توافق به شهر وارد شود ما مسئول پیامدهای آن نیستیم. به نوشته الاهرام ،عقب نشینی ۲۰۰۰ نیروی کرد به مناطق خودمختار کردستان در شمال زیر فشار دولت مرکزی ،به تنشها در *دیاله* دامن زده است.نیروهای پیشمرگه حاضر نشدند از خانقین بیرون بروند.خانقین بیرون از کردستان قرار دارد ولی جمعیت آن آمیزه ای ازکردها و اعراب است.الاهرام وضع کنونی خانقین را چنین توصیف می کند:هفته گذشته (اواخر اوت ۲۰۰۸) که ارتش عراق به *خانقین* رسید تا جای نیروهای پیشمرگه را بگیرد،کردها دست به اعتراض زدند و در نتیجه نیروهای نظامی دولت عراق بیرون شهر متوقف شدند. درگیری روی نداده ولی وضع سخت تنش آلود است. *عباس البیاتی* یک نماینده شیعه دیگر از این هم فراتر رفت و گفت حضور نیروهای کرد بیرون از کردستان نقض قانون اساسی است.او در یک گفت و گوی رادیویی گفت

بر پایه ماده ۱۱۷ قانون اساسی عراق ،نیروی پیشمرگه تنها دربرگیرنده شهرهای *دوهوک*، *اربیل* و *سلیمانیه* مستقر می شود.اگر تفسیر الاهرام به حقیقت نزدیک باشد ،به نظر می رسد اوضاع به گونه ای درآمده است که فرقه ها و احزاب نیرومند می کوشند طرح تقسیم را به سود خود پیش ببرند. الاهرام از قول تحلیل گرانی که آنان را مستقل خوانده نوشته است دولت *مالکی* که شیعیان در آن رهبری را به دست دارند، اعتماد به نفس بیشتری پیدا کرده است. از همین رو نیز می خواهد مرز نواحی زیر کنترل خود را با بخشهایی که در دست سنی ها و کردهاست مشخص کند. به گفته این تحلیل گران موضع گیری های سرسختانه مالکی در این روزها در برابر سنی ها و کردها نشان دهنده تمایل ائتلاف شیعه به ایجاد واحدهای نیمه مختار در نواحی مرکزی و جنوبی عراق است.طرح تقسیم عراق به سه منطقه کردنشین (شمال) سنی نشین (غرب) و شیعه نشین (مرکز و جنوب)هنگامی از سوی دموکراتها بعنوان یک راه کار راهبردی برای پیروزی درعراق مطرح شد که هنوز هواداران حزب دموکرات، *باراک اوباما* را بر *هیلاری کلینتون* ترجیح نداده و نامزد خود معرفی نکرده بودند . به هر رو ،طرح یا نقشه تجزیه عراق از سوی دموکراتها در اواسط دسامبر ۲۰۰۷ به سنای آمریکا رفت و با ۷۵ رأی مثبت و ۲۳ رأی منفی،داستان فروپاشی عراق را فراتر از یک طرح یا نظریه ی ساده برد و به گونه سیاستی عملی و جدی درآورد. سناتورهای دموکرات–و بیش از همه جوزف *بایدن* معاون اول معرفی شده از سوی اوباما– براین گمانند که با اجرای این طرح و تجزیه ـآنان می گویند:"تقسیم"؟! ـ خاک عراق به سه منطقه قومی،ملی،مذهبی،و در پی آن تقسیم شدن قدرت سیاسی–اقتصادی در این سه منطقه ،بحران عراق از میان خواهد رفت. در متن این "طرح تقسیم" مناطق سه گانه که در نقشه مشخص شده است زیر کنترل و مدیریت دولت فدرال مرکزی در خواهد آمد نفت به دست این دولت خواهد بود خطر اجرا شدن این

طرح،با پیروزی *اوباما –بایدن*،بسی بیشتر خواهد بود. این طرح برپایه ی ناخرسندی آمریکاییان از حضور دیرپای سربازانشان در خاک عراق و لزوم بازگشت فوری آنان شکل بسته و دموکراتها برای گردآوری آرای فراوان ناراضیان این طرح را به سنا برده اند. از سوی دیگر،همه طرفهای ذینفع در بحران داخلی عراق با طرح تجزیه به مخالفت برخاسته اند. *نوری مالکی* آنرا فاجعه دانسته و *طارق هاشمی* (معاون سنی رییس جمهوری) پس از دیدار با *آیت الله سیستانی* (۲۶ سپتامبر ۲۰۰۷)مخالفت طیف سیاسی خود و مرجع شیعیان عراق را با همه جوانب طرح اعلام کرده است . همچنین *هوشیار زیباری* (وزیر خارجه و نماینده جناح کرد در ائتلاف)نیز آشکارا از مخالفت سخت کردها با طرح تقسیم یا تجزیه سخن گفته است.به هر رو،بعید است تجزیه یا فدراتیو شدن عراق ،بعنوان یک راهکار در ایجاد صلح و ثبات سودمند افتد.[25]

ارزیابی راهبرد آمریکا در سالهای ۲۰۰۷-۲۰۰۶

در ژانویه ۲۰۰۶ میانگین حملات روزانه به نیروهای ائتلاف هفتاد حمله گزارش شده،این رقم در اکتبر همین سال به ۱۸۰ حمله در روز افزایش یافت.در مقایسه با ژانویه ۲۰۰۶ در اکتبر حملات روزانه علیه نیروهای امنیتی رشدی ۲۰۰ درصدی را نشان داد. حملات علیه شهروندان بی گناه عراقی در ماه اکتبر ۲۰۰۶ چهار برابر ژانویه همان سال بوده است.در سال گذشته به طور میانگین ماهانه ۳ هزار عراقی کشته و بیش از این رقم زخمی شدند. به گفته *جلال طالبانی* ، رئیس جمهور عراق، بیش از ۷۰ در صد قربانیان شیعه بودند اکثر و بیش از سه چهارم حملات در استان های *بغداد، انبار، صلاح الدین* و *دیالی* صورت پذیرفتند.وضع بغداد و انبار بدتر از دیگر مناطق گزارش می شد. اگر چه استان های جنوبی و شمالی در عراق در مجموع اوضاع آرامی داشتند اما خالی از نگرانی های امنیتی نبودند. در کرکوک هر از گاهی بمب گذاری

می شد ودر استان های جنوبی هم بعضی مواقع گروههای شیعه با نیروهای ائتلاف ویا با هم درگیری نظامی پیدا می کردند . برخی نیروهای امنیتی نیز درگیر کشتار، آدم ربایی و کشمکش فرقه ای و خود به بخشی از مشکل تبدیل شدند.علاوه بر آن نیروهای آمریکایی هم گویی برنامه نظامی مشخصی برای مقابله همزمان با منابع نا امنی عراق که متعدد بودند، نداشتند. آمریکا همچنین در روند بازسازی عراق بودجه ای مناسب تدارک ندید. ژنرال *پترائوس*[1] در این باره می گوید، در دسامبر ۲۰۰۶ پس از بمب گذاری در حرم *امام حسن عسگری* و به دنبال آن اوج گرفتن خشونت های فرقه ای، واشنگتن به این جمع بندی رسید که نیروهای ائتلاف در دستیابی به اهداف خود شکست خوردند. وضع سیاسی عراق نیز متاثر از شرایط جدیدوفضای خشونت آمیز روندی رو به ثبات، آرامش، کارآمدی و مصالحه و سازش ملی نداشت. رقابت میان گروههای سیاسی برای حفظ وکسب قدرت بیشتر در ساختار جدید عراق فزونی گرفت و بدبینی و اختلاف میان گروههای سیاسی که هر یک مدافع و مدعی حفاظت از منافع بخشی از جوامع فرقه ای–قومی عراقی بودند، خود را آشکارتر کرد. اگر چه قانون اساسی به تصویب رسید، مجلس جدید کار خود را شروع کرد و دولت وحدت ملی به رهبری *نوری المالکی* شکل گرفت. اما رهبران عراق در مورد چگونگی تقسیم قدرت، آینده عراق و حل و فصل موضوعات مورد مناقشه مثل؛ روند آشتی ملی، بازنگری قانون اساسی، اصلاح قانون بعث زدایی،اختیارات شورای استانی، چگونگی مدیریت و توزیع درآمدهای نفتی، سرنوشت کرکوک، فدرالیسم و غیره نه تنها به توافق نرسیدند بلکه روز به روز دامنه اختلاف گسترده تر شد.افزایش خشونت در عراق گذشته از تلفات انسانی، موجب مهاجرت تعداد زیادی از عراقی ها

1 - General Petraeus

گردید. گفته می شود حدود ۴ میلیون عراقی به دنبال افزایش خشونت ها آواره شده اند. حدود دو میلیون از این رقم به کشور سوریه و اردن پناهنده شدند و دو میلیون دیگر به مناطقی از عراق که در آن از امنیت بیشتری برخوردار خواهند بود، گریخته اند. در بخش هایی از عراق هم که قبلا شیعه و سنی در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی داشتند، یا از شیعیان و یا از سنی ها خالی شده و عملا نوعی پاکسازی فرقه ای صورت گرفته است. پاکسازی قومی در کرکوک ، بغداد و رشد حملات فرقه ای در سراسر عراق نشان می دهد که در سال ۲۰۰۶ نقطه تمرکز خشونت از حمله علیه نیروهای ائتلاف به کشتار متقابل عراقی ها تغییر جهت داد. دولت بوش در ژانویه ۲۰۰۷ ضمن تأکید بر این هدف دراز مدت ایالات متحده در عراق همچنان ایجاد یک عراق دموکراتیک، متحد و فدرال قادر به اداره امور خود ،در صلح با همسایگان و متحد آمریکا در مبارزه با تروریسم بین المللی است؛ در راهبرد خود در عراق تغییرات عمده ای به وجود آورد و راهبرد کنونی موسوم به راه نوین در پیش رو را اتخاذ کرده است.اهداف کوتاه مدت این راهبرد این است: تامین امنیت مردم عراق، بهبود وضع امنیتی بغدادو مناطق همجوار آن، ایجاد فضای امن تر برای پیشبرد مصالحه ملی وبهبود وضع اقتصادی، حمایت از دولت عراق برای مهار سرکوب خشونت های فرقه ای، مبارزه با القاعده، حفظ تمامیّت ارضی کشور، کاهش و مهار نفوذ منفی ایران و سوریه، تسریع روند انتقال مسئولیت های امنیتی به عراقی ها، افزایش مشارکت منطقه و جامعه بین الملل در روند بازسازی عراق. در همان زمان اعلام شد که اهداف مزبور در مدت ۱۲- ۱۸ ماه آینده قابل دسترسی هستند. در میان این هدف دو نکته اساسی بیشتر جلب توجه می کند. یکی این که دولت بوش بر خلاف سیاست قبلی خود در عراق هدف خود را حفظ امنیت مردم عراق، بهبود وضع امنیتی و مهار خشونت های فرقه ای

اعلام کرد و نه پیروزی در عراق. دوم این که بیان شد پیشبرد روند آشتی ملی مستلزم وجود نوعی ثبات و امنیت نسبی در کشور است. حال آن که در گذشته تصور بر این بود که با تسریع روند سیاسی،برگزاری انتخابات،تصویب قانون اساسی و شکل گیری دولت بر پایه قوانین جدید، به سرعت نا آرامی ها مهار و ثبات در کشور برقرار خواهد شد.

به طور کلی راهبرد جدید آمریکا در عراق دارای موءلفه های نظامی، دیپلماتیک و سیاسی زیر است :

الف) افزایش نیروی نظامی: استدلال اساسی طرح افزایش نیروی نظامی این بود که نیروهای موجود آمریکایی- عراقی در بغداد جهت تأمین امنیت در کشور کافی نیست و ورود نیروهای تازه نفس به همراه اجرای طرح امنیتی جدید در بغداد به بهبود وضع امنیتی عراق و مهار خشونت ها کمک بیشتری خواهد کرد. با افزایش امنیت و آرام شدن فضای امنیتی عراق؛ امکان مصالحه و آشتی گروههای عراقی هم امکان پذیر خواهد بود.

ب) اجرای طرح امنیتی جدید در بغداد: طرح جدید، طرحی عراقی است. دولت *نوری المالکی* آن را تهیه کرده، ردخواست اجرای آن را داده و بخش عمده مسئولیت های اجرایی و رهبری آن با نیروهای عراقی است.نیروهای آمریکایی نقشی حمایتی و پشتیبانی دارند. جهت اجرای این طرح،دولت نوری المالکی نیروهای نظامی- امنیتی عراق در بغداد را افزایش داده است. استدلال این است که تأمین امنیت مردم و حفاظت از آنها در برابر حملات، به روند انتقال مسئولیت های نظامی به عراقی ها کمک می کند. عملیات های نظامی هم جهت تعقیب القاعده، شورشیان و شبه نظامیان شیعه متمرکز بر بغداد، دیالی، انبار و بعقوبه است. دولت متعهد شد که در اجرای طرح وابستگی های سیاسی،حزبی فرقه ای و قومی در برخورد با افراد را نادیده بگیرد. در این راستا برخورد با شبه

نظامیان شیعی بویژه گروه مقتدی صدر در دستور کار قرار گرفت. در طرح امنیتی جدید، دولت متعهد به برخورد با گروههای شبه نظامی در بغداد شد و قول داد که در انجام عملیات و مأموریت های نظامی از دخالت انگیزه های حزبی- فرقه ای جلوگیری و با افراد و فرماندهان خاطی برخورد کند. به دنبال این تصمیم بود که در همان اوایل اجرای طرح، بسیاری ازاعضای ارتش *المهدی* دستگیر شدندمقتدی صدر مدتی در انظار عمومی غایب گردید و در نهایت از دولت ائتلافی و ائتلاف یکپارچه عراق در پارلمان کناره گیری کرد. مقتدی صدر اخیراً دستور تعلیق فعالیت شاخه نظامی گروه صدر را صادر کرد. در این راستا میزان عملیات های نظامی علیه نیروهای شورشی القاعده، جوخه های مرگ و شبه نظامیان شیعی افزایش یافته،بر میزان گشت و تعداد پاسگاهها و ایستگاههای بازرسی افزوده شده، نیروهای نظامی اجازه ورود به همه مناطق و محله های بغداد را یافته و تلاش برای حفظ و بازسازی مناطق پاکسازی شده از گروههای مسلح سرعت بیشتری گرفته است.

ج) به کارگیری و تجهیز نیروهای محلی برای مقابله با القاعده: در اواخر سال ۲۰۰۶ ایالات متحده به مرور زمان به منظور به کارگیری و تجهیز نیروهای محلی برای مقابله با القاعده فعالیت های خود را شروع کرد و در این زمینه وارد گفت و گو با سران قبایل و عشایر منطقه شده است. در حال حاضر حدود ۲۰ هزار از این افراد محلی هم جذب پلیس عراق شده اند، شورای استانی تشکیل گردیده و دولت آمادگی خود را برای ارایه منابع مالی بیشتر اعلام کرده است.

د) مشارکت جامعه جهانی: افزایش ناامنی و پیچیده شدن اوضاع عراق فروریخت.به دنبال این تحولات نومحافظه کاران طرفدار حمله نظامی به عراق پذیرفتند که اوضاع سیاسی- امنیتی عراق پیچیده است راه حلی صرفاً نظامی و یک جانبه ندارد، آمریکا به تنهایی توان مالی،

نظامی و سیاسی لازم جهت ایجاد ثبات در عراق را ندارد و مشارکت جامعه جهانی گریز ناپذیر است.از اینرو در سال جاری میلادی ایالات متحده در کنار اقدامات نظامی، یکی از هدف های عمده خود را افزایش نقش جامعه جهانی در عراق تعریف کرده است. تلاش واشنگتن در برقراری نشست بین المللی شرم شیخ در ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۸۶ تصویب پیمان بین المللی عراق با هدف بازسازی عراق، برگزاری نشست های امنیتی همسایگان عراق با حضور عراق و آمریکا بود. هدف عمده بوش این است که با افزایش مشارکت جامعه جهانی در روند برقراری امنیت در عراق ،هزینه ها و مسئولیت های خود را کاهش و زمینه را برای خروج نظامی اش فراهم کند.

و) افزایش حضور نظامی در خلیج فارس: در اوایل سال جاری و همزمان با اعلام راهبرد جدید بوش در عراق ، حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس افزایش یافته و واشنگتن اقدام به استقرار سپر موشکی در منطقه کرده است. هدف عمده این تحرکات نظامی فشار مضاعف و چند جانبه بر ایران است. دیک چنی، معاون رئیس جمهوری آمریکا، در اوایل سال جاری در سفر منطقه ای خود، در حالی که بر روی عرشه ی یکی از ناوهای آمریکا برای نظامیان صحبت می کرد،گفت: ایالات متحده به ایران اجازه نخواهد داد به سلاح هسته ای دست یابد و به قدرت مسلط منطقه تبدیل شود. این حضور نظامی این پیام آشکار را برای تهران دارد. علاوه بر این،افزایش و تهدید نظامی هدف دیگری هم داشت و برای حفظ برتری آمریکا در گفت و گوهای دوجانبه و چندجانبه با ایران به منظور کمک به برقراری امنیت عراق گریز ناپذیر می نمود. علی الظاهر،آمریکایی ها بدون این که امتیاز خاصی به ایران داده باشند مثل، مصالحه بر سر فعالیت های هسته ای، آزادی دیپلمات ها،کنار نهادن تهدید نظامی، تهران را درگیر مذاکرات عراق ساخته اند.

ه) **مقابله و برخورد با ایران:** در ژانویه سال جاری دولت بوش یکی از هدف های خود را در عراق مهار و کنترل نقش بی ثبات ساز منفی ایران و سوریه می داند.

ارزیابی راهبرد های ذکر شده

امنیت: به دنبال افزایش نیروهای نظامی آمریکا، اجرای طرح جدید امنیتی بغداد وافزایش عملیات های نظامی علیه نیروهای شورشی اوضاع امنیتی عراق بویژه بغداد بهبود یافته است. طبق گزارش اخیر ژنرال *پترائوس*،سطح درگیری های نظامی نسبت به ژوئن ۲۰۰۶ کاهش قابل ملاحظه ای را نشان می دهد. تلفات شهروندان عادی در سراسر عراق ۴۵ ٪ و در بغداد ۷۰ ٪ و تلفات ناشی از درگیری های قومی هم در عراق ۵۵ ٪ و در بغداد ۸۰ ٪ کاهش داشته است . پس سطح خشونت های فرقه ای تا حدی مهار شده است.

وضع سیاسی: اگر چه این پیشرفت ها قابل ملاحظه به نظر می رسند اما همان گونه که بسیاری از تحلیل گران امور عراق می گویند، چالش عمده عراق کنونی،اختلاف ورقابت شدید میان گروههای سیاسی موجود در عراق است.این گروهها در مورد این که اختلافات فرقه ای قومی موجب تضعیف دولت واز دست رفتن منافع ملی کشور شده، متفق به نظر می رسند اما در مورد چگونگی حل و فصل آنها با هم اختلاف دارند. سنی ها، کردها و شیعیان در مورد آینده کشور خود، تقسیم قدرت و نحوه ی اداره آن اجماعی ندارند. این عدم اجماع به همراه عمل بر پایه منافع گروهی-فرقه ای گذشته از آن که به رقابت و بدبینی انجامیده موجب تضعیف بیش از حد دولت مرکزی شده است. اختلاف میان فراکسیون های مجلس بسیار زیاد است . جبهه سنی *التوافق* از سوی شیعیان متهم به همکاری با گروههای شورشی والقاعده می باشد و شیعیان هم متهم به تشکیل یک دولت فرقه ای هستند و اختلاف میان

فراکسیون ها هم در حال فزونی است. مثلا در حال حاضر حزب فضیلت و صدری ها از فراکسیون ائتلاف یکپارچه عراق کناره گیری کرده اند. حتی گروههای شیعی در مورد برخی از مسائل کلیدی مثل فدرالیسم، تشکیل منطقه نیمه مختار شیعی، پیش نویس قانون نفت و غیره با هم اختلاف دارند. اگر چه ایران و آمریکا، گفت و گوهای خود را بر سر عرق وبا هدف کمک به برقراری امنیت در این کشور آغاز کرده اند اما همچنان اتهامات دولت بوش علیه نقش بی ثبات ساز ایران مورد تاکید است وبر آن پا فشاری خواهد شد. *کراکر* سفیر آمریکا گفته است ایران نقش مخربی در عراق ایفا می کند. ایران در حالی که ادعا دارد که در گذار از این مرحله از عراق حمایت می کند، به شکل فعالانه موجب تضعیف آن از طریق ارائه امکانات مرگبار برای دشمنان کشور عراق شده است. تلاش برای ایجاد یک ائتلاف منطقه ای علیه کشور با حضور کشورهای منطقه و حتی اسرائیل بخشی دیگر از این راهبرد را تشکیل می دهد. در این چارچوب آمریکا با تکیه بر خطرنقش و نفوذ روز افزون ایران در منطقه، پی گیری فعالیت های هسته ای، ترساندن کشورهای کوچک و آسیب پذیری کشورهای حوزه خلیج فارس، سلطه ایران بر خلیج فارس، فروش تسلیحات نظامی جدید به کشورهای منطقه، استقرار موشک های ضد موشک و تهدید به اعمال زور هم بخش نظامی این راهبرد است.ضرورت مهار نفوذ تهران و بویژه برخورد با آن در عراق، مولفه دیگر این راهبرد است که خطرناک می باشد. زیرا کوچکترین برخوردی در عراق میان ایران و آمریکا می تواند خطر آغاز جنگی گسترده را افزایش دهد. علاوه بر این ایران متهم به مشارکت در قتل سربازان آمریکایی است. بوش برخلاف مساله هسته ای، می تواند به طور یکپارچه و به بهانه ی حفاظت از جان سربازانش به برخورد نظامی با ایران بپردازد. اقدام دیگر کنگره درباره ایران درخواست از دولت بوش برای گنجاندن نام سپاه پاسداران، ارگان نظامی و رسمی کشوردر

فهرست سازمان های تروریستی در مهر ماه سال جاری است که ایجاد نگرانی بیشتر می کند. این لایحه که توسط سناتور جمهوری خواه *جون کایل* و سناتور دموکرات *جولیبرمن* پیشنهاد شده بود، بر خلاف لایحه قبلی با مخالفت ۲۲ سناتور روبرو شد. هر چند که در نهایت با ۷۶ رأی مثبت به تصویب رسید.درهر صورت تلاش آمریکا برای برخورد با ایران درعراق را باید در چهرچوب راهبرد کلان این کشور جهت تحریم و انزوای جهانی ومنطقه ای ایران تحلیل کرد.چنین می نماید که جوانان وبیشتر طوایف سنی مذهب–که پایه و بدنه القاعده عراق را می ساختند –درکنار انبوهی از نیروهای وفادار به صدام و اعضای پیشین حزب بعث به علت دگرگون شدن آرایش جبهه ها ،جهتگیری خود را عوض کرده و زیر فرمان ارتش و سازمان امنیتی آمریکا ،مسلح شده اند. این نیروهای تازه بومی با تشکیل گروه ۱۰۳ هزار نفری "شوراهای بیداری"،توانسته اند به گونه ی چشمگیر القاعده را به سمت مرزها برانند و از همین رو نیز خشونت در مراکز حساس کاهش یافته است. ولی کاهش خشونت با خاکستر شدن آتش کارهای تروریستی بنیادگرایان متفاوت است. به گزارش وزارت کشور عراق،در ژوئیه ۲۰۰۸ ،۹۰۰ تن در جریان این خشونتها کشته شدند.گزارشگران ایندیپندنت نوشته اند که در اوج جنگهای فرقه ای میان سنی ها و شیعیان ،در هر ماه ۳۰۰۰ تن به خون درغلتیده اند . گمان نمی رود که در آینده ی نزدیک ،عراقیها از شر تروریستهای القاعده رهایی یابند. حتّی اگر چنین نیز شود ،از هم اکنون کشمکش بر سر قدرت میان سنی ها ی شمال (به رهبری ناسیونالیستهای کرد) و گروهه شیعه حاکم بر دولت مرکزی به مرحله تازه و نگران کننده یی رسیده است. در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸ ژنرال *ریموند اوریرنو*–که به جای ژنرال *پترایس* به فرماندهی نیروهای آمریکا در عراق برگزیده شده– در مراسمی با حضور *رابرت گیتس*،وزیر دفاع آمریکا در یکی از کاخهای

صدام در جنوب بغداد،از بازگشت نا آرامیها به عراق اظهار نگرانی کرد . ژنرال *پترایس* پیش از ترک عراق در مصاحبه یی با *بی بی سی* هشدار داد که دستاوردهای امنیتی اخیر آمریکا در عراق تضمین شده نیست و آمریکا همچنان درگیر نبردی دنباله دار در آن کشور است.[26]

طرح خاورمیانه ی بزرگ و سیاست آمریکا در منطقه

طرح *خاورمیانه ی بزرگ* برای اولین بار در ۲۰ شهریور ۱۳۸۱ توسط *کالین پاول*[۱] وزیر خارجه وقت آمریکا مطرح شد. همزمان آقای *پاول* تاسیس بنیاد *انترپرایز* را اعلام کرد و متعهد شد که :

۱-آمریکا به کشورهای *عربستان سعودی*، *الجزایر* و *یمن* برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی کمک نماید.

۲-مناسبات تجاری دوجانبه خود را با کشورهایی نظیر *مصر* و *بحرین* گسترش دهد.

۳-از برنامه های منطقه برای انجام اصلاحات سیاسی،اجتماعی و اصلاح نظام آموزشی حمایت نماید.

۴-از مبارزات شهروندان منطقه برای کسب آزادی های سیاسی و دموکراسی پشتیبانی کند.طرح خاورمیانه ی بزرگ. آمریکا پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر و فضا سازی سیاسی و امنیتی کاخ سفید در تبدیل نمودن این تهدید به یک فرصت با هدف ایجاد زیر ساخت سیاسی اجتماعی و اقتصادی منطقه مطرح گردید.سکوی پرش و الگوسازی این طرح در عراق مبتنی بر "اقتصاد آزاد" و "دموکراسی" و نهایتاً تعمیم آن بر کل منطقه بود .اما باید توجه داشت دموکراسی سازی در خاورمیانه عربی مستلزم مطالعه ساختاری سنتهای دموکراتیک ،تاریخ تمدّن ملّی و دینی و روند ملت سازی در منطقه می باشد.[27] طرّاحان خاورمیانه بزرگ همچنین بر آن بودند که ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه برای سده

---

1 - Colin Powell

ها زیر فرمان نظام پادشاهی با گرایشهای قبیله ای عشیره ای و مذهبی بوده و رهبران کشورهای خاورمیانه از این گرایشها بعنوان منطق سیاست و کشورداری برای بقای خود و دوام حکومتشان بهره گرفتند ؛این گونه سیستمهای حکومتی سبب شده است که منافع فردی و دست بالا منافع یک گروه خاص برتر از منافع جامعه یا کشور شمرده شود؛مشارکت دیگر لایه های جامعه در ساختار سیاسی این حکومتها ناممکن یا بسیار اندک است.به سبب نبودنهادهای دموکراتیک ومشارکت مردمان،رقابتهای سیاسی سازنده نیز وجود ندارد و اندک رقابتی هم که صورت می گیرد بیشتر در درون گروه حاکم و تنها برای دست گرفتن قدرت است.نبود دموکراسی و نبود مشارکت مردمان سبب شده است که به مشروعیت این گونه حکومتها در درون و بیرون مرزها به دیده تردید نگریسته شود.واکنش دولتهای خاورمیانه به طرح خاورمیانه بزرگ تند و شدید بود ،زیرا درباره آن با آنها رایزنی نشده بود و در واقع آن را طرحی تحمیلی می دیدند. مصر، بزرگترین کشور عربی از این طرح سخت انتقاد کرد و آنرا غیر عملی دانست.حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر گفت از آنجا که این طرح بدون مشورت و مشارکت بازیگران منطقه ای طراحی شده،محکوم به شکست است و افزود خاورمیانه دربرگیرنده ملّتهای گوناگون با آداب و رسوم گوناگون و حتّی با اقتصاد گوناگون است و تنها با یک رهیافت (برنامه اصلاحات آمریکایی) نه فقط مسائل منطقه ای حل نمی شود بلکه زمینه آشوب و خشونت بیشتر فراهم می آید. او همچنین یادآور شد ما منطقه را بهتر می شناسیم و می دانیم به چه اصلاحاتی نیاز است. اگر مصر که هر سال ۲ میلیارد دلار کمک از آمریکا دریافت می کند چنین واکنش داد ،روشن است که پاسخ دیگر رهبران خاورمیانه چه می تواند باشد.[28] اصطلاح خاورمیانه بزرگ نیز گسترده ترین تعریف را از منطقه خاورمیانه ارائه می کند و از مراکش

تا آسیای جنوبی و از قفقاز تا شاخ آفریقا را شامل می شود . مخرج مشترک این تعریف،کلیت جغرافیایی،اقتصادی و سیاسی است. با این همه اگر اسرائیل را استثنا در نظر بگیریم عنصر مشترک تعریف ایالات متحده از خاورمیانه بزرگ ،دین اسلام در نظر گرفته می شود. این از یک نظر تغییر دیدگاه ایالات متحده در قبال منطقه را نشان می دهد و از طرف دیگر اولویتهای نوین استراتژیک این کشور را هم منعکس می کند.منطقه ای که تحت این اصطلاح در نظر گرفته می شود،فاقد خصوصیات مشترکی است که تشکیل یک زیر سیستم منطقه ای را بدهد. از این رو خاورمیانه بزرگ یک اصطلاح جغرافیایی یا یک سیستم منطقه ای نیست و باید یک مفهوم استراتژیک در نظر گرفته شود از مهمترین ابعاد گذر از خاورمیانه به خاورمیانه بزرگ ،تغییر برداشت استفاده کنندگان این اصطلاح از آن است. این مسئله یکی از نکات مهم است که خاورمیانه بزرگ در اواسط دهه ۹۰ شمال آفریقای شمالی ، خلیج فارس و ترکیه در نظر گرفته می شد،چرا که شامل منطقه ی آسیای جنوب شرقی تا افغانستان و حتی شاخ آفریقا شد. گسترش حوزه ی تعریف این ادعا تقویت می کند که ابتکار خاورمیانه بزرگ برای پیشگامی طرحی به کار رفته است همانند طرحی که در فرآیند *هلسینکی* علیه کمونیسم مورد استفاده قرار گرفت البته جنگ عراق در فاصله کمی پس از این بیانات ،تفاوت دیدگاه دولت بوش را در قبال خاورمیانه نشان می دهد.جنگ عراق بلافاصله بعد از مداخله ی ایالات متحده در افغانستان موجب جدی گرفته شدن این ابتکار شد. اصلاحات پیشنهادی ایالات متحده برای خاورمیانه دارای سه بعد اساسی است:تشویق دموکراسی، ایجاد یک جامعه اطلاعاتی و افزایش فرصتهای اقتصاد ی برای تحقق این اصلاحات برای کشورهای منطقه یک رشته تدابیر و کمک ارائه می شود. عناوینی که در ابتکار مذکور مدنظرند عبارتند از: حقوق زنان، تقویت جامعه مدنی،مبارزه با فساد،افزایش باسوادی ،اصلاح نظام آموزشی و

اصلاح بخشهای مالی و تجاری. با این همه تقریباً همه این موضوعات برای سالهای مدید در برنامه های کمک ایالات متحده به منطقه ،جای داشت. ابتکار خاورمیانه بزرگ همانند معیارهای هلسینکی بر حقوق بشر و دموکراسی تأکید می کند و به مرور زمان به یک نوع برنامه کمک تبدیل می شود.برنامه ی مذکور،دارای تشابهاتی با بیانیه ۱۹۹۵*بارسلون*است.کشورهای بیانیه *بارسلون* و از جمله *مراکش،الجزایر،تونس،مصر،اسرائیل،اردن،قبرس،مالت و* حکومت *فلسطین،لبنان*، *سوریه* و *ترکیه* با کشورهای اتحادیه ی اروپا برای ایجاد حوزه ثبات و صلح مبتنی بر حقوق بشر و دموکراسی، ایجاد یک حوزه رفاه مشترک از طریق ایجاد منطقه ی آزاد تجاری میان این کشورها و اتحادیه اروپا و تقویت سازمانهای جامعه ی مدنی و نزدیک کردن فرهنگها با همدیگر به توافق رسیده بودند. اگر چه این فرایند به این موارد محدود نیست،این همکاری هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر محتوایی با ابتکار خاورمیانه ی بزرگ فرق دارد.[29]

هدف طرح خاورمیانه بزرگ عبارت است ازتغییر ماهیت سیاسی اقتصادی واجتماعی کل منطقه با پیوند دادن ایالات متحده،اروپا و خاورمیانه حول مجموعه ای از تعهّدات، که گفته می شود این طرح ،به ظاهر با این دیدگاه محافظه کاران جدید نیز هم آهنگ است که جهان عرب به صورت طبیعی به سمت ریشه کن ساختن تروریسم،میل خواهد نمود که این امر نیز به نوبه خود ،حل مناقشه اعراب و اسرائیل را تسهیل خواهد کرد. طرح خاورمیانه بزرگ در جریان نشست ۱۸ تا ۲۰ خرداد ۱۳۸۳ (۸ تا ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴)سران گروه هشت در *دریای آیسلند جورجیای* ایالات متعده مطرح گردید. بوش تقریباً یک ماه پیش از آن در جریان یک سخنرانی،پیشنهاد کرده بود که یک منطقه تجارت آزاد میان ایالات متحده و خاورمیانه ظرف مدت یک دهه تأسیس گردید. به گفته

ویلیام فاف[1] به نظر می رسد علت علاقه بوش به تغییر مفهوم خاورمیانه کوچک به خاورمیانه بزرگ آن است که به اقدامات آمریکا ،یک رویکرد مثبت می بخشد و آن عبارت است از دور نمای اتّحاد و اصلاحات برای کل تمدن اسلامی است. بر خلاف اروپایی ها و اعراب ،محافظه کاران جدید،مسلماً این تعریف تازه را می پسندند؛زیرا در این خاورمیانه بزرگ یا اسلامستان،مناقشه فلسطین و اسرائیل ،تنها به یک نمایش جانبی مبدل می شود که تنها یکی از درگیری های بیشماری است که آرامش این منطقه را به هم می زند.از این زاویه هیچ عجله ای برای حل و فصل این اختلاف وجود ندارد. محافظه کاران جدید مایلند پیش از رسیدگی به امور جزئی ،مثل مناقشه فلسطین و اسرائیل ،تصویر بزرگتری شامل دموکراسی،بازارهای آزاد و سکولاریسم را در خاورمیانه بزرگ ترسیم کنند. مشکل، آن طور که فرانسه و آلمان احساس می کنند،عبارت از آن است که اگر از این نقشه راه آمریکایی پیروی کنیم،احتمالا پیش از تحقق طرح خاورمیانه بزرگ به یک اسرائیل بزرگتر دست پیدا خواهیم کرد.

نکته اساسی و حائز اهمیت در خصوص طرح خاورمیانه بزرگ که نباید مغفول بماند،آنست که ماهیت این طرح چیست؟اقتصادی است،سیاسی است، فرهنگی است، نظامی–امنیتی است و یا ماهیتی ترکیبی دارد؟ ظاهر امر حاکی است که طرح خاورمیانه بزرگ ابعاد و مولفه های متعددی داشته، و به استناد نظرات برخی کارشناسان سیاسی واجد نوعی الگوی تاریخی نیز می باشد . از جمله *پاول راجرز* بر آنست که:"طرح خاورمیانه بزرگ بر اساس الگوی (فرآیند هلسینکی)پس از سال ۱۹۷۵، تدوین شده است :طرحی که بر حقوق بشر در سراسر اروپا بویژه در بلوک شرق تکیه داشت"در جای دیگر این طرح همپای طرح مارشال آمریکا در مورد اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم قلمداد

1 - William Pfaff

شده است .به این معنا که طرح *مارشال آمریکا* برای ترمیم زیر ساختهای سیاسی،اجتماعی واقتصادی اروپای غربی در پی گسترش و تعمیق سیاسی ایدئولوژیک وژئوپلیتیک روسها در شرق اروپا بود. آمریکا در این مقطع با تشکیل سکوی پرش سیاسی، اقتصادی و نظامی در آلمان و ژاپن،تحقق این طرح را بر دو پایه اقتصاد آزاد و دموکراسی فراهم نمود . از این جهت مشابهت طرح مارشال با طرح خاورمیانه بزرگ این است که طرح خاورمیانه بزرگ پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر با هدف ایجاد زیر ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصاد ی منطقه مطرح شده است نکته حائز اهمیت دیگر در شناخت ماهیت طرح خاورمیانه بزرگ این است که این طرح بر مبنای یک مقدمه تاریخی – تجربی و سلسله گزارشاتی طراحی شده که در متن طرح به عنوان بسترهای وضعیت خطیر سیاسی،اقتصادی،فرهنگی کشورهای عربی به آن اشاره گردیده است.از این رو بر اساس مفاد متن طرح:۱-از مجموع ۱۶۲ میلیون نفر بالای ۱۸ سال در کشورهای عرب، نزدیک به ۶۵ میلیون نفر یعنی حدود ۴۰ ٪بیسواد هستند که دو سوم آنها را زنان تشکیل می دهند.۲-تا سال ۲۰۱۰ میلادی، بیش از ۵۰ میلیون جوان وارد بازار کار می شوند و تا سال ۲۰۲۰ به یک میلیون فرصت شغلی نیاز خواهد داشت .۳-تا سال ۲۰۱۰ شمار بیکاران در کشورهای عربی به مرز ۲۵ میلیون نفر می رسد .
۴- فقط ۶/۱ ٪مردم کشورهای خاورمیانه قادر به استفاده از شبکه اینترنت هستند که این میزان حتی از کشورهای آفریقایی هم کمتر است.
۵-متوسط درآمد یک سوم از مردم خاورمیانه از ۲ دلار تجاوز نمی کند.
۶- تنها ۵/۳ ٪ از کرسی های پارلمان کشورهای خاورمیانه به زنان اختصاص دارد که از کشورهای آفریقایی یعنی ۴/۸ ٪ اندکی بیشتر است
۷- مطابق نظر سنجی های معتبر در سال ۲۰۰۳ ، ۵۱ ٪جوانان عرب تمایل به مهاجرت به کشورهای اروپایی دارند. بر اساس گزارش توسعه

انسانی سازمان ملل برا ی هر هزار نفر شهروند عرب تنها ۵۳ نسخه روزنامه وجود دارد. این در حالی است که در کشورهای پیشرفته به ازای هر ۱۰۰۰ نفر ،۲۸۵ نسخه روزنامه وجود دارد. به همین دلیل برخی از سازمانهای پژوهشی آمریکا بر مبنای گزارشهای آماری مذکور که هم توسط کارشناسان عرب تهیه شده و هم از طریق توصیه های بخش توسعه انسانی سازمان ملل در سال ۲۰۰۳ عرضه گردیده است اقدام به ارائه ی طرحی آسیب شناسانه و تجویزی برای محدوده ای به نام خاورمیانه ی بزرگ نمودند که در بر گیرنده موارد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زیر است:پایین بودن درآمد سرانه و فقر اقتصادی درصد بالای بیسوادی، افزایش خطر بیکاری، عدم دسترسی به اطلاعات جهانی(ضعف شبکه اینترنت)،ضعف مشارکت عمومی شهروندان در مسائل سیاسی،وضعیت نامناسب حقوق زنان، ضعف شدید سیستم کشور داری، فقدان آزادیهای اجتماعی، تمایل شدید نخبگان و جوانان برای مهاجرت به خارج، محدودیت جریان اطلاع رسانی و به خدمت گرفتن افکار عمومی در جهت اهداف دولتها.در واقع بعد از این مراحل بود که طرح خاورمیانه بزرگ در اجلاس گروه ۸ در آمریکا به طرح خاورمیانه بزرگ و شمال آفریقا تغییر نام داده و کشورهای شرکت کننده در همراهی با آمریکا بر راهکارهای زیر و در جهت تحقق این طرح تاکید کردند:۱-حمایت از اصلاحات دموکراتیک اجتماعی و اقتصادی برخاسته از متن منطقه ۲-تاکید بر غنای فرهنگی منطقه و دستاوردهای آن در زمینه ی تجاری،علوم و فنون و حکومت داری و نقش زیاد آنان در پیشرفت و تمدن بشری ۳-الزام کشورهای صنعتی به مشارکت در پیشرفت منطقه جهت تقویت آزادی، دموکراسی و رفاه ۴- تاکید بر ارزشها و آرمانهای فراگیری چون کرامت انسانی، آزادی، حاکمیت قانون ،عدالت اجتماعی و فرصتهای مفید اقتصادی ۵- تقویت پایبندی جامعه بین المللی به صلح و ثبات در منطقه ۶-حمایت از اصلاحات همه جانبه

از طریق مشارکت تمامی عوامل داخلی منطقه ،همکاریهای دوجانبه و چند جانبه ۷-تاکید بر راه حل فراگیر و عادلانه برای حل و فصل دائمی مناقشه اعراب و اسرائیل بر اساس قطعنامه های ۲۴۲،۳۳۸،۱۵۱۵ و نقشه راه ۸-تأکید بر انجام تعهدات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در قبال منطقه. بر این اساس با توجه به موارد و مولفه های ماهوی فوق، انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا در منطقه خاورمیانه بزرگ در ابعاد مختلف زیر ضروری می باشد:

الف-علمی،فرهنگی و اجتماعی؛بسترسازی همه جانبه جهت گسترش دانش و فن آوری، ابتکار ایجاد برنامه های آموزشی مخصوص برای زنان، تاسیس مراکز و بنیادهای پشتیبانی حمایت از برابری حقوق شهروندان.

ب-اقتصاد، مشارکت اقتصادی کشور خاورمیانه با یکدیگر،مشارکت کشورهای خاورمیانه و آمریکا با هدف اجرای اصلاحات بنیادین اقتصادی،ایجاد یک منطقه تجاری و اقتصادی بزرگ در خاورمیانه ج-سیاسی؛آمدن حکومتهای منتخب مردمی، تقویت روابط با گروههای غیر دولتی در جهت تحکیم دموکراسی .

د-بین المللی؛به دست گرفتن جریان اصلاحات در کشورهای خاورمیانه توسط آمریکا بر اساس تجربه عراق و افغانستان، مشارکت کشورهای صنعتی جهان، جهت کمک کردن به نهادینه کردن دموکراسی وبنیادهای مدنی در خاورمیانه، جلب حمایت اتحادیه اروپا برای برگزاری انتخابات آزاد و سالم ،انتقال تجربیات خود به این کشورها و انجام نظارت بر برگزاری انتخابات مختلف،مشارکت بخش برنامه سازمان ملل متحد در اجرای اصلاحات همه جانبه در خاورمیانه، کمک به کشورهای خاورمیانه برای تاسیس سازمان های غیر دولتی با هدف آشنا

کردن زنان دانشگاهی به منظور استیفای حقوق سیاسی - اجتماعی آنها و حضور در مجالس نمایندگی.

این پرسش که چرا آمریکاییها خاورمیانه را در دستور کار خود قرار دادند،از پرسشهایی است که در دو سال اخیر جوابهای متعددی یافته و هر تحلیلگری از منظر خود آن را پاسخ داده است. منابع نفتی،مناطق راهبردی، محاصره رقبا،کمک به اسرائیل و ارضای قدرت طلبی دولتمردان نو محافظه کار از جمله این پاسخهاست.اما نگارنده با مطالعاتی که در این موضوع داشته ،آن را از منظری سیستمی (نظام جهانی سرمایه داری)مورد تحلیل قرار دهد.از این نگاه برای پاسخ به چرایی طرح خاورمیانه بزرگ ،باید به روندی اشاره کرد که منشأ آن به تعبیر *والراشتاین* به قرن ۱۶ میلادی برمی گردد. یعنی شکل گیری نظام سرمایه داری جهانی. به دنبال فروپاشی نظام کمونیستی ،برخی در آمریکا مدعی شدند که پس از *فاشیسم و کمونیسم*، امروزه *لیبرالیسم* آمریکایی هیچ مدعی دیگری نداشته و نظام سرمایه داری در حال جهانی شدن است،اما عده ای انگشت خود را در نقشه بر منطقه خاورمیانه گذاشته و آن را تنها نقطه ای معرفی می کند که درهای آن بر روی نظام سرمایه داری لیبرال بسته است. از این نگاه، کشوری چون چین ،بعد اقتصادی لیبرالیسم را پذیرفته و صرفا برای پذیرش ابعاد سیاسی و فرهنگی آن دنبال زمان و فرصت مناسب است و در کشورهایی چون کره ی شمالی و کوبا نیز نظام سیاسی مدعی و موثری وجود ندارد. از نگاه نومحافظه کاران آمریکایی،خاورمیانه دارای وضعیتی کاملا متفاوت است.در واقع،این منطقه دارای مجموعه ای از ویژگیها پنداشته می شود که آن را نه تنها به عنوان منطقه ای غیرلیبرال ،بلکه به عنوان یک مدعی ضدیت با لیبرالیسم مطرح می کند. این ویژگیها عبارت است از :اسلام به عنوان یک دین سیاسی ،نظامهای حکومتی مادام العمر ،حکومتهای رانتی ،و پیشینه استعمار،استثمار و اشغال از سوی کشورهای غرب از این نگاه

بر خلاف سایر ادیان نظیر مسیحیت و کنفوسیوس که برنامه سیاسی خاصی ندارند،اسلام دینی کاملاً سیاسی و دارای اهداف سیاسی بوده و هنوز هم گروههای اسلام گرا مدعیان عمده قدرت سیاسی هستند که مردم نیز از آنها پشتیبانی می کنند و این گروهها در بیشتر کشورهای مسلمان فعال هستند . از نظر نظامهای حکومتی نیز خاورمیانه تنها منطقه ای از جهان است که بیشترین نظامهای سیاسی پادشاهی ،موروثی و مادام العمر را داشته و حتی جمهوری های آن مثل سوریه و مصر دارای روسای جمهورمادام العمر و موروثی است و این به خاورمیانه موقعیتی منحصر در میان سایر نقاط جهان می دهد. نکته جالب اینجاست که برخی کشورهای منطقه مانند عربستان سعودی و اردن هاشمی ،حتی نام کشور نیز تداعی کننده یک خانواده حاکم است و این موضوع ،در جهان منحصر به فرد است .این نظامها،نیروهای گریز از مرکز تولید نموده و با توجه به روابط آنها با غرب و حمایتهای غرب در دوره جنگ سرد از بیشتر آنها ،نیروهای سیاسی فعال در این کشورها ضدیت خاصی با غرب دارند.[30] در عراق طرح خاورمیانه بزرگ تر و دکترین عملیات پیش دستانه با واقعیت دیگری روبرو شد و آن تروریسم عریان و خشنی بود که در عصر بعد از اشغال عراق توسط نیروهای آمریکایی رخ نموده بود. عراق سمبل و تجلی همه ی آن چیزهایی بود و هست که دولت بوش و نومحافظه کاران وعده ی حذف و نابودی آن را داده بودند: خشونت، ناامنی و بی ثباتی.[31]

مشکلات فراروی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ:برخی از موانع و مشکلات عمده فراروی طرح خاورمیانه بزرگ که در عراق نیز مشهود است عبارتند از:

۱–اقتصاد وابسته به نفت: به جرأت می توان·گفت اقتصاد بسته، سنتی و متّکی به نفت ،وجه اشتراک اکثر کشورهای منطقه خاورمیانه است.

۲- بحران مشارکت: در بیشتر کشورهای خاورمیانه، مشارکت عمومی در سطح پائین تری از استانداردهای جهانی قرار دارد.

۳- پایبندی به اصول مذهبی و سنتها :به نظر می رسد یکی از جدی ترین موانع پیش روی طرح خاورمیانه بزرگ، پررنگ بودن نقش مذهب و سنت در کشورهای این منطقه است .

۴- فقدان نظام حزبی: عرصه قدرت در کشورهای خاورمیانه بسیار محدود و تنها معطوف به حضور شاهزادگان و وابستگان رژیم های سیاسی است.این مهم را می توان در کشورهایی چون سوریه، اردن، عربستان، امارات و حتی حکومتهای پیشین عراق مشاهده کرد.

۵-آینده صلح خاورمیانه:ایالات متحده باید برای پروژه ی خود، چاره ای برای حقوق از دست رفته فلسطین بیندیشد تا صلح میان اعراب و اسرائیل را به انجام رساند و در سایه این موفقیت اعتماد کشورهای خاورمیانه را جلب کند.

۶- جمعیت روبه رشد و وضعیت نامناسب بهداشتی: وجود جمعیت نیم میلیاردی در منطقه خاورمیانه و نیز روند روبه رشد آن و بالطبع، کاهش استانداردهای بهداشتی ،هر گونه برنامه ریزی برای دستیابی به توسعه در خاورمیانه را با مشکل روبرو کرده است. در طرح خاورمیانه بزرگ با زیرکی تمام سعی شده کشورهای اسلامی را کشورهای عقب مانده و بی سواد که حتی توان اداره کشور خود را نیز ندارند ،نشان دهد. بی سوادی،بیکاری ،فقر اقتصادی، فرهنگی، نقض حقوق بشر و فقدان دموکراسی چهره ای است که تدوین کنندگان طرح از جهان اسلام به تصویر کشیده اند.[32]

کشورهای عربی و طرح آمریکا

آمریکا اعلام کرده برنامه آن گسترش دموکراسی در منطقه است .آمریکا با حمله به عراق و سرنگون کردن رژیم صدام در نظر دارد عراق را به عنوان یک نمونه موفق دموکراسی و سرمایه داری در منطقه تبدیل

کند تا در سایه آن بتواند روند دموکراسی در منطقه را آغاز و آن را به مورد اجرا در آورد. نئو محافظه کاران آمریکا درصددند تئوری دومینو را در خاورمیانه اجرا کنند. بر اساس این تئوری در صورت برقراری دموکراسی در عراق، حکومت های مستبد منطقه یکی پس از دیگری ریزش خواهند کرد. *پل ولفو ویتز* می گوید :ایجاد دموکراسی در عراق ، حتی به صورت ناقص،امواجی ایجاد خواهد کرد که تمام منطقه را تکان خواهد داد. در این میان کشورهایی مانند سوریه ، عربستان سعودی و مصر در کانون توجه خواهند بود و برای انجام اصلاحات دموکراتیک تحت فشار قرار خواهند گرفت. الگوی عملیاتی طرح، آلمان مدلی برای اروپا،ژاپن مدلی برای آسیاواکنون عراق مدلی برای خاورمیانه است.دولتهای عربی برای رد کردن طرح آمریکا به بهانه های زیر متوسّل شدند:وارداتی بودن طرح؛نامعلوم بودن تبعات آن؛عدم توجه به خصلتهای بومی منطقه؛عدم شناخت واشنگتن از ظرفیت مردم و دولتهای منطقه؛ اولویت ندادن به حل مسئله اسرائیل؛عدم تأکید بر ارزشهای اسلامی به جای ارزش های غربی،اما به رغم مخالفتهای صریح و ضمنی با طرح آمریکا دولتهای عرب نیک می دانند که قدرت زیادی برای چالش با آمریکا ندارند. زیرا اصلاحات اینک، گفتمان اصلی در آهنگ تغییرات جاری در سراسر منطقه است.طی چند سال گذشته مخالفان دولتهای عربی از مراکش تا عربستان سعودی با تهیه بیانیه ها و دادخواستهای متعددی خواستار تغییرات دموکراتیک در تمام کشورهای عربی شدند. در بیانیه پایانی کنفرانس "اصلاحات در جهان عرب" که با مشارکت بیش از ۱۷۰ نفر از شخصیت های عرب در اسکندریه برگزار شد،از کشورهای عربی خواسته شد هر چه سریع تر تفکیک میان قدرت مذهبی و مردمی صورت گیرد، انتخابات آزاد برگزار شود، آزادی بیان به مردم داده شود و آزادی تشکیل احزاب به رسمیت شناخته شود. در این

میان زنان عربستان سعودی از برندگان تحولات عراق محسوب می شوند. آنها توانسته اند برخی امتیازات زیر را کسب کنند: زنان عربستان برای اولین بار از حق رأی دادن برخوردار شدند.آنها می توانند شناسنامه بگیرند. تاکنون زنان عربستان فاقد شناسنامه بودند به طوری که برگه ای که هویت آنها را مشخص می کند به شناسنامه پدر و شوهرانشان ضمیمه می شد. ۹ نفر اعضای انجمن حقوق بشر عربستان که برای اولین بار در تاریخ این کشور تشکیل شده است زن هستند. دولت همچنین میخواهد به زنان حق رانندگی اعطاء کند. امواج دموکراسی در عراق به سوریه هم رسید. در سال ۲۰۰۳ به مناسبت سالروز به قدرت رسیدن حزب بعث در سوریه بنا به دعوت تعدادی از کمیته ها و انجمن های حقوق بشر سوریه، تحصنی اعتراض آمیز در مقابل مجلس ملی این کشور در دمشق برگزار شد.هدف از این تحصن درخواست لغو حالت فوق العاده، رعایت حقوق بشر، دادن آزادی سیاسی و بیان به مردم این کشور بود.[33]

جهان عرب که در واقع موضوع اصلی اصلاحات دموکراتیک در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ می باشد، مهمترین دلیل مخالفت خود با طرح را پس از واکنشهای اولیه این می داند که هر گونه اصلاحاتی می بایست از درون برخاسته ونه از خارج منطقه تحمیل شود. یعنی اصلاحات در خاورمیانه باید در انزوا بوده و از متن نیازها و ضرورتهای منطقه برخیزد. مع الوصف در یک نگاه گذرا می توان حدس زد که غلبه نگرانی حکام عربی از طرح خاورمیانه بزرگ،بیشتر با ملاحظات شخصی و کمتر با ملاحظات سیاسی، امنیتی، منطقه ای و بین المللی همراه است.

عربستان:

اهم دیدگاههای عربستان در خصوص طرح خاورمیانه چنین است: ـ عربستان برای انجام اصلاحات در داخل کشور، طرح مدونی داشته و پیش از این به مرحله اجرا گذاشته است. ـ انجام اصلاحات در خاورمیانه

ضروری است،اما محتوا و سرعت انجام اصلاحات باید مناسب با شرایط هر کشور باشد. الگوهای تحمیلی نامناسب است امّا می توان با بخشی از نرم ها و استانداردهای بین المللی هماهنگ بود.ـ از نظر عربستان حل منازعه خاورمیانه مقدم بر اجرای اصلاحات در منطقه است. ـ غرب باید بداند که عربستان مهبط وحی است و نمی توان الگوی باز اصلاحات را در این کشور پیاده کرد.

سوریه:

مواضع سوریه در قبال اصلاحات طرح خاورمیانه چنین ارزیابی می شود:ـانجام اصلاحات در خاورمیانه نوعی تجاهل و فریب آشکار آمریکا نسبت به اولویت اصل منازعه در خاورمیانه است. ـ الگوی اصلاحات از بیرون برای منطقه خاورمیانه قرین موفقیت نخواهد بود.ـ آمریکا و جامعه جهانی قبل از انجام هر کاری باید نسبت به عاری شدن منطقه از سلاح کشتار جمعی اقدام کنند.

سایر کشورها

۱ـایران ضمن ابراز بدبینی نسبت به طرحهای آمریکا و دیگرطرحهای مشابه که از خارج منطقه نشأت می گیرد به دلیل نادیده انگاشتن واقعیّت های موجود معتقد است که ریشه تمام مشکلات خاورمیانه به خوی تجاوز گری رژیم اسرائیل بر می گردد. بر این اساس *محمد صدر* معاون وقت وزارتخانه در امور عربی– آفریقایی، اعلام نمود که در طرح آمریکا اشغال سرزمینهای فلسطین به دست اسرائیل به عنوان عامل اصلی مشکلات نادیده گرفته شده است. حسین *شیخ الاسلام* معاون سابق وزارتخانه در واکنش به طرح خاورمیانه اذعان داشت که طرح خاورمیانه اولین طرحی نیست که برای این منطقه مطرح می شود. پیش از این طرح پرز با عنوان خاورمیانه جدید ، طرحهای اقتصادی برای ایجاد بازار مشترک خاورمیانه و تأسیس یک سازمان بزرگ منطقه ای با

عضویت همه کشورهای منطقه از شمال آفریقا تا غرب آسیا بارها مورد توجه قرار گرفته ، همچنین طرحهای مختلفی مربوط به فلسطینیان ،طرح همکاری کشورهای اروپایی و مدیترانه ای و غیره مطرح بوده است. شاید طی ۳۵ سال گذشته بیش از ۱۰۰ طرح مطرح شده است. در واقع این طرحها نه برای اجرا بلکه برای ایجاد یک فضای روانی در جهت پیشبرد سیاستهای خاصی مطرح می شود

۲-ترکیه: *عبدالله گل* وزیر خارجه ترکیه در یک اظهار نظر صریح گفت:آنکارا طرح آمریکایی موسوم به خاورمیانه بزرگ را از اساس قبول ندارد و حاضر به ایفای نقش در طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ نیست.

چگونگی روند دولت سازی و ملت سازی در عراق پس از صدام

ملت سازی واژه ای پیچیده است. برای اولین بار واژه ملت سازی در پیوند با استعمارگران در قاره آمریکا مطرح شده است واکنون پس از جنگ سرد مجدداً در ارتباط با کشورهایی چون *بوسنی* ،*سومالی* ،*کوزوو* ،*آفریقای جنوبی* و *افغانستان* و اکنون *عراق* مطرح شده است. فرآیند ملت سازی زمانی مطرح می شود که دولت ها ناتوان شوند یا شکست بخورند و یا زمانی که در یک منطقه جغرافیایی ،اجتماعاتی نامتجانس و ناهمگون و چند قومی با ساختارهای ناقص درنتیجه نظام قبیله ای ،قومی یا عشیره ای وجود داشته باشد که نتیجه این محیط منجر به هرج و مرج گرددو درواقع گام نهادن از مرزهای قبیله ،قومریال فئودالیسم به حکومت شخصی و به سوی دولت جدید و مدرن ،فرایندی محلی منطقه ای و بین المللی را طلب می کند که تحت عنوان ملت سازی نام برده می شود و هدف متمرکز کردن محیط با بروکراسی منطق و عقلایی است. برای این امر، تجمیع گروهها یا ملل مختلف در درون هویت های سیاسی ،هدف قرار می گیرد.تئوری مدرن سازی اشاره به حرکت از جماعات ابتدایی ،ماقبل مدرن و عشیره ای به سوی ثبات سیاسی است. برای ملت سازی

چند پروسه وجود دارد،ابتدا ایجاد ایدئولوژی یا مکتب ائتلافی و مورد پذیرش نظیر مذهب مشترک ،زبان مشترک ،گروه قومی ،نژاد خاص و یا تحت هر هویت موجود و قابل دسترس. در درجه دوم ،ایجاد جامعه ای ائتلافی برای اقدام در سطوح اجرایی و سوم کمک بازیگران خارجی یا داخلی صورت گیرد واین پدیده پیچیده ای است که درجه خطر آن بالاست،زیرا بازیگران منافع،استراتژیها وسایر پتانسیل ها رادربر می گیرد،ودر صورت شکست به جنگ وهرج و مرج منتهی می شود. امروزه ملت سازی با چالشهای اساسی از جمله جهانی شدن که هویت زدایی و دولت –ملت زدایی از ویژگی های آن است در تضاد می باشد. زیرا نظام جهانی شدن و ارتباطات ،موجب محدودیت قدرت عملکرد دولتهاست و موجب درهم شکستن یا حداقل محدودیت مرزها می گردد. با این وصف پروژه عراق به احتمال زیاد در بحث ملت سازی ایالات متحده با مشکلات جدی مواجه خواهد شد. زیرا مهمترین معضلات مربوط به ایجاد هویت واحد است وتجربه سیاسی در عراق ثابت کرده اقوام موجود قادر به ائتلاف حول محور مشترک یا هویتی عام نخواهند بود. ناسیونالیسم و دوگانگی های منطقه،قبیله گرایی سنی غیر کرد ،شیعیان محافظه کار و رادیکال،اقوام تحت تأثیر همسایگان همگی نیروهای گریز از مرکزی را بوجود آورده اند که فراهم کردن چتر هویتی برای آنان تقریباً غیر ممکن است. ملت سازی یک سرمایه گذاری مشترک است که همه نخبگان و بازیگران اصلی و فرعی باید آن را به انجام برسانند و کسب اجماع آرا در این باره در پروژه عراق بسیار دشوار است. یکی از راههای رسیدن به ملت سازی کمک نیروهای خارجی بسان آنچه در قاره آفریقا و در عصر استعمار گذشت،می باشد.اما ورود بازیگر اصلی خارجی منجر به ورود سایر بازیگران منطقه ای می گردد که فاقد منافع مشترک با بازیگر اصلی هستند. بخش هایی از این منافع مربوط به بدهی

های معوقه،علایق کشورهای حوزه خلیج فارس و همسایگان عراق می باشد. سؤال اساسی درباره عراق این است آیا ملت سازی و فرایند آن با تمام ویژگی هایی که محصول تجربه غرب و بر اساس دولت های شکل گرفته در غرب می باشد،قابل تسری به کشوری با بنیادهای قومی و مذهبی عراق را دارد. این پرسش در دهه ۸۰ و ۹۰ در ارتباط با تسری ملت سازی در اروپای شرقی بعنوان مصادیق کمونیسم و جوامع غیر غربی طبق واقعیات موجود آن کشورها مطرح شد ،متفاوت است. برخی محققان اظهار داشته اند گرچه دولت های ملی در نقاط مختلف شکل گرفته اند،اما عدم تجانس قومی و گرایشات گریز از مرکز علیرغم همه تلاش ها ناکام مانده است. زیرا زیر ساخت های اجرایی و اداری را تأسیس کرده است اما از ایجاد ایدئولوژی هویتی بر پایه معیاری خاص مانند نژاد،قبیله، قوم،زبان ناتوان مانده است. این ناتوانی به آتش زیر خاکستر تعبیر می گردد.که همواره احتمال بروز منازعه خواهد بود. با این حال اجرای مدل های موجود منسوخ ملت سازی از دهه ۴۰ یا ۵۰ میلادی برای کشوری مانند عراق، با تفاوتهای متعدّد و ویژگی خاص و مذهب شیعه یا سنی چگونه قابل اجرا خواهد بود؟ *راجرز بربیکر* برای جایگزینی مدل سازی سه مدل متفاوت در اروپای جدید پیشنهاد کرده است:

۱- مدل دولت مدنی ،دولت و شهروندان بدون توجه به قومیت .

۲- مدل دولت دو یا چند ملیتی،دولتی با دو ملت بعنوان هسته مرکزی و یا دوفرهنگی.

۳- مدلی دوگانه از حقوق اقلیت ها در زمانی که دولت بعنوان یک واحد ملی درک شود اما فاقد ویژگی ملی گرایانه باشد. اما همه این مدل ها بستگی به وضعیت محیط و منطقه دارد و اجرای آن نیازمند فرهنگ توافق است. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا به عنوان نیرویی که عراق را اشغال کرده است. با پارادوکس های مختلفی مواجه است که

مهمترین آنها وفاق بین شیعیان،سنی ها و اکرادبا یکدیگر است ، مضاف اینکه هر یک از این اقوام از حامیان منطقه ای قوی در منطقه برخوردارند ،لذا تجمیع منافع همگان و روند جهت گیری اقتصادی عراق با توجه به استراتژی های اقتصادی ،وضعیتی مبهم را بوجود آورده است.[34]

برنامه های ملت سازی دولت بوش در افغانستان و عراق ،جزء بلند پروازانه ترین طرحهای سیاست خارجی این کشور در خلال چند دهه اخیر به حساب می آید،حتّی هواداران این سیاستها ،به مخاطرات و هزینه های سنگین این برنامه ها اذعان کرده اند. از آنجا که این برنامه ها در دو کشور افغانستان وعراق همچنان در حال اجراست، ارزیابی میزان موفقیت آنها ،اقدامی زود هنگام به نظر می رسد. با این حال با توجه به معیارهایی که برای سنجش میزان توفیق برنامه های ملت سازی مطرح شد ،می توان به گمانه زنی در مورد آنها پرداخت. بخش عمده عوامل موثر در موفقیت ملت سازی در این کشور یا منفی یا مورد تردید است. به همین علت است که بسیاری از صاحب نظران اساساً نسبت به سرانجام پی گیری این سیاستها در افغانستان وعراق خوشبینی زیادی ندارندهزینه ها و مخاطرات مربوط به ملت سازی در افغانستان و عراق بسیار بالاست. این مسئله که آمریکا و هم پیمانان آن و در مرحله بعد جامعه بین المللی،تا چه میزان حاضر خواهند بود تعهّدات و هزینه های مربوط به ملت سازی در افغانستان و عراق را بپذیرند ،نقش کلیدی در سرنوشت نهایی این پروژه ها در دو کشور یاد شده ایفا خواهد کرد. بی ثباتی مستمر در عراق و کمبود شدید منابع در افغانستان، آینده برنامه های ملت سازی در این دو کشور را در هاله ای از ابهام قرار داده است. بی ثباتی و خشونتها در عراق آن چنان گسترده است که حتی به گفته مقامهای آمریکایی ،نمی توان زمان مشخصی برای پایان آن در نظر گرفت. افغانستان نیز با کمبود شدید منابع بین المللی برای اجرای برنامه های ملت سازی مواجه است .

از یک سو، نیروی حافظ صلح به اندازه کافی برای استقرار نظم و امنیت در مناطق خارج از کابل وجود ندارد و از سوی دیگر هیچ تناسبی میان نیازهای مالی برای اجرای برنامه های بازسازی اقتصادی و میزان کمکهای بین المللی ارائه شده به چشم نمی خورد.سیاست ملت سازی آمریکا در خاورمیانه با هدف الگو سازی برای کل منطقه جهت پیشبرد تغییرات مورد نظر واشنگتن در جوامع خاورمیانه به اجرا درآمده و در همین زمینه به استراتژی های تغییر رژیم و ترویج دموکراسی در خاورمیانه پیوند خورده است بنابراین پروژه ملت سازی بخشی به هم پیوسته از کلّ سیاست خارجی کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می دهد و پیامد مربوط به این بخش از سیاست خارجی آمریکا، لزوماً از دیگر بخش های سیاست خارجی این کشور قابل تفکیک نیست. در هر حال در راستای سیاست ملت سازی دولت بوش، به عمر دو رژیم طالبان در افغانستان و صدام در عراق پایان داده شده و حضور نیروهای آمریکایی در سطح منطقه ،چه در آسیای مرکزی و چه در خاورمیانه افزایش قابل ملاحظه ای پیدا کرده است. تحرّکات آمریکا در منطقه بازتاب گسترده ای در سطح منطقه و جهان داشته و در مجموع سبب توجه بیشتر قدرتهای بزرگ به منطقه شده و حضور پررنگ تر این قدرتها را برای شکل دادن به تحولات منطقه در پی داشته است. یکی از مهمترین اقدامات آمریکا در این زمینه است. اعلام طرح موسوم به ابتکار خاورمیانه بزرگ در اجلاس سران گروه هشت در جورجیای آمریکاست، که طی آن هشت کشور قدرتمند جهان،سیاستهایی در خصوص پیشبرد تغییرات دموکراتیک در طیف گسترده ای از کشورهای منطقه اعلام کردند. سیاست ملت سازی آمریکا در افغانستان و عراق هزینه هایی بیش از حد انتظار مقامهای کاخ سفید برای واشنگتن در بر داشته است. در واقع می توان گفت آمریکا در هر دو کشور هنوز به تکمیل مرحله اول ملت سازی و تقویت ثبات در کشور هدف موفق نشده است و به ویژه

موانع پش روی آمریکا برای تکمیل این مرحله در عراق بسیار جدی است و تلفات انسانی آن افزایش یافته است. با این حال به نظر نمی رسد با وجود هزینه های بسیار بالای سیاست ملت سازی آمریکا در منطقه واشنگتن به سادگی از این سیاست عقب بکشد. زیرا سیاست ملت سازی آمریکا درپیوند با دیگر اولویتهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه قرار دارد و عقب نشینی در اجرای یکی از این اولویّتها ، اولویّتهای دیگر را به شدّت تحت تأثیر قرار می دهد[35] بزرگترین چالشی که دولت عراق با آن روبروست،ناامنی گسترده است. فلسفه ی وجودی تشکیل هر دولت در درجه ی نخست برقراری نظم و امنیت است ،زیرا امنیت، بستر سازوهموارکننده ی هر دگرگونی مثبت در حوزه های سیاسی ،اقتصادی،اجتماعی،فرهنگی و ... است. مایه های نا امنی ها در عراق گوناگون است و مهمترین دیدگاهها در این زمینه را می توان چنین بر شمرد :

۱- برخی برآنند که حضور نیروهای اشغالگر زمینه ساز ناامنی و گسترش در عراق است . در برابر،کسانی باور دارند که با بیرون رفتن آمریکاییها از عراق ،جنگ و نا امنی در آن کشور دامنه دار تر خواهد شد.

۲- گروهی دیگر، بافت ناهمگون قومی و مذهبی و نیز اختلافات مذهبی را سرچشمه ی برخوردها و خشونت می دانند.

۳- پاره ای هم دخالت و هم چشمی کشورهای منطقه و بویژه همسایگان درعراق را از دلایل درگیریهای خونین در آن سرزمین می شمرند. افزون بر نبود امنیت،دولت عراق با خطرهای دیگری هم روبروست که در میان آنها می توان از خطر پاره پاره شدن کشور ،بازسازی نشدن خرابیهای جنگ،ترور نخبگان سیاسی ودانشمندان عراقی در سایه نبود امنیت، فشارهای روحی و روانی سنگین بر عراقی ها بر اثر بمب گذاری ها و ترورها ،پایین بودن استانداردهای بهداشتی و آموزشی

و صدها دشواری دیگر که امروزه دولت عراق با آن دست به گریبان است،یاد کرد. همچنین گفتنی است که ائتلاف گروههای سنی، شیعی وکرد همواره شکننده و ناپایدار است و عناصر بی ثباتی و واگرایی بسیاری وجود دارد که می تواند در آینده پویا شود.[36] اگر چه عراق یک وضعیت خاصی نسبت به سایر مناطق از *هائیتی* گرفته تا *کوزوو* و *افغانستان* داشته و آن به سبب پیچیدگی بسیار زیاد کل منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بطور اعم و عراق بطور اخص می باشد و نیروهای ائتلاف را با چالش های جدی مواجه ساخته است ولی حقیقت این است که علیرغم انتقادهای زیاد از دولت جرج بوش نسبت به نداشتن طرحی برای پس از جنگ و همکاری های کمتر قدرت های اروپایی و نیز نهادهای بین المللی دیگر مثل سازمان ملل ،اتحادیه اروپا و ناتو به سبب انتقاد و رنجش از سیاستهای یکجانبه گرایانه ، به نظر می رسد که ایالت متحده رفته رفته به نتیجه نسبی مورد نظر خود می رسد. البته این بدان معنا نیست که آمریکاییها به نتیجه ای که از پیش در نظر داشته اند می رسند بلکه نتیجه نسبی به معنای تلفیق طرح های از پیش در نظر گرفته شده آمریکا برای منافع خود و تعدیل آنها تحت مقتضیات و تحولات در عراق از طریق ارائه پاسخ های واکنشی به آن تحولات و در نظر گرفتن منافع قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای دیگر می باشد. این به این خاطر است که ایالات متحده از درسها و تجربه های گذشته در مناطق مختلف مثل افغانستان و کوزوو درس آموخته و احتمالاً پیشاپیش می دانستند که آنچه برایشان مهم است فرآیند دولت سازی وملت سازی است. از طرف دیگر منافع بلند مدت آمریکا برعکس منافع آن در مناطق دیگر، در این منطقه و گره خوردن آن با آینده عراق،احتمالاً آنها را به این نتیجه رسانده که علیرغم هزینه های زیاد برای آمریکا با هر وسیله ممکن باید این فرآیند را به انجام برساند. در این راستا است که ایالات متحده در کشاکش هرج ومرج داخلی،مقاومت نیروهای شبه نظامی و شبه

مردمی در برابر نیروهای ائتلاف،دخالت و حساسیت های عموم دولت های منطقهِ از ایران و ترکیه گرفته تا عربستان و سوریه و اردن و مصر و اسرائیل ،کار سنگین دولت سازی و ملت سازی را از طریق شرکت گروههای نژادی و زبانی و ساختارهای حکومتی،تدوین قانون اساسی دایمی تشکیل مجمع ملی، آموزش پلیس و تشکیل مجدّد ارتش و غیره پیش برده است. چه بپذیریم و چه نپذیریم،ایالات متحد ه تا اندازه ای در این کار سنگین موفقیت نسبی داشته است. اگر چه بدرستی نمی توان گفت که آیا این موفقیت نسبی موقتی است یا نه؟ یعنی این که آیا ممکن است مجدداً پس از تشکیل دولت دائمی بی ثباتی و هرج و مرج گسترده دوباره بر گردد،ولی تا حال حاضر موفق عمل نموده و چشم انداز آتی حاکی از این است که احتمال موفقیت حداقل در میان مدت نیز بیشتر است.ایالات متحده گام به گام از طریق در نظر گرفتن منافع عموم گروههای فرقه ای و نژادی در عراق (شیعیان ، سنی ها و کردها) و با در نظر گرفتن منافع نسبی برخی از قدرتهای همسایه مثل ترکیه ،عربستان و هم از طریق سیاستهای چماق و هویج در برابر قدرت های مخالف بویژه ایران و سوریه و حملات سنگین به مقرهای شبه نظامیان و نظامیان ملی و فراملی (که نمونه آن حمله سنگین و محاصره فلوجه متعاقب انتخاب بوش در دوره دوم در اوائل ژانویه ۲۰۰۵ که برای زمینه سازی برای برگزاری انتخابات سراسری صورت گرفت می باشد)به موفقیت نسبی در فرآیند دولت سازی و ملت سازی رسیده است. اوج این موفقیت در برگزاری انتخابات سراسری برای انتخابات نمایندگان پارلمان ،تشکیل دولت و تدوین قانون اساسی دایمی می باشد. که در ۲۰ ژانویه ۲۰۰۵ صورت گرفت. بی تردید این انتخابات از حیث موفقیت برای ایالات متحده از چند نقطه نظر اهمیت اساسی دارد. اول از این نظر که ایالات متحده بر اساس برنامه قبلی چند مرحله ای خود برای انتقال قدرت ،

یعنی از زمان خروج پل برمراز عراق و واگذاری قدرت به شورای حکومتی عراق،پیش رفته و علیرغم فشارهای داخلی (از ناحیه تشدید خشونت از سوی نیروی شبه نظامی و نظامی) و فشارهای خارجی (بویژه از سوی عموم کشورهای عرب) به موقع و بر اساس طرح قبلی انتخابات را صورت داد . برگزاری به موقع انتخابات بر اساس طرح جدول زمانی قبلی یک موفقیت بزرگی برای ایالات متحده محسوب می شود. دوم از نظر درصد زیاد شرکت کنندگان در این انتخابات علیرغم تهدید های مکرر از سوی نیروهای نظامی و شبه نظامی که حتی دور از انتظار برای خود آمریکائیها بود. سوم از این حیث که انتخابات یک نقطه عطفی در روند دولت سازی و ملت سازی آمریکا می باشد. شواهد حاکی از این است که این انتخابات تا اندازه ای سالم و دموکراتیک برگزار شد و هیچ دستکاری در نتیجه انتخابات صورت نگرفت. از طرف دیگر انتخابات سراسری ، برخی نیروهای شبه نظامی را از مرحله مسلحانه به مرحله مشارکت دموکراتیک کشاند که نمونه آن وارد شدن جنبش مقتدی صدر به فرایند انتخابات و کنار گذاشتن اسلحه بود. متعاقب انتخابات ،نسبت به ماههای قبل انتخابات،خشونت تا اندازه ای کمتر شده و فرایند دولت سازی تا اندازه ای در فضای آرامش نسبی داخلی به مسیر خود ادامه می دهد. نکته حائز اهمیت دیگر تعدیل سیاستهای بوش در دور دوم حکومت خود می باشد که این تعدیل متعاقب انتقادهای تند از سوی حزب دموکرات و رقیب وی یعنی جان کری[1] از سیاستهای یک جانبه گرایانه وی که او از آن تحت عنوان " از دست دادن متحدین اروپایی" یاد می کرد می باشد و در جهان خارج یعنی اروپا نیز در معرض انتقادات تند قرار گرفته بود. بوش در این دوره با اذعان به مشکلات درتحولات داخلی عراق و تشکیل دولت و

---

1 - John Kerry

ساختارهای داخلی قدرت، رویه خود را تا اندازه ای تغییر داده و با اذعان به شکاف فراآتلانتیکی درمسیر اعاده ائتلاف با متحدین خود در آن سوی اقیانوس اطلس بر آمده است که سفر او پس از انتخاب به چند کشور مهم اروپایی دراین راستا صورت گرفت. وی هدف از سفر خود را اعاده متحدین سنتی اروپایی نامید با این تعدیل سیاستها ،بدون شک آینده عراق وارد مرحله جدیدی خواهد شد. بدین صورت که سازمان ملل و نیروهای نظامی ناتو برای برقراری و کنترل امور و اتحادیه اروپا نقش بیشتری در روند تحولات عراق بازی خواهند کرد.[37]

تأثیر حمله‌ی نظامی آمریکا بر همسایگان عراق

ترکیه: درباره ی موضع گیری ترکیه در برابر مسئله اشغال عراق باید گفت که ترکیه بعنوان همسایه عراق نسبت به تحولات در آن کشور سخت واکنش نشان داده است و ترکیه در مورد اشغال عراق کوشید به مسئله مورد نظر آمریکا از یک سو و مسائل مورد نظر کشورهای اسلامی از سوی دیگر توجه نشان دهد؛از همین رو در زمینه اشغال عراق با نیروهای آمریکایی همکاری نکرد و آشکارا به مخالفت با جنگ برخاست ."ترکیه برای این کار خود یعنی همراهی نکردن با آمریکا در جنگ و مخالفت با جنگ علیه عراق دلایل خاصی داشته است:الف: با حمله به عراق و بی ثباتی در این کشور زمینه برای تشکیل دولت کردستان به خواست کردهای عراق فراهم می گردیدو خواه نا خواه بر کردهای ترکیه نیز تأثیر می گذاشت و ارمغان این جنگ برای ترکیه نا امنی بود. ب: با اشغال عراق آرامش مورد نیاز ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا از بین می رفت.ج: همراهی ترکیه با آمریکا وجهه ی خوبی برای ترکیه در میان کشورهای منطقه نداشت. د:از نظر اقتصادی نیز اشغال عراق تبعات ناگواری برای ترکیه به همراه داشت. چرا که ترکیه بعد از سوریه دومین کشور طرف اقتصادی عراق محسوب می شد بخصوص اینکه رابطه

تجاری گسترده ای با کردهای عراق داشت و از این راه سود زیادی عاید ترکیه می شد. با اشغال عراق این رابطه اقتصادی دچار بحران می شد.[38] ترکیه نیز در منطقه و در همسایگی عراق ، کشوری است که روابط مستحکمی با آمریکا دارد و تاکنون نیز امتیازات قابل ملاحظه ای از این روابط به دست آورده است. به عنوان نمونه ترکیه توانسته حمایت آمریکا را برای الحاق به اتحادیّه اروپایی کسب نماید و به دفعات بدهی هایش بخشوده شود.آمریکا هر زمان اراده کند از پایگاه *اینجرلیک* ترکیه جنگنده هایش را پرواز می دهد . بالاترین مقامات دو کشور همواره روابط دو کشور را همکاری های راهبردی توصیف می کنند. ترکیه با سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا به ویژه در مواجه با اسرائیل همسویی زیادی نشان داده است. تا به آن حد که این سه کشور یعنی آمریکا ، ترکیه و اسرائیل دست به انجام مانورهای مشترک نظامی زده اند . آمریکا با توجه به همان مسائلی که اشاره شد از تخلفات داخلی مانند نقض حقوق بشر چشم پوشی می نماید. با دگرگون شدن خطوط استراتژیک در منطقه ،ترکیه بعنوان یک هم پیمان پر مشکل و پر هزینه ،دیگر علاقه آمریکا را برنمی انگیزد .خشونت ،فساد،تعصّب قومی و سرکوب حاکم بر کشور ،ترکیه را از درون نا امن ساخته و از بیرون،چشمداشتهای ترکیه به خاک همسایگانش در برابر دوستی با ترکیه علامت سوءال می گذارد. با تحوّلات ژئواستراتژیک در منطقه،ارتش ترکیه دیگر تاب ایستادگی در برابر مشکلات خود آفریده را ندارد و آینده ترکیه از همین امروز مطرح است. دین سالاران و فرماندهان در کنار هم باید به آینده پاسخ دهند. کردها در شرایط تازه از موضوع های اصلی هستند و نبض منطقه با حرکات آنها می زند. افول استراتژیک ترکیه ،طلوع آنها را به همراه دارد :در عراق بر منابع سرشار نفت و در امتداد زاگرس تا درون ترکیه، بر سرچشمه های اصلی رودهای بزرگ دجله و فرات که نقشی بزرگ در آینده ی منطقه دارند،و بر معادن گوناگون نشسته اند و از راه بندر

اسکندرون به دریای سیاه می رسند ،جایی که محل برخورد ادعاهای معلق ترکیه و سوریه اما بسته به سرنوشت کردهاست. سرنوشت کردها در عراق بیشترین اثر را بر وضع کردهای ترکیه می گذارد .آینده کردها با موقع استراتژیک تازه شان نمی تواند در چشم انداز سیاسی واشنگتن نباشد و واشنگتن روی دست اروپای مدافع حقوق کردها برنخیزد.[39] اگر چه ترکمن ها از سال ۱۹۹۱ مورد توجه قرار گرفتند و در ۱۹۹۶ نیز دوباره کانون توجه بودند،اما طرح منطقه ای *بولنت /جویت* ،اولین طرحی بود که ترکمن های عراقی می بایست در آن نقش ایفا می کردند . در مورد ترکمنها دو شرط وجود داشت . یکی از شرطها پیش بینی می کرد که یک دولت جدید عراقی برابری و حقوق بشر را برای همه شهروندان عراقی صرف نظر از قومیت آنها تضمین کند و در مورد این مسائل با نمایندگان کردها،ترکمنها و شیعیان به توافق برسد. همچنین دولت عراقی باید نظارت یک سازمان بین المللی به عنوان مثال osce را در مورد مسائل حقوق بشر بپذیرد. در دومین شرط طرف ترک بیان می داشت که عراق و جهان باید از حضور ترکمنها آگاه باشند و شایان ذکر است که فراهم کردن حقوق و تعهدات مشخص در قبال ترکمنها به پایان تفرقه و چند دستگی در کشور عراق کمک خواهد کرد. در ماه مارس ۱۹۹۱، ترکیه معتقد بود که برای اجرای سیاست آنکارا در مورد عراق چهار شاخص زیر باید در نظر گرفته شود:

۱–حفظ تمامیت ارضی عراق. ۲–حاکمیت و اتحاد سیاسی. ۳–شرکت همه عراقی ها در تصمیم گیری های مربوط به آینده کشور که ناشی از سیاست ترکیه در مخالفت با هر گونه تغییر رژیم در کشورهای دیگر بود. ۴– برقراری مقرّرات مشخص در مورد عملیات در منطقه پرواز ممنوع در شمال عراق.هنگامی که مسعود بارزانی یادآوری کرد که هم حزب دموکرات در ماه مه ۲۰۰۱ از آنکارا دیدار می کرد ترکیه چهار

مسئله اصلی را مطرح کرد: پذیرفته شدن بارزانی به عنوان رهبر یک حزب سیاسی عراق تا هر گونه سوء تفاهمی در مورد سفر و عنوان وی از اذهان پاک شود. تأکید آنکارا بر تمامیت ارضی عراق. مسئله حزب کارگران. مسئله ترکمن ها به این ترتیب که ترکیه از حزب دموکرات انتظار دارد تا هیچ مناقشه ای با ترکمن ها نداشته باشد. از نظر دولت ترکیه و سیاست خارجی آن ،مسئله ترکمنها چیزی بیش از یک برگ بازی سیاسی برای حفظ منافع ملی ترکیه در عراق نبوده است. در مورد تصور ترکمن ها از نقش خود در سیاست ترکیه، *زانانستیمان* می‌افزاید :ترکمن ها آن را بهتر از هر کس میدانند و با تلخی در مورد آن صحبت می کنند. اگر چه در نشست با مقام های ترک،ترکمن ها بیانات خود را به حالتی که مورد پذیرش ترک هاست مطرح می کنند امّا هنگام گفتگو در محافل خود بسختی از ترکیه انتقاد می کنند و آن را به باد سرزنش می گیرند. در کنار آمادگی ترکیه برای حفظ تمامیت ارضی واتحاد سیاسی عراق، عصاره این تناقض ها یه شرح زیر است: اولین پیامد این بوده که اگر موصل و منطقه نفت خیز کرکوک به بخش فدرال کرد واگذار نشود ترکیه با فدرال کردن عراق مخالف نیست و دومین پیامد این بود که برای اداره جامعه کوچک ترکمن عراق که فرمانداری منطقه ای در کردستان تاریخی عراق تاسیس شود . اما در ۴اکتبر ۲۰۰۲ هنگامی که پارلمان کردستان دوباره تشکیل شد ترکیه خواستار شرکت ترکمن ها در پارلمان شمال عراق شد به شرطی که سهمی عادلانه برای آنها در نظر گرفته شود.احزاب کرد بسرعت اعلام آمادگی کردند که ۶/۵ درصد سهمیه در پارلمان را برای ترکمنها به رسمیت بشناسند. اما گزارش شد که آنکارا این تصمیم را غیر قابل پذیرش می داند. به نظر می رسد که ترکمن ها خواهان ۲ درصد از کرسی ها در مجلس شمال عراق بودند.او تصور می کرد که اگر ترکیه برای ورود جامعه ترکمن در بین معارضین عراقی تلاش کند،با یک تیر دو نشان خواهد زدو ادله زیر را اقامه می

کرد :از یک طرف این کار،موضع ترکمن ها را به یکی از بازیگران این صحنه ترقی خواهد داد و آینده ای بهتر را برای ترکمن ها در عراق پس از صدام تضمین خواهد کرد. از سوی دیگر ،ترکیه پیام های صادقانه خود را به بغداد یا حاکمان آینده آن کشور خواهد فرستاد و طی آن از تمامیّت ارضی عراق حمایت خواهد کرد. دومین تأثیری که ممکن است روی بدهد از زمانی مد نظر قرار گرفت که ترکمن های عراقی ممکن است به دنبال ایفای نقشی موثر و تعدیل کننده برخلاف ادعاهای جدایی خواهانه کردها و عرب های شیعه باشند. در واقع این امر موید این مطلب است که هم ترکیه و هم ترکمن های عراقی ، نفع خود را در یکپارچه گی عراق جستجو می کنند. اگر چه بیشترین نگرانی ترکیه ،پاره پاره شدن عراق و سر بر آوردن یک حکومت مستقل کرد در کنار مرزهای جنوبی خود با مردمانی دارای اشتراکات قومی،نژادی و زبانی و تاریخی با کردهای ترکیه بوده است،ولی نگرانی دیگری نیز برای دولت ترکیه وجود داشت که سبب شد با آمریکاییها برای حمله به عراق همداستان نشود و آن مسائل اقتصادی بود زیرا ترکیه نگران بود که با اشغال شدن عراق،ترکیه منافع بازرگانی خود در آن کشور را از دست بدهد. به هر رو ترکیه پس از اشغال عراق نیز تلاش بسیار کرده است تا در پرتو همکاری و بسیج منطقه ای زمینه ثبات در عراق را فراهم آورد در پی این هدف، ترکیه با کشورهای همسایه ی عراق از جمله ایران و سوریه برای بررسی آینده ی عراق و مسائل منطقه به گفت و گو نشست. ناگفته نماند که همه تلاشهای ترکیه برای ایجاد آرامش در عراق و جلوگیری از پاره پاره شدن آن کشور از مسائل امنیتی خودش مایه می گیرد. با اشغال عراق و بحرانهایی که پس از آن در عراق پیش آمد ،مسئله کردهای ترکیه بسیار حساس شد چرا که آنها با اثر پذیری از عملکرد گروه پ.ک.ک عراق،سر به نافرمانی وآشوب برداشته اندوامنیت بخشهای

کردنشین ترکیه و مرزهای این کشور با عراق سخت به خطر افتاده است. ترکیه فعالیت گروه پ.ک.ک. را مایه ی نا امنی مرزهای خود می داند و در پی حملات خونین گروه پ.ک.ک. دست به تحرک سیاسی گسترده در سطح بین المللی و منطقه زده و گذشته از آن برای پیشگیری از بحرانهای تازه، به عملیات نظامی پرداخته است. ترکیه همچنین کوشیده است از گزینه های تحریم و فشار اقتصادی در مورد کردستان عراق بهره گیرد. ترکیه تهدید کرده بود که اگر فعالیت گروه پ.ک.ک. در شمال عراق که هم مرز ترکیه است متوقّف نشود ترکیه به خاک عراق یورش خواهد برد تا نیروها و پایگاههای حزب کارگران کردستان را هدف قرار دهد و سرانجام نیز ناگزیر شد این تهدید را با وجود اعتراضهای بین المللی عملی کند. دلیل دیگر اینکه آنکارا بر اهرم فشار و تحریم اقتصادی بیشتر تکیه می کند این است که کردها در شمال عراق به رغم چالشهایی که با دولت ترکیه دارند،در اجرای بسیاری از طرحهای ساختمانی خود شرکت های ترکیه را ترجیح می دهند. دلیل آن هم این است که شرکت های ترکیه سابقه فعالیت طولانی در عراق بویژه در کارهای سخت دارند و به رغم مشکلات شدید امنیتی ،با قبول ریسک های امنیتی ،طرح های در دست اجرای خود را با عزم و اراده پی گیری می کنند. اگر ترکها ادامه فعالیت را نپذیرند مطمئنا عراق با مشکلات عدیده ای روبرو خواهد شد. ترکیه که بعنوان یکی از اعضای ناتو در منطقه ،مجری سیاستهای غرب بویژه آمریکا شناخته شده است همواره کوشیده است سیاستهای خود را به گونه ای تنظیم کند که با منافع غرب تضاد نداشته باشد؛ولی رفتارهای دولت آمریکا در عراق و پشتیبانی آن دولت از کردهای شمال عراق فضایی از بی اعتمادی و نگرانی در میان دولتمردان و شهروندان ترکیه نسبت به آمریکا پدید آورده است. سیاست آمریکاییها پس از آنکه نتوانستند اوضاع عراق را سر و سامان دهند، بر پایه ی ایجاد تنش میان اقوام عراقی و کشاندن دامنه ی بحران به

کشورهای منطقه قرار گرفته است تا با ترکیه به این آشوبها به هدفهای خود در منطقه و عراق برسد. بدین سان بحث تجزیه ی عراق و بر پا شدن یک کشور کرد در شمال عراق را پیش کشاندند و این زنگ خطری برای ترکیه بود، چرا که ترکیه با داشتن گروههای کرد در بخشهای جنوبی خاک خود و اینکه مشکلاتی با آنها دارد،از این می ترسد که اندیشه تشکیل کشور مستقل کرد در استانهای جنوبی آن کشور نیز گسترش یابد و امنیت و یکپارچه گی سرزمینی اش به خطر افتد در حالی که آمریکا قبل از حمله به عراق ترکیه را مطمئن ساخته بود که از تشکیل یک دولت کرد مستقل در شمال عراق حمایت نکند. از مهمترین عوامل اثر گذار بر روابط آمریکا و ترکیه ،جنبش کردها و مسئله تجزیه عراق است که ترکیه سخت با آن مخالف است. تجزیه طلبی کردها در عراق به طور طبیعی ترکیه را نگران می کند ،زیرا در سرنوشت کردهای ترکیه تأثیر می گذارد.آمریکا بر مبنای سیاستهای نفوذی اسرائیل در منطقه کردستان عراق طرح تجزیه این کشور را ریخته است . چون اسرائیل در شمال عراق زمینه استقلال کردستان را فراهم کرده تا با اعمال سیاستهای خود به تخریب ایران و سوریه بپردازد.ترکیه برای رهایی از این بحران به همکاری با کشورهای منطقه بویژه کشورهایی که با مسئله کردها در گیرند،مانند ایران و سوریه رو کرده است؛گرایشی که برای اسرائیل و آمریکا چندان خوشایند نیست. ترکیه در مورد مسئله کردها و بویژه حزب کارگران کرد درخواستهایی از آمریکا دارد:۱-تسلیم برخی از رهبران حزب کارگران کرد به آنکارا.۲-تحویل برخی از شخصیتهای بلند پایه در دستگاه حکومت محلی کردستان عراق که از سوی آنکارا به پشتیبانی مالی و تسلیحاتی از حزب کارگران کردستان متهم هستند. ۳-مسدود شدن دارایی های حزب کارگران کرد در آمریکا و اروپا. ۴- تحقیق در مورد چگونگی دست یابی وابستگان به حزب کارگران

کرد به سلاحهای آمریکایی.۵- پایان یافتن فعالیت شرکتها یی که در شمال عراق کار می کنند و به کردها کمک می رسانند.۶-بسته شدن دفترهای حزب کارگران کرد در شمال عراق و بغداد. در اصل ترکیه می خواهد با این درخواستها نظر آمریکاییها را به خود جلب کند و از آنها بخواهد برای موقعیت و امنیت ترکیه اهمیت بیشتری قائل شوند. اما به نظر می رسد فشارهایی که از سوی اسرائیل و یهودیان در داخل آمریکا بر سیاستمداران آمریکایی وارد می شود ،در تغییر نگرش ایالات متحده به ترکیه موثر بوده است. اسرائیلی ها در کردستان عراق هدفهایی دارند و می خواهند با نفوذ در این منطقه ،به ایران ،سوریه و ترکیه که هر یک در بخشهای هم مرز با عراق دارای اقلیت کرد هستند فشار آورند و چون مسئله کردها سخت با امنیّت ترکیه گره خورده است با نفوذ اسرائیل در این منطقه مخالفت می ورزد. ترکیه خواستار این است که آمریکا در قبال مسئله کردها هر سیاستی در پیش می گیرد، بر منافع و امنیت ترکیه چشم نبندد و ترکیه را فدای خواسته های اسرائیل نکند؛ولی سیاستهای دولت بوش چیز دیگری برای ترکیه به نمایش می گذارد. دولت نو محافظه کار در آمریکا در این زمینه دو گزینه پیش رو دارد: طرف اسرائیل را بگیرد یا همپیمان خود در ناتو را دریابد ؛که به نظر میرسد گزینه نخست کفه سنگین تری پیدا می کند. برخی از سیاستمداران کهنه کار آمریکایی به سیاستهای دولت بوش در برابر ترکیه و بی توجهی به این کشور انتقاد کردند و از اینکه دولت آمریکا همپیمان با اهمیت خود را در ناتو در خاورمیانه را مورد بی مهری قرار داده احساس نگرانی می کنند .ترکیه گرچه بر پیوستن به اتّحادیه اروپا و پیمودن راه پیشرفت با کمک غرب تأکید می کند، ولی می‌داند که داشتن امنیت چیزی بالاتر از این مسائل است و تا امنیت و یکپارچه گی کشور حفظ نشود نمی توان به پیشرفت آن اندیشید.دولت بوش و نو محافظه کاران بر سر هم سه هدف را در خاورمیانه دنبال می کنند:نخست،نهادینه کردن حضور آمریکا در

خاورمیانه و حفظ جایگاه این کشور در منطقه به شیوه های گوناگون ؛دوم، چنگ انداختن بر نفت منطقه با هدف تسلط بر بازار نفت و خارج کردن کنترل آن از دست اوپک ؛سوم، پیاده کردن طرح خاورمیانه ای تازه در راستای هدف خود . خاورمیانه بعنوان مهمترین منبع انرژی و با داشتن موقعیت حساس استراتژیک و وجود اسرائیل در آن و تعهد بی چون و چرای آمریکا به پاسداری از این کشور ،اهمیتی تاریخی برای آمریکاییها دارد. رویدادهای ۱۱ سپتامبر ،بعد امنیتی نگرش آمریکا به خاورمیانه را افزایش داده و این منطقه را به صورت کانون بحرانهای پی در پی در آورده است و در این میان افغانستان و عراق بیشترین اثرها را از رویدادهای ۱۱ سپتامبر پذیرفته اند؛هرچند اوضاع عراق بسیار آشفته ای دارد. اشغال نظامی عراق نه تنها امنیت و آرامش را از عراقیها گرفت ،بلکه امنیّت و منافع کشورهای منطقه بویژه همسایگان عراق را به خطر انداخته است. ایران، ترکیه و سوریه بعنوان کشورهای همسایه عراق از این اوضاع آشفته بی نصیب نبوده اند و نیستند.[40]

اهداف و منافع ترکیه در عراق:

۱–مخالفت با تجزیه عراق و یا تشکیل دولت کرد در شمال عراق.

۲– مقابله با تمایلات کردهای عراق برای تسلط بر شهر کرکوک و قرار دادن آن در چارچوب ایالت فدرال کردستان.

۳– تلاش برای افزایش نقش و جایگاه ترکمن ها در شمال عراق و در سطح ملی و دفاع از هویت فرهنگی– تاریخی آنها در عراق .

۴– جلوگیری از ادامه فعالیت گروههای کردی معارض ترکیه در شمال عراق.

۵– تلاش برای جلب همکاری مشترک ایران و سوریه علیه کردهای شمال عراق.

۶-همکاری مشروط با آمریکا در مسأله عراق به منظور احیای نقش و جایگاه ترکیه در معادلات استراتژیک منطقه.

۷-ایفای نقش در مناقشات اسرائیل و اعراب و تقویت موقعیت منطقه ای ترکیه .

۸- مقابله با گسترش فرهنگ و تمدن کردی در شمال عراق و جنوب و جنوب شرقی ترکیه.

۹-دسترسی مطمئن و مستمر به درآمدهای حاصل از صادرات نفت عراق از طریق خط لوله کرکوک به دریای مدیترانه.

۱۰-بهره گیری از موقعیت جغرافیایی ترکیه به عنوان فیلتر تنفسی عراق در واردات و صادرات کالا.

۱۱- تلاش گسترده جهت اخذ تضمین از آمریکا و دو گروه کرد عمده در شمال عراق در زمینه تأسیس دولت کرد.[41]

دولت سوریه و تحولات عراق

در میان کشورهای عربی ،سوریه بیش از هر کشور دیگری نگران تحولات عراق است . سرنگونی رژیم صدام حسین و استقرار نیروهای نظامی آمریکا در مرزهای مشترک عراق و سوریه و تحولات جدید عراق باعث تغییرات اساسی و جدی در محیط سیاسی- امنیتی خاورمیانه شده است. سوریه احساس می کند محیط جدید،تهدیدات جدید و جدی تری علیه امنیت ملی این کشور بوجود آورده است. اما در سال های آخر رژیم صدام روابط دو کشور رو به بهبود نهاده بود. یکی از تاکتیک های صدام حسین این بود که زمانی که تحت فشار قرار می گرفت ،درصدد بر می آمد به همسایگان خود نزدیک شود. بر این اساس دو کشور در سال ۲۰۰۱ به اختلافات خود پایان دادند. به دنبال آن روابط تجاری بین دو کشور رو به گسترش نهاد و خط لوله نفت عراق – سوریه بازگشایی شد[42] به هر حال سوریه در جریان حمله نظامی آمریکا به عراق با دولت

صدام همکاری کرد و تجهیزات نظامی از جمله تجهیزات دید در شب را برای جنگ با آمریکا در اختیار عراق قرار داد. این عمل موجب هشدار شدید الحن *دونالد رامسفلد*، وزیر دفاع آمریکا به سوریه شد. وی ارسال تجهیزات نظامی برای ارتش عراق را یک عمل خصمانه از سوی دشمن تلقی کردواز سوی دیگر آمریکا می گوید مرزهای خود با عراق را باز گذاشته است که این به تروریستهای عرب اجازه می دهد از خاک آن کشور وارد عراق شوند. آمریکا بارها از سوریه درخواست کرده است مرزهای خود را مسدود کند.سوریه اظهار می کند که نمی تواند تمام مرزهای خود را کنترل کند. این امر موجب استقرار تعداد زیادی از نیروهای آمریکایی در مرز عراق با سوریه شده است. مقامات سوریه اظهار می کنند فعالیتهای القاعده نه تنها خطری برای آمریکا در عراق است،بلکه تهدیدی برای امنیت سوریه نیز محسوب می شود. آنها می گویند که اطلاعاتی درباره شبکه تروریستی القاعده در اختیار سیا قرار داده اند. سوریه نگران است در صورتی که آمریکا در عراق به آسانی موفق شود ،سپس نوبت آن فرا می رسد. لذا درگیری آمریکا در عراق و ادامه مقاومتهای گروههای عراقی به نفع سوریه است . سوریه می خواهد برای واشنگتن در عراق مانع تراشی کند و موفقیت آن را به تأخیر می اندازد و یا هزینه های آمریکا را افزایش دهد تا مانع از حمله نظامی آن به سوریه شود . سوریه در حالی که خواهان شکست استراتژی آمریکا در عراق است،از تشدید بحران در مرزهایش و بی ثباتی کنترل نشده در عراق وحشت دارد. سوریه از یک مسئله دیگر نیز نگران است. این کشور از ناحیه مانورهای سیاسی اکراد برای تحقق آرمانهای تاریخی خود احساس خطر می کند. و سوریه با فدرالیسم در عراق به شدت مخالف است. این مسئله موجب شد بشار اسد یک سفر شتاب زده به آنکارا انجام دهد. هر دوکشور این مسئله را مقدمه تقویت هویت سیاسی

کردهای عراق و در مرحله بعد تشکیل دولت مستقل کرد تلقی می کردند. مسئله فدرالیسم در عراق بلافاصله در سوریه بازتاب پیدا کرد و کردهای این کشور نیز خواستار احقاق حقوق خود شدند.در پی تظاهرات اعتراض آمیز کردهای سوریه در مارس ۲۰۰۳ که از شمال سوریه شروع شد و به دمشق کشیده شد ،۱۵ نفر کشته و بسیاری زخمی شدند. همچنین کردهای مقیم بلژیک در اعتراض به کشته شدن ۱۴ نفر کرد در سوریه به سفارت این کشور در بروکسل حمله کردند . به دنبال آن سوریه مرزهای خود را با عراق در مناطق کردنشین مسدود کرد . این در حالی است که مرزهای عرب نشین این کشور با عراق باز است.[43]

مهمترین معضل ایجاد شده ،همجواری نیروهای نظامی آمریکا با سوریه است. واشنگتن نه تنها مشکلات دو جانبه ای با دمشق ،با ایراد اتهام نقض حقوق بشر و تلاش برای انباشتن سلاح های کشتار جمعی دارد ،بلکه مهمتر از آن به عنوان متحد و پشتیبان اصلی اسرائیل با سوریه مشکلات اساسی تری دارد. ایراد اتهام تروریسم و حمایت از گروههای به اصطلاح تروریست فلسطینی و لبنانی ،دخالت در امور لبنان و کارشکنی در فرآیند صلح خاورمیانه توسط آمریکا ،ناشی از همین موضوع و تعهد ایالات متحده در راستای حفظ تمامیّت و امنیّت اسرائیل است. در چنین وضعی تثبیت حضور آمریکا در عراق به معنای تنگ شدن حلقه محاصره سوریه و اجبار این کشور در مواجهه همزمان در دو جبهه شرقی و غربی است. بخصوص که همزمان با آن آمریکا با طرح پیچیده و طولانی مدت ،بدنبال جنجال تبلیغاتی سنگین علیه سوریه و متهم کردن آن در ترور *رفیق حریری*، نخست وزیر سابق لبنان سرانجام سوریه را ناچار از عقب نشینی پر هزینه از لبنان و خارج ساختن نیروهایش از منطقه *بقاع* گرداند. اما آنچه در عمل رخ داد سرعت عملیات و سقوط بغداد بود. در شرایط جدید ،سوریه ضمن حمایت از مقاومت ضد آمریکایی پذیرای دهها نفر از مقامات بعثی عراق بود.

بسیاری از دارایی های دولتمردان عراق نیز به این کشور انتقال یافت. همچنین برخی از عناصر غیر عراقی که برای مشارکت در عملیات ضد آمریکایی به عراق آمدند از خاک این کشور تردد می کردند. واکنش آمریکا به رفتار سوریه جدی و تهدید آمیز بود. با چراغ سبز ایالات متحده ،اسرائیل در چند نوبت به نمایش قدرت در آسمان سوریه و بمباران اردوگاههای فلسطین در حومه دمشق مبادرت ورزید .در چنین وضعیت شکننده ای ،دولت بشار اسد چاره ای جز عقب نشینی نداشت. محدود سازی تحرکات گروههای جهادی فلسطینی و نعطیل کردن برخی مراکز وابسته به آنها طرد برخی مقامات پناهنده عراقی و تحویل تلویحی آنها به آمریکاییها ناشی از الزامات دمشق در تطابق با وضعیت جدید بود. به ویژه که سوریها در سطح منطقه ای شاهد تشکیل یک ائتلاف ضد آمریکایی کار آمد نبودند. مخالفت سایر کشورها با اقدامات آمریکا ،عملاً و بیشتر جنبه سلبی داشت و دولت های منطقه مانند عربستان و ترکیه در نهایت برابر اقدامات و طرحهای آمریکا کوتاه آمدند و کوشش در تطبیق دادن خود کردند تا مقابله با آن.[44]

اهداف و منافع سوریه در عراق

۱-مقابله غیر علنی و غیر رسمی با روند تشکیل حکومت متمایل به آمریکا در عراق و مخالفت با حکومتی که نخبگان عراقی دوست آمریکا حداکثر نقش را در آن داشته باشند.

۲-مخالفت با تجزیه عراق و تشکیل دولت کرد.

۳-جلوگیری از تشکیل دولتی در عراق که در معادلات اعراب و اسرائیل به نفع اسرائیل و در جهت تضعیف جبهه اعراب به ویژه سوری فعالیت و موضع گیری کند و جلوگیری از نفوذ اسرائیل در معادلات درونی عراق.

۴-دفاع از تشکیل حکومت عربی و با هویت غیر کردی در عراق و جلوگیری از تأثیر تحولات سیاسی- فرهنگی کردستان عراق بر تقویت هویت سیاسی- فرهنگی کردهای سوریه.

۵-تداوم دسترسی مطمئن و مستمر به بازار اقتصادی عراق.

۶- بهره گیری از فضای عراق به عنوان کانونی برای اعزام نیروهای کار سوری و تزریق ارز حاصل از آن به اقتصاد سوریه.

۷- بهره گیری از فرصت همسایگی به منظور توسعه مبادلات تجاری و واردات و صادرات با عراق.

۸-رایزنی و مشورت گسترده با عربستان و مصر جهت جلوگیری از تغییر فاحش و نامطلوب در سیستم امنیتی منطقه خاورمیانه پس از تغییر رژیم عراق.[45]

اردن

تأثیر این بحران بر اردن به گونه ای دیگر بود .اردن که در تجاوز سال ۱۹۹۰ عراق به کویت از این کشور حمایت کرده و به دنبال آن فشارهای شدید بین المللی را متحمل شده بود،این بار وضعیتی بهتر داشت. *عبدالله* دوم از جنگ آمریکا با عراق حمایت نکرد لیکن به مخالفت جدی با آن نیز نپرداخت. واقع بینی شاه اردن از نقش هژمونیک آمریکا در نظام بین الملل و برداشت درست از موقعیت ژئوپلتیکی این کشور(قرارگرفتن بین اسرائیل در غرب و عراق در شرق ،دارابودن جمعیتی با اکثریت فلسطینی وجود اقلیت بزرگ عراقی های مقیم اردن و همچنین اقتصاد ضعیف و وابسته این کشور)عواملی بود که وی اشتباه پدرش را تکرار نکن. عدم حمایت صریح شاه اردن از حمله نظامی آمریکا به عراق و تلاشهای این کشور برای یافتن راه حلی مسالمت آمیز مورد استقبال مقامات سوری قرار گرفت، هر چند موانع عمده ای برای اتخاذ یک تصمیم مشترک عربی وجود داشت.[46] اردن در سالهای حیات رژیم صدام بویژه در دهه

۹۰، نفت ارزان از عراق دریافت می کرد. بر خلاف مصر،سوریه و عربستان،اردن مخالفت آشکاری با حمله ۲۰۰۳ آمریکا به عراق به عمل نیاورد.

اهداف و منافع اردن در عراق

۱- ایجاد حکومتی در عراق که حداکثر هماهنگی را با نظام سلطنتی و پادشاهی خاندان هاشمی در اردن داشته باشد.

۲- ایجاد حکومتی که نخبگان اهل سنت بیشترین و شیعیان و کردها کمترین نقش را در آن بر عهده داشته باشند

۳- عدم تجزیه عراق به عنوان یک کشور عربی و عدم تشکیل دولت مستقل کرد.

۴- متعادل شدن موضع عراق در مسأله فلسطین و اتخاذ موضع شیعه اردن و مصر در مسأله اعراب و اسرائیل .

۵- عدم تقویت هویتهای کردی و شیعی در مقابل هویتهای عربی و سنی در ساختار فرهنگی-اجتماعی عراق.

۶- تداوم روابط گسترده اقتصادی با عراق و برخورداری از منافع روابط اقتصادی ویژه،توأم با دریافت یارانه و تسهیلات ترجیحی (اردن در دوره صدام شریک اقتصادی دوم عراق بعد از مصر بود.)

۷- حفظ روند دریافت کمک های مالی اقتصادی از آمریکا و انگلیس از طریق همکاری با واشنگتن و لندن در مسأله عراق.

۸- همکاری غیر علنی با آمریکا و انگلیس در زمینه واگذاری پایگاههای نظامی و پذیرش نظامیان آمریکایی.

۹- ادامه همکاری محتاطانه با دولت جدید عراق جهت برخورداری از مزایای اقتصادی رابطه با بغداد.

۱۰- هماهنگ نشان دادن *امان* با سیاست رسمی اعراب در قبال تحولات عراق از طریق رایزنی و مشورت با *عربستان* و مصر و کویت.

۱۱- برنامه ریزی برای مهار افکار عمومی تهیج شده در مسأله فلسطین.

۱۲- جلوگیری از تأثیرات ضد امنیتی فعالیت ها و اقدامات *زرقاوی* (اردنی الاصل)در امنیت داخلی اردن.

عربستان و تأثیر آن بر شکاف‌های قومی و مذهبی

یکی از مهمترین نگرانی های عربستان این بوده است ک اشغال عراق توسط آمریکا و روی کار آمدن یک حکومت دست نشانده و یا یک نظام احتمالاً دموکراتیک قومی- فرقه ای در عراق حداقل از دو جهت منافع ملی این کشور را تحت تاثیر قرار خواهد داد: تضعیف بیشتر موقعیت عربستان به عنوان متحد اصلی آمریکا در منطقه و احتمال جایگزینی آن با عراق چه عراق به عنوان تولید کننده نفت و چه از نظر تبدیل شدن عراق به مهمترین پایگاه نظامی آمریکا در منطقه. همچنین سعودی ها به شدت نگران روی کار آمدن رژیمی با گرایش شیعی و متمایل به ایران در عراق هستند. برخی از دلایل از جمله امکان تجزیه عراق و پیامدهای غیر قابل پیش بینی بی ثباتی منطقه ای از عوامل عمده مخالفت سوریه با جنگ بود که این امر در تقویت مواضع دو کشور سوریه و عربستان سعودی در مخالفت با جنگ و حمله نظامی آمریکا به عراق نقش قابل توجهی داشت. تصمیم عربستان سعودی مبنی بر رد درخواست آمریکا برای استفاده از پایگاههای نظامی عربستان برای حمله به عراق ؛عدم تمدید توافق نامه امنیتی–دفاعی که پس از تجاوز عراق به کویت بین شورای همکاری و آمریکا به امضا رسید و تأکید سایر کشورهای عضو شورا همچون کویت،عمان و قطر نسبت به تمدید این قرارداد و همچنین توافق اعضای شورا(به جز عربستان)برامضای قراردادهای تجاری دو جانبه با آمریکا و بروز اختلاف و تغییر در نگرش آمریکا و عربستان نسبت به گسترش همکاری های دو جانبه هر یک به نوعی می تواند

سبب تضعیف موقعیت شورای همکاری خلیج فارس شده و در عین حال سیاستهای منطقه ای عربستان سعودی را نیز تحت تأثیر قرار دهد.[47]

تغییر رژیم در عراق سالها در صدر خواسته های مقامات سعودی قرار داشته است. صدام لشکری بسیار عظیم تر از عربستان سعودی در اختیار داشت.او می توانست با سلاحهای کشتار جمعی به راحتی شهرهای عربستان را تسخیر کند. صدام مدتها علیه سعودیها لفاظی کرده بود. با این وجود،سعودی ها بیشتر از تحول سیاسی در درون مرزهای خودشان هراس دارند. و اهداف سیاسی اعلام شده دولت بوش در عراق تنها این هراس آنها را تشدید کرده است. برخی محافل حکومت سعودی هنوز عمیقاً نگران سمت و سوی تحولات در این پادشاهی هستند. همدردی با *بن لادن* در بین عموم شایع شده است وکنترل موسسات خیریه محلی که دست کم برخی از آنها با گروههایی که اقدامات خشونت آمیز را علیه شهروندان دنبال می کنند،ارتباط دارند، فوق العاده برای حکومت دشوار است. شاهزاده *عبدالله*، ولیعهد عربستان سالهاست تلاش می کند نظام سیاسی سعودی را به سمت اصلاح سوق دهد. تلاش های وی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر حتی شدت بیشتری یافته است. در ژانویه ۲۰۰۳ عبدالله طرحی را برای اصلاح اتحادیه ی عرب پیشنهاد کرد و صریحاً تمایل خود را برای تأسیس یک مجلس نمایندگان انتخابی در عربستان سعودی در هر شش سال یکبار ابراز داشت.با این حال اقدامات *عبدالله* تدافعی است. او در این راه مجبور است با مجموعه منافع ریشه داری که با وضعیت موجود گره خورده اند،دست و پنجه نرم کند. عبدالله محتاطانه خواهان تعدیل نظام عربستان سعودی است. او مراقب است تا نه باعث مقاومت بی جا شود و نه روزنه های تّحول را به طرز کنترل ناپذیری بر روی کشور بگشاید. بنابراین استقرار هرگونه نظم سیاسی در عراق که باعث می شود سعودی ها خواستار تحّول سریع در نظام

سیاسی خودشان شوند ،روند کنونی اصلاحات تدریجی را در عربستان سعودی شدیداً به مخاطره می اندازد. برخی ممکن است استدلال کنند آهنگ تحولات در سیاست عربستان بسیار کند است. بنابراین وجود یک محرّک بیرونی روش مؤثر و مفیدی است تا سعودی ها مجبور شوند هر چه سریعتر به سمت تحولات گام بردارند . گر چه تصور این موضوع دشوار است که حکومت سعودی بخواهد افرادی را تشویق کند تا مقامات ایالات متحده را در عراق به قتل برسانند ،لیکن ابداً دور از تصور نیست که سعودی ها اقداماتی را اتّخاذ کنند که در نتیجه آنها فرآیند استقرار یک نظم سیاسی جدید پایدار و دموکراتیک در بغداد بیشتر با مشکل مواجه می شود. سعودی ها در اقدامات احتمالی خود بیشتر می کوشند تا جلوی پیامد ناخواسته را بگیرند تا اینکه بخواهند روند تحوّلات را در جهت مثبت خاصی هدایت کنند. تقریباً به طور قطع می توان گفت آنها تا اندازه ی زیادی از طریق کانال های غیر رسمی عمل خواهند کرد. اقدام بالقوه مشکل ساز دیگر سعودی ها،حمایت شدید آنها از نیرویهای اسلام طلب عراقی می باشد، اسلام طلبان عراقی ممکن است با اهداف ایالات متحده در عراق مخالف باشند. چنین حمایتی احتمالاً در درجه اول مالی خواهد بود ،لیکن می تواند شامل فراهم آوردن مواد درسی ،آموزشی و زیر ساختارهای کمکی باشد . از نقطه نظر سعودی ها حمایت از اسلام طلبان عراق مثمر ثمر می باشد،زیرا ارزشهای سیاسی سعودی رادر بین آنها .گسترش می دهد:نیکوکاری ،وفاداری به اقتدار و قرائت سعودی از ارتدکس دینی. سعودی ها این آرمانها را گرامی می دارند به همان سان که آمریکایی ها دریافت خود از فردگرایی،آزادی،دموکراسی و حکومت سکولار را ارزشمند می دانند . این موضوع نیز حائز اهمیت است که چرخش اسلام گرایانه در سیاست عراق می تواند منافع سعودی ها را تأمین کند،زیرا از اشتیاق ایالات متحده برای استقرار دموکراسی در خاورمیانه می کاهد، بدین واسطه

یکی از محرک های تحولی که سعودی ها آن را تهدید کننده دانسته و کنترلش را دشوار یافته اند ،از میان می رود. شیوه ی دیگری که سعودی ها می توانند از طریق آن روند تحولات عراق پس از صدام را به سود خودشان تغییر دهند،حمایت شدید از اقلیّت عرب سنی خواهان قدرت در مقابل سایر گروههای اکثریت شیعه کشور است. به عبارت دقیق تر نمایندگان سعودی می توانند ماهیت فرقه ای عراق پس از صدام را برجسته کنند و گذشته از این گروههایی مثل شیعه را آزار دهند . اگر چه تعداد شیعیان عراق بسیار بیشتر از اعراب سنی مذهب است،لیکن آنها غالباً از رسیدن به قدرت ناتوان بودند . به همین نحو سعودیها می توانند نمایندگانی در میان قبایل عراقی که پیوندهای تاریخی و قومی دیرینه ای با پادشاهی سعودی دارند، پیدا کنند بین واسطه آنها می توانند اطمینان حاصل کنند که نقش برجسته ای در آینده عراق ایفا خواهند کرد. در هر حال عربستان هیچ گونه حق وتویی در نظام سیاسی عراق پس از صدام نخواهد داشت.لیکن به هر اندازه سعودیها ببینند اوضاع در عراق منافع سیاسی داخلی خود آنها را تحت تأثیر قرار میدهد ،می کوشند تا در شکل گیری آن نقش داشته باشند.از آنجا که هدف اصلی سعودیها این است که از تأثیر آشکار دموکراسی عراقی بر حکومتهای همسایه بکاهند ،لذا ممکن است منافع آنها مستقیماً با برخی تفکرات سهل گیرتر در حکومت ایالات متحده تضاد پیدا کند.[48]

منافع و مطلوبیتهای عربستان در مسأله عراق

۱–حفظ تمامیت ارضی عراق و جلوگیری از تضعیف یکپارچه گی آن که در قالب فدرالیسم قومی یا تشکیل دولت مستقل کردی مطرح می شوند.. رسیدن به این منفعت از طریق دیپلماتیک و همکاری با دولتهای همسایه عراق مانند ایران و ترکیه و سوریه دنبال می شود.

۲–حفظ ماهیت عربی نظام سیاسی جدید عراق و مخالفت با نقش آفرینی بیش از اقلیّت های غیر عرب و کم رنگ شدن نمادهای عربی حاکمیت در عراق. این امر از طریق تقویت جریانها و عناصر عرب متمایل به عربستان پی گیری می شود.

۳–حفظ موقعیت برتر سنتی اعراب اهل تسنن در حاکمیت عراق از طریق ترغیب آمریکا به حفظ موقعیت اعراب اهل سنت و ایجاد زمینه همکاری آنها با نیروهای آمریکایی.

۴–روی کار آمدن طیف اعراب میانه رو (متشکل از اسلامی های متمایل به سعودی و نخبگان سنتی) برای جلوگیری از اعاده قدرت جریان بعثی رادیکال و نظامی گرا در حاکمیت آینده از طریق تقویت جریانهای سنتی اسلامی و نخبگان غیر بعثی.

۵–خروج زود هنگام نیروهای آمریکایی و متحدانش از عراق با توجه به پیامدهای منفی داخلی و خارجی آن برای دولت سعودی در صورت همکاری یا عدم همکاری با اشغالگران.

۶–استقرار سریع نظم و ثبات سیاسی و جلوگیری از تبدیل همسایه و هم مرز خود به کانون فعالیت اسلام گرایان سیاسی رادیکال که با نفی مشروعیت رژیم آل سعود،در ابعاد نظری و عملی مبانی قدرت حاکمیت در ریاض را نشانه گرفتند.

حضور عربستان در عراق و منافع ملی ایران

۱–تمایل و تلاش سعودیها در جهت حفظ تمامیت ارضی و مخالفت با تجزیه یا ایجاد نظام فدرالی قومی و اعطای امتیاز انحصاری قوم کرد با منافع ایران همنوایی دارد. طی دو سال اخیر نیز هر دو کشور اقدامات مجزا یا مشترک قابل توجهی در این زمینه داشته اند.

۲–به همین شکل مخالفت آل سعود با بازگشت مجدّد بعثی ها ی افراطی و اعاده روح نظامی گری در قالب حاکمیت جدید بر بغداد با

منافع ایران همنوایی دارد. زیرا هر دو کشور خاطراتی تلخ و ناخوشایند از دوران استقرار بعثی های اقتدارگرا بر حکومت عراق داشته و مایل به تکرار این تجربه نیستند.

۳-اما نگاه مقامات سعودی به ساختار سیاسی آینده عراق به عنوان رژیمی دارای ماهیت کاملاً عربی ،مطلوبیت چندانی برای ایران ندارد. زیرا این امر می تواند به سیطره جریان ناسیونالیسم عربی که ایران را به عنوان دیگر در منطقه تعریف می کند،بیانجامد. رواج اندیشه پان عربیسم در کالبد رژیم جدید خود به معنای مرکز گرایی و تمرکز قدرت و باز تولید دوباره اقتدار گرایی در قالبی جدید است. مسلماً تحقق چنین وضعیتی نه تنها به نفع ایران نیست، بلکه چنانچه در گذشته رخ داده، سایر کشورهای منطقه و حتی دولتهایی مانند عربستان و کویت نیز از ناحیه آن شدیداً زیان خواهند دید که از جمله می توان به باج خواهی برای جبران تنگناهای ژئوپلوتیک،حمایت از اپوزسیون و دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه و ناهمراهی و کارشکنی در مسائل مشترک مانند تنظیم بازار نفت اشاره کرد. بنابراین تعامل با عربستان و گفتگوی اقناعی مبنی بر احتمال وقوع این حالت و توجه دادن به پیامدهای آن بر تحولات منطقه و ترتیبات امنیتی آن از بایسته های مورد تأکید دستگاه دیپلماسی کشور می باشد.

۴- همین منوال در خصوص تمایل و تأکید عربستان به ضرورت اعطای موقعیت برتر به اعراب اهل سنت - که پیوند دیرین قومی،زبانی، مذهبی و ایدئولوژیک با سعودیها دارند - صدق می کند . به نظر می رسد پی گیری این سیاست تا حدودی ناشی از نگاه منفی عربستان به جهت گیری سیاسی و رویکرد ایدئولوژیک شیعیان باشد.بنا بر تحلیل سعودیها روند کنونی تحوّلات در عراق و قدرت یابی شیعیان ،در تبدیل شدن عراق سنی متمایل به عربستان به عراق شیعه متمایل به ایران و

تضعیف موقعیت منطقه ای عربستان سعودی را به همراه دارد. از این منظر تقویت جریانهای کردی و شیعی موجب کم رنگ شدن هویت عربی عراق و تشدید واگرایی این کشور از جهان سنی مذهب عرب می گردد. و این کشور را به نیرویی گریز از مرکز در نقطه ای حساس از جهان عرب تبدیل می نماید.

امنیت ملی عربستان عمیقاً با مهار جریانهای اسلامی رادیکال گره خورده است؛جریانها و گروههایی که این کشور خود زمانی نه چندان دور حامی آنان بود و برای مهار اسلام گرایی مورد حمایت ایران در نقاط مختلف جهان اسلام به ویژه افغانستان،پاکستان،چچن،بوسنی و سایر مناطق به شکل رسمی و غیر رسمی از سوی دولت سعودی پشتیبانی می شدند.احساس نا امنی مشترکی که ایران و عربستان از ناحیه اسلام گرایی افراطی احساس می کنند می تواند مبنای عمل مشترک در دفع تهدیداتی باشد که هر دو کشور از ناحیه فعل و انفعالات عراق و تبدیل این کشور به کانون فعالیت جریان القاعده و گروههای وابسته با آن مواجه اند. هر چند هواداران القاعده در عراق مدعی اند که اشغالگران آمریکایی را نشانه گرفته اند. دولت عربستان برای تحقّق اهداف و منافع چند لایه ی خود در عرصه عراق، برخوردار از توانمندیها امکانات و فرصتهای زیر است :الف)ارتباط پر سابقه و نفوذ فراوان میان نخبگان سنتی عراق از جمله روحانیون و سران عشایر و طوایف. مشخصاً می توان به ارتباط سعودیها با *غازی الیاور* رئیس جمهور کنونی اشاره کرد. ب)ارتباط و تعامل با بخش هایی از نیروهای اپوزسیون صدام که هم اینک حاکمیت را بر عهده دارند. نظامیان سابق و رهبران پاره ای احزاب و گروهها از جمله *ایاد علاوی*،نخست وزیر ،را می توان نام برد. پ)امکان تأثیر گذاری بر بخشی از جریان اسلامی اهل سنت کرد و عرب که خط مشی غیر رادیکال دارند مانند جریانهای معتدل شامل حزب اسلامی و بخشی از جریان اخوانی وسلفی فعال در عراق.

ت)امکان تأثیر گذاری نسبی بر مواضع و رویکردهای آمریکا .به صورت مستقیم و غیر مستقیم با توجه به نیاز آمریکا به جلب همراهی آل سعود ولو به صورت حداقلی.ث)امکان همراه سازی کشورهای عربی و اسلامی به ویژه دولتهای حاشیه خلیج فارس با سیاستها و منویات خود در عراق و در نتیجه افزایش قدرت چانه زنی در این حوزه در سطوح داخلی عراق،سطح منطقه ای و بین المللی. برخورداری از چنین امکاناتی قدرت زیادی به سعودیها می بخشد. زیرا حاکمیت جدید در عراق ،که البته تا حدودی متشکل از دوستان و متّحدان آنهاست ،برای بازگشت به جهان عرب و نقش آفرینی در ترتیبات امنیت منطقه ای به شدت نیازمند جلب نظر ریاض می باشد. ج)در عرصه روابط دو جانبه نیز سعودیها به مدد برخورداری از درآمد سرشار صادرات نفت قادر به حل بخشی از مشکلات حکومت جدید بغدادبوده و از این امکان جهت چانه زنی و دستیابی به منافعی پایدار در عراق بهره خواهند جست.[49] عربستان که خواهان جلوگیری از تشکیل حکومت شیعه در عراق است، نگران تبعات خارج شدن حکومت عراق از کنترل زمامداران سنی و به قدرت رسیدن شیعیان است. در همین چارچوب،عربستان خواستار استقرار یک رژیم میانه روی سنی در بغداد بوده است و تحوّلات اخیر عراق را که باعث احساس نیاز آمریکا به بازی دادن برخی نخبگان سنی برای مهار نا آرامی ها شده است مطابق با منافع خود می داند. عربستان همچنین با تشکیل دولت مستقل کرد مخالف است و نسبت به تجزیه عراق به عنوان یک سرزمین عربی حساسیت دارد.[50]

عربستان گذشته از نقشی برجسته که در تأمین هزینه های جنگ و خرید جنگ افزار برای طالبان داشت از آنان حمایت سیاسی نیز می کرد. آنچنان که پس از اشغال نخست مزار شریف در مه ۱۹۹۷ ریاض دولت طالبان را دولت قانونی افغانستان شناخت. انگیزه ی پشتیبانی

عربستان از طالبان را دولت قانونی افغانستان شناخت. انگیزه ی پشتیبانی عربستان از طالبان را می توان در دو مورد خلاصه کرد: نخست اینکه عربستان خود را ام القرای جهان اسلام می شمارد و کمک به مسلمانان را گونه ای وظیفه برای خود در نظر می گیرد.... انگیزه دوم رقابت با نفوذ منطقه ای ایران در افغانستان و بدین سان منزوی ساختن ایران در افغانستان و آسیای مرکزی بوده است. آمریکا، پس از اینکه عراق را یکسره زیر کنترل خود درآورد ،یک رشته دگرگونیهای درونی در منطقه پدید آورد که سرانجام زمینه ساز افزایش قدرت منطقه ای ایران شد و بر نگرانیهای ریاض افزود. پس از اشغال عراق،واشنگتن بر آن شد که ژئوپلیتیک خاورمیانه را همخوان با منافع خود و همپیمان استراتژیکش – اسرائیل– دگرگون کند و بر این پایه یک رشته برنامه را در چارچوب "طرح خاورمیانه بزرگ" مطرح کرد. این طرح دارای سه اولویت است : گسترش دموکراسی و حکومت خوب ،ساخت جامعه ای فرهیخته و گسترش فرصتهای اقتصادی. بر پایه اولویت نخست ،دولتهای سنی و اقتدار گرای خاورمیانه مجاب شدند که انتخاباتی آزاد با شرکت گروههای مشارکت خواه و از جمله شیعیان برگزار کنند. شیعیان در کشورهایی که اکثریت داشتند توانستند بیشترین آراء را به دست آورند و این گونه انتخابات از دید ریاض می تواند زمینه را برای نفوذ بیشتر ایران یا حتی پا گرفتن نظامهای حکومتی مانند حکومت ایران فراهم آورد. وقتی که دولت شیعی عراق بر پا شد،ریاض حتی یک نامه برای دولتمردان تازه عراق نفرستاد و.. همچنین دولت عربستان اعلام کرد که وام و کمک های اقتصادی در اختیار دولت عراق نخواهد گذاشت . بدین سان ،رفتار غیر دوستانه ریاض با دولت شیعی *ابراهیم جعفری* از همان آغاز روشن شده بود. از سوی دیگر،ریاض برای اثر گذاری بر دگرگونیهای عراق یا به گفته ای کاهش نفوذ منطقه ای ایران، از گروههای سنی شورشی پشتیبانی کرد. برای نمونه ،کارگزاران عربستان

در اکتبر ۲۰۰۶ از *حارث الضاری*،رهبر هیأت المسلمین عراق (از گروههای سنی مخالف دولت) که گفته می شود با تروریستها و ستیزه جویان پیوند دارد به گرمی استقبال کردند و بدین گونه به ایران و دولت شیعی عراق هشدار دادند که از سنیهای مخالف عراق پشتیبانی خواهند کرد. در گزارش گروه بیکر-*همیلتون* از بی میلی عربستان و دیگر کشورهای عربی به جلوگیری از تروریسم در عراق و کمک به ثبات این کشور انتقاد شده است. در این گزارش آمده است که از یک سو کسانی خاص در عربستان و دیگر کشورهای منطقه به شورشیان در عراق کمک مالی می کنند و از سوی دیگر دولت عربستان تسهیلاتی چون پایگاههای نظامی ،حق پرواز در خطوط هوایی برای نیروهای آمریکایی فراهم می آورد و با آنها همکاری های اطّلاعاتی و امنیّتی دارد. بی گمان یکی از مهمترین مایه های جنگهای فرقه ای در عراق ، پشتیبانی دولت و برخی از بازیگران غیر دولتی عربستان از ستیزه جویان سنی عراقی است . علمای وهابی بارها از سنیان منطقه خواستند برای ستیز با دولت شیعه عراق به کمک سنی های این کشور بشتابند . در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۷ ،بوش رئیس جمهور آمریکا در یک سخنرانی گفت که ۸۰ ٪ از کارهای تروریستی در سی کیلومتری پایتخت عراق رخ داده است . بدین سان به خوبی روشن می شود که این حملات برای فشار آوردن بر دولت عراق و سست کردن آن بوده است. افزایش قدرت شیعیان ممکن است شیعیان عربستان را برای گرفتن سهم خود از قدرت سیاسی برانگیزد.در عربستان بیشتر شیعیان دوازده امامی در استان خاوری آن کشور بویژه در *احساء و القطیف* و شیعیان زیدی نیز در پیرامون مکّه زندگی می کنند عربستان در استراتژی مهار منطقه ای آمریکا برضد ایران جایگاهی ویژه دارد. در همان ماه ژانویه که *رایس* استراتژی صف آرایی دوباره نیروها را مطرح کرد،سفری به عربستان داشت. *رابرت گیتس* وزیر دفاع آمریکا نیز در

همان ماه به عربستان سفر کرد. بی گمان این سفرها با هدف آماده کردن عربستان برای شرکت در ائتلاف ضد ایرانی انجام شده است. در چارچوب همین تلاشها عربستان در رزمایش دریایی با هدف اعلام شده ی رویارویی با قاچاق تکنولوژی و تسلیحات موشکی به کشورهای دشمن که از سوی آمریکا و پاره ای از دولتهای عربی خلیج فارس برگزار شده بود ،شرکت کرد. این رزمایش با واکنش تهران روبه رو شد زیرا باور بر این است که این ائتلاف با هدف رویارویی با افزایش قدرت منطقه ای تهران شکل گرفته است.[51]

مواضع ایران در قبال اشغال عراق از سوی آمریکا

ایران اولین کشور مشکل‌ساز است. حکومت ایران صدها هزار سرباز را در جنگ هشت ساله ی که صدام به راه انداخت، از دست داده است و بنابراین می توان تصوّر کرد که سرنگونی صدام را جشن بگیرد. رهبران ایران قطعاً در بسیاری از جهات صدام را از یاد نخواهند برد. در عین حال ایران از وضعیت منطقه در چند سال گذشته کاملاً راضی بوده است. حضور دراز مدت سربازان ایالات متحده در این برهه تعدّی گری عراق را مهار کرد و تحریم هایی که سازمان ملل طی این سالها بر عراق تحمیل کرد از توانمندیهای نظامی بغداد کاسته و مانع از تقویت آن گردید. ظرف چند سال گذشته نیروهای دریایی ایالت متحده نه تنها تنش ها را با همتایان ایرانی خود تشدید نکردند بلکه به یک سازش موقت غیر رسمی نیز با آنها دست یافتند. بدین ترتیب احتمال وقوع منازعه بین نیروهای ایران و آمریکا در حد صفر می باشد. به علاوه نارضایتی عمومی کشورهای عرب حوزه ی خلیج از حضور سربازان آمریکایی در منطقه به نفع ایرانی هاست.ایران به عنوان اولین حکومت مخالف حضور ایالات متحده در خلیج فارس ،نه فقط یک قدرت غیر عرب تهدید کننده شمال به حساب می آید بلکه قدرتی قلمداد می شود که دست کم تا اندازه ای هژمونی ایالات متحده را تعدیل می کند. از آنجا که رهبران

ایران خود را با تهدیدات بالقوه ای مواجه می بینند،بنابراین تسلیحات فراوانی در زرادخانه هایشان نگهداری می کنند.نیروهای نامنظم ایران می توانند در برابر نیروهای ایالات متحده در عراق مقاومت کنند. از طرفی دو دهه درگیری شدید ایران در عملیات حزب الله ،به علاوه پشتیبانی از حماس،جهاد اسلامی فلسطین و سایر گروهها ،حاکی از توانمندی بالای این کشور در اجرای عملیات جنگی پنهان و محدود است. به علاوه ایران مناسبات دیرینه ای با احزاب و گروههای سیاسی شیعه عراقی دارد. به طور مثال ، مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق پایگاهش در تهران قرار دارد و تا حدی از طرف تهران حمایت می شود. هر چند مجلس اعلا در گذشته با برخی گروههایی که از سوی آمریکا حمایت می شدند، مناسباتی برقرار کرده است ،لیکن هراز گاهی کوشیده است تا فاصله عظیم خود را با سایر گروههای اپوزیسیون عراقی حفظ کند. ایران همچنین مناسبات دیرینه ای با اتحادیه ی میهنی کردستان و رهبرش جلال طالبانی دارد.این مناسبات نشان می دهند که ایران می تواند در دراز مدت بر تداوم و تشدید منازعات سیاسی درون عراق تاثیر گذار باشد،اگر چه همیشه نمی تواند پیامدهای این منازعات را کنترل کند.

در خلال دهه های گذشته و به ویژه در سالهای اخیر گسترش حضور رو به افزایش آمریکا و نفوذ زیاد در کشورهای منطقه ،باعث شده ایران هر چه بیشتر در حلقه محاصره قرار گیرد. تقریباً هیچ کشوری در همسایگی ایران وجود ندارد که حضور آمریکا در آن ملموس و حتی تعیین کننده نباشد.آمریکا در اکثر این کشورها پایگاه نظامی یا حداقل حضور نظامی چشمگیری دارد. طّی مدّت حضور آمریکا در عراق ،شاهد گسترش نا امنی و عملیات تروریستی فراوانی در این کشور بوده ایم که در هر حال برای آمریکا نامطلوب ارزیابی می شود در میان اهل سنت عراق سه جریان به مبارزه با آمریکا مشغولند. یک دسته بعثی ها هستند

؛بازماندگان رژیم پیشین که در مراکز اطلاعاتی- نظامی حضور داشتند و از اصول نظامی آگاه بوده و بهتر می توانند عملیات نظامی- تروریستی انجام دهند.می دانیم که سیاست رسمی ایران حفظ ثبات،امنیت، یکپارچه گی و تمامیت ارضی عراق است. چون تجزیه و واگرایی در عراق، جریانهای تجزیه خواه ایران را تقویت و تشویق خواهد کرد. دیگر سیاست ایران، خروج اشغال گران از عراق و تعیین سرنوشت عراقی ها توسط خودشان است. خواست دیگر ایران محاکمه ی علنی صدام و سرکرد گان حزب بعث بوده،در درجه بعدی حفظ و ارتقاء موقعیت شیعیان-اعم از شیعه سکولار،مسالمت جو،رادیکال و ...- است. بنابراین به اعتقاد جمهوری اسلامی ایران انسجام شیعه باید به هر نحو ممکن در عراق حفظ شود تا موقعیت شان ارتقاء یابد. البته فرصتهای ایران در عراق زیاد است که به طور طبیعی ،یاریگر ایران خواهد بود.از جمله جمعیت شیعه عراق که از اکثریت برخوردارند و در فضای جدید امکان بیشتری برای حضور در حکومت دارند ،نسل دورگه ایرانی- عراقی تبار یا بالعکس نیز کمک بسیاری به ایران خواهد کرد، توسعه گردشگری و زیارت عتبات عالیات و تعامل نزدیک اقتصادی در قالب های گوناگون ،نظیر بازارچه های مرزی نیز کمک بسیار موثری محسوب می شود. سطوح تعامل دو کشور در عراق عبارت است از؛حفظ یکپارچه گی عراق،برگزاری هر چه زودتر انتخابات در عراق و انتقال قدرت به مردم و شکوفایی اقتصادی عراق. منافع ایران و آمریکا اقتضا می کند که به یکپارچه گی عراق آسیب نرسد.اگر انتخابات عراق در فضایی آرام برگزار شود،هم آمریکا به هدفش که معرفی نوعی دموکراسی جدید مردم منطقه است می رسد و هم ایران از این طریق می تواند به هدفش که ایجادتوازن قدرت درعراق به نفع شیعیان است برسد.شکوفایی اقتصادی عراق نیز قطعاً به نفع هر دو طرف ایران و آمریکاست. چون یک عراق فقیر و گرسنه برای ایران نتیجه ای جز مهاجرت، پناهندگی و بدبختی

بدنبال نخواهد داشت.هدف از استقرار نظام جمهوری اسلامی در عراق را می توان در سه چیز دانست:۱.ایدئولوژیک کردن فضای سیاسی عراق و روابط ایران و عراق: در عراق دو گروه عمده به سر می برند که به طور طبیعی نسبت به ایران و ایرانی حس سمپاتی دارند. یک گروه شیعیان هستند که بیش از ۵۰٪ از جمعیت این کشور را تشکیل می دهند.آنها با توجه به اشتراک مذهبی با ایران همواره به این کشور به عنوان حامی معنوی خودشان نگریسته و احساس خوشایندی نسبت به ایران دارند. گروه برجسته دیگر در عراق که بویژه در فضای موجود عراق از جایگاه خوبی برخوردار هستند ،کردها هستند که خود را بطور طبیعی بخشی از تمدن کهن ایران می دانند که استقرار نظام جمهوری اسلامی در عراق بر آنها تأثیر گذار بوده و ممکن است تبعات مختلفی در روابط دو کشور به ویژه در بعد جامعه کردهای دو کشور داشته باشد.

۲. هدف دیگر ایران، امنیّتی کردن روابط دو کشور ایران و عراق است عراقی ها حتّی شیعیان در درجه اول خود را عرب می دانند و در اولویت بعد به شیعه بودنشان افتخار می کنند و نگاهشان به ایران به عنوان کشوری عجم ،در مقابل عرب قرار گرفته و زمینه ساز اختلافات و منازعات خواهد بود. ۳. هدف نهایی آمریکاییها از استقرار نظام مشابه با ایران در عراق ،ایجاد رقابتهای سیاسی و اقتصادی بین دو کشور به نفع عراق و به ویژه به نفع خودش است. بنابراین هدف اصلی استقرارنظام جمهوری اسلامی ایران در عراق .،بدل سازی و الگو سازی از این نظام به موازات نظام جمهوری اسلامی ایران است . با این کار نظام سیاسی مشابه نظام سیاسی ایران ولی سکولار در کنار ایران تشکیل خواهد شد که به رغم خودشان می تواند ایران را در رفتارهای سیاسی اش به انفعال بکشاند. یک تعارض عراق با ایران ،در اختلافات مرزی نهفته است. در این رابطه،قرارداد ۱۹۷۵ و قطعنامه ۵۹۸ شاهدی بر این مدعاست و با

توجه به این که حتی قطعنامه ۵۹۸ نتوانست این مسأله را به صورت ریشه ای حل کند،احتمال بروز مشکلات از روزنه ها و منفذ های مختلف دور از ذهن نیست. موضوع تعارض دیگر بین دو کشور، مسائل قومی-مذهبی است. این مسأله را در سطح کلان می توان در شکل تعارض بین عرب- عجم دید که در آینده ممکن است مسأله ساز باشد. از جمله چالشهای جدی ایران و عراق در آینده را در نسبت دین و سیاست باید جویا شد واین چالش در رابطه بین دو حوزه نجف و قم معنا می یابد؛ حوزه نجف که معتقد به جدایی دین از سیاست بود و حوزه قم معتقد به پیوند دین وسیاست است. این تعارض در شکل دیگری به صورت تعارض بین جمهوری اسلامی ولایی در ایران با جمهوری اسلامی سکولار در عراق یا به عبارت دیگر، در شکل مردم سالاری دینی در مقابل دموکراسی سکولار،خود را نشان خواهد داد.[52] نگرانی های فوری ایران مربوط به عراق نمی باشد بلکه به مقاصد ایالات متحده در برابر ایران بر می گردد.این دیدگاه در تهران مانند دمشق ،ریاض و قاهره وجود دارد که هدف بعدی پس از عراق کشورهای متبوع آنها خواهد بود. بنابراین بر اساس عملکردهای گذشته می بایست انتظار داشت یا رژیم دست نشانده اش در عراق آماده می کند.با توجه به این هدف که ایران هدف بعدی خواهد بود؛تهران به طور محسوسی عراق را نخستین خط دفاع تلقی می کند و به دنبال راههایی است تا بتواند مانع از فرصت یابی ایالات متحده برای تأمین کنترل جدی عراق شود. یک گزینه برای تحقق این هدف این است که ایران با قدرت نمایی از طریق اکثریت شیعه در عراق ، واشنگتن را به طور کامل در عراق درگیر سازد. علاوه بر این از پایان مارس ۲۰۰۳ تهران یک بازیگر فعّال در شکل دهی مناقشه شیعیان عراق و گزینه های سیاسی آنها درباره حکومت آینده عراق بوده است. اما این استراتژی به سه دلیل برای تهران خطرناک است:اول اینکه اعمال نفوذ در جنوب عراق به واشنگتن اجازه

خواهد داد تا به آسانی ایران را متهم به دخالت در امور داخلی عراق کند و ایران را بیش از پیش در معرض فشارهای آمریکا قراردهد. دوم اینکه، حتی اگر ایران این مسیر را تعقیب کند همه گروههای متنوع شیعه ضرورتاً به آن توجه نخواهند کرد. زیرا شیعیان عراق از چندین گروه تشکیل شده اند که گاه به صورت قبیله ای و یا مذهبی و اغلب در رقابت با یکدیگر فعالیت می کنند.سوم اینکه آزادسازی شیعیان عراق احتمالاً شکاف های سیاسی و نظام یکپارچه را در ایران تعمیق می بخشد. در کشوری که هم نفوذ و هم قدرت سیاسی از مذهب و سلسله مراتب مذهبی سرچشمه می گیرد و تهران و قم تنها از طریق حفظ سیستم ولایت فقیه یکپارچه می شوند که در آن یک روحانی عالی رتبه جدید و قوی خارج از کنترل تهران می تواند همانند یک صاعقه عمل کند و به طور جدی دکترین رژیم ایران را که بر اساس تفسیری از اندیشه شیعه بنا شده است به چالش بکشد. کسانی که در تهران عمیقاً درباره تحولات در عراق و پیامدهای سیاست خارجی و داخلی دستکاری در جامعه بزرگ شیعیان عراق به خاطر اهداف سیاسی محدود نگران هستند،توصیه به احتیاط می کنند[53] ایران منافع خود را با یک استراتژی پیچده همه جانبه تعقیب می کند :تشویق دمکراسی انتخاباتی (که به عنوان ابزار ایجاد حاکمیت شیعه)؛توسعه درجه ای از شورش ولی با نوع قابل مدیریت (با هدف ایجاد نابسامانی طولانی ولی کنترل پذیر)،و سرمایه گذاری در یک آرایش گسترده بازیگران متنوع و رقابت جوی عراق (با هدف کاهش ریسکها با هر نتیجه متصور)این استراتژی نشانگر دخالت ایران در عراق،نفوذ نیروهای اطلاعاتی در آنجا و تأمین تسلیحات احتمالی و سرمایه گذاری و شاید تصمیم گهگاه برای حمایت از جنبش های مسلح است.این استراتژی همچنین نشانگر پارادوکس روابط همزمان ایران با نخبگان سیاسی عراق است که به ثبات کشور و

روحانیون شیعی که هدفشان اسلامی کردن عراق است امیدوارند و در نهایت حکایت از روابط ایران با برخی فعالان شورشی سیاسی دارد. گذشته از همه اینها،این وضعیت به ماهیت روابط میان تهران و واشنگتن بستگی خواهد داشت :مادامی که این روابط به صورت بلامنازع باقی بماند،ایران احتمالاً حوادث عراق را به عنوان بخشی از رقیب مرزی اش با ایالات متحده خواهد نگریست و مادامی که نسبت به حضور گسترده ایالات متحده در مرزهای ایران بدگمانی وجود دارد و از تمایل آمریکا برای تغییر رژیم واهمه ای است،تهران گزینه دخالت بیشتر برای ایجاد بی ثباتی در عراق را در پیش خواهد گرفت. دولت بوش با اتخاذ سیاست همکاری با شیعیان عراق و فشار علیه رژیم ایران به طور همزمان دو مسیر را درپیش گرفته است که به دشواری می توان در این دو مسیر ریسک کرد.ایران نیز همچون دیگر همسایگان عراق در جلوگیری از فروپاشی این کشور، بر اثر جنگ شورش و یا تجزیه دارای منافع مشترکی است. حرکت های کردهای عراق در جهت خودمختاری می تواند موجب برافراشتن پرچم سرخ در تهران شود و به عنوان یک دولت کرد می تواند موجب فراهم آوردن آرمان مشترک با کردهای ایرانی که حدود ۱۰٪از جمعیت ۳۰ میلیونی ایران هستند، شود و به آنها شجاعت بخشد تا بهتر از پیش مطالبات خود را از ایران خواستار شوند. بنابراین،تهران نمی تواند اکنون تأثیر بالقوه یک دولت خودمختار کرد عراق بر کردهای ایران را نادیده بگیرد.*فریدآساسارد*،رئیس مرکز اطلاعات استراتژیک کرد در سلیمانیه ابراز کرد که نگرانی ایران بی دلیل نیست:"ایران نگران آن است که شاید کردهای این کشور تحت تأثیر خود مختاری همسایگانشان قرار گیرند". برای مثال،ایرانیان اکنون از فدرالیسم صحبت می کنند. آنها همچنین بسیار تحت تأثیر آنچه در اینجا روی می دهد هستند . حرکت فزاینده فرهنگی در میان کردهای ایران وجود دارد و ما آنها را تشویق می کنیم این حرکت را به یک حرکت

سیاسی تبدیل کنند. ایران هم برای گسترش نفوذ خود در عراق و هم برای جلوگیری از فشار خودمختاری کردهای عراق حامی درخواست رهبر کردها در بغداد بوده است.

تأثیر القاعده بر شکافهای قومی – مذهبی

پس از حمله آمریکا به افغانستان،گروه کثیری از این نیروها در زمان صدام به عراق انتقال داده شدند و اکنون یکی از عوامل موثر در بی ثباتی در عراق همین نیروها می باشند.گروههای افراطی وهابی و سلفی که در دوران اشغالگری به ایجاد نا امنی و بحران در عراق پرداخته اند ،با توجه به عدم هویت مشخص ،طرحی برای آینده عراق در دست ندارند. البته وهابی ها به تبع بن لادن شعارهایی چون مبارزه با کفر و شرک و تشکیل دولت اسلامی را سر می دهند ،امّا شرایط کنونی عراق پذیرای آنها نیست ،خصوصاً آن که با اتّخاذ مواضع تند و همسو با اشغالگران ،اکثریّت ملت عراق یعنی شیعیان و شخصیت های آنان را هدف قرار دادند. اکنون در عراق این عناصر پیش از آن که گروه مقاومت و داعیه دار اسلام قلمداد شوند ،به آنها به عنوان تروریست و عوامل دشمن نگریسته می شود.[54]

آمریکا،القاعده و اسامه بن لادن رهبر آنرا به دست داشتن در رویدادهای ۱۱ سپتامبر متهم کرد. بن لادن با بهره گیری از کمک ۶۰ میلیارد دلاری آمریکا به مجاهدین افغان در سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ برای رویارویی با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان گروه القاعده را بر پا کرد. در فوریه ۱۹۹۸ در برابر یهودیان و صلبیون اعلام جهاد کرد و گفت: کشتن شهروندان آمریکا و هم پیمانان آن در هر جای جهان وظیفه مسلمانان است .آمریکا نیز منتظر چنین رویارویی بود . پس از پایان جنگ سرد،آمریکا در پی یافتن دشمن واقعی یا فرضی به جای اتّحاد جماهیر شوروی بود تا سیاستهای خود را پیش ببرد. در این میان خاورمیانه برای آمریکا بی چون و چرا اهمیت بسیار داشت.گسترش

اسلام گرایی و سر بر آوردن گروههای تندرو زمینه های لازم را برای آمریکا فراهم ساخت که دشمن واقعی یا فرضی خود را برای توجیه افکار عمومی آمریکا و حفظ همبستگی با کشورهای غربی در خاورمیانه بجوید. بر سر هم، رویدادهای ۱۱ سپتامبر آثاری ژرف بر سیاست خارجی آمریکا گذاشت و کاربرد نیروی نظامی بعنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار گرفت. مبارزه با تروریسم و جلوگیری از دستیابی مخالفان به جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی استراتژی کلان آمریکا را شکل داد. رفتار آمریکا در برابر عراق برخاسته از الگوی مداخله جویی فزاینده بود.آمریکا در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم،عراق را به عنوان دومین هدف خود برگزید . استدلال نو محافظه کاران این بود که حمله به عراق برای حل دیگر بحرانهای منطقه ای سودمند است و می تواند بحرانها در خاورمیانه را پایان بخشد.[55]

بر پایه برخی گزارشها،از اواخر اوت ۲۰۰۷،نیروهای رزمی القاعده سنی گرفته اند. ابو مصعب الزرقاوی فرمانده القاعده در عراق در نامه خود اینگونه مینویسدکه ما در عراق وارد جنگی شده ایم که دو سطح دارد یکی جنگ با دشمن متجاوز و دیگری با کفر است. وی در آخرین نوار صوتی ضبط شده خود،بر انزجار خود از تشیّع تأکید می کند و به تهدید نیروهای آمریکایی می پردازد. بمب گذاری ها در عراق کربلا ،نجف و دیگر کشورهای مذهبی به وضوح بیانگر این مطلب است که جنگ طلبی سنی برای مقابله با احیای شیعی و بر انگیختن یک جنگ فرقه ای داخلی در عراق در تلاش برای نقش بر آب کردن طرح های ایالات متحده در این کشور است. به همین دلیل است که آیت الله هاشمی رفسنجانی یکی از رهبران ایران با ادعای مقتدی صدر مبنی بر اتحاد شیعه و سنی در مقابله با اشغال عراق مخالفت می کند. و قیام المهدی در جنوب عراق را شجاعانه و شورش سنیان در فلوجه را

اقدامی تروریستی معرفی می‌کند.کشمکش فرقه ای برای قدرت در عراق پایانی ندارد و ایالات متحده نیز با توجه به اتحاد دیر پایش با عربستان سعودی و نقش اخیرش درتسهیل بازیابی قدرت شیعی در عراق،نمی تواند ازاین درگیری به راحتی شانه خالی کند. سیاست گذاران در واشنگتن می بایست کشمکش فرقه ای برای قدرت را بین شیعیان و سنیان جدی بگیرند تا از وقوع جنگ داخلی در عراق و تبدیل جنگ طلبی سنی به یک تهدید جدی منطقه آتی ممانعت به عمل آورند. برای اینکه سیاست ایالات متحده در عراق و خاورمیانه بزرگ در نهایت قرین موفقیت گردد،بایدبر استراتژی که موارد زیر را در خود جای می دهد،بنا نهاده شود: باید دانست که موازنه قدرت بین شیعه و سنی برای ثبات منطقه و منافع ایالات متحده حیاتی است. کشمکش فرقه ایٔ برای قدرت بر آینده صلح و ثبات از جنوب آسیا گرفته تا منطقه شامات- منطقه ای که آسیای میانه را به منطقه قفقاز تا خلیج فارس متّصل میکند- تغییر موازنه قدرت بین شیعه و سنی نه تنها بر آینده سیاسی عراق بلکه برکشورهایی چون لبنان،افغانستان ،پاکستان،آذربایجان و عربستان سعودی نیز تعیین کننده خواهد بود.تحولات عراق احتمالاً این روند را در سال های آتی تشدید خواهد کرد.[56]

جایگاه و نقش کُردها در عراق

مسأله کُردها در عراق با پیدایش این کشور ارتباط دارد. از همان ابتدای تشکیل دولت عراق، جنگ کرد و عرب آغاز گردید و طی سه دوره ۱۹۱۵-۱۹۲۵، ۱۹۲۵-۱۹۷۵ و ۱۹۹۱-۱۹۸۰ شدّت گرفت ولی از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ میلادی با اداره منطقه خودمختار کردستان تجارب فراوانی را کسب کرده اند که این دوره را دوره "عصر طلایی کردها "نامیده اند.کردها درقبال آرزوی دیرینه ی استقلال خود،امتیاز خودمختاری را در دولت فدرال بدست آوردند.آنها همچنین خواستار

کنترل بر روی منطقه ای با نیروی نظامی ۶۰ هزار نفری (که به پیش مرگها معروفند)و توسعه ی قلمرو منطقه کردستان عراق تا در برگیری شهر کرکوک هستند. شهر کرکوک نه تنها به خاطر داشتن پایگاههای نفتی و تأمین استقلال مالی کردها حائز اهمیت است بلکه بسیاری از کردها از نظر فیزیکی و معنوی پیشینه های تاریخی و فرهنگی دارند. برای کردها، اولویّت اساسی تثبیت فدرالیسم بوده که بدان دست یافته اند آنها همچنین در پی کاهش اختیارات نخست وزیر به نفع افزایش اختیارات رئیس جمهور بودند که چندان در آن موفق نشدند. وضعیت کرکوک و تعیین تکلیف آن نیز به ۲۰۰۷/۱۲/۳۱ موکول شده است.[57]

فضای مساعد بین المللی مهم ترین زمینه برای تأثیر گذاری گروههای قومی در شکل دهی به نظام سیاسی جدید عراق است گروههای قومی و از جمله کردها هیچ گاه چنین فضای مساعد بین المللی را در تاریخ فعالیت های سیاسی خود به یاد ندارند. بعد از شکست نیروهای نظامی عراق از متحدان غربی کویت در جنگ دوم خلیج فارس و استقرار منطقه امن در مدار ۳۶ درجه عرض شمالی جغرافیایی برای کردها و ۳۲ درجه عرض جنوبی برای شیعیان ،کردهای عراق موفق به تأسیس دولت خودمختار منطقه ای شدند.این تجربه حدوداً ۱۲ ساله حکومتی ،بزرگترین دوره خودمختاری داخلی در تاریخ کردها بعد از جمهوری یک ساله مهاباد (۴۵-۱۹۴۴)را رقم زد که برخی از کردها از آن با نام عصر طلایی کردها یاد کردند. پس از سقوط صدام و تشکیل "شورای حکومتی"،بارزانی و طالبانی به نمایندگی از کردها در دو دوره یک ماهه ریاست موقّت این شورا را بر عهده گرفتند.از همان ابتدای تشکیل دولت موقت نیز کردها با انتصاب ،هوشیار زیباری وزارت خارجه را در اختیار گرفتند و در دولت های موقت و انتقالی سه گانه (شورای حکومتی ،دولت موقت علاوی و دولت موقت جعفری) این وزارتخانه حساس را کنترل کردند.در حکومت و دولت انتقالی اخیر نیز

کردها سمت های ارشد زیر را در اختیار دارند: *جلال طالبانی* (رئیس جمهور)- *روژنوری شاویس* (از جناح بارزانی معاون نخست وزیر)- *لطیف طیور* معاون رئیس مجلس- *هوشیار زیباری* (وزیر خارجه)- *عبدالباسط* کریم (از اتحادیّه میهنی وزیر بازرگانی)- ب‌رهم *صالح معاون* سابق نخست وزیر(وزیر برنامه‌ریزی) – *فواد معصوم* رئیس مجمع ملی موقت سابق (وزیر ارتباطات)- *لطیف رشید* (وزیر منابع آب)- *نرمین عثمان* (وزیر محیط زیست)- *نسرین برواری* (وزیر امور شهرداری ها و امور عام المنفعه). در ساختار حکومت جدید *ژنرال بکر زیباری* از جناح بارزانی نیز به عنوان رئیس ستاد ارتش عراق انتخاب شده است. کردها همچنین در پارلمان دارای ۷۷ کرسی هستند و دومین گروه بزرگ نمایندگان در پارلمان پس از ائتلاف شیعی یکپارچه (جناح حکیم– جعفری) را دارا هستند.[58] در سال ۲۰۰۳ میلادی همزمان با حمله ی آمریکا و انگلیس به عراق،دو حکومت منطقه ای در کردستان عراق وجود داشت. یکی به مرکزیت اربیل و زیر نظر حزب دموکرات کردستان و دیگری به مرکزیت سلیمانیّه و تحت کنترل اتحادیه ی میهنی کردستان،چنین وضعیتی از سال ۱۹۹۴ یعنی آغاز درگیری های داخلی بین دو حزب و فروپاشی کابینه ی نخست حکومت منطقه ای کردستان پدیدار شده بود. وجود تغییر و تحوّلات عمده در ابعاد داخلی و منطقه ای بعد از سقوط صدام و پیدایش بازیگران جدید در عرصه ی رقابت های داخلی و همچنین فشار افکار عمومی مردم کردستان در داخل بیش از پیش زمینه را برای ایجاد یک حکومت منطقه ای متحد و یکپارچه در داخل کردستان عراق فراهم ساخت. سرانجام پس از انتخابات سراسری ۳۰ ژانویه سال ۲۰۰۵ که در آن پارلمان تازه ی کردستان نیز از سوی مردم کردستان انتخاب شد،کابینه ی پنجم حکومت منطقه ای کردستان که در واقع نخستین کابینه ی متّحد و یکپارچه ی کردستان عراق بعد از

سقوط صدام به شمار می رفت ،به ریاست *نیچیروان بازرانی* در تاریخ ۲۰۰۶/۷/۵ آغاز به کار کرد. این کابینه دارای ۳۵ وزیر بود،که از گروهها و احزاب سیاسی مختلف که نشان دهنده ی تنوع و گوناگونی سلایق مردم کردستان می باشد،تشکیل شده است.احزابی که در کابینه ی پنجم حکومت اقلیم مشارکت دارند به شرح زیرند: حزب دموکرات کردستان ،اتّحادیه میهنی کردستان، حزب زحمت کشان کردستان،حزب سوسیال –دموکرات کردستان،اتحاداسلامی کردستان،حزب کمونیست کلدانی، آشوری و کردهای یزیدی و فیلی و ترکمان به چشم می خورد.از آنجا که کابینه ی پنجم حکومت منطقه ای کردستان، مشروعیت قانونی خود را از پارلمان منتخب مردم کردستان در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵ کسب کرده و موفق به کسب رأی اعتماد نمایندگان پارلمان شده است و به عبارتی دولت ائتلافی احزاب پیروز در انتخابات ۳۰ ژانویه پارلمان کردستان به شمار میرود[59] برای کردها اولویت اساسی تثبیت فدرالیسم بوده که بدان دست یافتند. آنها همچنین در پی کاهش اختیارات نخست وزیر به نفع افزایش اختیارات رئیس جمهور بودند که چندان در آن موفق نشدند.

جایگاه شیعیان و سنی‌ها در عراق

به هر حال با گذشت رویدادهای نخستین و با تشکیل دولت موقت زمینه های برگزاری انتخابات برای تشکیل مجمع ملی عراق مهیّا شد و در تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵ این انتخابات برگزار شد. پس از انتخابات مشخص شد که کرسی های مجمع ملی تقریباً با توجه به نسبت گروههای قومی و مذهبی کشور تقسیم شده اند. به این ترتیب شیعیان توانستند در این انتخابات بیش از ۵۰ درصد آراء را به خود اختصاص دهند و ۱۴۵ کرسی مجمع را در اختیار بگیرند. با توجه به اینکه در قانون اساسی موقت مشخص شده بود که شرط کسب مقام های بالای حکومتی کسب دو سوم رأی نمایندگان مجمع است. بنابراین مشخص

شد که با شرایط جدید حاکمیّت سیاسی و پستهای مهم در اختیار گروه اکثریت که شیعیان هستند قرار می گرفت. با توافقات صورت گرفته جلال طالبانی از اتحادیه میهنی کردستان عراق به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و وی ابراهیم الجعفری شیعه را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد و به این ترتیب با انتخاب وی به عنوان نخست وزیر دوران جدیدی از حیات سیاسی شیعیان شروع شد و این زمان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی شیعیان عراق گردید. مجلس اعلا یکی از مهم ترین تشکیلات شیعی در عراق است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ پس از فشار دولت بعث بر علما و با شهادت و اخراج بسیاری از آنان از عراق، در ایران تأسیس شد. این گروه که در ابتدا جریانهای وسیعی از شیعیان را در درون خود جای داده بود، با محوریّت آیت الله حکیم به مهمترین تشکیلات سیاسی- شبه نظامی مخالف صدام در مناطق همجوار عراق تبدیل شد. برخی مهاجرین عراقی مقیم ایران انتقاداتی به ساختار و عملکرد آن داشتند. مجلس اعلاء اگرچه پس از شهادت آیت الله محمد باقر حکیم در سال ۲۰۰۳ ،کلیدی ترین عنصر خود را از دست داد ولی به دلیل احاطه و اشراف تشکیلاتی عبدالعزیز حکیم، جانشین و برادر محمدباقر حکیم بر سازمان درونی مجلس اعلاء به ویژه سپاه بدر از نظر درون تشکیلاتی دچار مشکل جدی نگردید. حزب الدعوة پر سابقه ترین حزب شیعی عراق است که در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی و با نظارت آیت الله العظمی سید محسن حکیم مرجع وقت شیعیان عراق تشکیل شد. آن گروه بعدها به شاخه های متعدّدی تقسیم شد. هم اکنون رهبری بزرگ ترین شاخه آن را ابراهیم جعفری نخست وزیر پیشین این کشور بر عهده دارد. حزب الدعوه همانند مجلس اعلا در دوران مبارزه علیه رژیم بعث فعّال بود و بخش عمده ای از حملات نظامی به نیروهای بعثی را سازماندهی می کرد. حزب الدعوه همراه مجلس اعلا،بزرگترین فراکسیون پارلمانی را داراست و در درون دولت نیز چندین وزیر دارد.

مقتدی صدر فرزند آیت الله محمدصدر معروف به صدر ثانی است که در اواخر دهه ۱۹۹۰ به دست عوامل رژیم بعث به شهادت رسید. مقتدی صدر همچنین برادر زاده شهید آیت الله سید محمد باقر صدر است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به همراه خواهر خویش توسط رژیم بعث اعدام گردید.وی برای پیشبرد منافع گروه خود اقدام به تشکیل یک نیروی شبه نظامی موسوم به "جیش المهدی" کرد که در سال ۲۰۰۴ در شهرهای نجف و کربلا با آمریکاییها درگیر شد. آیت الله سید محمد صدر (پدر مقتدی) از جمله معدود مراجعی بود که در دهه ۹۰ میلادی اجازه یافت که فعالیّتهای مذهبی خود را گسترش دهد و به همین دلیل پس از شهادت وی، تشکیلات و سازماندهی مناسبی برای مقتدی صدر به جای ماند. سازمان *عمل اسلامی* پس از حزب الدعوه دومین گروه سیاسی اسلام گرای شیعی عراق محسوب می شود، و بنا به برخی تحلیل ها نوعی انشعاب از آن به حساب می آید شهادت آیت الله محمد باقر صدر و فقدان رهبری وی باعث شد تا *آیت الله سید محمد شیرازی* یکی از مراجع شیعه در عراق این گروه را بنیان گذاری کند وپس از فوت آیت الله شیرازی در سال ۱۳۷۹ *محمد تقی مدرسی* رهبری آن را بر عهده گرفته است. این سازمان به لحاظ مالی و سازمان دارای قدرت بسیاری در میان شیعیان عراق است و به ویژه در حوزه جنوبی خلیج فارس نفوذ گسترده ای دارد. در رأس مراجع عراق، *آیت الله علی سیستانی* (ایرانی الاصل) قرار دارد که بیش از ۷۰ سال سن داشته و اعلم به شمار میرود. در جریان حوادث اخیر عراق آیت الله سیستانی نقش بسیار مهمی در برگزاری انتخابات و انتقال قدرت ایفا کرد و با نظرات خود ضمن جلوگیری از افراطی گری مذهبی به صورت فعّالی در انتخابات شرکت کرد و فهرست نیروهای ائتلاف که مورد حمایت وی بود در انتخابات پیروز شد. در عین حال او با وارد شدن روحانیّون در ساختار قدرت مخالفت کرد از جمله شیعیان سکولار و لیبرال می توان

به افرادی نظیر *ایاد علاوی* نخست وزیر سابق عراق و رهبر گروه وفاق وطنی،کنگره ملی عراق به رهبری *احمد چلبی* و *مهدی الحافظ* اشاره کرد که در حزب تجمع دموکرات های مستقل با *عدنان پاچه جی* از سیاستمداران سنی همکاری می کند.همچنین برخی شیعیان دارای گرایش ها و پیشینه بعثی بوده و از همین زاویه در معادلات عراق ایفای نقش می کنند. از جمله آنان می توان به *حازم الشعلان* وزیر دفاع سابق عراق اشاره کرد. او طرفدار اقدامات شدید و تندروانه در قبال تحوّلات نجف بود و به داشتن دیدگاههای ضد ایرانی نیز شهره است. در واقع بعثی هایی نظیر شعلان گرایش های ضد ایرانی و نیز گرایش های گذشته خویش علیه گروههایی نظیر مجلس اعلا را حفظ کرده اند.[60] علاوه بر ترمیم توزیع قدرت در سطح عراق، در کشورهای دیگر هم سهم شیعیان در معادلات قدرت منطقه ای افزوده خواهد شد. پذیرش شیعیان به عنوان اقلیّتی ممتاز و شهروندان برابر، کمترین پیامد منطقه ای حاکمیّت شیعیان در عراق است. حاکمیت شیعیان در عراق، بدین دلیل توزیع مجدّد قدرت در این کشور را دارد که شیعیان به خاطر دو امتیاز مهم جمعیتی و سرزمینی ،بر سنی های این کشور تفوق دارند. بخش مهمی از تفوّق اعراب شیعه بر اعراب سنی عراق، مدیون جدایی خواهی کردهاست که اساساً خود را در قالب عراق واحد تعریف نمی کند و بیش از آنکه سیاستهای خود را با تصمیمات بغداد تنظیم نماید، در اندیشه تبدیل کرکوک به کانون دولت کردی هستند. سنّی های عرب عراق یکی از اقلیّت های عراق هستند که در طول تاریخ خصوصاً در یک قرن اخیر توانسته اند قدرت سیاسی را در اختیار بگیرند. پس از فروپاشی عراق در این کشور و ساقط شدن سنی ها از حاکمیّت ،آنها جایگاه خود را در حاکمیت به نفع کردها و شیعه ها از دست دادند.امّا حمله آمریکا به عراق نه تنها باعث فروپاشی رژیم صدام حسین ، بلکه باعث اضمحلال دولت سنی محور در عراق شد. درست به همین دلیل

است که نه تنها اعراب سنی طرفدار صدام بلکه برخی از اعراب سنی مخالف صدام نیز با عملکرد آمریکا در عراق مخالف هستند.[61]

یادداشتها و منابع فصل چهارم

1- راستبین، علی، سیاست آمریکا در خاورمیانه، اطلاعات سیاسی –اقتصادی، شماره ۲۱۹.
2- موسوی، سید حسین، مطالعات منطقهای، اسراییل و آمریکا شناسی، ۱۳۸۷، تهران، مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
3- طلوعی، محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.
4- اورست، لاری، نفت، قدرت، امپراتوری: عراق و برنامهی جهانی آمریکا، ۱۳۸۴، ترجمه طالقانی، اقبال، نشر دیگر.
5- برمر، پل، خاطرات اولین حاکم آمریکایی در عراق پس از صدام، نشر آبی.
6- احمدی،حمید، ریشههای بحران در خاورمیانه، چاپ دوم، انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.
7- داون، برانکاتی، آیا فدرالیسم به ایجاد ثبات در عراق می انجامد؟، ترجمه موحدیان، احسان، ۱۳۸۶، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
8- قهرمانپور، عسگر، ایران در عراق چقدر نفوذ دارد؟ گزارش پژوهشی، ۱۳۸۴.
9- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
10- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
11- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
12- همان.
13- قراگوزلو، محمد، عراق در گرداب تروریسم و کلونیالیسم، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۲۵۲-۲۵۱.
14- اطاعت، جواد؛ جهانیان؛ شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷-۲۴۸.
15- پیشگاه هادیان، حمید، تحول سیاست دفاعی و امنیتی ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر، ۱۳۸۶، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
16- آراسته ، ناصر، آمریکا و اشغال عراق، ۱۳۸۷، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران.
17- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
18- همان.
19- چامسکی ، نوام ، هژمونی یا بقا،۱۳۸۷، ترجمه آسوده، نوین، نشر اطلاعات.
20- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
21- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.
22- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
23- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
24- همان.

25- قراگوزلو، محمد، عراق در گرداب تروریسم و کلونیالیسم، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۲۵۲-۲۵۱.

26- قراگوزلو، محمد، عراق در گرداب تروریسم و کلونیالیسم، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۲۵۲-۲۵۱.

27- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.

28- ساجدی، امیر، "خاورمیانه بزرگ، فرصت یا چالش، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ۲۳۷-۲۳۸.

29- خسروی، غلامرضا، درآمدی بر گزارش گروه تحقیقاتی عراق، ۱۳۸۶، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

30- کرمی، جهانگیر، روسیه و طرح خاورمیانه بزرگ: بازیگر حاشیه‌ای عمل‌گرا، فصلنامه مطالعات خاورمیانه؛ شماره ۳، سال دوازدهم؛ پاییز ۱۳۸۴.

31- حسینی، حسن، طرح خاورمیانه بزرگ‌تر، ۱۳۸۳، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

32- امیر عبداللهیان، حسین، دموکراسی متعارض ایالات متحده آمریکا در عراق جدید، ۱۳۸۶، تهران مدیا.

33- جعفری ولدانی، اصغر، چالش ها و منازعات، ۱۳۸۷، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

34- عبدالله‌خانی، علی، ارزیابی انتقادی در زمینه فرآیند خاورمیانه، ۱۳۷۰، انتشارات تهران.

35- خسروی، غلامرضا، امریکا و خاورمیانه، راهبردها و چالش‌ها، ۱۳۸۷، نشر تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

36- نادری قطب الدینی، عباس؛ ذاکری، قاسم، کتاب خاورمیانه (۱)، ۱۳۸۳، چاپ دوم، نظارت و اجرا موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

37- ابراهیمی، شهروز، فرآیند دولت و ملت‌سازی در عراق و فرصتهای آن برای ایران، فروردین ۱۳۸۴، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

38- پورخسروانی، انیس، ترکیه و گرداب دگرگونیهای عراق، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۸۷، ۲۴۷-۲۴۸.

39- راست‌بین، علی، سیاست آمریکا در خاورمیانه، اطلاعات سیاسی -اقتصادی، شماره ۲۱۹، ۲۲۰، آذر و دی ۱۳۸۴.

40- پورخسروانی، انیس، ترکیه و گرداب دگرگونیهای عراق، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۸۷، ۲۴۸-۲۴۷.

41- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

42- جعفری ولدانی، اصغر، چالش ها و منازعات، ۱۳۸۷، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

43- جعفری ولدانی، اصغر، چالش ها و منازعات، ۱۳۸۷، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

44- حق پناه، جعفر، کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۷، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران.

45- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

46- سلطانی نژاد، احمد؛ حاجی یوسفی، امرمحمد، چشم‌اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از صدام، ۱۳۸۶، وزارت امور خارجه.

47- همان.

48- حق پناه، جعفر، کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۷، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران.

49- حق پناه، جعفر، کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۷، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران.
50- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
51- شجاع، مرتضی، رقابتهای منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه نیروها در خاورمیانه، اطلاعات سیاسی – اقتصادی،شماره ۲۳۹–۲۴۰.
52- دهشیری، محمدرضا، جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده آمریکا و تحولات عراق، ۱۳۸۶، نشر و پژوهشکده مطالعات راهبردی.
53- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
54- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
55- اطاعت، جواد؛ جهانیان، شهاب، دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۲۴۷–۲۴۸.
56- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
57- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
58- همان.
59- قربانی نژاد،ریباز، بررسی ویژگی‌های ساختاری حکومت منطقه‌ای کردستان در عراق، تاریخ سیاسی معاصر کردستان، ۱۳۸۷، سال دوم، شماره ۸و۹و۱۰، نشریه دانشجویان کرد دانشگاه تهران.
60- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
61- همان.

فصل پنجم:

تأثیر قانون اساسی عراق بر اقوام و مذاهب این کشور

مقدمه

آنچه در این فصل در رابطه با قانون اساسی مورد بحث واقع می شود این است که قانون اساسی در عراق تا چقدر توانسته است انتظارات اقوام و مذاهب را بر آورده سازد. فرض بر این است که چنانچه قانون اساسی عراق بتواند طی روندی شفاف و مشارکتی تدوین شود، قادر به ایفای نقش مهمی در توقّف یا کاهش حمایت از شورشیان خواهد بود و به عکس شکست در طی این روند می تواند موجب تقویت صفوف شورشیان شود. بسیاری امیدوار بودند که روند تدوین قانون اساسی بتواند به آرمان شکل گیری یک عراق متحد، یکپارچه و دموکراتیک جامه عمل بپوشاند، نظم سیاسی نویی در آن پی افکند و سرآغاز خاتمه شورش سنی ها علیه نظمی باشد که در حال شکل گرفتن است. نتیجه ای که تاکنون حاصل شده نباید چندان برای چنین کسانی امیدوار کننده باشد. روشی که برای تدوین پیش نویس قانون اساسی به کار گرفته شده و برخی مفاد این پیش نویس تاکنون توانسته بر شکاف بین سه گروه جمعیتی در کشور، به ویژه بین سنی ها از یک سو و اکثریّت شیعه و کرد از سوی دیگر، بیافزاید. چنین به نظر می رسد که طی روند تدوین قانون اساسی، ناهمگونی و در مواردی دشمنی های قومی و فرقه ای که تاریخ

عراق همواره دستخوش آنها بوده،از لایه های زیرین و غیر آشکار به سطح آمده و جلوه های نمایان تری یافته است. و همچنین گزارش بیکر همیلتون در مورد اوضاع امنیتی عراق که چطور ارتش آمریکا می تواند از این گردابی که در عراق گرفتار شده است نجات یابد .گزارش تحقیقاتی در مورد عراق انجام داد که در این فصل مورد بحث واقع می شود.

تاریخچه‌ی قانون اساسی

قبل از سقوط رژیم بعث در عراق از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۴۹ دو قانون اساسی تدوین و منتشر شد و در ۲۶ خرداد سال ۱۳۴۹ نیز یک قانون اساسی به نام قانون اساسی موقّت انتشار یافت که در این قانون قسمتی از اصول سوسیالیزم در نظر گرفته شد. پس از سقوط رژیم بعث، برابر توافقنامه جلال طالبانی، رئیس دوره ای شورای حکومتی وقت عراق با پل برمر(حاکم غیر نظامی آمریکا در عراق) مبنی بر واگذاری حاکمیت به مردم عراق و تدوین قانون اساسی موقت این کشور، قانون اساسی دوره ی انتقالی موقت عراق از سوی اعضای شورای حکومتی با اشرافیت و نظارت *پل برمر* و *جرمی گرین استوک* (نماینده انگلیس) تهیه و تدوین و روز دوشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۸۳ به تصویب رسید. طبق ماده یک، این قانون " قانون اداره کشور عراق در دوره انتقالی" نامیده شد.این قانون از ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ شروع و تا تشکیل دولت انتخابی عراق طبق قانون اساسی دایم اطلاق گردید. قانون اساسی دائم عراق در ۲۳ مهرماه ۱۳۸۴ با اکثریت آراء به تصویب رسید. بر اساس این قانون جمهوری عراق (اسلامی فدرال) دولتی مستقل با حاکمیت نظام جمهوری، دموکراتیک فدرال بوده و ظاهراً وظایف قوای سه گانه تفکیک شده است در این قانون، اسلام به عنوان دین رسمی و یکی از منابع قانون گذاری و زبان عربی و کردی به عنوان زبان های رسمی کشور محسوب شده است این قانون بر اساس جدول زمانی زیر به تصویب رسید:- در ۱۵ آگوست سال ۲۰۰۵، قانون اساسی عراق تکمیل شد.-در اواسط اکتبر ۲۰۰۵،

قانون اساسی به همه پرسی گذاشته شد.–در اواسط دسامبر ۲۰۰۵ ،انتخابات کامل دولت برگزار شد. قانون اساسی عراق شامل شش فصل درباره ی اصول اساسی، حقوق اساسی و آزادی های عمومی، موءسسه های دولت فدرال، موسسه های دولت منطقه ای، تضمین های مربوط به قانون اساسی، احکام پایانی و سه فصل درباره ی قوه ی قانون گذاری، مجریه و قضائیه می باشد.[1]

کُردها در چهارچوب قانون اساسی

اما دستاورد بزرگ همراهی کردها با آمریکا ،تثبیت نظام فدرال در قوانین اساسی موقت و دائمی عراق، تمهید شرایط الحاق کرکوک به اقلیم کردستان با توجه به اهمیت منابع نفتی آن ،رسمیت دادن به زبان کردی به عنوان زبان دوم کشورعراق (اصل۴)،رسمیت دادن به مصوّبات و قوانین حکومت اقلیم از سال ۱۹۹۲ (اصل ۱۳۷) و تثبیت نام جمهوری فدرال عراق (اصل۱) است. تقویت موقعیت کردها درعراق جدید با کمک آمریکا طی چند مرحله صورت گرفت : مرحله نخست،تصویب قانون اساسی موقّت عراق در اول مارس ۲۰۰۴ توسط اعضای شورای انتقالی بود.پذیرش فدرالیسم جغرافیایی (اصل۴)،رسمیّت زبان کردی (اصل۴)،رجحان قوانین پارلمان حکومت اقلیم کردی بر قوانین ملی(اصل۲۶)،به رسمیت شناختن ترتیبات موجود کردستان (اصل۵۴) و بازگشت کردهای رانده شده از کرکوک (اصل ۵۸)از جمله امتیازات اعطایی به کردها در این قانون بود. قانون اساسی موقّت ترتیبات تدوین قانون اساسی توسّط برگزیدگان همه پرسی در ژانویه ۲۰۰۵ را نیز مد نظر قرار داد و به موجب آن انتخابات مجمع ملی عراق برای تدوین قانون اساسی در ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ در سراسر عراق برگزار شد. در انتخابات ۳۰ ژانویه برای گزینش ۲۷۵ عضو مجمع ملی عراق ،در مجموع دوازده ائتلاف حزبی شکل گرفت و ۵۹ درصد عراقی ها در آن

شرکت کردند. گروههای کرد، به جز کردهای شیعه مذهب فیلی ساکن منطقه خانقین در این همه پرسی در قالب فهرست هم پیمانی کردستان عراق (هاوپیمانی کوردستان-التحالف الکردستانی) لیست واحدی با تأکید بر کاندیدهای مورد نظر پارتی و اتّحادیه ارائه دادند. بر خلاف اکثر اعراب اهل سنت-که انتخابات را تحریم کردند- شیعیان و کردها با حضور فعال به ترتیب ۴۸/۱ و ۲۵ درصد آراء را به خود اختصاص دادند ؛یعنی شیعیان ۱۴۰ کرسی و کردها ۷۵ کرسی مجمع ملی را در اختیار گرفتند. در غیاب اعراب اهل سنت نیز کردها به عنوان دومین نیروی سیاسی عراق معرفی شدند که در اتحاد با شیعیان می توانستند دولت تشکیل دهند.حاصل این اختلاف انتخاب *طالبانی* کرد به ریاست جمهوری و *ابراهیم جعفری* شیعه برای سمت مهم تر نخست وزیری بود. هم زمان با انتخابات مجمع ملی ،در کردستان عراق دو انتخابات دیگر برگزار شد.در یک رأی گیری نمادین و بدون تأثیر گذاری اجرایی اکثر قریب به اتّفاق کردها، تمایل خود را به استقلال ابراز داشتند. و در انتخابی مهم تر،اعضای پارلمان ۱۱ نفره حکومت اقلیم-که بیشتر به پارتی و اتّحادیه تعلّق داشتند- برگزیده شدند.پس از تأخیری چهارماهه در ۵ ژوئیه ۲۰۰۵ با حضور رئیس جمهوررئیس مجلس عراق و نمایندگان دولت های اروپایی، آسیایی،ایالات متحده و نماینده سازمان ملل،پارلمان کردستان عراق آغاز به کار کرد. این نهاد با انتخاب *عدنان مفتی* از اتحادیه به عنوان ریاست مجلس و مسعود *بارزانی* و *نیچروان بارزانی* در مقام رئیس اقلیم و نخست وزیر به حکومت اقلیم کردستان عراق جنبه اجرایی بخشید. تصویب نهایی قانون اساسی دائمی و تشکیل پارلمان و انتخاب مجدد *طالبانی* به ریاست جمهوری در آغاز سال ۲۰۰۶ مرحله دیگری در تثبیت موقعیت کردها در عراق جدید تحت نفوذ آمریکا بود.[2] در متن ماده ۱۱۲ درباره ی این اختیارات مشترک آمده است

که در صورت اختلاف میان مرکز و اقلیم، اولویت اساسی اقلیم و نه قانون اساسی مرکز خواهد بود.[3]

شیعیان در چهارچوب قانون اساسی

شیعیان نیز برای اولین بار از زمان حکومت عباسیان تاکنون فرصتی برای حاکم شدن بر عراق (به استثنای حکومت کوتاه *آل بویه* در ۹۴۵ میلادی) یافته اند.واقعیت آن است که چه در دوران *عثمانی*، چه *هاشمی*، انگلیسی ها، غیر مذهبی ها یا بعثی ها، شیعیان علیرغم وزن جمعیتی خود به فراموشی سپرده شده بودند. طبق قانون اساسی، رژیم عراق پارلمانی خواهد بود و این به معنای قدرتمند بودن پارلمان و نخست وزیر است که هم شیعیان در پارلمان اکثریّت دارند و هم نخست وزیر از میان آنان انتخاب شده است و هم اسلام منبع اصلی تدوین قوانین از جمله قانون اساسی شده است. در ماده ۴۱ قانون اساسی عراق آمده است:۱-پیروان هر دین یا مذهبی در موارد زیر آزادی دارند:الف: شعائر دینی از جمله مراسم حسینی. ب: اداره اوقاف و امور آن و نهادهای دینی که بر اساس قانون سازماندهی می شود.۲- حکومت آزادی عبادت و محافظت از اماکن آن را تضمین می کند.[4]

فدرالیسم در چهارچوب قانون اساسی عراق

خیلی ها فدرالیسم را به عنوان ساختار مناسب جهت برقرار کردن صلح میان تقسیمات ارزشی و گروههای مذهبی و نیز اختلافات فرقه ای میان گروهها ذکر می‌کنند. با این وجود پیکر بندی ساختار سیاسی مسئله حساسی است که باید مشخص شود. ایجاد دو دولت یکی دولت عرب و یکی دولت کرد باعث تشدید غیر نظامیان و نیز ایجاد رقابت منطقه ای می شود. ایجاد سه دولت با پیش زمینه قومی و نژادی، اختلافات فرقه ای را تشدید می کند. نگهداری ساختار حکومت صدام حسین به عنوان

۱۸ فرماندار دلیل سیر قهقرایی حکومت بعث را قابل فهم می سازد.در ماده یک جمهوری عراق کشوری مستقل و دارای حاکمیّت است که نظام حکومتی آن جمهوری پارلمانی دموکراتیک و فدرال است.[5]در متن قانون اساسی عراق، باب پنجم / ماده ۱۱۳ آمده است :"نظام فدرالی در جمهوری عراق متشکل از پایتخت،اقلیم ها، استان های غیر متمرکز و اداره های محلی است."این بدین معنا است که عراق یک نظام فدرالی(اتحادی) و دارای حکومت غیر متمرکز است.[6]

دین، قومیت و ایدئولوژی در عراق

جامعه نوین عراق با جماعت هایی مشخص می شود که ذات خود را بر مبنای دین و جماعتهای دیگری بر اساس قومیت و جماعت هایی به شکل ایدئولوژیک مشخص می کنند. نیز جماعت هایی هستند که خود را با آمیخته ای از همه اینها مشخص می سازند و به عبارت دیگر در آنها ویژگی ناب دینی یا ویژگی ناب قومیتی یا ویژگی ناب ایدئولوژیک وجود ندارد بلکه آمیخته ای از همه اینهاست. اغلب در مطبوعات گفته می شود که جامعه عراق از سه موءلفه تشکیل می شود:کردها، شیعیان و سنیان. کردها، جماعتی قومی هستند اما تعبیر شیعه یا سنی یک تعیین دینی- مذهبی است. طبعاً در عراق، شیعه، سنی و کرد و نیز قومیت های ترکمن وفارس وادیان مسیحی وصائبی وایزدی وجود دارند. امّا آیا ویژگی دینی یا قومی با ویژگی وابستگی به عراق تناقض ندارد؟تعبیر متداول در علوم اجتماعی همانا ملت- دولت است که بر وجود دو عنصر ملت و دولت دلالت می کند ؛به این معنا که هر ملتی در دولتی سازمان یافته و دولت، تعبیر سیاسی ملت است.در ماده ۱۲۱ آمده است که:" شهر بغداد با مرزهای شهری پایتخت جمهوری عراق است و بغداد با مرزهای اداری استان بغداد بشمار می رود، برای بغداد قانون خاص تدوین می شود و جایز نیست پایتخت به منطقه ای منضم شود.[7] در ماده ۳ قانون اساسی عراق آمده است : "عراق کشوری متشکل از نژادها، قومیّت ها،

ادیان و مذاهب گوناگون است..." این نشان دهنده به رسمیت شناختن تنوع نژادی، قومیتی، دینی و مذهبی است. همه شهروندان باید بدون هیچ گونه تمایزی برابر باشند. امری که در فصل اول /باب دوم/ ماده ۱۴ آمده است: عراقی ها در برابر قانون مساوی اند و هیچ گونه تمایزی بر اساس جنسیت، نژاد، قومیت،اصالت،رنگ،دین،مذهب،عقیده،نظر،وضع اقتصادی یا اجتماعی در مورد آنان اعمال نمی‌شود.[8]

کارکرد فدرالیسم در از بین بردن شکافهای قومی - مذهبی

به منظور کمک به کاهش ریسک بازگشت به خود کامگی، شاید کاستن از پاداش و مزایای قدرت برنده در مرکز کشور ،مطلوب باشد . بسیاری از اندیشمندان،فدرالیسم را یک جاده طلایی به سمت کاهش کشمکش قومی به شیوه پایدار می دانند. اما فدرالیسم ممکن است زمینه ای برای مواضع تندروانه و ضد واکنش های متناظر با آن نیز فراهم سازد و بنابراین به گونه ای جدید افراطی شدن. سیاست قومی ،به طور مثال ،جنگ گسترده بین مرکز و دولت فدرال بر سر توزیع منابع، منتهی می شود.در *یوگسلاوی* و *چکسلواکی* این فرآیند به فروپاشی دولت فدرال منجر شد. سرانجام فدرالی کردن دولت شاید به جای کاهش خطرات نقض فاحش حقوق بشر موجب افزایش آن شود. به ویژه برای اقلیت های قومی که تحت حاکمیت حکومت اکثریت در دولت فدرال زندگی می کنند. برای تضمین صیانت اقلیت ها و افراد از عوارض ناشی از سوء استفاده از قدرت، یک رژیم نیرومند حقوق اقلیت ها در سطح ملی ،یک نظام قضایی مستقل و قدرتمند و ساز و کارهای اجرایی موءثر ضروری است. در غیر این صورت تلافی جویی در برابر اعراب سنی ساکن واحدهای فدرال شیعی یا کردی شیوع خواهد یافت. پاکسازی قومی وکوچ های اجباری ادامه خواهد یافت واقلیّت های پراکنده کوچک تر مانند اقوام مسیحی ،ترکمن و یزیدی از سوی حکومت های

ایالتی با تبعیض مواجه خواهند شد. اکنون هیچ نظام قضایی وجود ندارد که توانایی حل و فصل و رسیدگی به هزاران دعوا در رابطه با بی عدالتی کوچ اجباری و مصادره اموال در گذشته را داشته باشد و از شهروندان در برابر رفتارهای مشابه در واحدهای فدرال نو بنیاد محافظت کند . به تعبیر *فرید زکریا*، هیچ تضمینی وجو ندارد که این نظام قضایی بتواند از انتخابات در برابر چرخش دموکراسی ها و تبدیل آنها به دموکراسی های غیر آزاد صیانت کند. تشکیل حکومتی که در برگیرنده گروههای مختلف قومی و مذهبی عراق که در رژیم صدام تحت فشارهای سیاسی و نظامی قرار داشتند، مهم ترین عامل حفظ این صلح است وبه نظر می رسد در غیاب سیستم منحصر به فردی که بدین منظور طراحی شده باشد درگیری های خشونت بار و تقاضاهای استقلال طلبی این کشور را فرا گیرد. اگر به طور دقیق برای نقش گروهها و تقسیمات قومی- مذهبی برنامه ریزی صورت نگیرد،هر دولت دموکراتیکی که در عراق به وجود آید به یقین ثابت خواهد کرد که در حفظ نظم و قانون نسبت به دیکتاتوری وحشیانه سلف خود ناتوان تر است. فدرالیسم تنها راه حل ممکن برای ممانعت از منازعه قومی و جدایی طلبی وتشکیل یک دموکراسی با ثبات در عراق ارائه می دهد چرا که با تقسیم قدرت بین دو سطح دولت، نقش پر رنگ تری به گروهها برای کنترل امور سیاسی اجتماعی و اقتصادی شان اعطا می کند به گونه ای که آنها احساس می کنند کمتر استثمار می شوند و در عین حال امنیت بیشتری دارند. با این حال هر نوع سیستم فدرالی نیز نمی تواند منجر به این امر شود . سیستم جدید فدرالی دولت باید از شهر کرکوک که دارای ذخایر عظیم و لوله های نفت است و در شمال عراق تحت کنترل کردها قرار دارد در جهت تأمین ثبات و تحکیم دموکراسی در عراق حفاظت نماید تا این اطمینان حاصل گردد که کردها از عراق جدا نخواهند شد. ایالات متحده نیز به سهم خود باید نقش فعالانه تری در توجیه رهبران عراق برای پذیرش

دولتی مبتنی بر نظام فدرالی با خطوطی که ترسیم شده ،بر عهده گیرد. چنین نظامی نه تنها به ایالات متحده کمک می کند که در عراق دموکراسی ایجاد گردد بلکه مانع از ظهور دولتی با تسلّط شیعیان در این کشور می شود. بدون این شکل از فدرالیسم،احتمال دارد عراقی آکنده از منازعات داخلی و تحت تسلط یکی از گروههای مذهبی یا قومی پدید آید و تلاش های ایالات متحده برای شکل گیری دموکراسی در عراق و خاورمیانه بزرگ را از بین ببرد.به طور تاریخی روابط میان اعراب و کردها بزرگترین منبع تنش در عراق را ایجاد کرده است. حکومت عراق نه تنها به طور مداوم کردها را از مناصب قدرت محروم کرده بلکه تلاش نموده تا آنها را در کشور جذب نماید. دولت صدام به عنوان بخشی از برنامه عربی سازی تلاش کرد تا غیر اعراب را از طریق ممانعت از سخن گفتن به زبان مادری خویش در مجامع عمومی، ممانعت از تحصیل به زبان خود و همچنین با اعمال فشار بر آنها جهت انتخاب نامهای عربی و معرفی خویش به عنوان عرب در ادارات دولتی، جذب و ادغام کند. به نظر می رسد که فدرالیسم تنها سیستم منتخب کردها نباشد. در واقع تمام رهبران عراق که مخالف رژیم سابق بودند ،حمایت خویش را از فدرالیسم در عراق ابراز کردند . اپوزیسیون عراق نخستین بار در دسامبر ۲۰۰۲ در کنفرانس رهبران اپوزیسیون شامل کردها ،سنی ها و شیعیان که در لندن برگزار شد، حمایت خود را از فدرالیسم اعلام کرد. اعضای کنفرانس توافق کردند که اگر ساختار آینده دولت عراق فدرال نباشد این کشور دموکراتیک نخواهد شد. آنها معتقدند فدرالیسم برای دموکراسی ضروری است زیرا از اراده اقلیت در برابر اراده اکثریت حمایت می کند. بهترین جایگزین برای ترسیم مرزها در طول خطوط قومی و مذهبی ترسیم مرزهای دولت محلی از میان خطوط قومی و مذهبی با امید به تضعیف هویت های قومی ومذهبی است. حتّی برخی ها پیشنهاد استفاده

از ۱۸ استان کشور به عنوان مرزهای این دولتهای محلی جدید را داده اند. بسیاری از اعراب حامی فدرالیسم ،از این طرح حمایت می کنند. کنگره ی ملی عراق نیز از تقسیم عراق به چند منطقه حمایت می کند اما نه از مرزهای استانی کنونی که اکثریت شیعه را به شکل درستی نشان نمی دهد.[9]

فدرالیسم بر اساس معیارهای فرهنگی –زبان ،نژاد ،مذهب یا قبیله– تعریف شده اند. فدرالیسم به عنوان ساختاری سازمان یافته برای حکومت و حکمرانی می تواند با ایجاد واحدهای سیاسی که رابطه آنها با مرکز در یک سند حکومتی تعریف شده است موجب افزایش ثبات در کشورهای چند نژادی یا چند مذهبی شود. نظام فدرالیسم در عراق آتی همچون ایالات متحده ،می تواند با اعمال نظام کنترل و موازنه قدرت هر دولت مرکزی در آینده را تعدیل کند و تلاش رهبری خودکامه –سکولار یا اسلام گرا– برای کنترل مرکز را عقیم نماید. نظام فدرالیسم همچون سوئیس ،می تواند حقوق سیاسی و فرهنگی همه جوامع درون عراق را تضمین کند .کنگره ملی عراق مستمراً از تأسیس نظام فدرالیسم در یک عراق دموکراتیک و متحد پس از سرنگونی صدام حمایت کرده است. مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که در تهران مستقر است اخیراً موضع خودرا در قبال نظام فدرالیسم در عراق روشن کرده است. مجلس اعلا معتقد است این نوع حکومت در اسلام سابقه و پیشینه دارد. نمایندگان مخالفان دولت عراق که در دسامبر ۲۰۰۲ در لندن گرد هم آمده بودند، بار دیگر حمایت خود را از عراقی دموکراتیک و فدرال اعلام کردند. این موضع اولین بار در مجمع مخالفان دولت عراق که در سال ۱۹۲۲ در شهرصلاح الدین برگزار شده بود عنوان شد. در واقع می توان ادعا کرد که فدرالیسم از زمان ایجاد منطقه امن در کردستان تأسیس شده بود و کنترل این منطقه توسط دولت منطقه ای کردستان ،جدای از دلایل و اهداف ایجاد آن، به هر حال یک حکمرانی فدرال

است. تغییر رژیم صرفاً این موجودیت را به دولت جدید مرکزی متصل می کند.

تصوّر کنید که هم آمریکا و هم گروههای عراقی از شکل تحقق دموکراسی در عراق آگاه باشند ،در آن صورت راه حل بدیل چه می تواند باشد؟در پاسخ آمریکاییها تأکید دارند بر: ضرورت تمرکز زدایی ،ضرورت مشارکت تمامی گروههای مؤثر عراقی در تصمیم سازی و بالاخره ضرورت تضمین حقوق فردی و شهروندی. البته معارضان عراقی بیشتر الگوی فدرالیستی را مد نظر دارند که در آن گروههای سیاسی در حد کمتر از دولت مرکزی مسئولیت و موقعیّت سیاسی برای اداره جامعه می یابند. همین ایده نزد بسیاری از اعراب و اکراد به عنوان بدیلی برای رژیم صدام، وجود دارد. شیعیان نیزاز چنین ایده ای استقبال کردندبا تأکید به اینکه در اجرای این الگو–به عنوان بدیلی برای دموکراسی که آنها به طور طبیعی از مزایای آن بهره مند خواهند شد– باید چند نکته رعایت شود :اولاً ،حق اداره و تولید حرم های شریف به آنها داه شود ثانیاً، حق متون دینی شان را داشته باشند ؛ثالثاً، در مراسم دینی شان آزاد باشند وخلاصه اینکه در امور دینی شان هیچ گونه تهدید و تحمیلی از بالب فدرالیسم بر آنها وارد نشود.از حیث تئوریک الگوی فدرالیستی و سایر ترتیبات مشابه،از آن حیث که به کاهش تنش و منازعه کمک می کنند،ارزشی یکسان دارند و لذا می توان در بحث عراق بر روی آنها حساب کرد. همچنین رهبران محلی به واسطه تصدی امر و منطقه شان به رضایت رسیده و لذا نزاع و درگیری کاهش می یابد. ضمناً حقوق اقلیّت ها نیز مورد توجه قرار می گیرد و همین امر ضمن لحاظ کردن حقوق ایشان به اکثریت،حق حاکمیّت می دهد و این بهترین روش جمع بین دو نیاز –به حاکمیت واحد و تضمین حقوق اولیه– می باشد. آنچه در اینجا باید مد نظر قرار گیرد ،تعیین تکلیف امور مهمی است که برای

آمریکا بسیار اهمیت دارد -مثلا جریان نفت- و در سیستم فدرالی این کارها به آسانی صورت نمی گیرد. به ویژه آنکه اگر دولت فدرال ضعیف باشد،در آن صورت دیگر نمی توان امیدی به کار آمدی آن داشت. علت این امر نیز آن است که دولتهای محلی در سازماندهی از دولت مرکزی موفق ترند و لذا می توانند دولت مرکزی را تحت تأثیر خود قرار دهند. مهمترین خواسته کردها در شرایط کنونی،تثبیت مسأله فدرالیسم قومی- نژادی در قانون اساسی دائمی عراق است. در واقع با وجود اصرار کردها بر چهار اصل ۱- رژیم فدرال ۲- دموکراتیک ۳- پارلمانی۴- واحد(عدم تجزیه)؛ تمرکز ویژه آنها بر مسأله فدرالیسم است. از نظر کردها فدرالیسم باید از نوع قومی و نژادی باشد. از این دیدگاه ایالت کردستان عراق به عنوان جزئی از عراق فدرال شامل تمام مناطق کردنشین عراق از *زاخو* در مرزهای مشترک ترکیه ،سوریه و عراق تا *کرکوک*، *اربیل*، *دهوک*، *سلیمانیه* و *خانقین* خواهد بود. مخالفان این دیدگاه از جمله احزاب عمده شیعه معتقد به نوعی فدرالیسم اداری هستند،یعنی واگذاری بر خی اختیارات دولت مرکزی به ایالت هایی که الزاماً بر اساس قومیت یا نژاد تقسیم بندی نشده اند. اختلاف نظر کردها و شیعیان بر سر مسأله مذکور باعث شد که کردها نیز در مقابل،با تقاضای شیعیان برای پر رنگ شدن صبغه دینی حکومت وجایگاه جدی تر دین اسلام در تدوین قانون اساسی مخالفت ورزند. جوهره اصلی روابط کردها و اعراب در عراق، بی اعتمادی عمیق و در لایه های خصوصی تر نفرت ویژه کردها از اعراب است. به گونه ای که کردها،اعراب را مساوی با رژیم بعث تعریف و ارزیابی می کنند. سه خواسته اصلی کردها برای تشکیل دولت فدرال عبارتنداز:۱- پذیرش ایالت فدرال کردستان بر اساس نقشه منتشر شده در ماه جولای ۲۰۰۵ م این نقشه علاوه بر در برگیری سه استان *دهوک*، *اربیل* و *سلیمانیه* که از سال ۱۹۹۲ در کنترل کردها بوده،مناطق جدیدی را به کردستان اضافه نموده است.۲-خواسته دوم کردها حق

تعیین سرنوشت یعنی تأیید رسمی سیستم فدرالی با رأی مردم کرد است.
۳- خواسته سوم که اعراب آن را غیر قابل قبول می دانند اتّحاد اختیاری است،یعنی کردها حضور در چارچوب عراق واحد را یک حق خود بدانند و هر زمان قادر باشند که نسبت به آن تجدید نظر کنند اساس و مبنای تحلیلی این سه خواسته از نظر کردها این است که اعراب و کردها دو ملت جداگانه هستند و در ابتدا باید وجود این دو ملت متفاوت در عراق به رسمیت شناخته شود.[10] *برندان اولیری*، در مقاله دوم کتاب خود، به طرز عمیق و همه جانبه بر شرایط تقسیم قدرت و فدرالیسم مبتنی بر پلورالیسم در عراق تمرکز کرده و منابع موانع آن را بر می شمارد. سوال اصلی اولیری این است :برقراری چه نوع فدرالیسمی در عراق می تواند نگهبان دموکراسی و پلورالیسم در این کشور باشد؟ پلورالیسم از مفاهیم کلیدی مقاله اولیری است و مقصود وی از این مفهوم،تعدد گرایی همه جانبه می باشد نه اکثریت گرایی یا پذیرش صوری تنوع فرهنگی و جمع آوری همه فرهنگ ها در زیر لوای فرهنگ مسلّط. به عقیده نویسنده مقاله با توجه به تنوع قومی(عرب ۷۵-۸۰ درصد، کرد ۱۵-۲۳ درصد، ترکمن ۳-۱۰ درصد، آشوریان و کلدانیان ۳-۵ درصد)و دینی (مسلمان ۹۴-۹۸ درصد مسیحی ۳-۵ درصد و سایرین حدود یک درصد) و مذهبی (شیعه ۶۰-۶۵ درصد،سنی ۳۲-۳۷ درصد)ساکنان عراق،بهترین نظام برای اداره این کشور چند پارچه،فدرالیسم تعدّد گراست نه سایر اقسام فدرالیسم. به عقیده او،در فدرالیسم تعددگرا هیچ ملیّتی یا قومی بر دیگری مقدم و مرجح نیست و همه هویت ها محترم هستند. بر اساس توضیحات او فدرالیسم تعدد گرا هنگامی به ثمر می رسد که :۱-بر اساس اداره مردم و به صورت داوطلبانه ونه اجباری وتحمیلی برقرار شده باشد.۲- حکومتی دموکراتیک برای اداره آن تعبیر شده باشد واز برقراری اقتدار گرایی

اجتناب شود. ۳-مدیریت عادلانه ای بر توزیع منابع کمیاب اعمال گردد. ۴-از تحرکاتی مانند کودتای نظامی ، نمایش قدرت و اقدامات خشونت بار دیگر پرهیز شود. ۵- هر گونه تمرکز گرایی صرفاً با توافق ملتها و برای حل بحران ها و منازعات بالقوه صورت گیرد. ۶- اجماع گرایی و جلب توافق نیروهای دخیل جایگزین اکثریت گرایی شود. ۷- هر گونه مداخله گرایی وانضمام طلبی مرکز ومناطق ممنوع شود.۸-به جای سرکوب ،تهدید وتعقیب،همه ملتها اجازه ابراز نظر وجود داشته باشد. ۹- از عقب نگه داشتن عمدی بعضی مناطق جداً خودداری شود.۱۰-تقسیم قدرت قوه مجریه،حقوق خودمختاری ،حق وتو و اکثریت تناسبی محترم شمرده شوند.[11] کردها از پر شور ترین حامیان فدرالیسم در عراق هستند امّا اکثر کردهای عراقی عمل گرا بوده و به خوبی می دانند که دستیابی به استقلال کردهای عراقی مخالف است، زیرا از آن بیم دارند که این کار منجر به شعله ور شدن جنبش مشابهی در میان کردهای ترکیه گردد. بنابراین،فدرالیسم دوّمین گزینه مناسب برای کردها است ، زیرا دستیابی به آن به کردها امکان خواهد داد تا بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی را که بر زندگی آنان تأثیر می گذارد ،کنترل کنند.علاوه بر این کردها از این طریق امکان خواهند یافت تا از هویت خود در برابر حملات بی امانی که در گذشته تجربه کرده اند محافظت کنند. نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا نیز حمایت خود را از فدرالیسم اعلام داشته اند و به کردها اجازه داده اند تا در عراق جدید، منطقه ای نیمه خود مختار داشته باشند. آمریکا در عین حال با اعطای استقلال به این منطقه مخالفت کرده است. اما ایالات متحده طرح جامعی را برای فدرالیسم در عراق تدوین نکرده و همچنین در مورد مسائل بحث انگیزتری که حاصل فدرالیسم هستند ،موضع گیری نکرده است. برخی از این مسائل به شرح زیر هستند:آیا دولتهای منطقه باید از قدرت گسترده تری برخوردار باشند یا آیا عراق باید دولتهای منطقه ای را بر مبنای مرزبندی های قومی و

مذهبی ایجاد کند یا از این مرزبندی ها عبور کرده و بین گروههای قومی و مذهبی تداخل ایجاد کند. (البته کمیته روابط خارجی سنای امریکا این نکته را تا حدی مورد بحث قرار داده است) دولت آمریکا همچنین در مورد اینکه آیا کردها باید کنترل کرکوک را به دست گیرند یا خیر ، موضع گیری نکرده و عمدتاً بر این نکته پافشاری کرده که مردم عراق باید خودشان نظام حکومتی مورد نظرشان را تعیین کنند. این موضع گیری یا عدم موضع گیری ممکن است تا حدی حاصل آگاهی آمریکا از خواست عراقی ها برای تصمیم گیری در مورد چگونگی حکومت بر کشورشان باشد.گروههای اقلیت عراقی در بخش شمالی این کشور نیز شروطی را برای ایجاد فدرالیسم در عراق دارند. علّت این شرط گذاشتن ترس از اقلیّت ها از این امر است که کردها در هر منطقه ای که تحت تسلط آنان باشد،بر ضد دیگر اقلیت ها تبعیض روا می دارند. هر چند دولت منطقه ای کردستان–که تحت لوای محافظت از منطقه پرواز ممنوع و به دنبال جنگ خلیج فارس از سوی ایالات متحده ایجاد شد و متشکل از دو حزب اصلی کرد و ائتلافی از مسیحیان و آشوریان می باشد– وعده داده که به حقوق هر دو احترام می گذارد، اما برخی اقلیت ها مانند ترکمن ها و آشوری ها از آن بیم دارند که دولت منطقه ای کرد به بهانه حفظ هویت کردی و از طریق تصویب قوانینی که افراد غیر کرد را از استفاده از زبان خود بر حذر داشته ،مانع از ادای فرائض مذهبی توسط آنان می شود یا از دستیابی آنان به مشاغل قانونی جلوگیری می کند،به حقوق اقلیت ها آسیب برساند. *صنعان احمد آقا* رئیس جبهه ترکمن عراق اخطار داده که اگر کردها تلاش کنند تا خود را بر دیگر گروهها ترجیح دهند چنین کاری منجر به جنگ داخلی خواهد شد. اگر چنین تقسیم بندی ایجاد شود ،شاهد جنگ قومی خواهیم بود. فدرالیسم باید در ابتدا و قبل از هر چیز در عراق گسترش یابد تا این امر تضمین

شود که دولتهای منطقه‌ای به قدرتهای مالی و سیاسی مبدل خواهند شد – این یک موءلفه ضروری برای کسب اطمینان از محافظت دولت عراق از گروههای مختلف قومی و مذهبی و جلوگیری از وقوع منازعات و درگیری های جدایی طلبانه قومی است. علّت شکست فدرالیسم در کشورهایی مانند *اندونزی*، *مالزی* و *نیجریه* دقیقاً آن است که فدرالیسم در این کشور ها تا به آنجا به پیش نرفت، موجب اعطای خودمختاری منطقه ای شود . اگر بر روی کاغذ به دولتهای منطقه ای میزان معینی قدرت اعطا شود اما در عمل از اعطای قدرت به آنها خودداری شود یا تنها میزان اندکی قدرت در مرحله اول به آنها تفویض شود ، فدرالیسم به طور حتم شکست خواهد خورد. دولتهای منطقه ای عراق در قالب نظام فدرال جدید این کشور باید از قدرت مالی قابل ملاحظه ای نیز برخوردار باشد. این قدرت به آنان اجازه می دهد تا در زمینه ی سیاستهای اقتصادی که پاسخگوی نیازهای خاص منطقه است ،قانون گذاری کنند و با استفاده از قوانین موجود درآمدهای خود را در جهت تضعیف این سیاستها افزایش دهند. بدون وجود منابع مستقل درآمدی ،دولتهای منطقه ای برای تأمین بودجه کماکان به دولت مرکزی وابسته خواهند شد. این امر نه تنها خودمختاری سیاسی آنان را کاهش می دهد ،بلکه مانع اجرای سیاستهای وضع شده از سوی دولتهای محلی می گردد. به منظور کاستن از احتمال وقوع منازعات قومی و تجزیه طلبی در عراق ، کرکوک باید جزیی از منطقه تحت کنترل کردها که در آینده ایجاد می شود باشد. کردها در مورد این شهر ادعای مشروعی دارند .آنان بخش عمده جمعیت کشور را تشکیل می دهند و اگر رژیم صدام دست به اخراج کردها از این شهر و مجبور ساختن اعراب به جایگزینی آنها در قالب بخشی از پیکار عربی سازی خود ننموده بود ،جمعیت کُرد شهر کرکوک در حال حاضر از رقم فعلی هم بیشتر بود. علاوه بر این رهبران کرد هم قول داده اند که حقوق اقلیّت های شهر را رعایت کنند. چنین

اقدامی از ترس اقلیت های منطقه خواهد کاست. طبق گفته *طالبانی* رئیس اتحادیه میهنی کردستان "این شهر یعنی کرکوک را شهر اخوت اقوام مختلف می دانیم،زیرا کرکوک شهر کردها، ترکمن ها، اعراب و آشوری هاست. این شهر باید نشانه اخوت مردم عراق باشد. کرکوک نشان خواهد داد که شهروندی حقیقی در عراق مبتنی بر برابری است. پیامدهای احتمالی شکست طراحی یک نظام فدرالی مناسب و ایجاد یک دموکراسی پایدار در عراق،از مرزهای این کشور فراتر خواهد رفت. دامنه جنگ داخلی در عراق ممکن است به کشورهای همسایه مانند ترکیه و ایران نیز کشیده شود. در قالب یک فرایند منجر به بی ثباتی فزاینده در خاورمیانه شود. این امر همچنین مانع سرمایه گذاری خارجی در منطقه شده و تنش بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها را وخیم تر خواهد کرد. وقوع جنگ داخلی در عراق حتّی ممکن است از حمایت از مفهوم فدرالیسم به طور عمومی تر بکاهد. با توجه به تعداد کشورهایی که در حال بررسی و آزمایش فدرالیسم هستند- که به عنوان نمونه می توان به *افغانستان* و *سریلانکا* اشاره کرد- چنین مساله ای بسیار مهم است. دست آخر آنکه عدم توافق در طراحی و اجرای نوعی از فدرالیسم که موجب ایجاد دموکراسی پایدار در عراق شود،از حمایت بین المللی از دیگر ابتکار عمل های آمریکا در منطقه خواهد کاست که از جمله آنها می توان به مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل اشاره کرد. بنابراین دولت فدرال عراق باید با دقت طراحی شود تا به دول منطقه ای خودمختاری سیاسی و مالی گسترده ای اعطا کند، کرکوک را جزئی از منطقه کردنشین ایجاد شده نماید وتاثیر احزاب سیاسی هویت محور را محدود کند. ثبات کوتاه مدّت و بلند مدّت و کل منطقه به این امر بستگی دارد.[12]

گزارش بیکر همیلتون در مورد اوضاع امنیتی عراق

۱-گزارش تحقیقاتی عراق،از اوضاع امنیتی ،سیاسی،اقتصادی،منطقه ای و بین المللی عراق پس از صدام ارزیابی نگران کننده ای ارائه می دهد. به عقیده گروه بیکر- *همیلتون*، ایالات متحده به همراه نیروی ائتلاف و نیروهای عراقی قادر به برقراری امنیت و مهار خشونت در عراق نیست ،میزان خشونت و تلفات روز به روز در حال افزایش است و آن چه به طور جدی امنیت عراق را تهدید می کند،امکان بروز درگیری های گسترده فرقه ای است. در صورت افزایش نا آرامی ها و به دنبال آن فروپاشی ساختار سیاسی کنونی در عراق، وقوع یک جنگ فرا منطقه ای چندان بعید نخواهد بود. افزون بر این چون در عراق کنونی مبنای تقسیم قدرت ،شاخص های فرهنگی و فرقه ای است و در نتیجه گروههای قومی-فرقه ای موجود در عراق بیش از هر چیز درصدد کسب، حفظ و گسترش قدرت فرقه ای خود هستند- نه تأمین منافع ملی- دولت مرکزی بسیار ضعیف است. چنین دولت ضعیفی نه تنها قادر به تأمین امنیت و برقراری ثبات نیست بلکه خدمات مناسبی به مردم ارائه نمی دهد و نتوانسته سطح زندگی مردم را بهبود بخشد. مردم عراق از خدمات ضروری چون آب و برق و فاضلاب و غیره برخوردار نیستند، تورّم در حال افزایش و بیکاری بین ۲۰-۶۰ درصد جمعیت عراق را در بر گرفته است. نفت به عنوان منبع اصلی درآمد دولت ،کمتر از زمان صدام تولید و صادر می شود و چشم انداز روشنی برای سرمایه گذاری خارجی ندارد. گزارش تأکید دارد که مشارکت جامعه بین المللی جهت بازسازی عراق بسیار ناچیز است و کشورهای منطقه خاورمیانه بویژه همسایگان عراق هم نه تنها کمکی به استقرار ثبات در این کشور نمی کنند بلکه صرفاً در پی تأمین منافع خود هستند. برخی از کشورها هم نقش بی ثبات سازی دارند.

۲-گزارش گروه تحقیقاتی عراق ضمن تأکید بر این که راهبرد نظامی دولت بوش در عراق سودمند نیست،امکان خروج فوری نیروهای نظامی آمریکا از عراق وجود ندارد،افزایش حضور نظامی به وخیم تر شدن اوضاع امنیتی عراق خواهد انجامید و تقسیم این کشور به سه منطقه سنی، شیعی و کرد،خاورمیانه را درگیر یک منازعه فرا منطقه ای خواهد کرد. راهبرد جدیدی ارائه می دهد. این راهبرد از یک سو ،این فرصت را برای دولت عراق به وجود می آورد تا تعهّد بیشتری را پذیرا شود و زمینه را برای خروج نیروهای نظامی آمریکا از عراق فراهم می آورد. در چارچوب راهبرد جدید، گروه تحقیقاتی عراق ۷۹ توصیه به دولت بوش و عراق دارد که بر سه امر اساسی تأکید دارند: الف) ایجاد اجماع بین المللی و منطقه ای جهت ایجاد ثبات و امنیت در عراق. در چارچوب این پیشنهاد،گروه به دولت بوش توصیه می کند،گروه حمایت بین المللی عراق را تشکیل دهد،دیپلماسی جدیدی را در پیش گیرد،با ایران و سوریه مذاکره کند و روند فراموش شده صلح خاورمیانه را از سر گیرد. به نظر گزارش؛ راه حل بحران عراق، سیاسی،منطقه ای و بین المللی است ونه نظامی ویک جانبه گرایانه،چون آمریکا به همراه نیروهای ائتلاف قادر به برقراری امنیت در عراق نیست.

ب) تغییر مأموریت نیروهای نظامی آمریکا به پشتیبانی ،آموزش و مشاوره.بر این پایه گفته می شود آمریکا باید توان خود را صرف آموزش و تجهیز نیروهای امنیتی عراق کند تا زمینه برای پذیرش مسئولیت بیشتر برای نیروهای عراقی و شرایط جهت خروج نیروهای آمریکایی فراهم آید. ایالات متحده باید مسئولیت ها و تعهّدات نظامی خود را در عراق کاهش دهد.

ج)تعهّد و مسئولیت پذیری بیشتر دولت عراق. به نظر گزارش ،حمایت ایالات متحده از دولت کنونی عراق باید در راستای افزایش

ظرفیت آن باشد و در این راستا کمک ها نباید بدون قید و شرط و بی پایان باشد. گروه تأکید دارد که دولت بوش ،دولت کنونی عراق را جهت رسیدن به سه هدف عمده آشتی ملی ،تأمین امنیت و بهبود سطح زندگی مردم ،باید تحت فشار قرار دهد و تداوم کمک های مالی،نظامی و سیاسی خود را منوط به پیشبرد اهداف مزبور کند.۳-در چارچوب راه حل منطقه ای و بین المللی بحران عراق،گروه بیکر- همیلتون،خواستار گفت وگوی واشتگتن با تهران می شود. هر چند پیشنهاد مزبور توسط دولت بوش پذیرفته نشد.اما نقطه نظرات گروه درباره سیاست ایران در عراق جالب توجه است ،طبق گزارش مزبور، ایران خواهان گرفتار شدن ایالات متحده در عراق است، نقش بی ثبات سازی در عراق دارد ،گذشته از آن با دولت عراق روابط خوبی دارد،از گروههای شیعی ،شبه نظامیان شیعی و حتّی شورشیان ،حمایت مالی و تسلیحاتی می کند و افزایش قدرت *ایران* در منطقه و عراق مایه نگرانی *مصر*، *عربستان سعودی*، *اردن*، *اسرائیل* و *ایالات متحده* شده است. با این وجود،گروه خواهان مذاکره ایران و آمریکاست.گرچه آن را مذاکره ای بحث برانگیز و دشوار ارزیابی می کند اما آن را غیر ممکن نمی داند چون ایران و آمریکا در یک عراق با ثبات و یکپارچه منافع مشترکی دارندو گسترش بی ثباتی و نا امنی در این کشور،منافع ملی آن دو را به شدت تهدید می کند.۴)طبق راهبرد جدید دولت ایالات متحده در عراق- که بوش در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۷ آن را بیان کرد- واشنگتن درصدد انزوای منطقه ای جمهوری اسلامی ایران است.این راهبرد که با هدف کاهش و مهار نفوذ روز افزون تهران در عراق و منطقه صورت می گیرد، در بر گیرنده ی عناصر زیر است: الف- پی گیری پرونده هسته ای تهران در شورای امنیت و گسترش دامنه تحریم های بین المللی؛ ب- متحد کردن کشورهای منطقه علیه ایران و تشکیل یک ائتلاف ضد ایرانی در منطقه؛ پ- افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس؛ ت-برخورد با ایران در عراق و تلاش برای

یافتن مدارکی مبنی بر دخالت غیر مسئولانه ایران در امور عراق.۵)به منظور مقابله با راهبرد جدید بوش در منطقه و انزوای جمهوری اسلامی ایران، راهکار های زیر توصیه می شود: -جمهوری اسلامی ایران جهت جلوگیری از شکل گیری یک اجماع و ائتلاف ضد ایرانی در منطقه باید دیپلماسی منطقه ای خود را فعّال کند. چنین دیپلماسی باید با هدف اعتماد سازی وکاهش تنش میان ایران وکشورهای منطقه بویژه کشورهای حوزه خلیج فارس صورت پذیرد. عربستان باید در کانون چنین دیپلماسی باشد. عراق و لبنان همان گونه که می توانند مبنایی برای رقابت میان ریاض و تهران باشند، می تواند موضوعی برای همکاری و کاهش رقابت ها میان دو کشور باشدتهران و واشنگتن علی رغم منافع متضادی که در منطقه خاورمیانه بویژه عراق دارند، منافع مشترک زیادی هم دارند. برقراری ثبات و امنیت در خلیج فارس،امنیت و جلوگیری از تجزیه عراق،حضور نظامی نیروهای ائتلاف در عراق و حمایت آنها از دولت *نوری المالکی*- تا زمانی که نیروهای امنیتی عراق قادر به ایفای نقش خود باشند- واگذاری مسئولیت بیشتر به دولت عراق و غیره از جمله این منافع مشترک است. دست کم، مذاکره بر سر عراق، تنش روز افزون میان دو کشور را کاهش دهد. ایران در یک عراق بی ثبات، آشفته،درگیر در یک بی ثباتی فرسایشی و جنگ داخلی هیچ منفعتی ندارد.،لذا راهبرد ایران در عراق باید برقراری امنیت و تثبیت ساختار کنونی قدرت در عراق باشد. در این روند، باید از پیشبرد آشتی ملی در این کشور حمایت کند. توفیق آشتی ملی گذشته از آن به تثبیت وضع کنونی شیعیان در عراق کمک می کند، می تواند زمینه را برای خروج نیروهای آمریکا در عراق فراهم کند. مصالحه گروههای سیاسی عراق، از افتادن این کشور به هرج و مرج و جنگ داخلی جلوگیری می کند و قطعاً به افزایش مشروعیت دولت کنونی وگروههای شیعی خواهد

انجامید که روابط بسیار خوبی با ما دارند. در فرآیند آشتی ملی ایران از یک سو می تواند عامل وحدت گروههای شیعی باشد و از سوی دیگر می تواند به نزدیکی کردها و شیعیان کمک کند که احتمالاً در روند مصالحه ملی منافع مشترک دارند. چون ورود مخالفان دولت به روند سیاسی و افزایش قدرت سنی ها در ساختار قدرت تا حدودی مستلزم تحدید قدرت شیعیان و کردها است.-ایران باید به گسترش روابط خود با دولت عراق ادامه دهد و در این رابطه باید مواظب کارشکنی های کاخ سفید باشد. تهران باید روابط خود را با احزاب و گروههای سیاسی موجود در عراق بویژه شیعیان به گونه ای تنظیم کند که متعارض و مخل روابط اش با دولت عراق نباشد.- ایران در عراق باید به طور دقیق عمل کند و باید بسیار خویشتندار باشد بویژه در مواردی که آمریکا برای ما ایجاد دردسر خواهد کرد. آمریکا احتمالاً با وسواس بیشتری رفتار ما در عراق را زیر نظر خواهد داشت و شاید هم رفت و آمدهای مرزی ما را کنترل بیشتری کند. در حالی که تنش میان ایران و آمریکا در حال فزونی است، کوچکترین اشتباه و محاسبه غلط می تواند دستاویزی برای جنگ باشد.[13]

مذاکرات آمریکا و دولت عراق و جمهوری اسلامی ایران در خصوص امنیت عراق:در خصوص مذاکرات جمهوری اسلامی ایران با آمریکا درباره موضوع عراق ،رهبران عراق از زمان کنفرانس لندن بر این عقیده بودند که برای ساقط کردن صدام ،مذاکره ایران و آمریکا ضرورت دارد. در آن دوره آمریکاییها نگران این موضوع بودند که در صورت سقوط حکومت صدام ،موقعیت ایران در عراق تقویت خواهد شد. پس از حمله آمریکا به عراق و سقوط حکومت صدام ،رهبران جدید عراق برای تثبیت موقعیت نظام سیاسی جدید این کشور ،بارها به ایران توصیه کردند با آمریکا درباره عراق مذاکره کند. در دوره نخست وزیری آقای *جعفری* و در دوره آقای *مالکی* بارها این درخواست از سوی این دولتها

و رهبران کرد و شیعه عراق همچون آقای حکیم مطرح شد که از مقامات جمهوری اسلامی ایران خواستند با آمریکا مذاکره کنند.در سال ۱۳۸۴ ،مقامات ایران،موافقت اولیه خودشان را با این مذاکره اعلام کردند با این شرط که این مذاکرات صرفاً به موضوع امنیت عراق محدود شود و مباحث دیگری در این مذاکرات مطرح نشود. پس از انتقال دولت از آقای *جعفری* به آقای *مالکی*،مقرر شد این مذاکرات بین دو کشور صورت گیرد. چندین بار از سوی طرفین ،تاریخ هایی برای مذاکره مورد توافق قرار گرفته بود به تعویق افتاد ،اما پس از اینکه بر دامنه نا امنی ها در عراق افزوده شد و موقعیت دولت آقای مالکی در خطر قرار گرفت؛ ایران برای جلوگیری از تضعیف موقعیت شیعیان ،حاضر شد در این مذاکرات شرکت کند. ابتدا ایران پیشنهاد داد که برای امنیت عراق بهتر است اجلاس همسایگان عراق در بغداد برگزار شود. کشورهای عربی اولاً به دلیل نا امنی های گسترده ای که در عراق وجود داشت و ثانیاً به این دلیل که حضور وزرای خارجه خود را در بغداد به نوعی مشروعیت بخشیدن به دولت آقای مالکی می دانستند، با این پیشنهاد مخالفت کردند. پس از آن آمریکاییها تشکیل اجلاسی در عراق با حضور ۵۰ کشور سازمان ملل و ۸ کشور صنعتی را مطرح کردند؛ که در نهایت این اجلاس برگزار شد . هیئت نمایندگی ایران با یک ترکیب ۱۰ نفره در این اجلاس شرکت کرد و هیئت آمریکایی نیز به همین تعداد بود . در جریان این اجلاس با رایزنیهای آقای مالکی و *هوشیار زیباری* ،وزیر خارجه عراق ،ملاقاتی بین هیأت ایرانی و هیئت آمریکایی در حد ادای احترام صورت گرفت. در اجلاس *شرم الشیخ* نیز ملاقاتی بین آقای *عراقچی* سفیر ایران در عراق و آقای *سالتفیر* صورت گرفت که قرار مذاکرات بغداد در جریان همان ملاقات گذاشته شد. پس از آن،سه دوره مذاکره برگزار شد. در دور اول، دو طرف مواضعشان را بیان کردند و اتهاماتی را

علیه یکدیگر مطرح کردند. در دومین مذاکرات،ایران مصمم بود که این مذاکرات حداقل دستاوردش،تثبیت دولت عراق باشد، لذا هیأت ایرانی پیشنهاد داد برای کمک به برقراری امنیت در عراق و هماهنگی بهتر بین طرفین، کمیته ای سه جانبه مرکب از ایران، آمریکا و عراق تشکیل شود آنها به این پیشنهاد پاسخ منفی دادند و درخواست کردند ایران بپذیرد که القاعده دشمن او هم هست. سه محور مشخص کمیته :۱- کنترل مرزها ۲- حل مشکل میلیشیاها ۳- از طرف آنها موضوع القاعده و از طرف ایران مسئله تروریسم بود. سومین دور مذاکرات به بررسی مسئله تروریسم اختصاص داشت. تحلیل هیئت ایران این بود که تروریسم یک پکیج است و خوب و بد نمی شناسد و باید با همه آنها برخورد کرد. هدف ایالات متحده از مذاکرات به شرح زیر است:

۱)عمل به توصیه گزارش بیکر-همیلتون و اینکه ایالات متحده از تمام امکانات حتی مذاکره با رقبایش در عراق،برای افزایش ضریب امنیتی این کشور استفاده کند.

۲) مقابله با فشار افکار عمومی آمریکا علیه عملکرد دولت بوش در عراق و مواضع ضد ایرانی که اتخاذ می کرد و ایران را عامل تشدید نا امنی ها در عراق معرفی می کرد.

۳) با توجه به این که نقش جمهوری اسلامی ایران در تحوّلات عراق برجسته نمایی شده بود ،آمریکاییها قصد داشتند به این وسیله کشورهای عربی را تحریک کنند تا در پرتو رقابتی که با ایران داشتند؛ سفارتخانه هایشان را در بغداد افتتاح کنند و نقش فعال تری در قبال تحولات عراق داشته باشند. به این وسیله آنها می خواستند نشان دهند عراق یک کشور امن است.

۴) نکته اساسی که آمریکاییها در نظر داشتند، این بود که آنها تصّور می کردند ایران به دلیل حضور آمریکا و دیگر اشغال گران در عراق حاضر نیست در پروسه امنیتی با عراق همکاری کند، هر گاه آمریکاییها

اتهام دخالت ایران در ناامنی های عراق را مطرح می کرد، دولت عراق به نحوی از ایران حمایت می کرد،لذا آنها مطمئن بودند در جلسه ای که عراقیها و ایرانی ها حضور دارند اگر این اتهامات را مطرح کنند،دولت عراق به ماهیّت دخالتهای ایران در عراق پی می برد و به تدریج از ایران فاصله می گیرد. هدف دیگری که در این راستا ایالات متحده پی گیری میکرد این بود که چنانچه ایران به میلیشیاها و گروههای دیگر کمک کند ممکن است پس از این مذاکرات این کمکها قطع کند.

۵) هدف دیگر آمریکاییها ،درگیر کردن ایران با گروه القاعده بود. که آمریکاییها پیش بینی می کردند القاعده در میان سنی ها و کردهای ایران هوادارانی دارد که اگر این موضوع برای آمریکا فاش شود باعث می شود که دولت ایران در داخل مرزهایش با القاعده درگیر شود.

۶) آخرین هدف آنها، تحت تأثیر قرار دادن هواداران ایران در عراق بود.ایران یک نفوذ معنوی در عراق دارد ،به گونه ای که حتّی سفیر و کادر سیاسی سفارت ایران در ترددهایشان در بغداد،بدون هیچ گونه گارد محافظی حرکت می کنند. آنها به این وسیله می خواستند هواداران ایران را در عراق با خودشان همراه کنند.

یادداشتها و منابع فصل پنجم

1- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
2- حق پناه، جعفر، نقش عربستان در عراق و منابع ملی ایران، ۱۳۸۶، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
3- ایزدی، مصطفی، تأثیر نظام فدرالی عراق بر امنیت ملی با تأکید بر خوزستان، فصلنامه امنیت پایدار، ۱۳۸۶، شماره ۲و۳.
4- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
5- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
6- ایزدی، مصطفی، تأثیر نظام فدرالی عراق بر امنیت ملی با تأکید بر خوزستان، فصلنامه امنیت پایدار، ۱۳۸۶، شماره ۲و۳.
7- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
8- ایزدی، مصطفی، تأثیر نظام فدرالی عراق بر امنیت ملی با تأکید بر خوزستان، فصلنامه امنیت پایدار، ۱۳۸۶، شماره ۲و۳.
9- حاجی یوسفی، امیر محمد، سلطان نژاد، احمد، سامانه سیاسی در عراق جدید، ۱۳۸۶، نشر وزارت امور خارجه.
10- نامی، محمدحسین، محمدپور، علی، جغرافیای کشورعراق، ۱۳۸۷، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
11- نصری، قدیر، شیعه در قدرت: پیامدهای منطقه‌ای حاکمیت شیعیان بر عراق، گزارش پژوهشی، ۱۳۸۶.
12- داون، برانکاتی، آیا فدرالیسم به ایجاد ثبات در عراق می انجامد؟، ترجمه موحدیان، احسان، ۱۳۸۶، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
13- خسروی، غلامرضا، درآمدی بر گزارش گروه تحقیقاتی عراق، ۱۳۸۶، پژوهشکده مطالعات راهبردی

نتیجه گیری و پیشنهادات

تشکیل حکومت در عراق در بر گیرنده ی گروههای مختلف قومی و مذهبی است که در رژیم صدام تحت فشارهای سیاسی و نظامی قرار داشتند .مهمترین عامل حفظ این صلح این است که اگر به طور دقیق برای نقش گروهها و تقسیمات قومی و مذهبی برنامه ریزی صورت نگیرد هر دولت دموکراتیک که در عراق به وجود آید در حفظ نظم و قانون ناتوان خواهد بود. آمریکا در زمان حمله به عراق به هیچ رو قادر به تصور شرایطی که دوران پس از صدام حسین را تصویب می کند نبوده است آمریکا برای اداره جنگ در عراق فاقد یک راهبرد مناسب بوده است. رهبران آمریکا مانند بسیاری از پژوهشگران مسائل منطقه از عمق گسلهای مذهبی ، نژادی و قومی و زبانی عراق که ریشه در تاریخ این کشور دارد و قرنها در بطن جامعه داشته است ، آگاه نبودندو به همین رو در هنگام مواجه با به سطح آمدن اختلافهای وسیع نژادی و مذهبی بین گروههای سنی، شیعه، کرد و ترکمن، کاملاً متعجب و حیران شدند . این عدم آمادگی برای مدیریت کردن تنشهای هویتی در دوران پس از سقوط صدام به یکباره کشور را به آغوش فاجعه امنیتی کشاند و تمامی فعالیتها و اقدامات نظامی تدبیر شده هم قادر به ممانعت از نابسامانیها نشد.رهبران آمریکا توجه نکردند که وجود صلح منفی در عراق در طول دوران بعثی ناشی از سرکوبی حکومت مرکزی بوده است و در صورت از بین رفتن اقتدار مرکزی، چهارچوب مناسبی برای مدیریت تفاوتهای عمیق مذهبی و نژادی وجود ندارد که رهبران آمریکا

در خصوص کیفیت و گستردگی و عمق آنها کاملاً ناآگاه بودند.امّا حمله ی آمریکا به عراق نه تنها باعث فروپاشی رژیم صدام حسین ، بلکه باعث اضمحلال دولت سنّی محور در عراق شد . درست به همین دلیل است که نه تنها اعراب سنی طرفدار صدام بلکه برخی اعراب سنی مخالف صدّام نیز با عملکرد آمریکا در عراق مخالف بودند، زیرا از دیدگاه آنان عملکرد آمریکا در عراق باعث تضعیف هویت عرب سنی عراق شد. شاید به همین دلیل است که سطح و شدّت درگیری اعراب ساکن در فلوجه و رمادی و سامرا و بعقوبه با آمریکائی ها بیش از درگیری تکریتی ها با آمریکائیها است . علاوه بر این اعراب سنی اعم از طرفدار صدام یا مخالف صدام همراه با القاعده در یک دشمن مشترک یعنی آمریکا به ائتلاف و تاکتیک رسیده اند. تسلّط یافتن سیاست شیعه در عراق توسط علمای شیعه به این معنا است که احیای شیعی در این کشور، ناگزیر فرهنگ و جایگاه مذهب در این کشور را متحوّل خواهد کرد که این امر عمیقاً رابطه بین شیعیان و سنیان در عراق و در منطقه را تحت تاثیر قرار خواهد داد. برای مثال، از این پس احتمالاً قوانین و تعالیم شیعی هستند که میزان نقش اسلام در سیاست را تعیین می کنند و بدین شیوه سنیان نیز مجبور خواهند بود که از قوانین شیعی تبعیت کنند. که این امر نه تنها اختلافات فرقه ای را از بین نمی برد بلکه آن را تشدید می کندحمله ی آمریکا به عراق و عواقب اشغال آن توسط نیروهای نظامی به رهبری آمریکا به اکثریت شیعه عراق فرصت داد تا به لحاظ سیاسی خود را تقویت کنند.با تغییر رژیم در عراق، اقلیّت سنی که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۳۲ بر مسند حکومت تکیه زده بودند، از رهبری این کشور محروم شد و به جای آن اکثریّت شیعه زمام امور را به دست گرفت. به همین دلیل ، رقابت بین شیعه و سنی به تنها عامل تعیین کننده در استقرار صلح و ثبات در عراق پس از صدام تبدیل شده است. مشکلات فرقه ای این کشور از پیچیده ترین مشکلات است چرا که

بازتاب قدرت یافتن گروههای شیعی تا فراسوی مرزهای عراق به گستره ی لبنان تا پاکستان امتداد خواهد یافت. حمله ی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۱ که بیشتر به خاطر مسئله نفت و تأمین امنیت دولت اسرائیل بود .توانست صدام حسین را از کویت خارج نماید. گروههای معارض عراقی مانند شیعیان و کردها از ضعف حکومت مرکزی دست به قیام زدند که به شدّت مورد سرکوب قرار گرفت. اختلافات کردها و شیعیان و سنی ها در عراق پیشینه ی تاریخی دارد. که از امپراتور عثمانی به این طرف گروه اقلیت سنی بر عراق حاکمیت داشته اند حتّی زمانی که سال ۱۹۲۱ سنی ها ی ناسیونالیست مانند ملک فیصل که دست نشانده ی انگلستان بود قدرت را در دست گرفت و تبعیضات علیه کردها و شیعیان را اعمال می کرد. شکافهای قومی و مذهبی در عراق همچنان پا بر جا بود حتی زمان بعثی ها رژیم صدام با استبداد و دیکتاتوری توانسته بود هر گونه مخالفتی را به شدت سرکوب نماید.تا اینکه حمله آمریکا به عراق آغاز شد.کردها و شیعیان و ترکمن ها از فضای موجود توانستند ابراز هویت بنمایند ولی دولت صدام هر چند حکومت لائیک بود ولی در کمک به اهل تسنن و قبایل عراق برتری اعراب اهل تسنن نسبت به کردها و شیعیان اعمال می کرد حتی صدام عملیات انفال را در مورد کردها که هزاران نفر را قتل عام کرد به کار برد و این رویداد به عنوان جنایت بشری محسوب می شود. با سیاست و تغییر بافت شهر کرکوک یعنی آوردن اعراب اهل تسنن به کرکوک که بتواند معادله جمعیتی به نفع عربهای سنی و نسبت به کردها انجام دهد.دولت صدام به عنوان بخشی از برنامه (عربی سازی) تلاش کرد که غیر اعراب را از طریق ممانعت از سخن گفتن به زبان مادری خویش در مجامع عمومی، ممانعت از تحصیل به زبان خود و همچنین با اعمال فشار بر آنها جهت انتخاب نام های عربی و معرفی خویش به عنوان عرب در ادارات دولتی، جذب و

ادغام کندو شیعیان را از انجام هر گونه مراسم مذهبی ممنوع کند. تا اینکه در سال ۲۰۰۳ با حمله ایالات متحده آمریکا به عراق و باز شدن فضای موجود در عراق کردها برخلاف نظر اهل عرب تسنن توانستند در شمال عراق با کمک آمریکا خودمختاری به وجود آورند و همچنین شیعیان عراق از فضای باز موجود که به دلیل داشتن جمعیت زیاد نسبت به عربهای سنی که ۶۵ ٪ از جمعیت عراق را تشکیل می دهند توانستند قدرت را در عراق به دست بگیرند و عربهای سنی از اینکه قدرت خود را از دست داده اند باعث اختلافات قومی و مذهبی گردید.در حال حاضر منافع ایالات متحده دراجرای طرح خاورمیانه بزرگ مستقیماً به خطرات و فرصت هایی بستگی دارد که از احیای شیعی در عراق نشأت خواهد گرفت. رقابت قدرت بین شیعه و سنّی نه تنها یک پدیده جدید نیست بلکه محدود به عراق نیز نمی باشد. در حقیقت این عامل ، شکل دهنده ائتلاف ها و تأثیر گذار بر نحوه تعریف و تعقیب منافع از سوی بازیگران مختلف در این منطقه در سه دهه اخیر بوده است. یکی از دلایلی که همواره در ارتباط با توضیح و علل بحرانهای عراق مطرح بوده عدم تجانس در بافت قومی و مذهبی و قبیله ای و نیز ناهمگونی مناطق آن کشور است .شرایط داخلی عراق پس از چند سال از حمله ی آمریکا هنوز نا آرامی هاو اختلافات بین جامعه شیعه و سنی جدی تر از اختلافات میان اسلام گرایان و سکولارها است. احیای شیعه در عراق از نظر مبارزان سنی گواه بر مقاصد شوم ایالات متحده نسبت به اسلام پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است که توطئه بزرگی برای تضعیف و نابودی دین به شمار می آید. از نظر این مبارزین سنّی، واشنگتن عراق را از دست اسلام واقعی خارج کرده و آن را به ملحدین شیعه بخشیده در میان فرقه های عراق این احساس وجود دارد ایالات متحده در هنگام اشغال عراق ، به واکنش جهان عرب و فراسوی آن به ویژه نیروهای مبارز سنی توجّه لازم را معطوف نداشته است احیای شیعه در عراق،

منافع ایالات متحده در رابطه با ثبات در عربستان سعودی را به خطر می اندازد از آنجا که احیای شیعه در عراق باعث تغییر موازین قدرت بین سنیان و شیعیان می شود و آتش احقاق حقوق شیعی را مشتعل می سازد. در همین حال سبب افزایش یأس و نا امیدی و رکود در فعالیت های سنّیان می شود. ممکن است به تغییر رژیم های بیشتری در منطقه منجر گردد. امروزه جنگ طلبی سنی یک نیروی ایدئولوژیکی روبه رشد خشن و ضد شیعی است وشدیداً ضد آمریکایی نیز محسوب می شود. نیروهای قدرتمند شیعه در عراق امروزی همچون نیروی مقتدا صدر دربرابر ایالات متحده صف آرایی می کنند و روابط تیره واشنگتن با دیگر نیروهای شیعی مهم در منطقه همچون جمهوری اسلامی ایران و حزب الله لبنان و چشم انداز روابط شیعه و ایالات متحده را پیچیده تر می کند. آن چه عراق را به طور جدی تهدید می کرد، وقوع درگیری های گسترده ی قومی– فرقه ای بود. فزون بر این، چون در عراق کنونی ساختار قدرت بر پایه خصلت های فرقه ای تقیسم شده، گروههای قومی– فرقه ای موجود در عراق بیش از آن که در پی منافع ملی باشند؛ بیشتر درصدد کسب حفظ و گسترش قدرت فرقه ای خود هستند و دولت مرکزی ضعیف و ناکارآمد تر از آن چیزی می باشد که قانون اساسی تعیین کرده است. لذا در اداره ی امور خود ضعیف است ، خدمات مناسبی به مردم ارایه نمی دهد و نتوانسته سطح زندگی مردم را بهبود بخشد . وضعیت اقتصادی عراق جدید نیز چندان امیدوار کننده نیست. مردم از خدمات ضروری چون ، آب ، برق ، فاضلاب و غیره برخوردار نیستند ، تورم روز به روز در حال رشد و میزان بیکاری بین ۲۰ تا ۶۰ درصد جمعیّت عراق را فرا گرفته است و چشم انداز روشنی هم برای سرمایه گذاری وجود ندارد . نفت به عنوان منبع اصلی درآمد دولت، کمتر از زمان صدام، تولید و صادر می شود. مشارکت جامعه بین

المللی جهت بازسازی عراق هم بسیار ناچیز است و کشورهای منطقه خاورمیانه بویژه همسایگان عراق نه تنها کمکی به استقرار ثبات در این کشور نمی کنند بلکه بعضی از آنها نقشی بی ثبات ساز دارند. در چارچوب راهبرد پیشنهادی؛گروه ۷۹ توصیه به دولت بوش دارد که حول سه محور عمده سازماندهی شده اند: ۱) ایجاد اجماع بین المللی و منطقه ای جهت ایجاد ثبات و امنیت در عراق ۲) تغییر مأموریت نیروهای نظامی آمریکا از نظامی به پشتیبانی، آموزش و مشاوره۳) کمک به دولت عراق جهت پذیرش مسئولیت بیشتر و تلاش جدی تر جهت نیل به سه هدف عمده؛ آشتی ملی، تأمین امنیت و بهبود زندگی روزمره مردم. با توجه به ائتلاف بین ائتلاف یکپارچه شیعیان و ائتلاف کردی، طبیعی بود که پست نخست وزیری در اختیار شیعیان قرار گیرد و پست ریاست جمهوری هم سهم کردها گردد. امّا در راستا ی مشارکت سایر اقوام و برای مشارکت بیشتر اعراب اهل سنت این امکان وجود دارد که ریاست مجمع ملی عراق به آنها واگذار شود و پستهای معاونت ریاست جمهوری نیز بین شیعیان و اعراب اهل سنت تقسیم خواهد شد که در این زمینه رقابتهای درون حزبی نقش موثری خواهد داشت. به عنوان مثال در میان کردها، اگر رئیس جمهور از اتحادیّه میهنی برگزیده شود، یکی از معاونین نخست وزیر یا پارلمان باید از حزب دموکرات کردستان انتخاب شود. تحولات کردستان عراق برای ایران منافع و مضاری دارد. برخی اقدامات و تمایلات قوم گرایانه در جهت استقلال کردستان و یا الحاق کرکوک، از جمله مسائلی است که در تضاد با منافع جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، اما از سوی دیگر ایران در یک قالب کلان در خصوص روی کار آمدن یک دولت همگرا با ایران در عراق و وحدت شیعه و کرد، با کردها دارای منافع مشترکی است و این مساله باعث شده که برخی جزئیات نادیده گرفته شوند. در حال حاضر، کردها یک نقش تعدیل کننده در عراق دارند. پتانسیل آنها اگر در همکاری با شیعیان مورد

استفاده قرار گیرد، حکومت عراق در دست شیعیان خواهد بود ، اما اگـر آنها به طرف اهل سنت متمایل شوند می توانند موقعیّت شیعیان را دچار چالش کنند و تنش افزایش یابد . در خصوص استراتژی آمریکا نسبت به کردستان عراق باید گفت در جریان تحولات عراق و حمله ی آمریکا بـه عراق، کردها روابط بسیار نزدیکـی را بـا آمریکـا برقـرار کردنـد و هـیچ تهدیدی هم در مناطق کردی علیـه آمریکـا ایجـاد نشـد و امـروز شـاهد تقویت روز افزون این روابط هستیم . امّا در هر صورت ، تأمین خواسـته های کردها برای استقلال کردستان و یا الحاق منطقه کرکوک ، از مسـائل دیگری هم تأثیر می پذیرد که : موضع دولت مرکـزی عـراق ، مخالفـت کشورهای عربی و همچنین ترکیه و ایران با استقلال منطقـه کردسـتان از این جمله است. واشنگتن به طـور متعـدد تهـران را بـه دخالـت بیجـا و شرورانه در عراق متهم می کند و رهبـران عـرب نیـز حتّـی ایـران را بـه تأسیس یک جمهوری اسلامی و خود مقامات عالی رتبه عراق هم آن را به دخالت غیر مشروع (تقلب در انتخابات، حمایت از شورشـیان) مـتهم می کنند. اما واقعیّت این است که گروه پژوهش بحران بین المللـی طـی ماهها تحقیق و پژوهش گسترده در ایران و عراق پی بـرد کـه شـواهد و مدارک دال بر تلاش ایران برای بی ثبات کردن عراق آنگونه هم که متهم می کنند روشن و گسـترده نیسـت؛ بـه سـخنی دیگـر مـدارک مسـتند و مستدل مبنی بردخالت ایران در بی ثباتی عراق بسیار کم و مـبهم اسـت . شورش هواداران مقتدی صدر در آوریـل ۲۰۰۴ موجـب افـزایش تـرس هایی شد که شاید ایران از خشـونت ایـن هـواداران حمایـت مـی کنـد. درست در همین زمان بود که ایران به تأمین تسلیحات برای جنبش هایی همچون انصارالاسلام و دست داشتن در ترور مقـام هـای امنیتـی عـراق متهم شد. ایران برای گسترش نفوذ خود در عراق و هم برای جلـوگیری از فشار خودمختاری کردهای عراق حـامی درخواسـت رهبـر کردهـا در

بغداد بوده است. به سخنی دیگر، رویکرد تهران مواجهه و تهدید نیست بلکه جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبانه بازیگران عراق و تشویق آنها برای بازگشت به آغوش دولت مرکزی است. ادعاهایی که علیه ایران که به عراق سلاح می فرستد را به دشواری می توان ثابت و تایید کرد . این امر بیشتر ناشی از ترافیک سنگین افراد و کالاها در عبور از مرزهایی است که باز هستند؛ برخی از آنها مشروع و قانونی است ولی مأموران گمرک به دقّت همه ی آنها را کنترل نمی کنند. فراسوی عبور رسمی از مرزها، مرزها چندان هم امن نیست و عبور جنگجویان و سلاح ها یک امر ممکن متفاوتی است. چرا که هیچ نشانه ای از تکثیر سلاح ها و مبارزان که از ایران وارد می شوند وجود ندارد. یکی از دیپلمات های انگلیسی قاچاق از طریق مرزهای جنوبی را به مثابه چرخش آسیاب توصیف کرد که شامل کالاهای معمولی و دارو می باشد. او افزود که بازرسی دقیق وجود ندارد و بیشتر به خاطر این است که هیچ شواهدی دال بر نقش های مقام های ایرانی وجود ندارد . علاوه بر این، بیشتر مجاهدین خارجی از سوریه، عربستان سعودی واردن وارد می شوند نه ایران . در هر صورت، این اتهام که شورشیان عراق سلاح های خود را از ایران دریافت می کنند هنوز امری ثابت نشده و متناقض است، هم به خاطر اینکه خرد متعارف می گوید که عراق پس از جنگ آکنده از سلاح هایی است که نیروهای ائتلافی هنوز موفّق به پاکسازی آنها نشده اند و هم به خاطر اینکه اطّلاعات نشان می دهد که ورود تسلیحات به شکل پنهانی است. برای مثال، استان خوزستان در جنوب ایران یک موقعیت مرزی دارد که ورود سلاحها از آنجا عمدتاً بدون بازرسی مرزی است. گفته می شود نخستین عاملین نفوذ ایران در جنوب عراق ، احزاب عراقی هستند که پس از سرنگونی رژیم بعث از تبعید در ایران به کشورشان باز گشته اند قرارگاه رمضان ،بخشی از نیروهای سپاه پاسداران ایران در شمال عراق در سلیمانیه دفتری دارد که کردهای محلی می

گویند که هر کس می داند که افراد آنجا به اطلاعات ایران تعلّق دارند. قرارگاه رمضان همچنین به حمایت از بقایای *انصار الاسلام* –گروه اسلامی که بخشی کرد و بخش اعراب افغان است– متّهم است که شماری از بمب گذاری ها و ترورها در کردستان را آنها انجام داده اند و جنگجویان آنها در مارس ۲۰۰۳ توسط نیروهای کرد و ایالات متحده از پا در آمده اند، مسئول می دانند. نیروهای آمریکایی به این امید *مجید خویی* را به نجف آورده بودند که بتواند نفوذ خود در این شهر را اعمال کند. اما کشتن وی، کسی که نمونه یک روحانی شیعه میانه رو در عراق بود، نشانگر تأکید بر نقش خشونت در سیاست عراق و نیز دشواری نیل به توافق بر سر تقسیم قدرت در عراق پس از جنگ می باشد. با سرنگون شدن رژیم صدام در آوریل ۲۰۰۳ طبعاً مسأله بازگشت کردهای اخراج شده به مناطق شان به یکی از مسائل حاد منطقه و کل عراق تبدیل شد. در درگیری هایی که بین اعراب و کردها در این رابطه صورت گرفت ده ها تن از طرفین کشته و مجروح شدند. مداخله هماهنگ احزاب کرد و مقامات آمریکایی و تأکید آنها بر لزوم اجتناب از درگیری در شرایط خاص بعد از جنگ از بحران به طور موقت کاست، امّا تلاش ها برای یافتن سازوکاری که حل مشکل ناشی از مهاجرت های اجباری طی ده ها سال را ممکن می سازد، ادامه دارد و می تواند طی سال ها به عنوان یک منبع تشنج بین اعراب و کردها عمل کند تقویت و تشدید شکاف میان شیعه و سنی در منطقه خاورمیانه، به ویژه در عراق و لبنان، در دراز مدت، دارای پیامد های منفی برای منافع جمهوری اسلامی است. در مقابل، یکپارچه گی نیروهای اسلام گرا و همچنین کارآمدی گفتمان اسلام سیاسی در پاسخ گویی به چالش هایی همچون توسعه، عدالت و دموکراسی، موجب شکست استراتژی آمریکا در معرفی اسلام سیاسی به عنوان جریانی عقل ستیز، خشونت طلب و ناسازگار با ارزش

های جهان شمول خواهد شد حاکمیّت شیعیان در عراق ، بدین دلیل توزیع مجدد قدرت در این کشور را در بر دارد که شیعیان به خاطر دو امتیاز مهم جمعیّتی و سرزمینی، بر سنی های این کشور تفوق دارند. بخش مهمی از تفوق اعراب شیعه بر اعراب سنی عراق، مدیون جدایی خواهی کردهاست که اساساً خود را در قالب عراق واحد تعریف نمی کنند و بیش از آنکه سیاستهای خود را با تصمیمات بغداد تنظیم نمایند در اندیشه تبدیل کرکوک به کانون دولت مرکزی هستند. به هر رو، حمله ی نظامی آمریکا به عراق ، چنان که انتظار می رفت، از یک سو دیکتاتور ددمنش و خونخواری همچون صدام را دود و نابود کرد و از سوی دیگر نیروی برانگیزنده ی تضادها و بحرانهای قومی، مذهبی و طبقاتی سرکوب شده در طول چند دهه را آزاد ساخت و به پهنه ی سیاسی این کشور راه داد. این کشمکشهای نهانی در اوت ۲۰۰۸ به اوج رسید. هنگامی که پارلمان عراق با پشتوانه ی آرای اکثریت نمایندگان شیعه قانونی تصویب کرد که بر پایه ی آن خانقین از دست کردها بیرون رفت، تظاهراتی گسترده در شهرهای اربیل و سلیمانیه در مخالفت با دولت مرکزی به راه افتاد . با اینکه *مسعود بارزانی* (رئیس دولت منطقه ای کردستان) و *جلال طالبانی*، در چهار سال گذشته به طرز گسترده ای محبوبیت خود را در میان توده ی مردم از دست داده اند، احساسات تند ناسیونالیستی و قومی– مذهبی، بسیاری از کردها را به خیابانهای شهرهای کردنشین کشاند. پرچم کردستان در کنار شعارها و سرودهای ناسیونالیستی در بیشتر این سالها بالا رفته، ولی داستان خانقین کشمکشها را دامنه دار تر کرده است . گفتگوها به نتیجه ی دلخواه نرسیده و داستان تا آنجا بالا گرفته گه در اوایل سپتامبر ۲۰۰۸ نمایندگان در مجلس محلی کردستان در اعتراض به فروش شماری جنگنده اف ۱۶ به دولت مرکزی در بیانیه یی از آمریکا خواستند به ایشان تضمین دهد که در آینده، دولت مرکزی عراق این هواپیماها را در برابر کردها به کار نخواهد گرفت . این

درخواست، آشکارا نشان دهنده بی اعتمادی و گسستگی ژرف میان شمال و مرکز بود؛ گسستی که از نخستین ماههای ۲۰۰۵ در بغداد میان شیعیان و سنیان زیر سرپرستی مرموز ایالات متحده آغاز شده بود. در حال حاضر دولت در اختیار ائتلاف شیعه و کرد است و گمان می رود زمان برخورد آنها نیز نزدیک باشد . از کشمکش کردها و عربها که بگذریم، موضوع استقرار نیروهای دولت مرکزی و برچیده شدن تمهیدات امنیتی در برخی استانها، مایه ی چالشی جدی در پهنه ی سیاسی عراق شده است. بر پایه ی همان توافقها، مقرر شده است که امنیت *بعقوبه* در استان *دیاله* پس از *الانبار* به دست دولت *نوری مالکی* سپرده شود . دیاله یکی از مراکز استقرار نیروهای پیشمرگ کرد است و دولت مرکزی از هم اکنون خواهان رفتن این نیروها از منطقه شده است. پس از مسأله حل نشده ی *خانقین* ، استان *دیاله* معضل دیگری بر بحرانهای قومی عراق افزوده است. هفته نامه ی *الاهرام* در گزارش مبسوطی درباره ی این برخوردهای قومی، مذهبی و سیاسی خاطر نشان کرده است که با وجود شادمانی دولتمردان آمریکایی و عراقی، *شیخ احمد ابوریشه* رهبر *شورای بیداری الانبار* هشدار داده است که این شهر می تواند به یکی از میدانهای جنگ نیروهای فرقه ای تبدیل شود. او که در مراسم روز تحویل در *رمادی* سخن می گفت، از دولت انتقاد کرد که از پذیرش برخی نیروهای وابسته به شوراهای بیداری در سازمان نیروهای امنیتی عراق به بهانه پیشینه ی بعثی آنها خودداری کرده است . او گفت : ما از برنامه ی آشتی ملی دولت پشتیبانی می کنیم ولی شگفت زده شدیم که دیدیم دولت فهرستی از افسران بعثی و اعضای پیشین حزب بعث آماده کرده و فداکاری های قهرمانانه آنها برای شکست دادن القاعده را نادیده گرفته و خواهان اخراجشان شده است. بازماندگان حزب بعث و سران قبایل و طوایف سنی که به حوزه ی قدرت سیاسی

راه یافته اند، رفته رفته از گذشته ی خود (تکریتی گری و القاعده باشی) دور شده اند و با دریافت پول و جنگ افزار از ایالات متحده پا به میدان نهاده اند تا شاید بتوانند قدرتی همچون صدام حسین بر پا کنند. طرح تقسیم عراق به سه منطقه کردنشین (شمال) سنی نشین (غرب) و شیعه نشین (مرکز و جنوب)، هنگامی که از سوی حزب دموکراتها بعنوان یک راهکار راهبردی برای پیروزی در عراق مطرح شد که هنوز هواداران حزب دموکرات، *باراک اوباما* را بر *هیلاری کلینتون* ترجیح نداده و نامزد خود معرفی نکرده بودند. به هر رو ، طرح یا نقشه ی تجزیه عراق از سوی دموکراتها در اواسط سپتامبر ۲۰۰۷ به سنای آمریکا رفت و با ۷۵ رأی مثبت و ۲۳ رأی منفی ، داستان فروپاشی عراق را فراتر از یک طرح یا نظریه ساده برد و به گونه ی سیاستی عملی و جدی در آورد. تروریسم متأثر از بنیادگرایی اسلامی پس از اشغال عراق گسترش یافته و و القاعده تا آن هنگام در عراق حضور نداشته است. استدلال اساسی طرح افزایش نیروی نظامی این بود که نیروهای موجود آمریکائ– عراقی در بغداد جهت تأمین امنیت در کشور کافی نیست و ورود نیروهای تازه نفس به همراه اجرای طرح امنیتی جدید در بغداد به بهبود وضع امنیتی عراق و مهار خشونت ها کمک بیشتری خواهد کرد. در اواخر سال ۲۰۰۶ ایالات متحده به مرور زمان به منظور به کارگیری و تجهیز نیروهای محلی برای مقابله با القاعده فعالیت های خود را شروع کرد و در این زمینه وارد گفت و گو با سران قبایل و عشایر منطقه شد. در حال حاضر حدود بیست هزار از این افراد محلی هم جذب پلیس عراق شده اند ، شورای استانی تشکیل گردیده و دولت آمادگی خود را برای ارائه منابع مالی بیشتر اعلام کرده است. *ژنرال پترائوس* در گزارش خود اعلام کرد که تعداد زیادی از رهبران و اعضای ارشد گروههای شبه نظامی شیعه و جانشین فرمانده دایره ی ۲۸۰۰ حزب الله لبنان در عراق دستگیر شده اند. بوش نیز اخیراً بیان داشته که آمریکا شبه نظامیان شیعه و شبکه

های حمایتی آنها راکه توسّط ایران حمایت می شوند، مورد هدف قرار داده و نخست وزیر عراق دلیرانه متعهد شده که آنها راتعقیب می کند. پیشرفت های امنیتی در استان انبار هم جلب توجه می کند بعد از حمله ایالات متحده شکافهای قومی بین کردها و ترکمن ها در کرکوک ایجاد شد که بیشتر دولت ترکیه در این اختلافات و درگیری دست داشت چون دولت ترکیه خود چشم داشتی به شمال عراق در مورد مسئله کرکوک داشت و همچنین مخالف الحاق کرکوک به دولت اقلیم کردستان بود.چون شهر کرکوک شهر نفت خیز می باشد و از آنجا لوله ی نفت به ترکیه کشیده شده است و اگر کردهای عراق کرکوک را در اختیار بگیرند دولت ترکیه از ترس اینکه کردهای عراق اعلام استقلال نمایند منافع ملی ترکیه به خطر می افتد چون کردهای عراقی با کردهای ترکیه از نظر فرهنگی یک ریشه می باشند و ترکیه می ترسید که کردهای ترکیه نیز اعلام خود مختاری نمایند به خاطر همین دولت ترکیه به حکومت محلی کردستان عراق فشار می آورد که از هر گونه حمایت از حزب کارگران کردستان ترکیه یعنی پ.ک.ک خودداری نماید و با حمله ی نظامی به شمال عراق مانع از قدرت یافتن کردها و ماده ۱۴۰ در مورد الحاق کرکوک به کردستان عراق اخلال نماید و به دولت ایالات متحده فشار می آورد که از دولت ترکیه در قبال پ.ک.ک جهت سرکوب و بیرون راندن آنها از شمال عراق به احزاب کرد فشار آورده و همچنین کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی از قدرت یابی شیعیان در عراق احساس ناراحتی کند که مبادا دولت شیعی در عراق تشکیل شود که بر خلاف اعراب می باشد. و همچنین از مداخله ایران در عراق بسیار بیمناک است. دولت عربستان به سازمانهای افراطی اسلامی و سلطه گری کمک می کند فدرالیسم تنها راه ممکن و عینی برای جلوگیری از وقوع منازعات قومی و تجزیه طلبی و همچنین ایجاد یک دموکراسی پایدار

درعراق است .. همچنین به سیستم فدرالی ویـژه ای نیـاز اسـت کـه بـه دولتهای منطقه ای قدرت مالی و سیاسی گسترده اعطا کند ، مرزهای این دولتها باید منطبق بر مرزهای مذهبی و قومی عراقی باشد. این کار امکان استفاده از ابزارهای نهادینه به منظور مقابله با تسلط گروهای منطقه ای و دارای هویت های مختلف بر دولت مرکـزی را امکـان پـذیر مـی سـازد مسأله دیگری که رعایت آن برای تضمین ثبـات و دموکراسـی پایـدار در عراق به همان اندازه مهم است، آن است که نظـام جدیـد فـدرال دولـت باید شهر کرکوک را ایمن سازد، این شهر در منطقه شمالی عراق و تحت کنترل کردها قرار دارد و آنان به ذخایر نفتی و خطوط لوله نفت این شهر چشم طمع دوخته اند. انجام چنین کاری تضمین خواهد کرد کـه کردهـا به کلی از عراق جدا نخواهند شد، چرا که با تقسیم قدرت بین دو سـطح دولت ، نقش پررنگ تری به گروهها برای کنترل امور سیاسی، اجتمـاعی و اقتصادی شان عطاء می کند به گونه ای کـه آنـان احسـاس مـی کننـد، کمتر استثمار می شوند و در عین حـال امنیـت بیشـتری دارنـد. سیسـتم جدید فدرالی دولت باید از شهر کرکوک که دارای ذخایر عظـیم و لولـه های نفتی است و در شمال عراق تحت کنترل کردها قرار دارد در جهت تأمین، ثبات و تحکیم دموکراسی در عراق محافظت نمایدتا این اطمینان حاصل گردد که کردها از عراق جدا نخواهند شـد. از منظـر کـردی اگـر بخواهیم تحوّلات اخیر را نتیجه گیری کنیم به نظر می رسد که کردها بـه دنبال کسب هویت سیاسی مستقل هستند. در این راستا ، کـف تقاضـای آنها، تسلّط بر منطقه نفت خیز کرکوک است، درآمدی که از ایـن طریـق عاید کردها می شود می تواند تمام هزینه های تشکیل یـک دولـت کـرد مرکب از تمام کردهای کشورهای منطقه را پاسخ دهدو در راستای تلاش ترکیه برای سرکوب کردهای پ.ک.ک آقـای *اردغـان* در سـفری کـه بـه واشنگتن داشت در این زمینه به توافقهایی با کاخ سفید دست یافـت. در دوره های قبل، کرکوک یک نوع مرکزیت کردی داشته، اما با تغییر بافـت

جمعیتی آن در دوره حکومت صدام حسین، این شرایط تغییر کرد. البته ادعای آنها به جز *کرکوک* در مورد *موصل* و *خانقین* و هم چنین تقسیم درآمد نفتی هم مطرح است. در صورت تحقق این خواسته، فدرالیسم عراق از یک حالت ناحیه ای به یک فدرالیسم قومی تغییر خواهد کرد و قدرت چانه زنی کردها هم به نحو قابل توجهی افزایش خواهد یافت. ضمن اینکه حتی در صورت استقلال کردستان و تشکیل یک کشور کردی، بر اساس قوانین تجارت جهانی، امکان تحریم کشورهایی که در خشکی محصور هستند و به آبهای آزاد راه ندارند منتفی است. بنابراین در صورت تحقق چنین فرضی، سناریویی که ما می چینیم باید این باشد که پس از شکل گیری چنین کشوری، چگونه بتوانیم با آن تعامل کنیم. بسیاری از تحلیل گران معتقدند ، الحاق کرکوک به کردستان عراق قطعی است این مسئله نه تنها با مخالف داخلی بلکه از حمایت کشورهای منطقه برخوردار نیست. حتی جمهوری اسلامی ایران هم تاکنون در خصوص سرنوشت منطقه کرکوک و نیز حوادثی که در این منطقه رخ می دهد هیچ موضع گیری سلبی یا ایجابی را نکرده است. کردها از پرشورترین حامیان فدرالیسم در عراق هستند، هر چند که برخی از آنانی که از فدرالیسم حمایت می کنند، به دنبال کسب استقلال هستند، اما اکثر کردهای عراقی عمل گرا بوده و به خوبی می دانند که دستیابی به استقلال با توجه به مخالفت سرسختانه ترکیه با آن امکان پذیر نیست.کردها به طور ویژه ای از ترسیم مرزهای منطقه ای عراق بدین شکل حمایت می کنند در عین حال ایجاد یک نظام فدرال حکومتی که تقسیم بندی آن صرفا بر مبنای مرزبندی های مذهبی باشد، موجب از هم گسستگی جمعیت کرد عراق و حضور آنها در نواحی مجزا از هم خواهد شد. سنی ها نیز از چنین سناریویی سود خواهند برد ، زیرا جمعیت آنان در عراق از شیعیان کمتر است و در یک نظام متمرکز حکومتی که

بزرگترین گروههای کشور در آن بیشترین قدرت را خواهند داشت، سنی ها نماینده ای در حکومت نخواهند داشت.بسیاری از متخصّصان از آن بیم دارند که تطبیق مرزهای منطقه ای عراق بر مرزبندی های مذهبی یا قومی احتمال منازعات قومی و تجزیه طلبی را افزایش خواهد داد. در عین حال نتایج انتخابات در عراق نشان می دهد که هر چند آمریکا در عرصه دولت سازی در بغداد کمابیش موفق بوده است طی کمتر از سه سال در این کشور پر آشوب فرآیند تشکیل دولت مبتنی بر قانون اساسی مورد تأیید اکثریت مردم را به سرانجام برساند اما طرح این کشور در عرصه ملت سازی با ناکامی جدی مواجه شده است . نتایج انتخابات نشان می دهد که در عراق جدید ، همچنان کردها، نخبگان کرد را بر می گزینند. شیعیان به شیعه رأی میدهند و اعراب اهل سنت گزینه ای غیر از عرب سنی ندارند.مشکل امنیتی در عراق را باید نتیجه منطقی تعارضات عمیق هویتی بین گروههای مختلف دانست و سقوط صدام حسین و حضور نظامی آمریکا شرایط مساعد و مستعد را برای به صحنه آمدن آنها فراهم ساخت. پس امنیت را در عراق باید تعریف هویتی کرد و به تاریخ این کشور برای درک چرایی آن توجه نمود. آنچه در عراق می گذرد، مشکلی است که بسیاری از کشورهای منطقه در آینده با آن روبرو خواهند شد. آنچه غرب را در این رابطه متمایز می سازد، ظهور و تداوم گروههای مختلف مستقل می باشد که بر اساس روابط مبتنی بر خون و یا ازدواج شکل نگرفته اند. اما در عراق، ماهیت گروههای مختلف فاقد ماهیت مدنی است و آنان کاملاً در چارچوب ارزشهای برخاسته از قوم، قبیله، ازدواج ،مذهب و خون شکل گرفته اند؛ خشونتهای گسترده در عراق ناشی از این واقعیت است. در نتیجه، حل و فصل جنگ در عراق که ماهیتی نژادی و مذهبی دارد، نیازمند مجموعه ای از اقدامات همه جانبه همچون توزیع عادلانه درآمدهای نفتی با هدف کاهش فقر، مشارکت سیاسی تمامی گروههای سیاسی و نیز گسترش ارزشهای

دموکراتیک است. مسلماً فرآیند سیاسی در عراق تا حد زیادی، تابع منافع و مصالح آمریکا در این کشور و کل منطقه خاورمیانه است. در واقع، زمانی اهداف و منافع آمریکا در عراق تحقق خواهد یافت که هیچ یک از دو طایفه شیعه یا سنی بر حاکمیت دولت عراق به صورت مطلق تسلط نداشته باشند . لذا تصور می شود آمریکایی ها برای تحقق این هدف، سناریوی نزاع مذهبی و ایجاد فتنه بین شیعیان و اهل سنت عراق را دنبال می نمایند و احتمالاً با بزرگ نمایی خطر شیعیان در مقیاس منطقه، این وضعیت را به سایر کشورهای اسلامی که دارای اقلیت شیعی هستند، گسترش می دهند. در همین مقطع، موج تبلیغاتی گسترده ای از سوی آمریکایی ها و هم پیمانان منطقه ای آنها علیه جمهوری اسلامی ایران مبنی بر حمایت از شیعیان عراق و تلاش برای ایجاد هلال شیعی در منطقه، به راه انداخته شد. همزمان، جریان های تروریستی تکفیری و وهابی نیز برخی اعتقادات شیعیان مانند زیارت حرم ائمه اطهار، سینه زنی و زیارت قبور را شرک به خدا تلقی نموده و به همین دلیل، خون و جان و مال آنان را مباح اعلام کردند.

پیشنهادات

۱- ایجاد سیستم فدرالی بصورت قومی-مذهبی عراق(دولت های محلی بایستی قدرت مالی قابل ملاحظه ای داشته باشند)بدون منبع مستقل درآمد، دولت های محلی جهت تأمین نیازهای مالی، به دولت مرکزی وابسته باقی خواهند ماند.این امر نه تنها خودمختاری سیاسی آنها را تحت تأثیر قرار خواهد داد بلکه مانع از آن خواهد شد که سیاست هایی را که اتخاذ کرده اند ، به انجام برسانند.

۲- جلوگیری از دخالت کشورهای همسایه در امور و مسائل داخلی عراق

۳- محدود کردن دخالت آمریکا در اوضاع سیاسی و اقتصادی عراق

۴- احترام به حقوق شهروندی به عنوان یک اصل اساسی.
۵- ایجاد تعامل و همکاری بین گروههای سیاسی و مذهبی.
۶- تقویت هویت ملی در عراق.
۷- حکومت بصورت دموکراتیک وتفکیک قوا بصورت کامل رعایت شود.
۸- کنترل جریانهای اسلامی بنیادگرایی اسلامی که بصورت افراطی عمل می کند.
۹- ملاک هر چیز باید در جامعه عراق قانون باشد که تمام شهروندان اعم از عرب شیعه، عرب سنی و کرد، ترکمن، مسیحیان و یهودیان بطور مساوی از آن برخوردار باشند.
۱۰- جلوگیری از روی کارآمدن بعثی ها در پستهای کلیدی در عراق
۱۱- محکوم کردن القاعده از طرف تمام گروههای سیاسی و مذهبی در عراق.
۱۲- تقسیم درآمد نفتی به صورت مساوی بین اقوام و مذاهب در جامعه عراق